

مکتبہ امین
مکتبہ خانہ آزادہ عبدالمکریم لکھنؤ
۱۵ شہزادہ، لکھنؤ
۱۹۰۰



۱۶۱

تاریخ عیسیٰ شاہ
خان عبدالرزاق
لابن حفصی

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kısmet:	7 sat. ek.
Yazma No.	
Kitap No.	2160

کتاب مآثر سلطنتیه

بسم الله الرحمن الرحيم

طغرای غمغرای شابی که از خطر طرد دلارای او عرصه خاک شهیم کل و عنبر گیرد و عنوان
بدیع بیان ستایشی که از فروغ جواهر رصعش کردن و کوش فلک زینت دیگر گیرد
بنام نامی پادشاهی موشح و مزین است که باقتضای حکمت بالغه در کارخانه صنع
لا رب از مثنی خاک پیکر آدم پاک افرید و پس از چهل صباح تمهیر و تشریف
بد اللهی و شایب رحمت بر آن تربت لبلائی روح را که جوهر بست مجرد از تفرق
حوادث و ستوح سوانح در کمال بدجولانی او رخصت جلوه فرماید و جهان از آبی
و چون اعظم ملوکش در ملک بدن اذن فرمان روایی داد و آن قصر ملکوتی بهر را
بر خودده خادم ذوالمفاخر که قوای باطن و ظاهرش خوانند معبود ساخت که بقلبه
معرفت و تمیز حق از باطل عقود اسرار کشاید و طایر فیهش بیال تبحر دیگر کرده ایوان
روحانیان بر آید و تازیانه و محامد تحفه استان خواجه کانیات و افسر موجودات
و نثار بارگاه شاه اولیا و فخر اوصیا و اولاد او باد که غیوث ندی و لبوث دعا
و بد و رسا و شمس سنا و باعث ایجاد انجم و افلاک و سر بر آری تختگاه اب و خاکند
تا باد صبا هر سحری غالبه سا و بلبل از عشق کل در نواست اما بعد امروز جواهر
مجردات در مباحات و ذوات مجامع امکان در نشاط و ذرات عوالم آکوان در انبساط
سراسر سبیل تکبیل میبوند و بالتسبیح و تهلیل میگویند موجود نفوس و عقول و صالح
ابداع و ترکیب عرصه زمین را بفر و جود سلطان سلاطین قهر مان الماء و الطین
ارایش و تزیین داده است بیشتر رحمت و منش رافت ابواب عیش و راحت

راحت و درهای سرور و امنیت بر چهره امال جهانان کشاده جهان جنانست
و زمین هشت بر شاهی عظیم مالک رقاب ام خسر و ترک و عجم فرمان فرمای
بنی آدم بر تخت پادشاهی خسر و پست در ویش دل اقیانوس است آسمان ظل عمرش
جلالست کرسی اقبال قناب جمال ماهتاب کمال مهر و زوال پاره عظمت سایه
حشمت مایه شوکت زینت دولت رزم و انصرت بزم راجحت دولت راشکوه
روعت و سلطنت را آرام و سلوت طبع را سماحت زبان را فصاحت بیان را بلاغت
حسب را اشرف نسب را ادب سپهر را بلندی و قدر زمین را از جنیدی و صدر
انجم را اصحاب مردم را بقا جوانمرد را وفادار را اینده صفا دشمن را اصول اجل دوست را
حسن امل کناه کار را احسن عمل جسم خسته را روح کار بسته را افواج انجا که دست
همت بر آرد جهان تا جهان غرق ناز و نعم است انجا که بای سطوت فشار دگر آن
تا کران شعله ناز جهیم بر تخت مرصع نگر عرش معظم در ایوان سلطنت بین عالم جان
و جان عالم علت غایی افرینش کوه در ریای دانش و پیدایش حضرت محمد علی شه
کز وجودش از ازل فیض روح قدس و ارواح مطهر ساختند * لا زال ظلال
اقباله علی مغاری الانام الی یوم القیام سبحان الله این چه بیخود است و خیال خام و یا بخردی
او صافش چگونه در بیان آید و تعداد محامد اخلاقش بر زبان از جمله نشر رحمت
و بشر خطوط انحصرت است که بر اهل اذربایجان منتهی نموده و در دلتی کشاده
وصلای نعمتی داده ملک زاده جهان داور عدل کسرت و پادشاه زاده مظفر داد
اور را حاکمی اسلام و ملجاء انام و مایه امید خاص و عام کرده چشم سلطنت خورشید
است و بانی معدلت نوران خورشید مهر فرشته سیماد ریاست داور مهر طینت
کوهران در ریاسات سلطان سلاطین کان رافت و احسانت نایب السلطنه لعل رخشان
ان کان شاهنشاه جم نیکین بر ازنده تخت است شاه زاده با تمهیکین طرازنده تخت

روزگار از دولت آن در اهتر است و فتنه از سیاست این در کداز سهاد راستان
انحضرت زمین سیاست و دلها با اادت این در راه پیمای ملک راست ملک
است ملکزاده از اده را نرا هت نفس ملکی * حضرت عباس شاه آنکه در ایوان *
دست چو دریای او ذخیره کان برد * امید که تادوران ر باقا و ماد و انجم راضی است
این دولت را افت زوال مباد و کمال این شوکت را عین الکمال مر ساد بمحمد و اله
الانجاد * عمره جهان بدین نسق و کار جهان باین بدین رونق * که فرمان از ایوان
سلطنت برین بنده بی بضاعت حاوی او راق ابن محقق علی عبد الرزاق رسیده که
با عدم فصاحت و استطاعت بتحریر صوادراحوال خجسته مال پردازد و محاسن آثار
دولت جاوید قرار راج افتخار اخبار سلف سازد و این بنده بمقاد المامور معدور
مجموعه از مائر عیده هاپون و صادرات احوال و اوضاع دولت روز افزون و نوابی اغراق
منشانه و سخن پردازی و اطباب مبل و ایجاز مغل برشته تحریر و تقریر کشید
و صوادراحوال و اوضاع اعلی حضرت شاهنشاهی و کیفیت مجاهدات و محاربات
نواب خلافت پناهی را بر صفحه بیان بمعانوت بنان در قلم آورد و این کتاب را موسوم
بمائر سلطانیه گردانید و در افتتاح سخن نظم کلام بسته بشرح احوال طایفه جلایه قاجار
است و سلسله نظم سخن مربوط بدانشین حسب و نسب انطایفه شهادت شعاریل
جلیل خسر و نبیل از اعز و واجله اترک جلایر و جلایر از نبرون و سابانویان از جلایر
است و سرتاق پسر سبابا و قاجار پسر سرتاق نویاست و در میان طوائف ترک قاجار
سه طایفه بوده است یکی از سلدوس و یکی از تنگقوت و یکی از جلایر آنکه
از سلدوس است بایران نیامده است و آنکه از تنگقوت است طایفه جزوی بقدر سی
چهل خانه بسایر طوائف مغول پیوسته در میان افغابی نام و نشان شده و آنکه از جلایر
است صاحب دولت و شوکت شده اند و از کنار رود جیحون تا حدود دری در زیر

زیر حکم و فرمان سرتاق بوده و او پسر مان ابا قاجان با تاسیکی ارغون خان معزز
چنانکه عنقریب بیاید و ارغون تربیت یافته اوست و مملکت سرتاق که مختصی او
بوده از قزل اغاج مغان تا حدود دندشاپور است و او در جرجان می نشست و نسلش
در جرجان و مازندران زیاد شد و در عهد غازان خان و سابق بران از هزاره
خاص از تومان تاجپور بوده بعد از آنکه غازان خان پسر تاجپور ایسا ساز ساند تومان
تاجپور با قاجار مقروض کرد و نهایت عزت و اعتبار پیدا کرد و ولایات بدرش
در دست او بود و در قدیم فرزندان جلایر را کویانک می گفتند و بلغت
ختایان عبارت از خان بزرگ و پادشاه باشد و طرف دست چپ لشکر قیامت
انرطوفان سپر چنگیز خان را ایشان داشته اند در قلعه کشای و دشمن شکنی و شیرازی
رئی و خصم افکنی مشهور و معروف بوده اند و در عهد چنگیز خان بزرگ ایشان
موقلی کویانک و در زمان او کتای قان پسر او بوغول کویانک بر جای بدر بود و آثار
شهادت ظاهر مینمود و در مدت دولت قان قان هتوت نویان از ایشان امیر بزرگ
برده و ایلو که پسر بزرگ قان از قوم جلایر بالسر بکران که در ظل رایت او بود
فرمان چنگیز خان بر تبه اتاسیکی او کتای قان سر بلند و از چند کشته و اتاسیک بمعنی
لمه باشد و امیر ارغون را که از امرای بزرگ بود بر او توکری و خدمت بایلو که داد که
تابع امر و نفی او و کوشش بر فرمان او باشد چون امیر ارغون مردی فصیح و عاقل
و دلاور بود کار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و آغا بگذشت و در عهد منگوقان
منکسار نویان از جلایر بزرگ یار غوچیان که بمعنی امیر دیوان و کناهکار این سخن
پرس و سیاست رسان باشد و حکم یاساز فرمان او میگذشته و اروق و بوفا
پسران کلای باهلا کوخان بایران آمد و ملازم بنده کی ابا قاجان بودند و بتربیت آن
پادشاه و الاجاه امیر بزرگ شدند و سرتاق نویان پسر سبابانویان که در زمان طفولیت

ارغون خان در خراسان و مازندران امیر الامر بود پسری داشته قاجار نام نسل قاجار
از دست و ابتدای تولد و تناسل این سلسله علیه در مازندران و استرآباد و خراسان
از فرزندان قاجار شده وقتی که مرگت فرصت یافت و خانه چنگیز خان را غارت کرد
خاتون چنگیز خان را که بچوبی استن بود پیش او ننگ خان فرستاد و چون او ننگ خان
با بسو کاهاد رسید چنگیز خان را بطه دوستی و محبت از قدیم الایام داشت او را
فرزند میخواند آن خاتون را چون عروسان بسرخوش بنظر مهر بانی نکر بسته احترام
او را منظور داشته در باره او شفقت و عطوفت مبذول نمود امیر او را گفتند که
خاتون را میباید مستجاب داد که عمر و بس من است نشاید که بچشم خانت بروی
نکر بسن چنگیز خان چون این مردمی و ادبیت از و دید و ملاحظه حقوق درین
و بزنگ منشی از او ننگ خان مشاهده کرد سبانیان بدو رسد آنی که جدا قاجار و محر
اسرار و منظور نظر اعتبار پادشاه جهان نکر قهار بود ننگ خان بطلب خاتون
فرستاد او ننگ خان سبانیان را نظر احترام و جلالت دیده مقدمش را اگر می شمرد
و خاتون چنگیز خان او می سپرد و او عازم شد که شد از اتفاقات خاتون را در راه
در درادن گرفت و جوجی خان بوجود آمد چون راه مخوف بود بحال توقف و در ننگ
و ترتیب کهنه و لباس نیاقتند قدری اردخبر کرده طفل نو رسیده را بچهره گرفتند
و در بغل آورده با احتیاط تمام نزد پدر بردند تا اعضای او بند و دنیا بد و معالک نشود
و نام او را بدان سبب جوجی نهادند یعنی ناکاه در وجود آمده چون دولت چنگیز خان
و شوکت مغول بسرامند شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اولیس از قوم جلایر که
نسبت خویشی با سلطان غار ان و سلطان محمد خاندان داشته مدتی در ایران
سلطنت کردند و ماثر ایشان در کتب تواریخ مذکور و مسطور است القصة طایفه
قاجار مشهور بشهامت و صراحت و در ایام سلطنت شاه اسمعیل صفوی و شاه

شاه طهماسب بجایایل امور سه سالاری و سرحداری سپهاند و در عرصه جهان
به بلندی همت و روعت و شوکت سرافرازوار چند بودند چون نوبت سلطنت پشاه
حباس ماضی صفوی رسید از کثرت و عدت ان جماعت اندیشه مند گشته جمعیت
الشان را متفرق ساخت جمعی را بر و کوچانیده در برابر او زبکیه باز داشت و جمعی را
بکنیه و ایروان مامور و جمعی را در استرآباد که موطن اصلی آنها بود در مقابل ترکمانان
و حفظ شعور آنها نام زد فرمود * بیان حالات جدا اعلای خاقان کشور کاشا قحعلی خان
* جدا اعلای خاقان سلیمان مکان جمعی از طایفه بیوت را برداشته بر سر قلعه مبارک
آباد رفت و از دروازه اصلمس بک قاجار پرنک سرکشگی باشی که با قحعلی خان
اشنا بی تمام داشت داخل قلعه مبارک آباد و بر سر محمد خان ترکمان و میر احمد و زیر او
ریخته هر دو را بعدم آباد فرستادند بعد ازین حال کاران بلند اقبال بالا گرفت شهر
استرآباد را دار الاماره خود فرمود در ان او ان شکر یک نام کرد جهان بیگلر که
بقدر رسک و رامهان استعلا داشت و تعدی و اجمافش برون از حد و انتها
و مرتکب اتلاف جمعی از اشراف می شد سران قاجار از مشاهده این حالات بخدمت
انحضرت شتافته استدعای قبول ایالت و امارت انجناب نمودند انحضرت ازین امر
تجاشی کرد بالاخره فضلعلی بک شام بیاتی و محمد حسین خان قراموسالو و محمد تقی
بک سرکشک با سایر عظام و رؤسا انحضرت را بر مسند امارت نشاندند در رکاب
نواب قحعلی خان بدفع شکر کرد راه بسیار وادی نصرت و اقتدار و او را بعد از محاربه
و مقاتله بسیار که بکامش شربت شربین کوار حیوة را انلختر از حفظ کرده بودند
بضرب شمشیر ایدار زهر مهات چشاندند و از ننگ جانش رهانیدند و بعد از این
حالات فضلعلی بک و محمد تقی بک در حق نواب قحعلی خان بداند بشده سزای خود
دیدند و رخت به بیعوله عدم کشیدند نواب قحعلی خان بعد از دفع خصام و استنبصال

بدخواهان روی بساختن مهمات استرپاد و حوالی و حواشی آن خطه را مبنیاد نهاد
* رفتن قحجلی خان سردار برای دفع افغانه با صفهان به بد شاه سلطان حسین صفوی
* نظر با خلاص و ارادتی که بد و ده آن صفونه داشت هزار کس از بردلان قاجار
و خصم افکنان جلالت انار برای دفع افغانه قندهار که بمحاصره اصفهان مشغول بودند
شستافت شاه سلطان حسین را محصور افغانه یافت هر روز محاربات مردانه
و جلالت دلیرانه می نمود سر و اختراجه بسیار در اصفهان بنظر بادشاه می رسانید پادشاه
سلیم القلب را امرای بی عقل و رای بود این کار را با ایستی که از تالیفات الهی دانند
و در حضرت شاه شجاعتهای او را جلوه ظهور و بروز بخشند و او را با تعامات و افزه
و خلایع فاخره قوی دل و ثابت قام سازند و خود نیز از اندرون آماده حرب افغانه
بوده بدفع دشمنان دین و دولت پردازند از سوختن پیریشاه چنین نمودند که طایفه
قاجار جمعی جلالت شعارند و شیران پیشه بیکار و قحجلی خان نیز بادعای سروری
در میدان دلاوری بانهاده و رایت استعلا در میدان کشور کبری کشاده هرگاه
در از این خدمات و دلیریها مورد تحسین و احسانی شود ضبط عنان او بدشواری
دست دهد شاه سلطان حسین را که روز دولت پیر بود و بر بخش اناد دلت
و نکبت چهره اقا و پیل آن بی شعور آن را بسندید اعتنا و اعتباری در کار ایشان
نفرمود نواب قحجلی خان از اقوال و افعال آن ناپیولان از رده شده دل امند و ارش
ریش و از مال کار آنها ما بوس شد راه دیار خویش پیش گرفت افغانه با صفهان
استیلا یافتند رسید بانجا که رسید فوج کثیر با اشاره اشرف افغان بطهران رفته
ملک زیر از ظلم و بیحسابی نمونه شهر ری ساختند نواب قحجلی خان در ابراهیم آباد
و رامین بالشکر ظفر قرین افغانه را استقبال و از ظهر تا شام که بود در میان
واقع بود شام دولشکر باز امکاه خود شتافتند در همان شب نواب قحجلی خان خبر

خبر رسید که شاه طهماسب را که پیش از سنجر اصفهان برای چاره کار بیرون
فرستاده اند نماز ندران رفته در سنه هزار و صد و سی و هفت در بلده اشرف جوپای
هزار و شرف است نواب قحجلی خان بسبب ارادتی که با خاندان صفویه داشت از
ابراهیم آباد لوای ایلغار را در حرکت او رود در راه بخند متش هر چند داشتند که
امرای شاه طهماسب از مراجعت نواب قحجلی خان که بطرح و عتاب واقع شد
بسعایت و بدکویی دل شاه طهماسب را رنجانیدند نواب قحجلی خان از شنیدن
اینهقال فسخ عزیمت کرده راه استرپاد گرفت و امر اچندان و سوسه بشاه طهماسب
کردند که با سردار در اشرف ما ز ندران صف جلال و قتال برار است و جنگ
سلطانی روی داده قتلی پنهایت تقدیم اقتاد امرای بی عقل و رای هر یک بکوشه
متفرق شدند و شاه طهماسب بدست سردار اسپر و دستگیر کردید قحجلی خان
باز ترک نیاز مندی و ارادت نکرده رسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و شاه و الا
جاه را با استرپاد برده لشکر عظیم احتشاد کرد و در رکاب شاه طهماسب غار خراسان
کشته ارض اقدس را بچپه تسخیر در او زدند در آن اوقات نادر شاه نر شاه
طهماسب آمده نواب قحجلی خان را نخل امر خود دانست و در کهن دفع و سعایت
انجاب نشست و با جمعی از امرای شوریده رای میدهد کشته در چهاردهم شهر صفر
سنه هزار و صد و سی و نه قحجلی خان را از میان برداشت و بنهبی که در نظر داشت
در اندک وقتی ترقیبات عظیمه کرده افغان از اصفهان و شیراز و رومبه را از آنهاوند
و از دریا بجان و روسه را از کابلان بیرون کرده بتسخیر هندیستان لشکر کشید
بی اندیشه از این وان عذر شاه طهماسب را خواسته در وادی عدم بقحجلی خانش
رسانید * در بیان حالات کیفیت خاقان خلد میکان محمد حسن خان * نواب
قحجلی خان دو پسر و الا که هر دو داشتند یکی خاقان خلد اشبان محمد حسن خان

و دیگری محمد حسین خان که در طفلی جهان ناپایدار را بدرود فرمود محمد حسن
خان که خلف مہین و فیروزه چرخش زین بکن بعضی اوقات در استرآباد و برخی
از ازمه در میان طایفه ترکمانه نشو و نما میکرد و روزی در ایام جوار و آغاز طراوت
گلزار زندگانی با محمد زمان بیگ ولد محمد حسین خان قراموسالو بر سر آب دوانی
منازعه و گفتگو کرده از رده و دل گران روی با حشام ترکمانه نهاد و جمعی از اترک
و ترکمان فراهم آورد و بر سر استرآباد رفت و شهر را بکرفت و محمد زمان بیگ
که بیابان پدر در شهر منصوب بود بگریخت و خورد را به بهود خان رسانید
و در آن اوقات بهود خان از جانب نادر شاه افشار سردار و سرحد دار استرآباد
و مازندران بود و با شش هفت هزار کس در کار اترک تمکن داشت سردار تیغ
ستیز را نیز نموده روی با استرآباد نهاد و در ساحل رود گران میدان قتال و جدال
اراست و از نزاع طرفی بنیست شکست خورد و بگریخت و این خبر در موصل بنادر
شاه رسید و محمد حسین خان قاجار را تعیین نمود محمد حسین خان با سپاه ابواب
جمعی بهود خان و مردم استرآباد بشهر رفته استرآباد را خراب و از سر مردم شهر کله
منار ترتیب نمود و جمعی از طایفه قاجار را بقتل رسانید محمد حسن خان مجال تلافی
و تلافی بیافته باز بدشت برگشت تا زمانی که قصر وجود نادر شاه از تیغ اترک هتاک
زیروز برگشت جناب محمد حسن خان از دشت ترکمانه با استرآباد برگشت
و استرآباد را مقصد دولت ساخته مازندران و کبلان را بمحیط تصرف آورد قریب به
بیست هزار لشکر منتظم گردانید مشهور است که نادر شاه بمسئلی خان معبر الممالک
میگفته که با قوت چهارده متغالی دیده گفته بوده است که ندیده ام میگفته است که
با قوت چهارده متغالی محمد حسن خان است که از دست مایرون رفته خلاصه
روزیروز دولت و اقبال محمد حسن خان در از دیاد برد تا اینکه کریم خان زند با چهل

هزار پیاده و سواره از الوار و پنجتاری جمع آورده روی با استرآباد نهاد هر روز
نواب محمد حسن خان لشکر پیرون فرستاده کله کله از سپاه الوار گرفته می آوردند
در عرض چهل روز پانزده هزار نفر از آن جماعت در دست تا جدار قاجار ناچار
شد سوای اینکه ده و اندر ده هزار نفر گرفتار و اسیر کنند تقدیر بودند و شجاع الدین
خان زند بشمشیر شجاعان ظفر مند مقتول و کریم خان بنه و اغروق و تو بخانه و زینورک
خانه و اسباب سلطنت را گذاشته رخت از کنار استرآباد برداشت و بجانب اصفهان
تکاوران بگریخت کسب بحساب نصیب خسرو بلند جناب گشته اراده سفر
عراق فرمود و از استرآباد با شرف مازندران توجه فرمود و در آن اوقات که کریم خان
زند بر سر استرآباد بود جماعت لاریجانی با ظهار خدمت گذاری بشکر الوار پیوسته
بودند بعد از مراجعت کریم خان سر از اطاعت بچیده طبل یاغبگری کو قند حضرت
سلطان محمد و لیخان را با مقیم خان سار و بی حاکم مازندران که بزور کی باله دامن
و مردی باغبیت و بلند همت بود بدفع لاریجانی نامزد فرمود لشکر بر سر امل مازندران
رفته پیش از آنکه بالاریجانی حرب واقع شود محمد و لیخان از سر بد نفسی و شرارت
در ولایت امل بنای بد سلوکی نهاد و دست بناموس و مجال و اطفال مردم امل کشاد
اهل مازندران بجرکات محمد ولی خان تاب نیاورده او را گرفته مجبوس کردند
و جمعی فراهم آورده نزد مقیم خان رفتند و او را بر خود امیر نمودند و طبل یاغبگری
بلند او ساختند و در ساری اقامت نموده بخود نمایی پرداختند حضرت سلطان از
اشرف بنه و اغروق حرکت فرموده بر سر مقیم خان و اهل مازندران تاخت مقیم
خان از زخم زینورک از یاد راند دست که بر شد و اهل مازندران متفرق گشته
بجنگال فرار کردند و مقیم خان با امر سلطان در آتش سوخته گشت و چند نفر از
معارف مازندران مصادره و موخده فرمود بیست هزار تومان بضر بخصلان

شد میداد و خلاص شدند و بعضی بقتل رسیدند * آمدن شاه بسندخان افغان بعزم
تسخیر استرآباد و شکست او در دست حسین خان قاجار و دلبران ظفر بنیاد
و تسخیر کیلان و قزوین و قتل باکر میخان زند و تسخیر اصفهان * محمد شاه ابدالی
قدهار اقتدار به شمار یافته بتسخیر خراسان پرداخت بعد از تسخیر ارض اقدس با نژده
هزار از افغانه بشاه بسندخان افغان داد بعزم استرآباد بسزوار آمدند ابراهیم خان
بغایری و عیسی خان کرد و علی خان قلیچی و چندین دیگر از خوانین خراسان باهل
و عسکرت خود کوچیدند بمغان آمدند نواب سلطان محمد حسین خان دولوی قاجار را
که از اعظم امرای و باخوانین خراسان و چهارده هزار کس از دلبران بدفع شاه
ببند خان بسرداری مامور و بعد از تلاحی فریقین شکست بر لشکر افغان افتاد شاه
ببند خان تا نزد احمد شاه ضبط عنان خود تنوالت نمود بعد ازین فتح نمایان نواب محمد
حسن خان باجوش بمحرم خروشر ازمازندران حرکت فرمود و باکریم خان مصاف
داد محمد خان بی کله زند را که مقدار کف دستی کله او را شمشیر برانیده بود و مشهور
به بی کله شده از شجاعان روزگار و بعد از کریم خان از پر دل تر و دل اورتر کسی نبود
با هفتاد تن از امرای زندگرفته بشهر ساری فرستاد و اصفهان را تصرف آورده
در کلون آباد باکریم خان زند اتفاق مصافقت افتاد و او را شکست داد مصاف کلون
اماد تا اکنون بر زبان اهالی اصفهان شایع و دایر است * محاربه نواب محمد حسن خان
با ازادخان افغان و شکست دادن او * ازادخان افغان از بایجان راندست
آورده در شهر ارومیه مقرب و ماوی داشت سلطان روی بتسخیر از بایجان نهاد
و ازادخان بایست هزار کس از افغانه روی بعرضه کارزار و پای بمعکه که رودار
نهاد چون کوچ افغانه در ارومیه بود در سرناموس اظهار جلالت و لجاج مینمودند
لشکر سلطان از برابر ایشان پس نشست حضرت سلطان از مشاهده این حال برافتنه گشته

گشته لشکر را بمیدان راند و پای جرمت و جلالت در میدان دلبری فشرده افغانه را
شکست فاش کرد ازادخان با کوچ و معدودی از خواص بصوب قفلس فرار نمود
سلطان و ایشان بجمع اوری افغانه برداخته هزار خانوار از افغان و او زبک کوچانیده
از راه کیلان بهمازندران فرستاد و با حشمتی ابویه و لشکری کوه شکوه از عراق بفارس
شترافه کریم خان زند را در شهر از محاصره کرد در آن حالت جمعی از امرای قاجار سر
بمخالفت بر آوردند مشهور خلاف و نفاق ظاهر ساختند اردوی بدلان عظمت متفرق
و پریشان شدند نواب محمد حسن خان از شهر ازمازندران عنان بر تافت در سنه هزار
و صد و هفتاد و دو در دست دوشسته تن از طایفه قاجار شربت شهادت چشید
کریم خان را وقوع این واقعه مایه سروری آمد و حدوث این حادثه سبب برتری
عبدیکه قوم راز تارک برداشند تاج یکقوم را جواهر بستند بر چین * کشور عراقش
مسلم شد مهند تقاول بهمازندران و طبرستان راند کشور استرآباد را که دار الاماره
ان سلسله جلیله بود پریشان ساخت و رشتن عقد را بدست جسارت از هم
کینخت و لالی یتیمه تمیمه بازوی شهر یاری را بدست دشمنی و عدوان از هم
زینخت بعضی ازان دراری فلک خلافت را در دار السلطنه قزوین متکین و برخی را
در دارالعلم شهر از محل استقرار داد و جناب قهرمان جهان ابوالنصر محمد شاه و ابو
القح و الظفر حسینقلی خان را که هر دو در یک صدف و ارشدا و اولاد محمد حسین خان
بودند یکی اعلی حضرت سپهر مرتبت را هم اگر کم و یکی بدر شهامت توام است نزد
خود نکاد داشته در جلایا امور جهاننداری استعانت و یاری از رای و زین ایشان
می جست در سر بر سلطنت جلیس بودند و در حریم مشورت انیس نواب حسینقلی
خان بادن کریم خان زوانه استرآباد گشته دو سال سمند استعلاش سبک عنان
و تبع انتقامش ایشان بود مخالفین بدر را به ماتم طعمه شمشیر ابدار و باکریم خان

مخالفت اشکار ساخت ملک بدن محمد خان سواد کوهی را بیک ناخن از والی روح
پرداخت چون حضرت حق جل و علا را امش بلاد عباد را در عالم کون و فساد منوط
بوجود این عالم بنام داشته بود و رایت دین داری و عدل و داد این خسر و جهاندار
را در مضمار قضا بدست حفظ مقدسان ارض و سما فرشته اعلی حضرت جمید
شوکت دار ارایت اسکندر رایت در شب پنجشنبه هجدهم شهر شوال سنه هزار
و صد و هشتاد و پنج هجری عرصه جهان را از بر تو وجود سعادت امود منور و مزین
فرمودد ای دولت بستان کامکاری بکامش نهاد و مری قدرت تمیة سلطنت
بر یازوی مبارکش بست عزایم خوانان عالم قدس بر جمال باکمالش برای دفع عین
الکمال ایه و ان یکاد خواندند و کار گذاران کارگاه قضا و قدر بفرق همایون
و تارک میویش درهم و دینار مهر و ماه برای تبار افشاندند ان سر و بوستان
دولت و تازه مال کلزار سلطنت و خلافت باسم مبارک جدا مجد خود قحط علی خان
طالب نراه مسمی کردید چون سالی چند برین بگذشت زمان حیات نواب حسینقلی
خان از مواضع چند تن از ترکمانه بموت بسر آمد * بیان قوچات و مقامات خاقان
مغفور محمد شاه بعد از فوت کریمخان زند بر سبیل اجمال از قرار سباق این کتاب
تا زمان شهادت انجناب * کریمخان زند در روز سه شنبه سپه دهم شهر صفر هزار
و صد و نود و سه هجری زهرمات از دست ساقی اجل کشیده در گذشت خاقان
مغفور محمد شاه عم داوردین پناه از حصن حصین شهر از بسوی الکای دارالمرز
و استرآباد عنان کشاد خرم و شاد کام پای بر سر پر مختاری و کامکاری نهاد اقادیرا
بر ایلخت و ولایات را آباد و معبور ساخت شمه از مائران مهر مکارم فرغ
و شپوه خرم و پیداری و عزم برق اثار ان سلطنت شعرا اینست که خاقان مغفور
بعد از فوت کریمخان بابرادران و الاشان جعفرقلی خان و مهدقلی خان و بعضی

بعضی از خویشان و اخلاص کیشان در عرض سه روز از شیراز باصفهان تکاور
انکه از انجناب بجانب مازندران سبک عنان و جلوریز کر دید در طهران ابداال خان
کرد جهان یکلو و روسای سایر اگر ادر که با ایل و او ایق در محال ری و اصفهان
ساکن بودند بر کاب ظفر ماب او رد و برادران دیگر انجناب مصطفی قلی خان و مرتضی
قلی خان در استرآباد از خبر فوت کریم خان با جمعی مازندران آمده در یلده بار
فروش قرار گرفتند اول از مرده استخلاص خاقان مغفور شادمان گشته اخر از افساد
بعضی حساد بنفاق و عناد استاده در راه برادر بلند اختر سبک کر ترتیب دادند
و جمعی را بممانعت و رود خاقان مغفور بسواد کوه تعیین و درین راه برادر دیگر
انجناب رضاقلی خان از رکاب انحضرت جدا شده مازندران فرار کرد و شپوه
بیوفایی ظاهر ساخت خاقان مغفور جعفرقلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد و پیغام
داد که با وصف دوری چندین سال اگر ایشان را خواهش ملاقات مانباشد ما را خار
خار شوق دامنه کبر است و هنوز از جانب ما امری که باعث اینهمه اجتناب و ملال
و موجب این بی رغبتی و قبل و قال باشد صدور و ظهور نیافته باید که از خلاف
و نفاق محذو بوده ره سبار وفاق و اتفاق باشیم خلاصه مرتضی قلی خان را این
تصایح مقید بنفستاد اصرار در عناد نمود و میان برادران بنزاع انجامید و جنگ در
پیوست رضاقلی خان از مرتضی قلی خان جدا شده یلده بار فروش رفت و شکست
بر مرتضی قلی خان افتاد خاقان مغفور بیار فروش رفته علی مراد خان اراده بسنجهر
مازندران نمود و باغواهی جماعت لاریجانی که بوی پیوستند لشکری جرار از الوار
و زند با استرآباد تعیین و الاشان از خاقان مغفور شکست فاحش خورده بطهران
برگشتند و خاقان مغفور اراده اصفهان نموده رضاقلی خان با از سبک سری بنای
فساد گذاشته خاقان مغفور جعفرقلی خان را بر سر او مامور و رضاقلی خان لا بد

ناچار مامنی بنافته بندت برادر و الا که پیوست و عهد کرد که پیرامون خلاف
نکردد خاقان مغفور قصور او را بعمو و اغراض مقرون فرموده متوجه تسخیر
اصفهان شد و بحوالی طهران آمد و جعفر قلی خان را با فوجی سپاه بقزوین مامور
و در منزل دولا ب مهدی قلی خان برادر که تر خود را با استمالت جماعت لاریجان
تعیین و رضا قلی خان بعد از رفتن او از اردوی همایون فرار کرده در فیروز کوه
و دماوند بجماعت لاریجانی پیوست و بنای شرارت و فساد نهاد خاقان مغفور دفع
دشمن خانی را الهی دانسته بصوب مازندران منعطف و در حین توقف خاقان
مغفور در حوالی طهران مرتضی قلی خان و رضا قلی خان هم دیگر را ملاقات کرده
سراپه بجعفر قلی خان که از قزوین برگشته عازم خدمت برادر بود گرفته او را شکست
دادند و جمعی از چاکران او در میان مقتول گردیده خود را استر اباد به برادر پیوست
و از آنجا بر سر رضا قلی خان مامور و او را در بلده کجور شکست داده دستگیر نمود
و بخدمت خاقان مغفور آورد مرتضی قلی خان مصطفی قلی خان را با معدودی
از چاکران بخدمت خاقان مغفور فرستاده اظهار بندت نمود خاقان مغفور بسیاری
و از آنجا به بار فروش توجه فرموده توقف نمود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را
بسیخبر کبلان مامور فرمود رضا قلی خان را با استمالت اهالی لاریجان مقرر کرد
آن جهول را با زتلون مزاج و سودای فطری طبیبان کرد بار دیگر آثار عصبان ظاهر
ساخت در شهر ذی حجه الحرام سنه هزار و صد و نود و پنج هجری غفله وارد
بار فروش و عبادت دیوانخانه حضرت اعلی را احاطه کرد خاقان مغفور را از سر
زیاده سری دستگیر کرده به بندگی فرستاد جعفر قلی خان و مرتضی قلی خان و علی قلی
خان و مهدی قلی خان و سایر امرا و خوانین قاجار از استماع این اخبار با همچار
جعبت کرده بر سر رضا قلی خان راندند بعد از دو دفعه قتال و جدال او را منهزم

منهزم ساخته اعوان و انصار و امرا و سپاهیانش را بقتل رسانیدند و او فرار برقرار
اختیار کرده بعراق رفت و بعدی مراد خان زند پیوست و چندی نزد او ماند با و
بیوفایی ظاهر ساخته از وی جدا شد و در شهر از نزد صادق خان زند رفت و بعد از
چندی با او نیز طریق بیوفایی مسلول داشته از شهر از بخراسان گریخت و در مشهد
مقدس وفات یافت القصد بعد از فرار رضا قلی خان خاقان مغفور برادر از اعلی
قدر مراتبهم مورد نوازش ساخت اما مرتضی قلی خان بواسطه افساد این جوان فاض
یاب حضور نکرد دید خاقان مغفور با و پیغام داد که مصلحت چنین بینماید که ما
برادران با یکدیگر اتفاق نماییم و از روی صدق و صفاهم پشت یکدیگر باشیم
و کردار وجود دشمنان خاکسار برانگیزیم باز معنی اتفاق و اتحاد صورت پذیر نداشته
مرتضی قلی خان در نیم فرسنگی علی اباد سنکری ترتیب داد و دست بقطع طریق
کشاد رضا قلی خان قاجار با مر خاقان مغفور بر سر ایشان مامور و بیست جمله سنکر را
گرفتند خاقان مغفور مرتضی قلی خان را در قلعه ساری محاصره انداخت جعفر قلی
خان سر از تنگابن بخدمت برادر بلند اختر پیوست مرتضی قلی خان بعد از که در دار
بسیار و جنگ و جدال بی شمار از در عجز در آمد و بیرون آمد و برادر را ملاقات کرد
خاقان مغفور از جرایم او گذشت و استر اباد و مضافات را با و عنایت کرد و ملتزمان
رکابش را نورش نمود و بعد از تمسیت امور لاریجان و ساری بامر ولایت سمنان
برداخت و از آنجا بسمت دامغان و بسطام در حرکت آمد بزرگان آنجا دو سالک
طریق انقاد شدند و قادر خان عرب بخدمت پیوست و مورد نوازش گردید بسطام
را بقبول جعفر قلی خان و سمنان را در وجه سپور غالب بعلی قلی خان مبدول داشت
رخان محمد خان قاجار بخدمت مبادرت نموده بتعهد او مرتضی قلی خان با جمعی از
امرای قاجار بخدمت برادر نامدار نشرف جست خاقان مغفور مرتضی قلی خان را

امر فرمود که بسخت رشت و کبلان توجه نموده انجار ابدست آورد و مرتضی قلی خان
با سپاه کران بر سر کبلان رفته هدایت خان از در محاصره و مقاتله درآمد بعد از چهل
و پنج روز امان طلبیده پیشکش فرستاد و مقبل خدمت شد خاقان مغفور
مرتضی قلی خان را بر کاب احتضار و از مازندران بصوب استرآباد نهضت کرد
و در سنه هزار و صد و نود و شصت هجری هدایت خان تاب مقاومت نیاورده
بشروان گریخت خاقان مغفور بعد از وصول مالکات دیوانی از کبلان و انجام
مشاغل قزوین و سلطانه و زنجان کور آن دشت را محل نزول اجلال و از انجا با طایفه
توجه فرمود در فصل خریف عطف عنان بمازندران نمود در بهار سال دیگر بر سر
قلعه طهران توجه فرموده انجار محاصره کرد علی مراد خان زند در همدان بود مراد
خان زند را بهار زندان تعیین نمود خاقان مغفور جعفر قلی خان را تعیین تا او را منزه
ساخته لشکرش را متفرق و پراشان کرد امید علی مراد خان در خلال این احوال
از اصفهان بشیراز رفته قلعه شیراز را بعد از نه ماه محاصره بگرفت صادق خان زند را
با اولاد و اعوان و انصارش مدتی و مستاصل کرده ابو القاسم خان ولد کریم خان از حلیه
بنیابی عاقل و بعد از انجام مهنام انجد و باصفهان مراجعت نمود کارش رونق تمام
یافت و با احتشاد و احتشام تمام بقصد بسنجرمازندران و استرآباد در حرکت آمد
خود در طهران از مبداء از هر طرف لشکری تعیین شیخ و پسر خان ولد خود را با جمعی
از امرای سپاه بسنجرمازندران فرستاد ما مور کرد مازندران از تطاول لشکر زندیه و الوار
خراب شد شیخ و پسر خان خود در ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با فوجی
کران بر سر استرآباد تعیین در آن بین مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان با خاقان
مغفور مخالفت کرده بشیخ و پسر خان پیوستند و با اتفاق محمد ظاهر خان بر سر استرآباد
رفتند و مدت یک ماه دور استرآباد را محاصره خاقان مغفور دسته دسته از دلاوران

ران استرآباد و قاجار بسد طرق و شوارع تعیین فرمود راه آمد و شد و از وقت بشیخ
ولیس خان و لشکری بایان او بستند قلی و کرانی عظیم در میان اردوی ایشان
بهم رسیدند اردوی بدان عظمت متفرق گشته محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول گردید
شیخ و پسر خان با امر اولشکریان که در ساری متوقف بود تاب نیاورده فرار کرد
و در طهران بعلمیراد خان پیوست مرتضی قلی خان نیز برگشته عازم نزد علی مراد خان
شد و در بلده قم خبر وفات علمیراد خان را شنیده از انجا از راه قزوین برشت شتافت
و در آن مکان چندی توقف کرده بجای توخان رفت و پسر شاه روس یکه ترینه
متوسل شد و در آن حد و دمه بر بست تاج جهان فانی را وداع کرد و نعتش را بایران
اوردند الحاصل بعد از شکست شیخ و پسر خان و قتل محمد ظاهر خان علمیراد خان
که از مرض استقامت حال بود از وقوع این حالات بد حالتر از طهران بجانب اصفهان
رو سپرد و در حوالی اصفهان کلابد بدن را از جواهر روح خالی گذاشت جعفر خان زند
برادر مادری او که ولد صادق خان زند و مامور بسرد کردستان و خسه بود
از زنجان باصفهان آمده رایت استعلا و استبداد برافراشت و بر جای برادر بر میسند
بزرگی نگه زد خاقان مغفور در چهاردهم ربیع الاول سنه هزار و صد و نود و نه
از استرآباد بسخت عراق خضت فرمود اول شهر قم را گرفتند و از انجا بکاشان
و از کاشان باصفهان توجه نمود خوانین و حکام عراق بخدا متشر شرف جستند جعفر
خان زند در اصفهان تاب مقاومت نیاورده بشیراز رفت خاقان مغفور بر سر کوه
نشینان بجبازی و فراهان و کزاز خضت نمود و در محل که بهر سنکر ایشان متفرق
ساخته جمعی کثیر از ایشان طعمه شمشیر غازیان گردید و در سال سنه هزار و دو و پست
ویک بکبلان لشکر کشید و انجار ابدست آورد هدایت خان را در حین فرار از تنزیلی
بیاکوبه یکی از غلامان هدف کلواه تنگ ساخته سرش را بخدمت خاقان مغفور

آورده و در سنه هزار و دو و پست و دو علی خان خسته را بسبب خبانت در اصفهان
گور کرد و لشکر بچاول طایفه بختیاری مامور فرمود و جعفر خان زند از شیراز
بر سر بزرگه از میر محمد خان طبسی شکست فاحش یافته بشیراز برگشت میر محمد خان
مغفور شده باصفهان آمد خاقان مغفور جعفر قلی خان را بکوشمال او مامور و در بلوک
رودشت اصفهان معرکه قتال و جلال فیما بین گرم شد بعد از تقدیم محاربات عظیمه
میر محمد خان شکست یافته به طبس گریخت خاقان مغفور عزم فارس کرده تا مشهد
مادر سلیمان رفت و از آنجا با اصفهان برگشته و از اصفهان بطهران معاودت فرمود
و در سنه هزار و دو و پست و سه جعفر خان زند در دست بنی اعمام خود کشته شد
چنین بود بر وی قصای نوشته پس رش لطفعلی خان مامور بتسخیر مملکت لاری بود
از انجام اجعت کرده قانین بدر را بدست آورده بقتل رسانید خاقان مغفور
بتسخیر فارس توجه فرمود و در حوالی شیراز لطفعلی خان بایست هزار کس
از الوار و فارسی لشکر ارابی کرده مقابلت و مقاتلت را کار بست خاقان مغفور
در حوالی مسجد بردی شیراز تسویه صفوف و تعبیه الوف کرده بعد از ساعتی کوفه
لشکر فارس به نبردی جلالت جعفر قلی خان شکست یافته نالان و پزیشان بجانب
قلعه شیراز فرار کردند همیچو هزار پیاده و جمعی از امرای لطفعلی خان دستگیر و گرفتار
گشت و در بین سال تسخیر شیراز بپسر یاقه خاقان مغفور بدار الملک عشرت
و سرور توجه فرمود در سنه هزار و دو و پست و چهار عزم تسخیر اذربایجان نمود
آخر سال بود که صادق خان شقاقی را عزم مقابلت با خاقان بلند جناب بمحاطر نقش
بست خاقان مغفور در یک شب بدست و چهار فرسنگ ایلتار کرده بیک تاختن
سراب را خراب و آتش غارت و تاراج در آنحد و در افر و خت و خاهاهای انجارا
بسوخت و صادق خان شقاقی گریخته بقراباغ رفت مصطفی قلی خان حاکم قراباغ داغ

داغ و حسینقلی خان دنبلی حاکم خوی در تبریز بر کاب پیوستند و از هر یک خانه و کوچ
و گور گرفته که با کان بمحکومت ولایات خودشان منصوب و بعلاوه حسینقلی خان
دنبلی را حاکم تبریز کرد محمد تلی خان افشار حاکم ارومیه خانفکشته بهمال اشو
گریمخت محمد خان عزالدین لور با سه هزار کس بارومی مامور شده کوچ
و دولتشر را حمل و نقل اردوی همایون ساخت و محمد قلی خان افشار بعد از اطمینان
باردوی همیون پیوست و در اثنای این حال خبر شورش لطفعلی خان رسید خاقان
مغفور از اذربایجان بصرای توجه فرمود و کبخت این اخبار رسیدیل اجال آنکه لطفعلی
خان بایست هزار سواره و پیاده از شیراز بیرون آمد تا حوالی قمشه رسید و اهل
حضرت کیوان ربنت خاقانی و لبعهد خاقان مغفور سلطان قتمعلی شاه بامر خاقان
مغفور در چمن گندمان متوقف بود لطفعلی خان در سهیم اهنک جنگ اعلی حضرت
و لبعهد نبرد شب عبدالرحیم خان شیرازی با شاره و استصواب برادرش حاجی
ابراهیم خان حقوق لطفعلی خان را بعقوق و عصیان بدل کرده در اردوی لطفعلی
خان شورش کردند و لطفعلی خان اردوی خود را کلاشته بادیست نقر بشیراز
گریخت و حاجی ابراهیم خان درهای قلعه را بسته او را از دخول بشیراز مانع شد
و لطفعلی خان محزون و نالان در بلوک اطراف شیراز سرگردان بود و حاجی ابراهیم
خان کبخت را بدربار خاقان مغفور عرض و استدعای سرداری نمود مصطفی خان
دولوی قاجار را با مبرز از رضاقلی منشی نوایی و سه هزار کس بشیراز تعیین فرمود
مبرز از رضاقلی بعد از ورود بشیراز جوهر سواره و پیاده بسیار و ذخایر و ذخایر
بشمار ضبط کرده باصفهان فرستاد لطفعلی خان روی بسمت بندر ریگ
نهاد و در آنجا خود سازی کرده معاودت بصوب بشیراز نمود حاجی ابراهیم خان
مصطفی خان ازین حال آگاه و اخبار کرد و ارباب مقصد سوار بر سر او ایلتار او رو

و لطفعلی خان در مقابل پای ثبات افشردند نزدیک بود که مصطفی خان را دستگیر نمایند
بالاخره بسعی و تلاش دلاوری از آن معرکه خلاصی یافت بعد از مرض حاجی ابراهیم
خان جان محمد خان دلو با گروهی انبوه از رکاب لشکر از مامور گردید لطفعلی خان
در آن او ان با جمعیت خود که بدو هزار و پانصد در مسجد بردی با جان محمد خان
مقاتله کرده مظفر یافت و بعضی از جوانان در آن منزل گرفتار آمدند و در سنه هزار
و دو و بیست و شش خاقان مغفور از طهران عزم تسخیر شیراز کرد در منزل ایرج
لطفعلی خان بار دوی همپون شب بخون آورده کاری ساخت و در دیار فرار
گردید و حاجی ابراهیم خان شیرازی با اعیان و اشراف فارس با استقبال پرداخته
خاقان مغفور داخل قلعه شیراز و اولاد کریم خان و علیمراد خان و لطفعلی خان
و سایر اکابر و امرای زندیه را که و چنانچه بجانب استرآباد و ماند در آن فرستاد
و در سنه هزار و دو و بیست و هفت بالشکر کشتی نواب قلیعلی شاه و بعضی خویش
تمامی کرمان و بم و نرماشیر را مسخر ساخت و تخریب قلعه شیراز که از ابدیه
کریم خان زند بود امر فرمود و به تنبیه و کوشمال یوت و کولان توجه فرمود و جمعی
کثیر از ایشان قتل و اسیر و دستگیر ساخت و از سرهای انجماعت کله منارها
و مطابق سنه هزار و دو و بیست و هشت عزم تسخیر خراسان داشت که قصه شورش
اهالی کرمان و تسخیر و قتل عام آن خطه از مبنیان بظهور پیوست تفصیل این اجمال
آنکه لطفعلی خان بعد از سرگردانی بسیار از طبس بقاین گریخت و در آنجا سر میب
کم نامی کشید اهالی کرمان و مرتضی قلی خان کرمانی حاکم و ملا عبداللہ پیدشمار
لطفعلی خان را با معدودی از اعیان و بیخی اعیان و چند تن از زندیه بی سر انجام بکرمان
برده سر بشورش و یاغگری بر آوردند از افغانه بم و سیستان نیز جمعی کثیر با ایشان
همداستان شد خاقان مغفور بعزم دفع این فساد از طهران بالشکر بکران بعزم

بعزم تسخیر کرمان در تاخت بعد از نزول با طراف قلعه کرمان و محصور
ساختن انجا حفر خندق عمیق برد و در شهر نموده در اطراف قلعه بر وجه بیضی کران
در مقابل بروج شهر ساخت شب و روز طرفین بتدایر خریبه اشتغال داشتند
نقب از بیرون و اندرون زدند مدت محاصره به پنجاه کشید قحط و غلاد در میان قلعه
دید گردید تا اینکه نه هزار کس از شهر اخراج شدند باز برای باز ماندگان نقی بنخشید
حکم قدر و قضا توان شرف نفاذ یافت که امر او سپاه پورش برده قلعه را بقهر و غلبه
مسخر سازند و اهالی انجا از ایتخ خوار اشکاف مدت در روز جمعه بیست و نهم شهر
ربیع الاول سال هزار و دو و بیست و نه هجری پورش برده بروج عروج کرده شهر را
تصرف نمودند و دست بقتل و غارت گشودند چنان بنداشتند که لطفعلی خان در مانده
مقتول شده و لطفعلی خان در قلعه کرمان هنگام شام با چند تن از خدم و حشم باناله
زیر را بم گرفت سیستانیان در آن مکان اسبش را پی کرده بجاکش در آنجا خستند
و او را مقید ساختند بخدمت خاقان مغفور او زدند بعد از کوری بطهران فرستاد
بقتلش پرداختند و از اهالی کرمان خاکی بی نهایت قتل کرد و جوی خون از کرمانیان
روان گردید و از جواهر بدری خاقان مغفور در و قطعه مسمی بتاج ماه و دریای نور
که نزد لطفعلی خان بود با سایر جواهر آلات باز بخاقان مغفور منتقل شد و در سال
هزار و دو و بیست و نه بسفر از ری بایچان پرداخته تسخیر قراباغ و گرفتن ابراهیم خلیل خان
جوانشیر را و جهت مهت ساخت درین سال تسخیر قلعه پناه آباد مشهور بشوشی
دست نداد از انجا بعزم تسخیر کرچستان رایت افرازی پیکار شد فی الفور ارکلی خان
والی کرچستان را شکست داده داخل قلعه تفلیس گشته اموال پنهانیت و دختران
ماه پیکر و بلسران سیم پرو زنان کلر خسار قریب بیانزده هزار نفر بدست
لشکریان اسیر شد ارکلی خان راه کاخ و کار تیل سترد خاقان مغفور نه روز

در تخلص توقف کرده بکنجه توجه فرمود ولایت شکر و شهر و انرا مطیع و منقاد ساخته
مصطفی خان شبر وانی بگرفت کریمت خاقان مغفور بدار الخلاقه طهران مراجعت
فرمود در سال هزار و بیست و دو هجری جلوس کرده تاج بر سر نهاد و بعزم تخیر
خراسان بالشکر کران علم نصرت نشان افراشت نادر میرزا نیره نادر شاه افشار
پسر شاه رخ میرزا بقنده هار کریمت و با ولادت تیمور شاه افغان او بخت خاقان مغفور
بعد از ورود بحوالی مشهد مقدس رضوی باستانی واقعه مشهور استخار و شاه رخ
میرزا را گرفته خزاین نادری را که در تصرف او بود از و خواسته و او بعد از آنکه
جواهر و خزاین بسیار داد مرخص شد روی بعالم اخرت نهاد در سنه هزار و بیست
و یازده باذربایجان لشکر کشید نواب شاهزاده عباس میرزا و محمد قلی میرزا
و حسینقلی خان و سلیمان خان در خدمتش بودند بعزم تسخیر قلعه شوشی عازم
شد حسینقلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان شبرازی و جمعی از امرارا
در ادینه باز که قریب بقلعه بود بر سر بنه و اغروق امر توقف فرمود خود با جمعی
از لشکریان و صادق خان شقانی که سال قبل از آن مطهرین کشته بخدمت آمده بود و شرف
قرب و منزلت یافته چون باد از آب آرس بگذشتند ابراهیم خلیل خان از جنوخت
اوسرا سینه و پریشان کشته قلعه محکم بنیاد را بگذاشت و بسمت داغستان راه فرار
برداشت خاقان مغفور بی ممانعت خارج و داخل داخل قلعه شوشی شد اسباب
موفور و خزاین نامحسور از امانه و مسلمان بتصرف او رد چون هم اقبالی رازوالی
در پی است و هر بهار برادر عقب دی شب شده بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام
قریب بتلوع صبح صادق دوسه متر از خدمت گذاران و غلامان در کاه کپوان اشتیاء
که شجره خبیثه عداوت مرشان از اوایل صبی و تبا شبر طفلی در جویبار دولت
سلطانی نشو و نما یافته بود بواسطه بطش و خونریزی و صلابت او از ترس جان خویش

خویش که فردای آن شب در معرض تلف بودند عزیمت قتلش کرد بر سر بالینش
شافته و راخته بافتند بزخم خنجر سرور و الا کهر را شید و جامه خواب خسر و بر
بمخون الوده کردند چون این کار سترک و جسارت بزرگ که عقل خفلا احاطه آن نمیکرد
از آن جهال بی اقبال سر زد تاج و دیم شاهی را با سایر اسباب و اثاثه سلطنت چون
باز و بندهای جواهر و شمشیر عدد و تدبیر مرصع و صند و قیچ و جواهر و غیره که هر
بار از آن پیرویه برودش جهما نذران دوران و هر قطعه از آن سرمایه بحر
و کان بود بر گرفته پنهانی سر گرفته نزد صادق خان شقانی بردند و واقعه هول آنکه
نادانگیر را بوی تقریر کردند وی در اول باور نداشت چون اسباب شاهی را در
برایش نهادند بنقش بر وقوع این مقدمه عجب کرده تمامت اسباب را بر گرفت مقارن
انحال افتاب طلوع شد امر اولشکریان که در قلعه حاضر بودند بر آن حادثه جان کرا
اطلاع یافته غریب بجز اضطراب کشته سامان توقف یافتند و هر کس و هر کس صحران کوهی
شتافتند محمد حسن خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا رضاقلی مشهدی الممالک بعد
از آگاهی از اینچه بجز آب گاه دارای داد گرامه پیکر شریفتر که زبور تحت بود کشتی اسما
در دریای خون شنو دیدند و مجال بردن بدن شریف را بحال دیده آنچه از لالی
و جواهر ثمن که بعوات دهشت بر جامانده بود برداشتند و با جمعی از سران سپاه سوار
کشته از راه نخبوان و مراغه عازم تختگاه گشتند و اردوی بزرگ از سر این خبر
تفرق گشته حسینقلی خان و سلیمان خان و جمعی از امرای خوانین که در رکاب
شاه زادگان بودند بنه و اغروق را ریخته سر خویش و راه تختگاه در پیش گرفتند
حاجی ابراهیم خان شبرازی با فوجی از زهار و رسا و تقی کچیان مازندران از ملازمت
شاه زادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان بجانب طهران روان گشت و در حوالی
اردبیل نجفقلی خان شاهسون با سواره وایل خود بدو پیوست با جمله شاه زادگان

و حسب نقل خان و سدیان خان و آنچه از سپاه همراه بودند از راد رشت و دیگران
از راه های دیگر بطی کوه و دشت بامشقت بسیار و صحریت بید و شه از خود را
بدار السلطنه طهران رسانیدند و در حوالی قلعه آمدند و زیر اصف نظار مهرزا
محمد شفیع که در آن اوقات از عمل معزول و حاجی ابراهیم خان شیرازی بجای او
منصوب شده بود مستحقین قلعه را که اکثر از اهالی مازندران و بامرونی و شور
و صلاح و اذغان داشتند بر وفق صلاح حال و وصیت خاقان خلد ایشان ایشانرا
بامهرز احمد خان بیکری طهرانی که استان و امرا و سپاهیان را با لکله از دخول
بطهران مانع آمدند ناچار تمامی امرا و سپاه در خارج حصار اطاب خیم یا و یاد اقامت
استوار کرده از بیرون و درون چشم انتظار برادر و خاقان کامکار نهادند
علیقلی خان نیز که در ایران بود بعد از شنیدن واقعه غم انکیز برادر با فوجی که با او
بودند از رامخوی و مراغه و تبریز بفرار آمدند در قریه علی شام عوض که از بلوک
شهر یار و در پنج فرسخی طهران واقعت شهباز شهر یاری خود را بلند بر و از
تصور کرده به خیال بال افشانی در صیدگاه اقبال خود بنموده و گرفت و در همان مکان
رحل اقامت انکنند بعد از چند روز از مرده حرکت رایت نصرت طراز شاهنشاه
راستان نواز از دارالعلم شیراز دلهای مرده امرا و لشکریان رازندگی تازه باز آمد
ذکر قته صادق خان شقاقی * چون قاتلین پادشاه خلد مکه بن اسباب شاهی را
بصادق خان سپردند و صادق خان در هنگام بیرون آمدن از قلعه شوشی روی
باردوی بزرگ نهاد و آن ابلهان خیانت پیشه و سفیهان کج اندیشه را نزد خود نگاه
داشت با جمعی از اکراد شقاقی که نزد او حاضر بودند از اسب عبور نموده قشون
متفرقه از روی شاهی از اهالی اذربایجان از بیم جان نزد او مجتمع و بعقب اردوی
بزرگ افتاد بسراب خراب رسید و بتهبه اسباب کار برداخته ظاهر ایجهانه استخلاص

ص زن و فرزند خویش از قلعه قزوین و باطنابه و س خام مقام بلند تاج و تکیه
عصا به عصیان شهر یار ایران بر چین بست و طایفه شقاقی را که از ناحیه سالد و ز
و مراغه و تبریز تا حد و دار دیل و ممغان بر آورده بودند جمع کرد و یکی از برادران
خود را بجای کرمت تبریز و دیگر بر ایلالت قراجه داغ روان ساخت و خود بجانب عراق
رایت افراخت چون بقزوین رسید اهالی و رؤسای آن سرزمین درهای قلعه را
بر روی ایشان بسته دست بانداختن تفنگ کشادند بر سر برج و باره برای اظهار
نام و ننگ داد مردی و مردانگی دادند و صادق خان با گروه شقاقی در خارج قلعه
قزوین خیمه قیام افراشت در آن هنگام از رؤسای نکبت فرجام او بروات با هم
سپه رسات بقرای قزوین اصدار و اشوب سر مست را بشمار و مساکن مساکین و موطن
متوطنین را خراب کردند و در اندک میاتی حوالی و حواشی قزوین را بجا روبر
تعب و غارت رفتند بفرسودن تا خستد و آتش خود گامی و بی پروایی بفر کوشه
بر افر و خستد و در کلبه شهر بنوایی آنچه از توشه و خوشه یافتند بسوختند القصره
در اوقات اقامت دوسه کرت بوردش بقلعه برده از طرفین جمعی قتل و دستگیر
کشند صادق خان در گرفتن حصار اصراری داشت و رؤسای قزوین حصول
این مطلب را منوط بدفع امرای قباچار و غلبه بر سلطان فریدون انار میداشتند
و بتسویف و تمهیل متمسک گشته انتظار و رودم و کب خاقان موید کامکار
میکشیدند و در حدود اذربایجان نیز از خود برادرش جعفر خان دل اهل قراجه داغ
لااله و ش خونین و داغدار بود و ساغر کام مردم تبریز از درد در دعدی و تمدی
برادر دیگرش محمد علی سلطان تبریز اجامه و او باش تبریز و در خانه برادرش را
گرفته از اموال مسلوبه و غنایم منتهویه سپاه شاد فر دوسه ار امگاه نصیب میبردند
و رسا و ارباب فطانت و ذکا با بدامن عزت کشیده و وصول فرج و انتظار فرج میبردند

و در اوقات اقامت قزوین بمرد و برادر را از تبریز و قراجه داغ تخریب قلعه خوی
که در آن حال از روسای سپاه خالی بود نامزد نمود و ایشان نیز بجهتی بسیار از رعایا
و چریک و ترک و تاجیک و آریاب حرفت و صنایع تبریز و قراجه داغ جمع آورده روی
بخوی نهادند * ذکر وصول خبر شهادت سلطان سعید بمسامع عالی خسر و اتفاق
و توجه موکب هبایون از فارس بعراق * چون واقعه غم انگیز عم سیه مال در دارالعلم
شهر از معرض عاقلان سده سینه جلال کرد بد خاطر مبارک خاقان بلند اقبال
قرین اندوه و ملال شد و چون در آن حال هنگام ارتقا پذیرفته تحت گردون فرسا
بود مراعات تقدیم مراسم عزانه بوده بید رنگ عقاب رایت پیروز چنگ از آن دیار
خلدانان بعزم دارالسلطنه طهران در طهران آمد از عزم شاه نوبر گاه نودلهای
ر میله ارام یافت حسینقلی خان را اگر چه در صهر خیال فساد جایگزین بود اما بظاهر
دستش از کار و قوت رفتارش از پای رفت و بی اختیار پناه بظل مرحمت سلطان
کوه حلم در یادل برد و در خارج طهران شرف بساط بوسی حاصل کرد و دولتلی خان را
نیز بجزر دور و د خاقان مسعود از مشاهده دور باش باس و سطوت خاقانی دست
از کار باز ماند با اینکه خود را عالم گری می پنداشت زمین کبرگشت و بفرمان خورشید
جوز اعلام و نفر غلام پهرام اتقام او را بسایه سر بر عمرش نظر آوردند و بعد از
چند روز از بروز خجانت بحکم شاهنشاه خطاپوش دیده از دیدن بر بسته بیلده
بار فروش در گوشه خانه خویش خاموش نشست چون مستدسوری و او رنگ
داوری از پای کرد و فرسای خاقان روز کار در استعلا و افتخار بامسند
خورشید دعوی برابری کرد * خوش بجای خویشین بود این نشست خسروی هم
نالیند هر کسی اکنون بجای خویشین * از جرمت گروهی شکوه شقای غصباتک
گشته نشست حسین خان قاجار قولار قاسمی را با فوجی در یاموج بجهت اطهمنان

اطهمنان اهالی قزوین نامزد آنسر زمین فرمود در خلال این احوال محمد و لیخان قاجار
که از جانب خاقان مغفور باینچ شش هزار کس مامور بمحافظت قلعه مشهد مقدس
رضوی بود خبر واقعه و عشت انگیز را شنیده از آنجا حرکت و شرفیاب تقبیل رکاب
اقدس خسروی کردند خاقان کشور کشاور و د جند غنم نمود در از جمله مؤیدات
اقبال بی زوال دانسته نیک بقال کفر قند بس سران سپاه و مقربان در گاه که روان
بایکاه راجع فرمود ابراب خزاین بر کشور لشکری جنات جوی برخاشجوی برار است
بعزم و زخم خصم کم خرم عزم جرم نموده بفرمود تا خیمه بیرون و سر پرده بر طرف
هامون زدند و علم اردها پیکر بعزم تمیسه مقرر دین بسمت قزوین در حرکت آمد
و در حوالی قزوین میمنه و میسر و قلب و جناح و ساق و کپن گاه رابر ار است
و صادق خان نیز از سر شتاق و نفاق در برابر سلطان افاق از جای برخوایسته ابطال
رجال از طرفین پای جرمت در مضمار جلالت نهادند نوایر حرب و ضرب در استعمال
آمد در اول و دله سپاه کرد اگر چه پای جلالت افشرد ده لوازم جان فشانی بتقدیم
رسانیدند و لیکن تیغ فولاد پیکر دلاوران عدو و شکر را محکم تر از سد اسکندر یافتند
و با جوج اساز نیز ابر شیران ده غایب کبار کی روی بر یافتند صادق خان شکست برداشته
بگریمت و خالک خندان بر سر نام و ننگ ریخت لشکر سلطانی بر سر ایشان تا ختد
خار و خاساک صحرای قتال را از خون ایشان رنگین ساختند بامید اینکه برادرانش
از روی جرم و دانش حصن خوی را بدست آورده و حصار تبریز را نیز استوار
کرده اند تا در مقام ضرورت پناه بران برند بسراب رسیده اما قبل ازین واقعه
برادران که بر حسین خان دنبلی از عزیمت برادران صادق خان آگاهی یافته چون
در آن روز حسین خان در قزوین و جعفرقلی خان ملایم رکاب ظفر شرمین بود
و فرین دنبلی در زمان تفریق جمع اردوی شاهی از یکدیگر جدا و چون کشتی

بی تا خرابی و بدبختی کشته در زمره ندمان و ان صدق خان و سایر اهل مقامات را کردند
و از زمین بخت فیر و ز شاهنشاه مویدی آنکه به ترتیب همه را بسیار حاجت اقتدیست
حمله افکار اشکست فاحش داده برادران صادق خان مجال در ناک نیاخته بشتاب تمام
بجانب قلعه تبریز گریزان شدند و در دو ساعت مسافت چهارده فرسخ را به سرعت
تمام مساحت نموده بتبریز رسیدند از اتفاقات عجیبه آنکه در همان روز که صادق خان
از لشکر فیر و ز عنان نایقه بود برادرانش نیز شکست یافته دو سه روز در میان
حصار تبریزی از اضطراب مانند سیاه بگریز میزدند و برادریان نهایت برایشانی در سراب
بصادق خان پیوستند چون سلك جمعیت اگر ابد نرشد شقایق بر آنکه کشت
و خاقان کشور کشار شاه قمر و نمود غلامان پادشاهی قاتلان خاقان خلد
اشبانه دست بسته بخدمت خاقان کشور کشار آوردند و بفرمان شهریاری ایشان را
سیاست رسانیدند و بنحش و هرگز خداوندش بران بنده کان شد خلد و بندگش
چون از غلط بخشهای سپهر روز و برب العجیبهای چرخ و زون آناه و اسباب سلطنت
از دست قاتلان خاقان خلد ایشان بدست صادق خان افتاده بود منشور قضا این
از دیوان خاقان سلیمان نیکین محبوب ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار در استرداد لالی
شاهین اصدار و مساحت خلدایت زنجیان از مقدم خاقان جشدشان منبع چشمه
جوان و منبت گل و ریحان شد و صادق خان عذر شفاعت و پوزش گناه را
عمر بقضا صراحت امیزد رکاه عدالت پناه ترقیم و آناه و اسباب سلطنت را با ابراهیم
خان تسلیم و بعد از ورود ابراهیم خان بر کاب مستطاب از دربار جهان مدارد اور
جرم بخش خطا پوش نامزد حکومت که مرود و سراب شد و در چنین توقف مویک
ظفر ایشان در زنجیان عمر ایض عبودیت تو امان از امر او حکام از در بایمان رسید
و عواطف پدید رخ شاهنشاهی قرین حال همگی ایشان گردید محمد خان ابروئی که

که در رکاب اقدس بود بحکومت چخور سعد مستعد و اسمعیل خان قاجار
در مرافقت او بکوتوالی قلعه ایروان سرفراز شد جعفر قلی خان دینلی که در پیشگاه
حضور باهر انور پیش از همکنان آثار جان فشانی بظهور میسرسانند بحکومت دار
السلطنه تبریز و خوی سر بلند گردید و هم از امکان حسینقلی خان عزالدینلوی
قاجار برای آوردن نعش خاقان معفور بامنشور قضا دستور نزد ابراهیم خان حاکم
قراباغ مامور گشت و لوای نظیر نکار از زنجیان بدار السلطنه طهران در حرکت آمد
و نظام الدوله سلیمان خان قاجار بجهت انتظام امور کبلان بسمت دارالمیزرشت
روان و بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و دو و بیست و دو انزده سیر سلطنت
از فرقدوم خاقان کشور کشار شکست نه طارم مینا گردید چند روز بعد از استقرار
در مرکز دولت نعش سلطان علیین ایشان را باحفاظ قران و قراءه او دالحان
از در بایمان و جمعی از اکابر و اعیان بدار الخلافه رسانیدند خاقان کشور کشار با تمامی
امرا و لشکریان محفه مغفرت محفوفه را استقبال نمود از تو در دیده سلطان و امرا
و لشکریان سپلا بمر شک در فوران آمد جنازه را در عمارتی زرنگار نهاده
محمد علی خان قاجار را با امیر زاموسی منیم باشی و ملا مصطفی قمشه و ابراهیم خان
عزالدینلوی و قرا و حقاظ بشهد مقدس نجف علی ساکنان از تیمه الاف التحف روانه
فرمودند سلیمان پاشای والی بغداد با استقبال استیصال نموده لوازم تعظیم و تکریم را
کار بست و از آنجا بعشر مطهر نجف اشرف نقل افتاده مانند کبچ در آن خالک پاک
دفن گردید * ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان کشور کشار بر سیر سلطنت و زبور
یافتن افسر خلافت از فرق فرقدسای خسرو فریدون منزلت * در بهار نبوت یشیل
سنه هزار و دو و بیست و دو انزده هجری خسرو جم چاه که همواره ابلق شایر کام سپهرش
زیر آن باد و مراد و جهمان در رکاب نظیر اتسایش دو اسبه دو ان افسر مرصع را

از فرق فرقه‌سای زین داد و بساعتی که ساعات سحر رهین او بود و سعود
قرانات قرین او خد بوی همال پای کردن فرسای بردست سلطنت و گاه اجلال
فهاد و بر تکه گام اقبال تکه فرمود سر و سر و بخش مرده امن و امان بکوش پیر
و جوان رسانند کردن کسان اطراف و سروران افاق از جامه خانه انعام شاهی بر
و دوش خود را بخالغ افتاب شعاع مزین و محلی دیدند طوق بندگی و قلاده اطاعت
بر کردن فنادند و غاشبه خدمتگذاری و جان بسیاری برد و شر کشیدند بخار پیشگاه
جلال را بر کمان ادب رفتند و از روی حسن اخلاص و صفای عقیدت جلوس
مانوس را مبارک باد و میمون باد گفتند و خرمن خرمن در هم و دینار از دامن کنجور
خسر و جهاندار بنداری برک شکوفه و اوراق ازهار بود از تحریک نسیم بهار بهر
سورینجه و شاقان خورشید رخسار از ایشار زر و گوهر دامان بجز و کان قهی
و جب و کریسان بار یافته کان حضور شاهنشاهی را بر ساختند و زمین بوسان
در گاه از زمین الطاف و اشفاق خاقان عالم پناه سر مباحات با و چ سهاوات افراختند

* رسیدن شاهزاده محمود و ولد تیمور شاه افغان بشرف حضور خاقان کبکی ستان
* و در همان اوان شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان شرف حضور و فیض کنجور
خاقان کشور کشاد ریافته از جانب سلطان افاق مراسم مجوی و اشفاق که مهمانی
چنین راست بود تقدیم افتاد توضیح این اتهام و تصریح این اتهام است که تیمور شاه
افغان برای استحکام بنای سلطنت خود شاهزاده همایون را که اکر و ارشد اولاد
او بود و بعهد نموده در دارالقرارد هار محل استقلال و استقرارش داد و شاه
زاده محمود را ایالت هرات و نواحی آن مباحات بخشید و خود بیلاق و قشلاق را
در دار السلطنه کابل و پیشاور بسره میبرد و برادران خود را در بالا حصار
کابل که بمنازلت و رزانت ابنی بود باز داشته در بقاع آن حصار مین بنیاد خاطر از

از افساد ایشان اسوده میباشست چون خلع خلعت سلطنت کرده بی سپهر راه
آخرت شد شاهزاده زمان که از شاهزاده همایون و شاهزاده محمود که هر بود نزد
بدر حضور داشت افسر بر سر نهاد و لوای استعلا بر افراشت برادران مهمتر سر
بر اطاعت او در بنا و درده فیمابین لشکرها انگیزه شد و خونبار ریخته آخر الامر
شاهزاده همایون بعد از شکست بدست او افتاده دیده اش را از تور بینایی عاقل
کرد شاهزاده محمود و شاهزاده فیروز و برادر زکریا و شاهزاده کامران و ولد خود را
با چند کس از اعیان افغان برداشته روی التجار استان راستان نو از خاقان
سرافراز آورد و بعد از ورود ایشان بدار العباده نزد کفایت اخبار ایشان در بانه
سیر اسمان جاه بعرض عاقلان در گاه جلال رسید خاقان کشور کشاد سحر اقای
مکریر امهمان داری و اعزاز ایشان تعیین و فرامین نامی بحکام ولایات صادر کردید
که در هر جا مقدم ایشان اگرامی داشته مراسم مهماندار می موعی دارند بعد از
ورود بیزم ارم نظم خاقانی و در یافت حضور لایع النور قالی بصنقل مرحمت و
عطوفت و شفقت زینک زدای اینده خاطر او کردند و چراغ علیخان نوایی را
حکم رفت که بمواظبت مصاحبت و مداومت مناومت محفل افر و بزیم نشاط و فر و غ
بخش ابوان انبساط ایشان کردند * ایراد قسته محمد خان و ولد زکی خان زید در اصفهان
* چون بساط دولت زنده بدست قیصر قهرمان خلد اشان طی و بهار د دولتشان
دی شد از گریختگان انطافه محمد خان و ولد زکیخان بادیه کرد بیابان بی سر و سامانی
و مرحله پیمانی وادی پریشانی * مصرع * هر روز بمنزلی و هر شب جانی * از خوف
جان قضای جهان بروی تنگ تر از زندان گاه در بصره و گاه در بغداد بسرمی برد
و در سر بیغز خیال خامی من تحت مدافع در نهایت آشوبش و روی بشی شبی بروی
مهر رسانند بعد از واقعه تا گریختن خاقان مغفور در حین خیانت صادق خان مغفور

محمد خان از نواحی بصره بامعدودی از خویشان و اقارب بامعدود اینک شایه در
بیدر مانشر روی بیهمی اردروی به بهمان آورد و انبار از یاور و دستگیر می دید
بادل نومید بنواحی کازران رفته طایفه مبسنی که از طوایف فارس میباشند بر سر او
جمع آمدند و جمعی از لشکر قیامت اثر جان شکر سلطانی که مستحفظ انحدود بودند
بال پرواز او را شکسته با کمال پریشانی بحوالی خبص کریمت و در آن حدود نیز
طبع اعانت و حمایتی از افاغنه انحدود داشت از یاری آن جماعت ما بوس گشته
با افغان و افسوس بجانب اصفهان جنت نشان شتافت از اتفاقات حکام و اعیان
اصفهان بعزم استان بوسی خاقان کشور کشار طهران بودند یکی از برادران
حاجی محمد حسین خان که در اصفهان بود بی آنکه جوایز حال انجماعت کرد بی باکانه
بر ایشان تاختن آورد و دستگیر شد محمد خان از سنجق این واقعه قوچی در امر خود
تصور کرده از انجای باغ سعادت آباد تزلزل نموده جمعی از الوار که در اصفهان ممکن
بودند بر سر او جمعیت کردند و رعایای اصفهان مانند رمه بی شبان بدست آن کرکان
مست افتاده در مدت دوسه شبانه روز اسباب ظاهری ایشان از اجناس و افراس
و دینار و در هم فراهم آمد محمد خان حکومت اصفهان را به پسر عبدالوهاب مستوفی
مفوض داشته دست با خدما و اموال تجار و مصادره توانگران آن شهر خلد استهار کشار
چون این خبر بعرض او رسید که رسید علیحضرت ظل اللهی حسینقلی خان قاجار
دولت و مهر علی خان داشلو و الله وردی خان عزالدین و حسین خان قولا را قاسمی را
بامعدودی بدفع ایشان مامور فرمود در حوالی جز تلاقی فریقین روی داده انطاغنه
جز کرین چاره نیافتد حسین خان ایشان را تعاقب کرده روی بعبارت سعادت آباد
که نشین انقوم نخوست بنیاد بود نهاد محمد خان و همراهان فرار نمودند در خلال
این احوال یوسف خان بختیاری نجف خان زنده را که در حقیقت مهیج نایره این فتنه

فته او بود با اعوان و انصارش گرفته روانه درگاه جهان مدار نمود خاقان کشور
کشایاران او را از چشمه سار تبخ ابدار شربت شلاک و بوار چشاند و او را
که همواره در هوای ریاست دود نخوت و غرور در کاخ دماغ پیچیده داشت
بدم خیاره از در دهان بست و رستم خان برادر زاده او از استماع قصه نجف
خان بخود را بمحل سبلاخور که محل اقامت باجلان و پیرانه و ند بود کشیدند و با نطاغنه
پناه جستند آن جماعت بی عاقبت مطیع آن زمره بد نهاد شدند در آن اوان نظر علی
خان باجلان بقاعه که منزل محمد خان بود ریخته او را دستگیر نموده خواست که روانه
درگاه عالم پناه نماید مهدی نام باجلان با جمعی متحد گشته محمد خان را از چنگ ایشان
رهانند و بایاران خود باعانت او برخواست مخالفت آن دو فرقه بیشتر باعث شور
و شر محمد خان گردید و پیران فتنه و طغیان بار دیگر سر بیاوان گویان کشید محمد
از دربار محمد و جلال محمد خان قاجار حاکم کزاز و ملایر و حسن خان فلی و بقی
خان حاکم بروجرود بدفع آن گروه تصین شده در حوالی سبلاخور جنگ در پیوست
در میان که رود اترقی خان بروجرودی زخمی برداشت و روی بعالم آخرت گذاشت
لاجرم کاری از پیش نرفت هر دو گروه مخالف راه گریه که برای تمکن و تا مین
خویش گزیده بودند نینش گرفته بتدریج اجانب از هر جانب بدور ایشان جمع آمد
شعله فتنه بالا گرفت تا چنانچه بعد ازین مرقوم خامه بیان میشود باب شمشیر لشکر
عدو شکر بسر کرده کی محمد و لیجان قاجار فر و نشست * وقایع سنه هزار
و در لیست و سپرده هجری که سال دوم جلوس مهنت مانوس است و ذکر مختص
موکب جهان کشایان از در با بجان بعزم تنبیه سرکشان * خاقان کشور کشایان
از انقضاء جشن نوروز فرور و ز روی کتی افر و ز بساحت مهمنات ملک آورد
چون زلال عفو ش کرد چرا که صادق خان شقایق بالیشت و او بحکم تو قمع و قمع

خاقانی بر مسند حکومت سراب و کر مرود نشست در آن اوقات که جعفر قلی خان
 دنبلی از تربیت یافتگان دولت جاوید طراز بایالت تبریز و خوی سرافراز بود
 اعلی حضرت خاقانی او را از رکاب مرخص فرموده از راه مراغه تبریز آمد صادق
 خان بعلت خانت باطن و سابقه عداوتی که با جعفر قلی خان داشت با او بنای معادات
 نهاده وی نیز جمعیتی فراهم آورده طایفه شقاقی را تاخته سراب را خراب ساخت
 صادق خان تاب نیاورده ترک وطن مالوف گفته عثمان بر او معان یافت و از آنجا
 بجانب شبروان عازم گشت و چندی در آن حد و دسر گردان و پریشان حال و بیوسته
 درین خیال بود که جعفر قلی خان را بار تکاب خبثتی از درگاه خاقانی محروم دارد
 چون جعفر قلی خان از خوان عوارف حضرت اعلی زیاده بر قابلیت بهره یاب برد
 از تنگ نظری سر از بندگی که عین آزادی بود کشت صادق خان این معنی را در یافته
 راه آمد و شد بر و کشاد و از شبروان بسراب شتافته بنای وسوسه با جعفر قلی خان
 نهاد و محمد قلی خان افشار نیز از محرومی عقل و عدم تمیز و فتور رای و ضعف نفس
 با تمایلات ابلهانه و اطوار سفیهانه بی ایشان گرفت و خیر فساد محمد خان زند ایشانرا
 جری ساخته توأمان مخالف بکوش موالف و مخالف رسانیدند شوکان سلطان را
 جواب گفته هر یک بالشکری که حکم فوج غراب و نمونه سراب داشتند در چینه های
 تبریز و ارومی و سراب عیش پیراکشته کار را ساخته انکاشتند و دل از غم برداخته
 لوای عصبان بر افراشتند حسینقلی خان برادر زاده محمدتلی خان افشار چون عم
 خود را در عبادید غم خویش خورده راه درگاه حضرت اعلی پیش گرفت و بعد
 از اجازت تلیم عتبه علیه در پایه سیریه با یون حقیقت حال را عرض داشت خاقان
 کشورگشا او را نتوانست و عزم تنبیه سرکشانرا جزم ساخت نواب محمود میرزای
 افغان را که از جور زمانه و جفای برادرش زمان بهر زبافغان آمده بدامشاد روان

و آن خسروی دست التیاج از حضرتش در استخلاص ملک مورد و چشم بجای بجا
 داشت و هنوز رای عقد کشای برای نتیجه مدعایش مقدمات ترتیب نداده اگر چه
 او بالاتزام رکاب مستطاب مشتاق بود لیکن تحمل مشاق سفرش از روی مهمان
 نوازی بر طبع اقدس شاق آمد و مع هذاهوای تحکام در آن زمان کرم ترازدل عشاق
 بود او را با تحمل تمام بهماننداری یکی از خدام که بان مقام مامور بتوقف و تفریح کاشان
 داشتند که ماهنگام تالش خورشید ظفر از مغرب سفر در مشرق عزت روزها
 در صحرای اندیا ریشکار کیک دری بند غم از دل کشاید و شهادت کاشانه آن شهر
 بمصقل و محبت ظرفا و نظمهای دری زنگ زدای گریخت غربت از اینینه خاطر کرد
 و محمدولی خان قاجار را با فوجی از سپاه بسرداری قلعه و علیشکر و دفع شر
 شرارت محمدخان بسر زکی خان زند نامزد فرمود و حسینقلی خان افشار را مقرب
 فرمود که از دربار کتی مدار رخصت انصراف یافته هواداران خویش را از طایفه
 افشار فراهم آورده حصار ارومیه را تسخیر و عم خویش را بفرز کزداند و تواند
 دستگیر نماید و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را منقلای سپاه ظفر بنا فرموده
 رایت منصور از عقب او در حرکت آمد چون بعد از چند روز چمن سلطانیه
 ضرب خیم اشکر ظفر اترشد اشک مخمض قرار سرکشان از در ایمنان افتاد از آن سبب
 نهاد خوان صادق خان که بارها از رقاب خود را در دارالضرب کارزار بر محک
 امتحان از موده بود چون مقصودش ظهور خانت جعفر قلی خان بود که بصدور
 پیوست از یاری یاران خود روی بر تافت و ناچار با ولای دولت متوسل شده
 سلیمان خان را شفیع کنایان خود ساخت وی دست رد بر سینه اش نکذاشت
 و از حضرت اعلی بنکارش عرض ضراحت امیر عفو و امان او را درخواست
 و از درگاه شاهنشاه نوید سراسر آمد * نظم * این در که مادر که نومیدی نیست

صد بار اگر تو به شکستی باز ای ^صصادق خان رسید در منزل سنگ سپاه است آن
معدلت بنیان را خاکبوس کردید شهر از دست جغتو جغتو قلی خان و محمد قلی خان
از هم ریخته زور قمارشان در گرداب جهرت فرو رفته بادل ریش دست اندوه
پریش و الغریق بتشت بکل حبش سرخوش گرفته یکی بیدار کردن رومی
و یکی بحصار ارومی پناه برده بمسند قلی خان افشار که قبل از غنصت موکب مسعود
بارومی رفته بود بامداد محمد علی بیگ عرب قولار اقامی و مرافقت طایفه بلناس
عم خویش را دستگیر و قلعه را ستم نموده و کیفیت واقعه را ایامه سریر اعلی
عرضه داشت بحکم شاهنشاهی ^ممشیر الملک مهرزاد ضابطی به ضبط اموال او منصوب
و اثر فغان دماوندی بحر است بزج و باره حصار مامور گشت موکب منصور
از راه مراغه و سلد و زشتم ماه محرم در خارج شهر ارومیه چنان آفر و زشد
و سران و بزرگان آن بوم و بر از تاشم استان سدره نشان سعادت اند و زمال
و اسباب و اجناس و اثاثه حکومت محمد قلی خان بجز غنصت آمده تصدیب جنود
ظفر مند گشت سیم و زر و اسب و استرجه که سالها تحصیل کرده بودند در بگرو
بتاراج حوادث رفت بعد از انجام مهام از ارومیه در هفدهم ماه محرم الحرام رایت
ظفرایت از راه سلماس بجانب خوی روان و در چمن از زمین خوی قبه سر برده
که اکنون با قبه گردون نیلوفر می در مقام همسری جلوه گر آمد * ذکر وصول خبر
داعیان حبس قلی خان بمسامع علیه مقربان در گاه خد با و افاق و مراجعت موکب
همایون برای دفع آن از ادربایجان بعراق * شهر چند مکنون ضمیر التیام بدیر خاقان
کشور کبریا بود که بدستباری تیغ ستم سوز بوستان بلاد ادربایجان را از حسن
و خاز قنه و آشوب و وجود قنه از کبریا خانه رو بپایند رایت عزیمت را
بجانب گلشن تنگ کا رخصت انصافی نفر نماید اما درینوقت خبر داعیان حبس قلی خان

خان برادر جهالت سپهر بمسامع علیه رسید عنان نمید جهان بیابانست عراق به نیت
دفع اهل نفاق منعطف کردید تبیین این مقال آنکه خاقان کشورستان بعد از انجام کار
صادق خان و مراجعت بدار الملک طهران تارک حسد قلی خان را بمنشور ابالت
مملکت فارس بیاراست و کم و کاست مهمات انجار ابرای ناراست او بمفوض
و مسلم فرمود بعد از ورود او بشهر از در او ایلی امر طوق اطاعت در کردن داشت
و رایت بندگی در مضمار خدمت می افراشت بعدها که فی الجمله مکنت و استعداد
یافت بجز نسبت برادری حضرت اعلی خلیا استبدادش در دل و سودای بمحاصل
بر سر افتاد بعلمت قلمت تجریت و حدایت سن کردن از رشته فرمانبری یافت و تحریکات
جمعی از نزدیکان خدمت و قنیه جویدان آن مملکت اضافه علت شد مهرزاد ناصر الله
را که حسب الحکم شاهنشاهی مؤید در انجا بود با جمعی از رؤسای فارس که مغل این
کار و در مغل انکار میدید به تکنای بند و زندان افکنده میل بر دیدگان کشید
و فوجی سوار بگرفتن جان محمد خان قاجار که در قلعه لار بود فرستاده جان محمد خان
روی از لار بر تافت و از حرکت او دلگبران و سبک عنان بجانب عراق شتافت حسین
قلنجیان بعد از شنیدن این خبر از شهر از بتعاقب او در ننگ و تاز آمد بگردش نرسید
و خود را بکا شان رسانید عودیش را از ران بر خود نه پسندید ناچار عزیمت عراق را
آماده و روانه آباد گشت بنه و اغروق مصحوب مهرزاد اعلی گرایلی به یزد خواست
فرستاد و رستم بیگ نام بیات غلام خود را بمحافظت شهر و مجوسین تعبیه نمود
خود با جمعی تمام در او اسطما محرم الحرام وارد دار السلطنه اصفهان شد و علی
الظاهر مردم را با این سخنان که مقصد اصلی از این حرکت استان بوسی حضرت است
فریب میداد و لب باظهار مافی الضمیر نمیکشاد تا بحدی که اگر احدی از یار و کویان
بوعارتی ناشایست نام خسر و انام را بزبان مباد و در بنفشه و ش زبانش از ققام میکشید

محمد علی خان قاجار که از جانب شهریار نیکو کردار بمر است اصفهان نامزد
بود چون از او مجاهره خلافتی ظاهر نبود از کار گذاران دولت نیز اشارتی برودع
و منع او نرفته بود مقابله و مقاتله او را خلاف رویه کار دانی دیده با اتفاق حاجی
محمد حسین خان سپهسالار یکی اصفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته در نواحی شهر
نشسته دیده بر راه وصول حکم اشرف بر کما شدند و ورود حسینقلی خان را با اصفهان
اگر چه پیشتر اهالی شهر از عرضه داشته بودند مجدداً نیز بیایه سر بر اعلی عرض
و در خوی این خبر صریح بمسامع علیه رسید خاقان کشور کاشایان خان را
با حکام و سرکردگان اذربایجان بتوقف مامور و خودان قباة افاق با جمعی از سپاه پناه
عراق بروان گشت و در محال ارونق تبریز محمد خان زند را دیده بسته بیایه سر بر
اوردند و در مبدع حال گرفتاری او نیک بقال آمد گذارش حال او بر وجه اجمال
انکه محمد خان با جمعی از طایفه باجلان بنحوی که سابقاً قبزه کلک بیان گردید
در سیلاخور بمصاری نشسته و راه تردد بر مردم بسته بود محمد ولی خان که بدفع
او مامور بود سیلاخور رسیده جنگ در گرفت بعد از کبر و دار بسیار محمد خان
با اعوان و انصار از معرکه کارزار فرار و در نواحی دزفول و شوش بر دست خیل
قبلی گرفتار و با اشاره حسن خان والی از حلیه پینایی عاری و باز نیچر و غل خواری
بدرگاه خسروی او رفته بد حکم محمد کامر و در و ران او را سلیمان خان سپردند
و در منزل مبانج کر مرود ابو الفتح خان پسر که تبر ابراهیم خلیل خان جوان شیراز که حکم
با حضار آن رفته بود سعادت ملازمت روی نمود و در ساحت زینجان گوشزد
واقفان حضور خاقان کشور کما گشت که بعد از فضاقت خسرو افاق از خوی
ب عراق سیمان خان را دیوان دور خرگاه کرده آمده از قبیل علی همت خان مهتر قبایله
کلبایی و خان بابا خان سر کرده طایفه نانکلی بکلی از راه برده اند و باینکه مکرر

مکرر میگفت که شغل خطایر بر ارباب مومع نبود کار من دل شده سودا بی ممولد
سودای ریاست بجماری عمر و قش جاری و برای مصلحت این مقصدات انجمنی ار استه
و خلاف از میان برخاسته همگی بیان با میان بسته که در هر حال سلیمان خان را
بر خود سرور و مهتر دانند و نام غیر او را در بزرگی بر زبان نرانند و چشم از حقوق
ولی نعمت پوشند و در عصیان و عقوق گوشند خاقان بلند جناب ان غوغا را که بر
از ناله چنگ و خروش رباب انگاشتنند و هباندیم عازم مقصد گردیدند در چنین
سلطانیه با سران لشکر و عظامی عسکر انجمن مشورت اوست بعد از مکالمه رای
بضاضبای خاقانی بران قرار گرفت که از راه همدان و در جزین تیغ مقابله اخته
و کار مجادلت و بیکار ساخته و صفحه عراق از حسن و خوار اثر بر پرداخته اید حکم
رفع لیسرا فرای محمد ولی خان شرف صد و ریافت که بالشکر از قلمرو هلی شکر
و بر و جرد و اردکلبایکان کشته مترصد و رود موکب موید و حکم مجدد باشد
پس از سلطانیه رایت نصرت ایت در حرکت آمد حکم قضامثال بتفریق لشکری
که ابواب جمع سلیمان خان بود صد و ریافت و در یکی از منازل اینجنر بارکان
دولت رسید که و لیخان بعد از آمدن از بر و جرد بر حسب فرمان اشرف بنواحی کلبایکان
خبر حرکت حسینقلی خان را از اصفهان شنید با آنکه از التفات خاقان کشور کما
خود را که بر از دیگران نمیدانست نزد حسینقلی خان رفت چون نوای مخالفت
حسینقلی خان بگوش بزرگ و کوچک عراق رسید و این اوزمه در اصفهان منتشر
گردید بلکه افاق و عاقله روز کار را مهتر مادی از دل بچوش و از غم در خروش
آمد چند کت نامهای نصیح امیز و بیغامهای مهتر انگیزه حسینقلی خان فرستاده و او را
بخدمت و اطاعت دلالت کرد و او از طریق جهالت بر نکشت لاجرم خاملر پاکش
همدم ملالت گشت و چون افتابی در حجاب محاب بر عمارت نشست و در منزل

چاله سپاه شاکاه او را ملاقات نمود و نصیحت کرد بر وی سودمند بود بلکه
ملک و ملت از صلاح و فلاح او نومید شده روی توجیه باردوی شهر یار بنکو کردار
نهاد تا مگر از جانب آنحضرت رحم بر وی آمده پیوندمهر بانی بدخ منافرت و مناقشت
بریده ز کور دجه طبع آنحضرت را اگر هم و عفو شراعیم و قلبش را سلیم و رایش را
مستقیم میدانست خلوت گزین پرده عفت در منزل ساروق فراهان دیده بیدار
قره العین تاجدار روشن کرد و از کار بد آغاز زشت انجام حسد نقلی خان حکایت
پرداز شد و باین عذر متمسک گشت که چون وجوه ملک فارس بخرج بیوجه او کفاف
نمیکند جرات بدین خلاف و اقدام برین حرکت کرده اگر خاقان ملک بخشا که دلش فریب
و ملکش وسیع است در از این نعت بزرگ ملک کرمان را نیز بر اقطاع او مضاف
فرماید و از بزرگ همتی دل کوچکی را بدست آرد از منتهای بی منتهای کرمانه
دور نخواهد بود و او نیز بر سر خط اطاعت نهاد مترکفته سازی و ترک و تازی
خواهد نمود حضرت اعلی در جواب فرمودند که از جانب مادر اضافت ملک کرمان
مضایقتی نیست و اگر از وی امری مخالف رای اشرف و صلاح دولت سرزند بجهت
ملک ما و او یکست با جمله حسد نقلی خان بکرمان انگنان کرده اصفهان را نیز طالب
گشت و چون حضرت خاقانی برای اینکه بحاج و سوء مزاج او بر مهد علیا خصوصا
و وجوه اطراف عبودیا موجه گردد راه هان او را سد کرد و او از لجاجت بهانه دیگر
سر کرد و در رهبه کسر و شش شد که مراد او هنگامه ار استن است نه زیادتی معیشت
خواستن روز دیگر لشکر را اشارت فرمود تا به تعبیه صفوف و تسویه الوف بردازند
و کار تقسیم ملک بزبان بدخ سرافشان و ضرب عمود کران سازند بعضی عاقلان سده
جلال رسید که حسد نقلی خان با اتباع کمره کمره کمره همت بمقابله بسته خدایو
کشور کبر را آتش غیرت مشتعل گشته بنه و اغر و قرار رهبران منزل گذاشت

گذاشت و مهد نقلی خان قاجار و حاجی ابراهیم خان شیرازی را ببحر است اردو
تعیین فرمود سپاه را اشارت رفت که بچیده و بی اسباب روانه شوند شهر یار آناه
با دلبران سپاه در دو فرسنگی اردوی حسد نقلی خان خیمه جلالت بسما افراشتند
روزشنبه بیست و هشتم شهر صفر الظفر صفوف جنات برار استند حضرت اعلی
بار دیگر باقامت حجت میرزا موسی منجم پاشی را نزد حسد نقلی خان فرستادند تا او را
بر فوق و ملائمت باطاعت دعوت نماید حسد نقلی خان از پند لیسند ناصح دانستند
از خواب بیدار و از سرگر غر و رهشبار گشته دریافت که سهاد در مقابل بیضا
بی نور و عصفور در پنجه شاهین نیز و راست از کار بیکار روی بجانب خسر و گردون
و قار او رد و عفو و انی را بر هفتاد و زلات خود شفیع کرد بی اختیار پیش دوید
و رکاب حضرت اعلی را پیوستد خاقان صافی ضهر دستی در کردش کرده دستش
بگرفت و از میدان رزم با یوان برمش آورد و لیجان را که از کفران نعت عصیان
و طغیان ظاهر کرده بود بخصور شهر یار آوردند اگر چه بسپاست اولی بود هم از جانب
خسر وی حکم بناد پیش رفت در آن شب هر دو سپاه برجا بودند تا صبح روز دیگر
لشکر معسکر حسین قلیخان یکجا از جا برخاسته هم معسکر هم یون پیوستند بر وفق حکم
خاقان کشور کشانه و اغر و ق بار دوی که همان بوی رسید و از انجا لوی ظفر پیرا
بکمره در حرکت آمده خوانین و رؤساء عراق و فارس که با حسد نقلی خان موافقت
داشتند از خوان احسان خاقانی بمواید بر فواید عفو و اغماض شیرین کام شده
باجازت خسر و جوز اغلام بر آه دیار خویش کام گذاشتند * بیت * شهان بر خوردند
از جوانی و بخت * که بر زیر دستان نکهتند سخت * چون خبر این وحشت باطراف
رسیده غمناک بود که شورشی ظاهر شود لاجرم چند کس از امر اینظم مهمات و لایات
نامزد گشت از جمله محمد علی خان قاجار که هم در آن اوقات از اصفهان بر کباب

بود بعد و فارس و عینقلی خان بکرمان و نوروز خان عزالدین و بکوه
کباویه و بجهان روان شدند و موکب منصور از کمره بدار الایمان قم رسیده بعد
از زیارت بضعة ایبه موسویه در اواسط ماه ربیع الاخر دار الخلاقه طهران از مقدم
خبر و دوران فرق مباحثات بر اوج اسمان سود * صادرات ایام توقف دار الخلاقه
طهران * چون فرمان قضایان سلیمان خان صادر شده بود که اگر علی همت کلبانی
و پسرش حسین و خان بابای نانکلی را که در کین مخالفت جای گرفته و مردم نادان
از سوسه ایشان فریفته شده اند دست بسته بد رکاء اردبکی غبار خطا و زلل
از صمیمه عملش محو گشته از ذلال عفو جزعه نوش خواهد بود بعد از تمکن حضرت
اعلی در مرکز سلطنت سلیمان خان ایشان را دست بسته بطهران آورد و خود بر سر کند
سهند پادشاهی نشست و عرضه داشت * بیت * کاین دو چیزم بر کناه آنکستند *
بخت نافرجام و عقل ناتمام * کر که قمار کنی مستوحش * و ز بختی عفو بهتر از انتقام
* از گرمی عرق خجلش عرق رحمت شهریار جرم پوش بجوش آمده کفرانش را
بخبران مجازات فرمود و علی همت و پسرش را بعد از ناپیدا کردن دم خونبار و وزخ
شرار اجزا و اعضا در هوا ممتلا شگشت و خان بابای نانکلی را نیز با عبد الله خان حاکم
زنجان که چندین خیانت از وی ظاهر گشته بود که یکی از آنها کور کردن توکل خان بود
از حلقه پیناری عاری ساختند ایالت سمنان را به حسین قلی خان ازانی داشته و لیجان
قاجار را پاداش ناسپاسی از شرف حضور و زور و مهمجور گذاشت در آن روزها
نواب محمود میرزای افغان از قراری که سابقا مرقوم بیان گشت بر حسب حکم خدیو
دوران مقیم کاشانه کاشان بود عرضه بخامنه تمنا بکاشت و استخلاص ملک
موروث و توجه بصوب مقصود را از اولیای دولت مهملت نمود حضرت اعلی مامول
او را قبول و اجازت انصرافش بخشید و احکام مطاعه لیس افرازی حکام خراسان

خراسان صادر گردید که در اعانت و امداد شاهزاده قدم جد و کد بر اهت نهاد ملک
موروث او را بدست آرند و بدستش سازند و از روی مهمان نوازی مهماندار ی تعین
رفت تا اورا بعزت بدار العباد نزد برد و کیفیت احوال او بعد از این مرقوم خواهد شد
در خلال این احوال واقفان عبیه جلال در پایه سر بر سپهر تمثال عرضه داشتند که
جعفر قلی خان دنبلی از بر توفات اقبال در هنگام توقف از دریا بجان خفاش و ش
کریزان و از بیم جان در ظلمت کده خیابای کوه ما کوپنهان و در پناه اگر آید تیزی
و شکاک باحالی تباه لیسر میبرد از استماع طغیان حسد نقلی خان جرمت یافته فوجی اگر آید
تیزی را از ملک مشیر و یانیزید با خود یار و یامید رخنه جوی قلعه خوی را محصور
ساخته حسین خان حاکم خوی را که برادر مهترش بود در تنگای محاصره انداخت
حسین خان کیفیت ماجری را بدرگاه پادشاهی عرضه داشته و استدعای امتداد نموده
حاکم رفت که ابراهیم خان قاجار دولو با سپاهی جرار روانه اند یار و عساکر از دریا بجان را
هم فراهم آورد خود را بجوی رساند و حسین خان را از محاصره عمار هاند ابراهیم خان
از موقف خلافت با دریا بجان شتافته با اتفاق سواره و پیاده آن سر زمین از کوه
غازان خوی متحد و حسین خان نیز از قلعه با و ملحق شد جعفر قلی خان خبردار شد
بمقابله درآمد و در میان محاربتی عظیم و مجادلتی جستم از ظهر تا شام روی داده
در یکدم از طایفه تیزی و شکاک شهاب خالک غلطید و جوی خون در خارج شهر
خوی روان گردید جعفر قلی خان با یاران از معرکه چون بخت خویش روی بر تافتند
و سپاه مظفر بعاقب ایشان کرده هر گز ایاقند گشتند غنایم فراوان و اسبان کوه توان
کسبت غازیان ظفر نصیب شد جعفر قلی خان بعادت ما اوف خود را از حلیت
به سگ آگراد رسانید گرفتاران ایچه از طایفه دنبلی بود لشاعت حسین خان از درگاه
خاقان کشورستان امان یافته اخباز اگر آید دم تیغ شرربار بدار البوار شتافتند سران

سپاه از جامه خانه انعام شاهنشاه بخلاص فاخره مخارج و ابراهیم خان را بعلاوه خلعت
سرب و خنجر می مرصع زبور کمر شده حکم اشرف بنفاد پیوست که برای رفاه رحبت
و سپاه لشکر با نزار و آناه و خود در تبریز متوقف و با آنچه از موقوف سلطنت حکم رود
عمل نماید * ذکر تعبیر و تذهیب قبه طاهره سید الشهداء و نصب در زرین بصریح
سپهین حضرت معصومه علی ابانها الاف التحیه والتنا * چون خسر و معدلت کیش
بال اعتقاد خیر اندیش را ابواب فتوحات متوالی بمقابل دعایات حضرت لایزال
بر چهره اقبال کشاده کشت همت بران بست که در از این عوارف و مواهب استمداد
از بواطن موطن سپدر صل و سروران سبیل و خسر و آن جزو کل علیهم السلام
نماید که قبض و بسط امور بینی ادم بدست ایشان است و حکم سلطنت و جهان داری
بسته بران پس حکم تعبیر و تذهیب قبه طاهره جناب سید الشهداء جاری شد
و چون بنای قبه طاهره انحضرت که با مرسلان مخفور صورت اتمام یافته بود بنا بر بحیل
سرکاران ناستوار از هم شکافته روی خشت زرش رنگ قرص فیه باقیه بود
بمباشری امین از دیوان قضایان تعیین شد که طاق عرش رواق را برداشته قبه
متین که بمرو و شهور و سنین رخنه نپذیرد بنا نماید و زری کامل عباد که از تصاریف
لیل و نهار غبار تخییر یکدیگر در خشته افزاید و امر و زبجد الله سبحانه از معماری
رای زرین خسر و پالک دین بنیان آن روضه پالک محکم تر از چرخ حقیقت و خشت
زرینش تا بند متر از آفتاب مبین است و نیز در آن او ان سعادت نشان حکم همایون
بتذهیب قبه قبض تو امان ذره طاهره نبوی و بقعه طیبه بصعه موسوی یعنی معصومه
قم صادر فرمود و اشارت رفت که قبل از اتمام تذهیب در زرین بران استانه گروبی
اشپانه نصب کرده اید بحکم خسر و دین پرور چراغ علیخان نوای در خورشید پیکر را
بدان الامیان قم برده در جای خویش نصب کرد تذهیب قبه منوره هم بنحو مقرر گماهو

هو حقه بعمل آمده تقود کثیره و وجوه خطیره صرف این کار فرخنده شد و این اثر خیر
در روز کار بنا نامی خدیو جرم اقتدار مانده این معنی باعث مزید امید و آری اهل اسلام
کشته خاص و عام بدعای دولت قیام نمودند * ذکر بعضی حالات و بنای قصر
فاجار * رای جهان آرای پادشاهی اقتضای آن کرد که قطعه زمینی خیر اکبر را
که در نیم فرسخی شهر طهران واقع بود باغی چون باغ خلد برین مشحون بانواع اشجار
و ریاحین ساخته و بر ذروه تلی چون توده غنبر سار که در آنجا واقع بود سرای دلکش
سازند حکم قضا امضا با فذ گشت تا بتایان و باغبانان اظهار هنر کنند و بر حسب
امر همایون در ساعتی چون روز نیک بختان میمون بنسای باغی چنان که فروغ
کلنهای آن آتش بجان جنان زده و لطافت آب روانش ابروی چشمه حیوان برده
بر دارند چون سطوح بعضی از قطعات مستوی نبود بستش بمخاک بینه انباشته و بلندش
چندانکه باقرینه مساوی شود برداشته و انواع اشجار فواکه و ثمار و الوان فمال و ریاحین
و ازهار موسم خزان و بهار در هر قطعه کاشته و بر بالای آن عمارتی دلکش و سرای
بهشت اسامی مثل بر بروج استوار و شرف و ککمره پایدار ساخته شد و در برابر ایوان
دریاچه وسیع که چون چشمه خورشید از میان آن چشمه آبی در فوران بود و آتش
روشن تر از اینده آسمان است احداث گردید درین میان بکوش محرمان خلوت
و خاصان حضرت رسیده که طایر خان حسین خان دینلی در سرای جاودان ایشان
بست و جعفر قلی خان بدعوت اجامره خوی که با وی خوی گرفته بودند بشتاب
تمام داخل قلعه خوی گشته بجای برادر نشست و بقاصله چند روز از وی عرض
ضراعت امیزیدر کاه خاقان فیر و زرسید که اگر آفتاب رافت خسر وی ذره پرور
اید مر ابروی برادر مهتر در نظر است و هوس خدمت گذاری و جان سپاری بر سر
اگر چه دعا و دغل او مکرر مشاهده خسر و گردون محل شده بود و صورت گفتار

و کردارش که همواره مخالف هم میبود در اینده شهر خورشید نظیر عکس نما گردیده
لیکن برای اتمام حجت حکم قضایت صادر شد که اگر در اظهار اطاعت صادق است
و بندگی حضرت را سابق پس خویش را روانه در گاه فلک پایگاه و از ظهور حسن
خدمت رفع غایله اشتباه نماید تا از حضرت اهلی باننداره صفای ارادت مورد عنایت
شود و هم در آن روزها با از حسین قلی خان از سپهات اعمال خویش هر اسان
و در خفته اراده عزیمت خراسان کرده اتباعش او را مینوع داشتند او از بیم بروز
انحال با ارسال عریضه از بار یاقکان حربم جلال در خواست نمود که وجوه مال دیوان
سمنان اخراجات مرا کافی نیست و اگر ولایت دیگر عهده ان کرد جمع با خرج موافق
اید از سبقت گریماند و در نخواهد بود استدعای ان بدرجه قبول پیوست فروغ
حکومت کاشان و مضافات ان بر کاشانه امالش یافت و چون از پیفر زندی اندوه
مند بود شاهزاده ار چند محمد تقی میرزا راهبر او روانه کاشان نمود فرمود تا همواره
با هم بسر برده دلش بفرزند شاهزاده خوردند کرد و از بند این غم نیز راهی
یابد و ولایت سمنان را بشاهزاده کامران محمد ولی میرزا تفویض فرمود و ولایت
قزوین را بشاهزاده ازاده محمد علی پور اعنایت کرد * و قابع سنه هزار و دو و بیست
و چهارده هجری حکرت موکب جهانکشا از طهران بسمت خراسان و سنجین پشاور
و نکارش حالات اسامان * چون خورشید عالم افروز روی باوج شرف نهاد
و لشکرش از طلبه سپاه ربیع بشت بجزیمت داده های همت همایون خسرو جهان
را بعد از انقضای جشن نور و زبغم تنظیم ملک خراسان بالکاشاند چون در
زمانی که خاقان علین اشپان نظم عقد دولت شاه رخ شاه را چون رشته عمرش از
هم ریخت ناد ر میرزا پسر شاه رخ از اسنانه سلطان سیر بر رضا علیه التجه و التناپرون
رفته نطل عطوفت افغانه هرات مستقل کردید تا اینکه خبر قضیه نامر صبه خاقان

خاقان مغفور در خراسان گوشتزد نزدیک و دور و مملکت خراسان از لشکر منصور
خالی و خاقان کشور کتاسم شغول اطفای نادره فساد صادق خان شقاقی و نظم امور
از ریایجان بودند نادر میرا فرصت غنیمت دالسته خود را بشهد مقدس رسانند
و در آن ارض اقدس اسود اگر چه بعد از ورود در عرض فراغت نمود مشعر بن اظهار
عبودیت و بندگی بیایه سر بر اعلی فرستاد لیکن از حرکات او نسیم صدق و اخلاص
به شام امنای دولت گردون مناصب میر رسید و چون خوانین خراسان بجز ابراهیم
خان حاکم خویشان و اللهیار خان حاکم سبزوار همگی در رکاب مستطاب حاضر
بودند بر حسب فرمان قضا جریان ایشان نیز شرف تقبیل استان سپهر پنهان در یافتند
و پیش از حرکت رایت ظفر نشان بصوب خراسان نخست تازه مال کلزار دولت
واقبال و ماه نویسه شوکت و اجلال عباس میرزا را که از اختران فر و زمان استمان
سلطنت و ستارگان تابان فلک خلافت بحدود طبع وجود دست و ذاب ادب
و شرافت حسب و ورانت دکامبتاز بود افسر هلال بکر ولایت عهدش بر سر نهاده
و انکسیر مشهوری استای بیابت سلطنت بر انکشت کرده تا با نورد هفت از سوار جوان
همه را بار ماح خطی شعل ههه را با نسوف بندی کار به غنیمت از ریایجان
و تبنیه سرکشان اسامان مامور فرمودند چون شاهزاده کامکار را اول زرعان
بهار عمر و آغاز لشکر کشی و دشمن کشی بود نظام الدوله سلیمان خان فاجار بفرمان
خاقان سپهر و قار در رکاب نصرت شعار شاهزاده بی ستر گردید و ابراهیم خان
فاجار نیز که بفرمان همایون در تبریز موقوف بود حکم رفت که از مدتها مان در رکاب
شاهزاده کامیاب باشد و سلالة السادات و الاشراف میرزا عیسی که ملقب میرزا
بزرگ و اسلاف او غالب اوقات بوزارت فرمان روایان ملقب اختصاص داشته اند
بوزارت انجناب تصور کشی و بنوردن هنگام ابراهیم خان که هم زاده شهریار

ازاد است بنظم امور عراق و فارس بالشکر انخدود تصین و بامر خدا و ائمه و ائمه
چون کندمان گردید و بنزد درین حال محمد اقبال سردیوان اقمندی از جانب سلیمان
پاشای والی بغداد بایشکشیهای لایق و اسبان تازی نرآورد در رکاه سپهر بنیاد
کردید و قرین التفات خاقانی کشته رخصت مراجعت یافت پس موکب ظفر فرجام
با احتشام تمام بسمت خراسان در حرکت آمد در منزل دولاب پسر جعفر قلی خان
دنبلی که با خضار او فرمان رفته بوده تقبیل سد سینه شرفیاب و حسینقلی خان نیز
از دارالمؤمنین کاشان وارد در رکاه سپهر اشتباه گردید و جانمحمد خان قاجار
و عباس خان و حسینقلی خان دولو با هفت هزار سوار نیزه کذا را هنر پوش رعده
خروش بر سیم منقلای روانه ارض اقدس و چند روز منزل فیروز کوه مضرب
خنام ظفر فرجام گردید و در آن منزل حسینقلی خان را بعلت عارضه سوداوی که
بجمع اجزای اعضایش حاوی بود حکم رفت که در بیلاق آن مکان خلدنشان بر اسوده
عارضه اش روی به هینودهد و حامل سر بریده هسایون از راه حاجرم و اسفر این
خیام احتشام در منزل بازم زد و در آن منزل صادق خان شقاقی و حسین خان قولار
اقاسی با پنجهزار سوار بهرام غمزه تهنیت رزم چنار آن نامزد گردید و از مخزن خاطر
خاقان روزگار این لالی ابدار او نیزه کوش فرمان پوش ایشان شد که هرگاه
ممش خان کرد با شفاق شهر یاری مستظهر گردید و راه درگاه کعبه مثال یوید چون
مخزیمان بزم اخلاص بنوید اختصاص سرفراز شد در وجه رفعت و برتری بر امثال
جوید و اگر خذلان آیدی گریبان کوش شده خفاش و از دیدن آفتاب سلطنت
دید فر و پوشد قلعه او را محصور نموده راه خروج و دخول بر و مسدود و کیفیت
احوال را بدرگاه سپهر مثال عرضه دارند لوای فلک فرسازان بوم و بر بسعت
نیشابور شقه کشا گردید در کنار نیشابور پسر جعفر خان نیشابوری بار و سالی شهر

شهر از قلعه بیرون آمد جبهه ارادت راز من سود و خاک در رکاه سپهر اشتباه را
سجده اند و گردند چون منظور نظر مهر اثر استخلاص قلعه مشید رضا علیه التحیه
و التنا و نسیه زاد ر مبرز ابودمقر فرمودند که جمعی از پیاده کان برق انکیز با سر کرده کان
کار دان در ارتک نیشابور بمحافظت پردازند موکب و الا از آن خطه دلکشا عازم
مقصد شود جعفر خان بیات که در مرحله بندگی بیات نداشت و خفته بنی اعمام
خویش را بیغام داد که در طریق مخالفت قدم جلالت افشرد تا او اندلشکر منصور را
بقلعه راه ندهند و تا دست دهد پای بر جاده اطاعت تهنید از صد و ر این امر نایره
غضب آتش لهب سلطانی سر بکوه اشیر کشید اما چون رجش بر غضب سبقت
داشت نخست حاجی ابراهیم خان شهرازی و مینر ز اشفع وزیر را بجهه اتمام حجت
و دلالت اهل قلعه بقلعه فرستادند حسینقلی بیگ نام از بی اعمام جعفر خان را انوار
نصیحت با صحن امین بطلب تکذ دل یافت و اهل قلعه را تسکین داده بند رکاه امبدوران
بناه شتافت اهالی قلعه بعد از رفتن حسین قلی بیگ مجدداً در نور دبادید به حاج و عناد
کردیدند فرمان قدر نفاذ تجارت خارج قلعه و محاصره نیشابور صد و ریافت
شکر در پاموج سلیمانی چون بلای اسمانی به پیرامن شهر تا ختمد و قلعه را انکیز اسما
احاطه نموده آتش پیداد در اطراف شهر افروختند و رایت تاراج افراختند جعفر خان
از مشاهده آتش غضب خاقانی خاکستر اسافشده کشته بجهه اسمالت اهالی قلعه
استدعای مرخصی نمود خاقان کشور کشا پسر اورا با حسینقلی بیگ در رکاب بتوقف
امر فرموده او را مرخص ساختند و وی داخل قلعه شد از خیانت ذات در پس دیوار
مخالفت سرد ز دیده دست با استعمال آلات حرب کشاد اعلیحضرت ظل اللهی را بحر
قیصر مجوش آمده موج باوج زساند پس بفرمان قهرمان سپهر مهابت طلسم جسم
ولد جعفر خان را بضر تبغ آهن خای درهم شکستند و اعضای او را باره باره

کرده بر ساهره زمین افکندند و اجبار و طهر را از خویش رنگین ساختند
و دست و پای او را که در حقیقت بریده دست جهالت جعفر خان بود که بر جان
و جوانی فرزند جوان خود بخشود نزد پدر بدگهر فرستادند و حسین قلی بیگ عم
زاده او را بلبقت خان معزز و برود و شش را بمخلع اقباب شعاع مزین و مطرز
ساخت لشکر منصور را بتسبیح قلعه نیشابور مامور فرمود هر صبح که مهر از گوشه
بام سپهر نور افشان میگردید عرصه قلعه نیشابور را از آتش توب و تفنگ پر شرار
بود و ساکنان آن مکان را شور و زور ستیز نمود و قوات جاریه را بدست قهر
انباشند و اشجار مسموم را بضر بپوشه جفا و دهره ستم از پای افکندند چهل روز
اهالی قلعه در شکنج شکنجه و عقبات عقاب اسیر بودند بالاخره از طول زمان بامان
آمد ناه و افغان باسهان رسانیدند و بتدارک آن زبان که از تاج اعمال جعفر خان
بود گریان و نالان حاجی روح الامین را که از جمله فضلا و معارف آن سرزمین بود
بایکی از بنی اعیان جعفر خان برای استیذان بدرگام معدلت بنیان قهرمان دوران
فرستاده متنی عفو و اغماض و مستدعی مرحمت شاهانه شدند ملتس اهل شهر
مبذول افتاده ملا علی اصغر معلم باسماالت اهل نیشابور مامور گشت بعد از ورود
او جعفر خان نیشابوری روی نیاز بدرگاه نهد بجاک استان کبوان باسهان
چین سای و بعلاوه عفو تقصیرات برود و شش بمخلع اقباب شعاع راسته آمد
و بمشور حکومت نیشابور مقتدر و مباهی و رخصت انصراف از دربار معدلت مدار
شاهی یافت و تراب خان بر و جردی باجمعی از تفنگچیان بحر است نیشابور از رکاب
همایون مامور گردیدند صادق خان شقاقی بانکه شقاق ذاتی و خیانت او بارها بر روی
جهان را معلوم شده بود اما نظر بعدم تقاضای وقت از رشتی افعال او قطع نظر کرده
بمعرض مؤاخذة و بازخواستش در نیاموردند مامور شد که قشون ابواب جمعی

جمعی خود را برداشتند و آنچنان باجاریه ملحق شود و بمراقبت او بمحاصره قلعه مشیند
مقدم مشغول گردید و حسب نقلی خان بیات به نیابت جعفر خان در نیشابور متوقف
گردید جعفر خان خود مایتم رصکاب نصرت انتساب و موکب گردید و در مهانت
بجانب مشهد مقدم در حرکت آمد بعد از ورود و در جنود ظفر نمودند تا در مهرا بقلعه
مستحصن گردید و لشکر قیامت اثر حصار را دایره و از احاطه کرده قرا و مزارع را
عرضه قب و غارت نمودند و نظر بملیخص اعتقاد خسر و باکدین بالمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین برای پاس حرمت بقعه رضویه بتصور اضرا اهالی این روضه
عشر استعانت اشارت بتسبیح حصار نفر نمودند تا در مهرا در غرقاب بحر اضطراب
افتاده و سایل بر آنکسخت و جوانی ساحل نجات شده بردامن عجز و انکسار او بخت
و عرضه داشت که اگر خسر و بی همال این حصار را باین بنده عقیدت سکال باز
گذارد از شفقت بیگران و عنایت بی پایان خدای جهان دور نخواهد بود و بجهت
استیقام قواعد خدمت و اخلاص یکی از پرده نشینان هفت زاهدان از دوایج یکی
از شاهزادگان که شهر یار و یار و کار صلاح دانند مخصوص خواهیم نمود چون در خوبی
خسک کان و دستگیری افتاده کان شپوه ازادگان است متمنالتش بپزایه انجراح
و بر چشمه امیدش ابواب فلاح افتتاح یافت و در بانه دهم شهر ربیع الاول بر تو ما هیج
بوی ظفر طراز بهمت دارالسلطنه طهران تافت در منزل خناران امیر کونیه خان را
مخلع و مرخص و میرزا محمد شفیع وزیر را باوردن صبیبه مرضیه او بشستان شاهزاده
حسینعلی میرزا بمراقبت امیر کونیه خان روانه ساختند و در منزل جهان ارغبان
جعفر خان بیات بمقام نیشابور رخصت انصراف یافت و از انجا موکب انجم خجول
در چهار فرسخی آن قلعه نزول نمود صادق خان باللهیار خان نیز در اشل مصادفت
و مصادقت باخته بساط حبله را در محفل مشاورت از دغا بازی کسب کرده و اسیر خاص

اور از حضرت ظل الهی استدعا کرد که پیش از ورود موبک سلطانی بقاعه خود
رفته متوجه ساختن مهمات و سرانجام پیشکش و سپورسات گردد و در هفتکام
ورود کویکه جلال او را نامتأملی امور باعث خجالت و انعزال نشود خاقان کشورگشا
اور انجلیت شاهی سرفراز فرموده بر زبان الهام بیان گذرانندند که این رفتن را
بازگشت نیست اللهم ارخان بقاعه خود رفته نبل و قاحت بر روی کشد و از قلعه
سپاهی نموده و سپاهی نمود چون خاطر خطیر مایل رجعت به بیت الشرف دولت
بود با تمام کار او التفات نفرموده از آن قلعه رایت عزیمت متحکماه دولت افراشت
و ابراهیم خان شاه و لو حاکم اسفراین را با سعادت قلی خان تپایری تشریفات لایقه
داده هر یک را بمحل خود رخصت انصاف از زانی داشت اصف الدوله مهرزا
محمد شفیق نیز خدره عصمت را در انجا بار دوی کیهان نوی رسانند در منزل کلاته
بگرو زبجه اسایش سپاه نصرت بناه توقف روی داد و روز دیگر اعلام نظیر فرجام
بر حرم نصرت بکشود و خارج بسطام نصرت خپاخ گردون احتشام کردید حسین قلی
خان کز در فرور و ز کوه عیش اندوز بود بتقبل رکاب مستطاب تعرب فرود از آن
منزل بدامغان نزول اجلال و بینه و اخرواق را از آن مکان مرخص و بعزم صید اندازی
و تفریح صحرا و کوه از راه چشقه علی حرکت فرمودند بانزدهم شهر ربیع الآخر چون
روح به تن و فیض عالم از در حین متحکماه سلطنت رار و توق و نصارت بخشید
* ذکر توجه رایات نایب السلطنه و الخلاقه شاهزاده عباس میرزا بهت
از در بایجان و بسنجر قلعه هودر و انگرام جعفر قلی خان * قبل از حرکت اعلی حضرت
ظل الهی بصوب خراسان بنحویکه سبق ذکر یافت نایب السلطنه و الخلاقه عباس
مهرزایجه تنبیه نرگشان مهالک از در بایجان مامور فرمودند بعد از ورود اعلی
حضرت خاقانی بدار السلطنه طهران منبهان آگاه بمسامع عاکفان درگاه جهان پناه

پناه رسانندند که شاهزاده اعظم بعد از ورود بدار السلطنه تبریز روزی چند به
اسایش سپاه ارام گرفته از آنجهن یام شخصت فرمود چون جعفر قلی خان بعد
از رحلت برادرش حسین خان و ورود او بقاعه خوی پس خود را بدرگاه اسمان
جاه فرستاده متعهد خدمت و متقبل عبودیت شد بود نایب السلطنه بنا بر تعهدات
او یکی از ملازمان حضرت را برای امتحان اقوال ان مدهوش باده غفلت نزد وی
فرستاد و او را با اشارت استدر الک سعادت حضور بشارت داد لیکن او اصرار
بر عناد و نفاق کرد لاجرم کوشمال او لازم گشته بعزم مقاتلت و مجادلت از چنین
یام اعلام نصرت فرجام بسمت سلما س شقه کشا کردید جعفر قلی خان چون از شخصت
شاهزاده و الاکھربان بوم و بر با خبر شد یکی از برادران خود را در قلعه خوی
کذاشته باستعانت و اسقباد جمع لشکر ضلالت بنیاد بمان اگر از بدتر ادرفته
و از لشکرهاالی ایروان و طائفه یزیدی و شکاک و سپیگی بانزده هزار کس درهم
کشید و حقوق ولی نعمت را بعقوق مبدل کرده عازم نیکار کردید چون ایرلات
و احشام نواحی خوی و سلما س از بیم اسبب لشکر قیامت اثر هراس برداشته با ماکن
مستحکم بناه برده بودند از انجمله قلعه هودر که از قلاع ان سرزمین در زانت
و ممانت باینای سپهر برین انبار بود انباشته بتفائس اموال و مشحون بوجود ابطال
رجال و تان زمان کمند اندیشه هیچک از سلاطین ذوالاقتدار برکنار بام او
نرسید بود لشکر فولاد چکر از اطراف و جوانب روی همت بتسنجیران قلعه محکم بنیاد
نهادند و قلعه کبان بدلالت و ترغیب ابدال اقا کردید سپیگی که از جانب جعفر قلی خان
مستحفظان حصن حصین و سقناق متین بود بای در دایره تهر دهنده به پشت گرمی
اسمحکام مکان دست باستعمال سیف و سنان کشاد لشکر برق شتاب یکبار حمله
اور کردیدند و ان حصار استوار را در یک لحظه بسنجر و از ان حصصام التبار خالک

وجود خاکساران را بیاد میداداده اکثر ایشان اجره هلاک و بوار چنانندند اموالی
که اهالی اندیارد عرض چند سال با نجا برده بر روی هم ریخته بودند در یکدم
عرضه شب و سفینه غارت و تاراج شد چون کار قلعه هودر ساخته شد لشکر ظفرایت
روی بکوشمال سرکشان آوردند جعفر قلی خان با پانزده هزار مرد و تو بخانه سرکاری که
از قلعه خوی آورده بود با خود داشت از غایت قهور و نهایت بی باکی یکمتر از پیشتر
رانده در برابر شاهزاده بهمال قتال و جدال را مصمم شد و بر حسب اشاره او چند
روز متوالی اهالی آن حوالی اب بصرای سلیمان بسته بودند که قوام اسبان سپاه
رزم خواهد شاهزاده در کل ولای فرورفته از انور طه هایله نجات نیابند بالاخره
فایده آن مکر و حيله بر سپاه او عاید و قوام مراکب هر یک که در آن اوجال فرورفت
فی الحال طعمه شمشیر ابدار گردید با جمله نایب السلطنه روز هفتم ریح الاخره در حوالی
دیلمقان سلیمان مینه و مینره و قلب و جناح و ساقه و کپس گاه را با نظام الدوله
سلیمان خان قاجار و ابراهیم خان قاجار و احمد خان مقدم بیکدیگر یکی تبریز و مزاعه
بر راست و فوج فوج لشکر راسته مبارزان طرفین پای جلادت پیش نهادند
نایره حرب و جدال در التهاب آمدنش بلا بالا گرفت و از صدمات و زلازل سپاه
محشره شب صورت قیامت در جهان هویدا شد از شراره ریزی توب و زنبورک
و تفنگ زهره در بر مینج آب و بیکر زحل کباب گشت آخر الامر لشکر نایب السلطنه
بر مخالفان ظفرایقه جعفر قلی خان ازین شکست که بدستی بروی رسید بقلعه ماکو
که از قلاع مرتفعه چخور سعد است بناه جنت و مینه و اخرو و تو بخانه و کسب
ببار بدست آمد دلبران بتعاقب پرداخته هر که دیدند به تیغ بید ریخ گذرانیدند
وسر و زنده بسیار گرفته بنظر شاهزاده که کار رسانندند امرای سپاه امیران
در گاه ازین خدمت انعام و احسان یافتند از ظهور این فتح نامدار ابواب امن و فلاح

فلاح بر روی روزگار از دریا بجان کشاده گشت شاهزاده نامجوی وارد بلده خوی
شده پیر فلینان قاجار شام بیانی را در انجا بتوقف مامور و موکب منصور از خوی
حرکت کرده وارد تبریز گردید رعایا و اهالی انسا مان که از ذهاب و ایاب بیفایده
جعفر قلی خان بعضی از بلدان خویش جدا و برخی بفاقه و فقر میتلا شد بودند
از اشاعت عدل و داد نایب السلطنه با شاهد امن و راحت هم اغوش و با ماکن
و مسکن خود عود نموده با سالش و فراغت دوش بردوش آمدند و از لسان پیرای
باغبان معدلت شاهزاده ابی بر روی کار قرا و مزراع باز آمد مرده این فتح نامدار را
عربضه بدر بار کتی مدار خاقان روزگار فرستادند و از خزانه انعام خسر و
کوان غلام خلعتهای زر تار پوشیدند و از خمر بی خار مصطبه احسانش کاسهای
خوشگوار التفات و اعتبار نوشیدند * ذکر آمدن محمود میرزا یار در یکربدر گاه
اعاظم پناه و وقایع ایام توقف در دار السلطنه طهران * محمود میرزا بعد از وصول
بدار العباده نیز در فرور میرزا ابرار که هر راد را انجا گذاشته خود روانه ولایت خراسان
و بعد از ورود بانحد و دامیر حسنان طبسی و امیر علی خان عرب خزیمه حاکم قاین
حسب الحکم اعلی حضرت خاقانی باعانت او ره سباز طریق جان فشانی شد جوش
خویش را منعقد و از راه قاینات متوجه فرام و خاطر خواه ایشان ان بود که در سنخیر
قدشمار و استیصال شاهزاده زمان زمانی در هیچ مکان توقف جایز ندارند چون
قصر میرزا پسر شاهزاده زمان که والی ولایت هرات بود از قصد ایشان خبردار
گشت زمان خان درانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرابی را بدفع ایشان
مامور کرده با شاره قصری روی بدیشان نهادند بعد از تقابل قشین چون شایر
شرزه و غضبان بلنگ بدفع یکدیگر اهنک جنگ و از استعمال سیف و سنان
جهان را بر جهان بین یکدیگر تنگ کردند چون استظهار محمود میرزا از طالع قوی

بنیاد خاقان با عدل و داد قوی بود در حوالی فراه شکست بر بنیان قصر جمعیت قصر
افتاده و ابد هرات گردیدند جمعی کثیر و جمعی غفیر از افغانه نطل رایت محمود میرزا
پیوسته کارش بالا گرفت و ازین اقبال نیز وال خاقان بیهمال فراه نیز بجزیة سخنبرش
آمده شاد کام و کامران شد کامران میرزا اولاد خود را در فراه به نیابت تعیین و خود
با امیر علی خان و لشکر خنک جوی اسب عزیزیت رازین نیزین بر فراه هرات راند
و در خارج آن شهر جنت بهر خیام اقامت نصب نمود و بیست روز در محاصره شهر
اهتمام بعمل آمده شاهد تما از و رای پرده قضا نقاب از چهره نکشود افغانه اردوی
محمود میرزا از سوسه و اغوی اعوان قبصار اردوی او را تاراج کرده منتشر گشتند
محمود میرزا چون شاهد سیوفای روز کار را با اعلای دولت خود یار دید از گردش
چرخ و آرون دیگر کون و رایت اقبالش نکون و چهره اش از اشک کلکون پر خون
سرخویش و راه فرار در پیش گرفت امیر علی خان قاینی نیز جمعیت خود را برداشته
روانه قاین شد کامران میرزا نیز با کام از فراه به نیر آمد و وقایع را بدرگاه سپهر استبانه
عرضه داشت چون در سال قبل که رایت فتح ایت بصوب خراسان شقه کشا بود
جهانگیر خان کلایر کانی حسب الامر اعلی مامور بدار العبادت نیر شد که فیروز
و کامران را برداشته روانه سمت هرات شود تا در هنگام ورود خاقان کشور کشا
بانه و در حکام خراسان بحکم قضا نمود ایشان را در مسند کامرانی نشاند چون موکب
مسعود را بجهت سخنبرش بار و محاصره ارض اقدس توقف روی نمود عروس مراد
ایشان از حجاب خفا چهره نمود لهند ابد از و رود موکب شاهی بدار السلطنه طهران
همرد و شاهزاده با اتفاق جهانگیر خان وارد درگاه آمد و ارا ن بنا گردیدند حضرت
ظل الاهی ایشان را نوازش و چند روز بعد از اسایش از رنج راه روانه دار السلطنه
اصفهان فرمودند که چند روزی برای رفع کربت غربت در نه زهات انخطه دلکش

دلکش بسز بر نند تا رای جهان ارای هنگام اقتضای وقت مؤسس اساس دولت
و کامرانی ایشان گردد محمود میرزا بعد از شکست از خارج هرات راه فرار پیش
گرفته عنان اختیار بدست رایت قضا داد و مانند کرد با در کوه و صحرا هر سو
عنان بکشد بعد از چند روز وارد مر و شاهیمان و از انجا روانه انجا را با سظهار
اتحاد مذهب و ملت و امید افتتاح ابواب دولت دست التجار بدامن شاهراذ اوزبک
معروف به بیک جان زد بعد از چندی چون از اطوار او در یافت که صورت
دستگیری در اینته همت بست او عکس نمائست از انجا به خانه زیارت نیت الله
الحرام وارد خوارزم و والی انجا را در حضرت خاقان کشور کشار ابطه اخلاص و بندگی
بود مقدم او را مکرم داشته بتدارک سامان روانه درگاه عمرش استباهش نمود
دا و رداد که پیشتر از پیشتر مراعات جانب او را منظور فرمود و حسب الاشاره
بمنزل اصف الحضره میرزا محمد شفیع وزیر بار نیز و در او نیز بمحکم
شاهنشاهی نظیر در اکرام و احترامش شرایط اهتمام میدول داشت و همه روز
از خزانه انعام شهر یار دوست نواز دشمن سوز بانواع احسان بهره مند و فیروز
گردید و نسبت بخوانین افغان نیز که در لشیب و فراز و شدت و رخای انجذاب
طریق و فایموده و رسم موافقت و حقوق چاکری ادا نموده بودند علی قدر مراتبهم
انواع الطاف و اشفاق خسر وانی بظهور رسید * بسط بساط نشاط و سوسور
شاهزاده حسینی میرزا * چون حریف خریف خرف پای در گلستان نهاد باد خزان
از اوراق رزان دست بافشاندن سبایک ز بر کشاد رای جهان اراقتضای
انگرد که خندره خند رعفت را که شرح آوردن او بزبان خامه مشکین ختامه گذشت
بشرف همنخوانکی و سعادت همنخوانکی هلال جلی الظهور اسمان مجد و جلال و صبح
با هراتور افق عظمت و اقبال شاهزاده حسینی میرزا سرفرازی بخشد بشارت

نشاط و مرده سرور و انبساط در جهان افتاد و خازن جنان ابواب ناز و نعم
بر روی جهانیان کشاد حکام و اعیان ممالک از اطراف روی بدر گاه خاقان کشور
کشا آوردند و در او اسط شهر جادی الاخر بفرمان خاقان اعظم اهل سور
و سرور بزینت اسواق و این ابوان و وفاق برخو استند و شاد روان حجرات را
بتصاویر و تماثل عجیبه برار استند را مکران محافل خلد مشاکل را بنوا کرم کردند
و آتش بازان آتش دست از شعلهای برق افشان هبات شرزه شهر و بیکریل منت
می انگیزند و لعبتگران جاد و فن چون حقه باز کردن بیکدست هزار بازی
می آوردند چون بکهنه اشکار و هفته اقصی و ادانی را بتشاط و کامرانی زندگانی
بسر رفت * شعر * شبی فرخنده تر از صبح دیدار * هوا منیر نشان چون طره بار
ان پرده تشن عفت را که قابله دوران و مشاطه چهره آرای جهان در و راه نقاب
حجاب و حریم حرمت پرورده بود و درون غنچه را در چمن از رشک پرده داری
او خون کرده با ابوان چون آسمان و شبستان چون بوستان شاهزاده و الانبار آوردند
و طبقهای زرین و سیمین آگده از جواهر همین و در هم و دیشار زاده گان و داده
همان بر سر زینده افسر شان تبار کردند امر او اعیان بعد از انقضای جشن و سرور
بتشکتهای نمایان و تحف و هدایای بیابان از بیشکاه ابوان شهر بار کشورستان
گذرانند بمخلاع فاخره و انعامات و افره مقنن و سر افرار کشند * ذکر و وصول
میرزا مهد علی خان فرستاده فرمانفرمای ممالک هندوستان بدر گاه خسرو
هوشنگ فر هنگ و ورود ایلیچان تیبو سلطان فرمانفرمای دکن * چون طنطنه
سلطنت و کشور کشای اعلی حضرت ظل اللهی زین سامعه صومعه داران عالم ملکوت
گردید خرد پروران دولت علیه انگریز فرنگ که در انتظام امور مملکت داری
و استخراج صنایع و بدایع نقش هوش و فرهنگ منکارند و از بوالعجبهای ذهن

ذهن و قادی و خاطر نقاد مراسم اعجاز عیسوی تازه دارند در ایند فکر رزین و اندیشه
دور بین ایشان عکس آیند عاجلوه نمود که چون پادشاه ذوالجلال زمام مهمام اهالی
ایران را در قبضه اقتدار شهر بار بلند مقام نهاده و ابواب حسن سلوک و شوکت
و جلالت او را بر چهره پیرو جوان کشاده و رخساره شاهد اقبالش را بحال خلود
اراسته و گلستان بختش را از حسن و خاترقص و عیب پیراسته تجدید جهود دیرینه
التیام میان دولتین علیتین لازم خواهد بود لاجرم از جانب پادشاه دیگاه انگریز
بفرمانفرمای ممالک هندوستان که بحکم او در ان کشور لوای استقلال افرشته بود
اشاره رفت که یکی از معتمدان خود را با طرف تحف هندوستان و ظرف هدایای
مملکت انگلیس بسفارت در گاه کردن استباه تعیین نماید و نامه مشتمل بر اظهار
تخمت سلطنت و محتوی بر مضامین مودت مرقوم دارد حسب الاشاره پادشاه و الا
جاه میرزا مهد علی خان ملقب به بهادر حثمت جنک که اصلش از ملک خراسان
و از جمله خردمندان بود در او آخر شهر ربیع الاول وارد کردید نامه و هدایا
ار نظر اشرف گذراننده مورد الطاف و اشفاق خاطر بیضا اشراق ظل اللهی گردید
و معارن این حال ایلیچان ستمدان از جانب تیبو سلطان پادشاه دار الملک دکن با تحف
منسوقات پیشمار که از جمله هدایا سه زنجیر فیل کردن توان بود رسید ایلیچان مورد
اشفاق و الطاف بی متها کشته در همان او ان خبر قتل تیبو سلطان و انتقال مملکت
او بدولت انگریز مقروع و سمع سمع اولیای دولت قاهره کشته هر یک از فرستادگان
او بموطن اصلی معاودت کردند و در او آخر همین سال اللهیار خان حاکم سبزوار
دست توسل بذیل عقرو اغماض خسرو کشورستان زد و از گذشته خویش عذر
خواه کشته از در التجار آمد و یکی از معتمدان خود را روانه در بار آسمان مدار نمود
و استدها کرده بود که یکی از چاکران در گاه باوردن پرورده پردگی عفتش که سابقا

متعهد فرستادش شده بود مقرر کرد تا او را به پرده سرای عزت رساند حسب
القنای او مهروز اسدالله مستوفی دیوان اعلی باین خدمت مامور گردید * تقویض
دارای ملک فارس و خطه مازندران بشاهزاده حسینعلی مهروز و شاهزاده محمد
قلی مهروز و وقایع دیگر * علوهبت و سهوفطرت خاقان فریدون معدلت مقضی
ان بود که هر یک از اشبال غاب سلطنت و اقبال افلاک جلالت و خلافت که در سایه
چترهای اسای پرورش یافته اند و پرتو تربیت خاقانی پر و جنات احوالشان تا قه
هر یک در ملکی جدا کشور خدا و هر کدام در حدی علیحد حکم و اباشند علی هذا
نظم مملکت فسخ الاجاری فارس را در نظر همت شاهزاده خورشید لقا حسینعلی
مهروز گذاشت و امارت خطه مازندران بهشت نشان را نامزد جناب شاهزاده
جشید لقا محمدقلی مهروز فرمود مقرب الحضرت چراغ علی خان نوایی بمنصب اتابکی
شاهزاده و وزارت مملکت فارس سرافراز گشت و مهروز انصر الله بوزارت
مازندران قرین اغراض و در رکاب مستطاب هر یک چند تن از امرای قاجاری
سیار و در مشاورت امور ملکی و خدمات اتفاقیه خدمتگذار و جان نثار آمد
ولو ای خالت غیر ما از دار السلطنه طهران بسمت دارالایمان قم بعزم زیارت مضمیع
مطهر کوه در رج نبوت و رسالت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم صلوات الله الملك
الا کبر جهان ار اگر دید بعد از ورود بانمکان قبض بنیان شرایط زیارت و خشوع
ولو از مستکانت و خشوع بجای آورده از حضرت ایشان استمداد هبت و طلب
شفاعت کردند و چند شب متوالی در آن بقعه مبارکه بتلاوت آیات و حفظ مواجبت
صلوات عزت دارین و دستکاری نشاتین مسلت و دامن عجزه و مساکین را
از سیه و زور شک دامن گان و علما و سادات انمکان را بر و اتب مقرر و انعامات
متکانه و احسان بی پایان مسرور و شادمان فرمودند و معنای ان هار پشه

پشه و مهندسان اقلیدس اندیشه را بتعبیر بقاع و مساجدی که بهر و در شهر
واعوام صفت اند را بر و انهدام یافته بود اشارت رفت و حکم قضای این به بنای مدرسه
جدیده معروف بقبضه و تذهیب قبه میونه حضرت معصومه و تهنیت مسجد امام
حسن عسکری علیه السلام و تجدید دار الشفا و کار و انسرای و قفر استانه مقدسه
و جام و بازار بجهت زوار مجاور نیز استان ملایک ایشان شرف نفاذ یافت که نکاشتن
شرح ان ابنه سبهر بنیان بر صفحه بیان امکان نخواهد داشت خاقان کشور کسابعده
از ادای مراسم زیارت از دار المؤمنین قم بمسقط سلطنت رجوع فرمود و نور خدیقه
اجلال شاهزاده کان بخش در بانوال نواب نایب السلطنه عباس مهروز از سفر خیر
انرا در بایمان مظفر و منصور معاودت فرموده شرف حضور موفور السور و اشرف
در یافت * وقایع سال فرخنده فال هزار و دو و پست و پانزده و هفت موکب هه ابون
بخراسان و صادرات احوال السامان * اعلی حضرت بادشاهی بعد از انقضای جشن
نور و زقرینش طالع میمون و یارش بخت روز افزون در بزوم مشورت خاص
کفتگروی کشودن طره برچم هه ابون بجانب مملکت خراسان قبض نمون در میان
داشت که در ان میان طره باز خان افغان با اشاره شاه زمان از جانب وفادار خان
وزیر اعظم نزد اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان وارد گردید خلاصه بیغام و نقاوه
فکر خامش این بود که نه شاه زمان بای از جاده اطاعت کشیده دارد و نه خاقان
کشور کسابعزم سفر خراسان بکران بجره عنان و لشکر بکران در جنبش ارد
از استدغای ایشان خاطر خورشید مائری سلطانی بخبار تغیر گرفت و روی هه ابون
از قبول ملقب او بر یافته عزیمت توجه بجانب خراسان صورت تحقیق یافت از قراریکه
در ضمن حکایات گذشته امداد زیاد اشفاق در باره صادق خان بر نفاق پیشتر باعث
خیانت و روز بروز خیانت او بر و زیافته در مقام جلت سازی و با خون خویش

در بازی بود از جمله پیش خان کرد را افوا کرد و او را بعلت عدم اقتضای وقت
از جانب خسرو کوه تحمل در مواخذهت و مصادرتش تا مل رفته بود چند روز پیش
از حضرت باخذ و جسر او اشارت رفت و در بسیر بیماری بخواری دیده اثر از دیدن
جهان چون چشم بسته درین دوران بخت و زندگانی را وداع گفت و سار و خان
برادرش بر پیش سفیدی طایفه شقاقی سرخ رو و برادر دیگرش محمد علی سلطان
بلقب خانی و سرکردگی سواران شقاقی تا مجامد انگاه طره باز خانرا از خصیت انصراف
ارزانی داشته در جواب نوشتند که رفته عقد شهر یازی به بند خیمه تیر بسته
و عقده کار جهاننداری با ناممل تیر و شمشیر کشاده تو اب همایون ما را از مغالبت ملک
موروث و سنج خراسان ناکزیر است و اگر ایشانرا نبراد عالی هست در ملک
خراسان قطع و فصل آن بزبان تبع چون خوراسان است و مجاویه برسالت تبع و سنان
* فرستادن فرمانفرمای هندوستان جنرال ملک هماد در ابسارت بخدمت
اعلی حضرت خاقانی * چون از زمان قدیم الی الان رابطه اتحاد فیما بین دولت انگلیس
و ایران مستحکم بود و پیوسته سفر او ایلچیان تردد می نمودند بنا برین درین سال
فرمانفرمای سابق هندوستان مارکولیس لار دو ویلزلی که بمرتبه وزارت رسیده
باشارت بادشاه دیجاء انگلیس بریکه دیر جان جنرال ملک هماد در ابسارت ایران
تعیین نمود اصل مارکولیس لار دو ویلزلی از مملکت ایرلانده و از نجای آن ملک
و خاندان قدیم و اول از جمله مشیران دیوانخانه جمهور انگلیس بوده و بسبب کاردانی
و رشادت اصلی و جوهر ذاتی و شجاعت جلی و فراست و علوهمت بقرمان فرمای
مملکت هندوستان سرافراز و بعد از چندی بوزارت دولت انگلیس اختصاص
یافت خلاصه چون جنرال ملک هماد به بندر بوشهر رسید اعلی حضرت خاقانی
فتحعلی خان نوری نایب الشیخ اقا سی را که مردی کار دان و هوشمند بود

بود بهماننداری او تعیین فرمود تا از حد و دافارس در هر ولایتی شرط محبت
و مهربانی بعمل آرد فتحعلی خان در شهر از مصادف سفیر خوش تقریر شده با او
موافق وارد دار الخلافه طهران شد در روزی فرخنده تر از صباح نوروز اعلی حضرت
ظل اللهی بر تخت سلطنت قرار یافته سفیر باقر هنگ در پایه سریر اعلی شرفیاب
حضور آمد بعد از چند روز چند قطعه الماس و ایندنه های روشن تر از مرایای حواس
و مروجه عود و صندل و نقایس بزینان و پرنده از دیار فرنگ و هندی برسم هدیه از نظر
اشرف گذرانیده شرف تحسین دریافت و بر حسب اشاره شهریار یکانه امنای دیوانت
و اولیای حضرت مقدم سفیر فرزانه را مقتم شمرده او را محترم داشتند و بزم
صیافت برای او چیده و خوان نعم کونا کون کشیدند و عهدنامه که بحامه فرمانده
هندوستان مبنی بر ضوابط اتحاد و شرایط و داد و ستد تحریر یافته بود بملاحظه مقربان
حضرت رسید بروقی تمای سفیر دانا و بیقه مقید بهمان قیود و متضمن بهمان عهد
از جانب خسرو کشور کشا بکملک دیران عطار در رقم در قلم آمد و بمهر سلیمان خان
قاجار محتوم گشته بدست فرستاده سپرده شد خلاصه مضمون آنکه دولتین علیتین
در حکم واحد بوده باد دولت یکدیگر دوست و یار دشمن هم دشمن باشند و اگر دولتی
دیگر در مقام دشمنی و مخالفت یکی ازین دو دولت براید این دو دولت بشرابط
مواظقت و معاضدت پردازند و در دفع معاند خارجی برک و مساعدت و مدافعت و دشمنی
سازند و بعد از فراغت از ادای مراسم سفارت قامت قابلیت و دامن لیاقت فرستادگان
علی قدر مراتبیم بخلاصه فاخرو و احسانات واقره پیرایه و مایه ریافت و حاجر خلیل خان
ملک التجار از حضرت کردون رتبت ظل اللهی باتدارک و سامانی که در خور بود
و سفارت دولت مزبور را الاق برسالت دیار هندوستان و ابلاغ جواب نامه
حکمران اندیارتز هت تو امان نامزد و بمرافقت سفیر روانه مقصد گشت و غنقریب

کفایت حال او رقمزده کتک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی * ذکر تعیین
نایب السلطنة شاهزاده عباس مهراز اباسیاه خارمه فرسالمست از دیباجان و تحریکات
لوای دولت فرسای شاهلی سمت خراسان و دستگیر قلعہ مزینان و حکومت الی اللہ
خان حاکم سبزوار * نایب السلطنة عباس مهراز ابالشکری جهان سوز و فتح
اندوز و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلی خان قاجار بانتظام مهمات صفحہ
از دیباجان نامزد فرمود و درین سفر امور پنجوان و برخی مهمات از دیباجان انتظام
یافته کار ایروان هم اندک نظامی بهم رسانید در عزیمت خراسان ابراهیم خان عم
زاده راباده هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار پیش از تحریک لوای ظفر شعار
روز دوشنبه دویم ماه ذی حجه الحرام در مقدمه لشکر کران روان و مهمل بقلی خان
دولو و حسین خان سردار در رکابش ستابان کشته امیر کونه خان زعفرانلو حاکم
خوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که با جوشن جوشان
بمسکر نواب ابراهیم خان پیوسته آن قلعہ را محصور و تا ورود مویک منصور
در سنجق قلعہ مجاهد نامحضور بظهور رسانند و از غیر بویک قلعہ کوب در مسامح
مستحصین شور و لشور ظاهر سازند و در روز بیازدهم شهر ذی حجه الحرام
شاد روان شوکت برچمن دلقر و زفر و زکوه سایه انداخت پنج روز در مرغزار
نمکه بجهت عرض نقیچان مازندران و اسیر آباد خیم عز و تمکین برپاشت سمکه زمین
کوفته شد حسین قلی خان پیشتر بمحاصره سبزوار مقرر فرمود اهالی مزینان که
از مستحبات الیہار خان و در رزانت و منانت باقلاع خیبری و سدا سکندری
دم برابری مهذب باسنگام مکان امیدوار کشته از اطاعت و بندگی حضرت استکبار
و زینند حضرت اعلی الشکر پلنگ اهنک را بتسخیر آن قلعہ اشارت کردند نقیچان
شعله نشان بدو قلعہ محبط گشتند از غیب توپهای دوزخ لہب و خپاره های

های صور صدا و تفنگ صاعقه بار و زرشور و در نظر اهل قلعہ تیر و تار کردند
در اندک مهاتی اهل قلعہ مزینان را دست ازین وان گریز کشته به پشت باره امان
بنام بردند حصار استوار مسخر کردند و بمطیع و عاصی آنچه از رحمت و رحمت
ورافت و غلظت در خورد بود رسید اموال و اسباب اند و ختہ ایشان بقارت لشکریان
رفت اقاخان قاجار بانو جی از سپاه بحر است حصار و توقف قلعہ مامور گشت و رایت
نصرت بجانب سبزوار در حرکت آمد بعد از نزول بان دیار حسب نقلی خان که در محاصره
انجام عادت مهور زید بتسخیر نیشابور مامور گشت الیہار خان صورت مرگ را
در اینصورت خاطر خود معاینه دید دختر خود را که مہرز اسد الله مستوفی دیوان اعلی
باوردن آن رفته بود و الیہار خان تا آن روز شاهد حصول مطلب را بتحباب تاخیر
ذخیره در نقاب عماری به پرده سرای شہریاری فرستاد و عذار عریضه را بخط عذر
خدا چون روی خویش سپاه کرده مستدعی شد که چون شمار عمر از ستم گذشته
و شمار روز جوانی دست فرسود خربخ خرافت کشته اگر خسرو مرحمت این از احضار
این بنده کهن در گذرد و با اجازت پادشاهی در گوشه آنز واد و روز مهلت
زندگی را بطاعت بسر برد از مروت جیلت کریم و رویت قلب رحیم دور نیست
* نظم * از گریمت دور نیست گریزی کنایه که عذر خوانندار دهم
چون صورت این افسانہ معنی عذر و بخانه بود مقبول طبع شہریار فرزانه نیفتاد
لشکریان باقامت در حوالی حصار سبزوار و برسوم غارت و تخریب بقاع اندیوار
و محاصره انجام مامور فرمود و چون الیہار خان و جعفر خان بیات قبل از وصول مویک
شاهی بان صفحات کسان معتمد خود را نزد شاهزاده زمان افغان برای استشفاع
بدر کما ظفر پناه خدا و زمان فرستاده چشم انتظار بر راه ورود شفاعت داده در قلعہ
داری ثبات می ورزیدند تا در آن زمان که کار بر محصورین سبزوار و نیشابور

تنگ و نزدیک بان بود که بای شکب و درنگشان بسنگ آید باز طره باز خان باشاره
شاه زمان از جانب وفادار خان با تحف و پیشکش شایان بدر بار که و آن مدار
رسید و در خاک سبز و آرزو بهای او رنگ کلرنگ خسر وی گذاشت
و طره از روی شاهد راز باز کرده بزبان نواز عرصه داشت که هر چند * نظم *
ملك خراسان تراست در کف اغیار غصب * موسی ملکک توی کرک شبان غنم *
غنم بود کجی عرش خازن او اهرمن * ظلم بود صد شرح حاکم او بر الحکم * و لیکن
مشتی قروماریکان و تختی بی باریکان را که از بیم جان و مجازات خیانت هراسان
و در پشت دیوارهای خراسان پنهان اندند لیاقت سبزه شهریار کردن توان است
و نه طاقت و توان در پیش دریای لشکر پیکران اگر چند بومرجت کبشر شفاغت این
خبر اندیش را قبول فرماید و بانامل عقو که از کاران تباران بکشاید این نیکخواه
بعد از انعطاف عنان ظفر بجانب تحتکاه ایشان را با لطاف شاهانه دل آسایبی شبیه
اکراه روانه در گاه کردن اشتباه خواهد ساخت و اگر نه باز بجهت الله طره پرچم
رایت خبر و زباز است و دست لشکر یکشور کشاپی در از چون در مبادی فتح باب
دوستی و پیمان از جانب شاهزاده زمان رد مسئول و سد ابواب قبول مامول او
خلاف این سلطنت و منافی رویه وفاق بود اعلی حضرت خاقانی لشکر رارخصت
انصراف از محاصره نیشابور دادند و از همانجا شاهزاده محمود که در آن زمان ملتانم رکاب
مسعود بود بصوب مقصود مایل و رخصت انصراف حاصل کرده احکام فایده بسپاق
از قام سابقه بحکام خراسان نافتد گشت که در امداد او اهل مال جایز ندادند و رایت نصرت
و روی هبت از سبزووار بر تافته بجانب تنه کاه بر توان کن امد حسب تنقلی خان
در اسفرا این و ابراهیم خان در اوق قلعہ شریف بساط بوسی در یافتند و امیر کونه خان
زعفرانلو و ابراهیم خان سادلو از دربار شاه منصرف و بولایات محل اختیار خویش

خویش شتافتند اقاخان نیز که در یکی قلعه بود با مر هبا بون مراجعت کرده بار دو
پیوست و بجای او ابراهیم خان عرب بسطامی با لشکر پیمان عرب و عجم ماه و رشد
و حضرت اعلی از راه چشمه علی بوسم شکار ساحت سمانرا از تابش نور افسر هلال
بیکر روشتن از فضای سپهر برین ساخت و سرای دلکش از بسط بساط نشا طبرای
سور با انبساط شاهزاده محمد و امیر زارشک نکار خانه چین گشت از نوای رود
و سرود و نشبه چنگ و عود کو بی هر یک از خانهای آن سر زمین بزم آسمان بود بعد
از انقضای ایام عشرت اعلام خضت در حرکت آمد چهاردهم شهر ربیع الاخر
دار السلطنه طهران از قدوم پادشاه جم نشان رونق ربیع یافت روزی چند از عمال
و حکام عراق و فارس که با حصار ایشان برای تحقق حال رعیت حکم رفته بود
پرستی جدا فرموده از کمال عدل جبر کسر شکسته دلان کرد و از انجام برای نظم مهمات
کبلان و آراستن بزم عیش شاهزاده محمد علی خان دار الملک ختر و بین از مقدم
شهریار بادیاد و دین ز رشک روضه خلد برین گشت عمال کبلان در انجام بایه سیر
اعلی حاضر آمد که مهمات آنها بر وجهی که مقتضای رای جهان را بود کفایت رفت
و بتیبه سور و سرور و روزی چند اسباب عشرت بطریقی دلکش آماده و ابواب
شادی بر روی مردم کشاد گشت و چون کار عیش ساخته و خاطر اشرف از انجام
ان مهمات پرداخته آمدن اب ابراهیم خان برای استقلال کار کبلان با استقرار عمال
در امور دیوان مامور خطه رشت و لوای مظفر بار دیگر بجانب تحتکاه مایل گشت
و ولعبه شاه ایران شاهزاده کامران عباس میرزا نیز در آن اوقات بحکم پادشاهی
از آذربایجان مراجعت کرده باستان بوسی حضرت اعلی مباحی و کامیاب از عبارات
نما تاهی شد * بنده پنده مبارکه که معصومه و بنیای عبارات امشهان و سایر
عبارات بهشت نشان * در بهار هفت سال خجسته مال بتدیه قبیه بال بضعه طبع

علت عالی آفرینش اب و خالک حضرت معصومه صلوات الله علیها و بنای مدرسه
شروع رفت معماران دانا و بنایان صنعت ناطق قدیم را برداشتند و قیام استوای
از نو بر نه رواق باند طاق آفرشتند و سدی محکم بر رودخانه تم که از سمت غربی
ان رویان است بسته و ساحت دو صحن کهن را یکدیگر پیوسته مدرسه روح فزا
از اشکال هندسه با عرصه خلد معادل جنت مشاغل بر حجرات و حیاض
و جدا ولد پرداخته آمد هر حجره از آن غریبه از بهشت و انوار قدسش پیدا از کل
و خشت مبنی بر چهار ایوان غربی آن که از یک طرف مشرف بر قضای مدرسه است
و از یکجهت بر رودخانه بالاخانه مخصوصه برای تمکن شهریار بکانه ساخته گشت
و بر یک سمت صحن بالا که متصل بر وضو عشرت اساس است حجرهای زینکار و بر سمت
دیگر اب انباری که سبک بر روی ان استاد و عقلائی دور بین از خوض در ان
سربز انوی و فکرت نهادند ترتیب یافت و قبه منوره باینی از خشتهای زراندود
زینت گرفت که آسمان را خشت زرین مهر از طاق دل افتاد و در صبح و مساجرخ
خنده پشت با عینک مهر و ماه دیده بنظاره ان کشاد و بر حسب حکم اشرف طلبه علوم
دین و عارفان معالمتنقیس که قوانین ملت از ایشان بر جاست و لبعه شرایع از مصباح
یانشان بر پاست از هر دریچه چون ملک بر در میچهای فلک در تسبیح خوانی و بر هر
منظره چون مذکران گرویی بر مناظر روحان در حل اسرار معانی بایکدیگر در مناظره
و سخن رانی است و اب ان بالشمس و الاشراف عاید روز کار فرخنده آثار ظل حضرت
سبحانی که باد تا آبدش یار لطف یزدانی و هم در ان سال حاجی محمد حسین خان حاکم
اصفهان را حکم رفت که در قضای مابین چهارت چهل ستون و بهشت این که از اینجهت
سلاطین صفوی است خرم سرای باین بهشت صورت اتمام دهند و نیز با مثال امر
قدر مثال بنایان پندار نشان همین تاریخ ان نوح حرفت فراهم آورده عمارتی محتوی

محتوی بر ایوانین نو این و قصور و بقصور و نارنجستان و حیاض دنجوی مینو و حیاض
سراوگر مایه یا انجام رسبد و همچنین بر حسب حکم قضا این بر کنار اب رودخانه
جای رود که معبر و قوافل مازندران و در هنگام زمستان منزل کاهی برای کار و تزیین
نبود و باطلی محکم بنیاد بنا نهادند مشتمل بر حجرات بسیار و خلوت و کرمایه و بیوتات
لازمه امور و زانفسر دکان صولت زمهریر و اقامت مقام کرده انراست و بر قریبه کنار رود
نیز که بختار ان عراق و فارس را از فقدان منزل و خوابگاه در موسم زمستان بردامن
دل کرد بود و باطلی از حجاره و اجریا هتمام معماران چابک دست با خر رسبد و اجر
دنبوی و اخروی ان نیز عاید روز کار فرخنده آثار هابون کردید * ذکر
و قایع سال پنجم جلوس هابون که مطابق سنه شمزار و دو است و شانزده هجری بود
و گرفتاری حاجی ابراهیم خان شهبازی بسبب افعال خود * حضرت اعلی بعد
از فراغ از جشن عید بتظم مهمات سلطنت پرداخت چون قصصت رایت ظفر انار
نزدیک رسبد و از جانب اللهیار خان قلیبی و جعفر خان بیات در انجا ز وعده عهد
بر وفق تعهد شاعرزاده زمان بنحویکه سبق ذکر یافت اثری بظهور رسبد نواب ابراهیم
خان را بایست هزار پیاده و سوار صاعقه باز نیزه کنار بسزوار روان فرمود و از امر او
کار دان ابراهیم خان و محمد خان دولوی و پیر قلی خان شام بیانی و از علامان
حسین خان و از حکام خراسان امیر کونه خان زعفران لوی و ابراهیم خان شاد لورا
مقرر شد که دست هب و غارت و بای اضرار و خسارت در ان دیار از استین
نظاول بیرون آرند و در کشتن و بستن و شکستن و خستن و ویران کردن قلاع
و خانها و سوختن خرمن جاها و بردن دانهات معاون یکدیگر جایز تدارکند هر چند
اللهیار خان بنفسه مستوجب سیاست بود ولیکن بشا امت ان بدعا قیبت جمع کثیر
از رعایای سبز و آرسبز و آرمال اهانت گشتند و حاجی ابراهیم خان شهبازی

که بدایت دولت زندیه بدایت چندی بگد خدایی عمل و چندی بکلا نتری
شیراز پایه و محل یافته نازمانی که جعفر خان زازمام حکومت فارس بدست افتاد
کوکب عزت شوری بدروه ترقی نهاد روزگار جعفر خان سپهری شد و نوبت
سروری به پسرش لطفعلی خان رسید هنوز کارش استقلال یافته حاجی ابراهیم
خان دراز محرق چندین ساله بداعیه خود سری به وسوس برتری سلسله فساد را
بدست فکرت تحریک و جمعی از الوار را بنویسد سیم و زرد در مخالفت لطفعلی خان
با خود شریک کرد که در هنگام فرصت جامه میهنی را از وی خلع و ریشه دولت شرا
به پشته حق ناشناسی قلع نمایند یکی بجهت کرامتی پرورید چوپرورده شد
خواجهدرهم دریدند تا در آن اوقات که سلطان سعید انارالله برهانه لویای ظفر
بناخبر مملکت اذربایجان افراخته داشت و خاقان کشور کشار در دار السلطنه
اصفهان گذاشت لطفعلی خان که از کار قضا غافل بود بهوای استخلاص عراق از شیراز
بیرون آمد از وفور و ثوق برای حاجی ابراهیم خان ملک را با کلبه حصار بدست
او تسلیم کرد خاقان کشورستان از اصفهان حرکت و درفش کاویانی در قمشه
افراخت هنوز کار برهه مقابله و مقاتله نرسیده عبدالرحیم خان و محمد علیخان برادران
حاجی ابراهیم خان که به مواضعه او اندیشه برهم زدن هنگامه لطفعلی خان داشتند
در منزل سپهرم یاسی از شب گذشته اساس آشوب گذاشته بیاد مخالف های هوی
ایشان کشتی معسکر لطفعلی خان در کرداب پریشانی طوفانی و برادران حاجی ابراهیم
خان که ناخدا یان آن زورق بودند رخت از آن ورطه بسلافت بیرون کشیده راه
شیراز پیش گرفتند و به برادر بدو کیش خویش پیوستند لطفعلی خان خرقه بحر
سرگروانی شده حاجی ابراهیم خان در ملک فارس حکمران گنبدنخازن دولت
زندیه بدست و خود سری بر مسند حکومت فارس نشست چون مردم را طوعا

طوعا و کرها برد و در خود دید بساط ثروت چند روز در چند بالاخره تا چارهای
در دامن اطاعت خاقان مغفور کشید در ظاهر بقلب سلیم قلعه شیراز را تسلیم کرد
اما باز در باطن با نظر رسیدن بیایه خود سری سودای ریاست داشت و خود را شایسته
این کار بزرگ می پنداشت هر چند بر رای جهان ارای بادشاهی ناپاکی او ظاهر بود
اما چون در نظر ظاهر بنیان خدمتی که بحقیقت عین خیانت بود از وی نپهور پیوسته
و برای صلاح کار خویش پشت خصم چهره دست را بر زور فکر درست شکسته بود
برای بستن زبان نیک و بد و جلب قلوب دور و نزدیک در افتاد و ابقای جزای او
هنوز جرمی ظاهر از وی صادر نگشته تا خبر وادید و در بادی امر امارت فارس را
باز تفویض فرموده او نیز از شدت عمل در طول امل کوتاهی ننمود و چندی در شیراز
شمار تعدی افر و خنده دیدهای جوانان بیکناه بقیه طایفه زند را با سوزن مهلب هم
دوخت و خرمن خاندانهای قدیم فارس را یکسر بسوخت و بعد ما که در پایه سپهر
خلافت بای بیایه بلند وزارت گذاشت بی مروتی بایندگان خدا کرد و پندویان را
از زن و فرزند و خویش و پیوند جلا بیشتر از بیشتر در اصرار مردم اصرار داشت
و تخم خار بر ای اینک دامنش که در میکا شت در موقع سلطنت بایه بلندی یافت
تا اینکه سلطان سعید روی از دار قبا ملک بقا تافت تحت سپهر مثال بفر خد بو
بیهمال زینت گرفت کل شوکت حاجی ابراهیم خان در زمان دولت خاقان کشور
ستان بسپه رابی بشکفت و از عنایت خسروی هر یک از برادران و فرزندانش
بحکومت ولایتی سرافراز و دست و زبان ظلم و آزارشان بر مردم دراز کردید
چون زمان مکافات که لازم طبیعت دهر است نزدیک رسید ناله و فریاد مظلومان
بسامع مقیمان عتبه جلال رسیده خدیو رعیت پرور را اگر چه طبع غیور از آن
متعجب گشت لیکن باز از روی رافت و رقت به نصیحت او پرداخت شاید که متاثر

شده خود را از ظلم باز دارد روی پندش مفید نقتاد و همان راه ناصواب پیش
گرفت عاقبت کار بجای رسید که در هر روز در حضور بمواجه و مستانه تعدی
او تجدید می یافت و در آن حالت از موقف سیاست سلطانی او را عهد و تحدید
باز مطلقا سودی نداد و بر حال کار خویش چشم عبرت نکشاد و باین حرکات
ناشایسته متقاعد نگشته نزد این و آن بعضی هرزه در اینها نمود که سزاوار کمال
سیاست شدت قلب و تصرف او بمال دیوان از حد و بیان در گذشت بالاخره بعد
از موجه شدن خیانت بلا نهایت سواد مردم مکش بکار در برداشته شد و زیانش
از کام بگزالت تند بریدیم و زر و اموال پنهان که سرمایه غرورش بود گرفته شد
احکام مطاعه صدور یافت تا بران و برادران و اعوان او را اطراف ممالک
محروسه بجزای سپهات اعمال رسانند و مظلومان و ضعیفان را از سیاست ایشان
رهانند و بجهت قدر مثال بعضی از اباع تیغ مدهوش و برخی را چراغ دیده خاموش
گشته آنچه بامردم در حیات خود کرده بودند بهمان حالت گرفتار آمدند در مدت
چهارده روز بایه عز و جاهی که الیرمک ندیده بودند چنان بدل و خواری بدل
شد که تا دامن محشر در زمانه سهر شد و مایه دولتی که بسیر نیجه زور چندین سال
فراهم آورده بودند و ستوران توانا از جل ان بستوه آمدندی چنان بر آکنده گشت
که موران شتابنده و دانه از آن در یک جامع توانستند نمود حاجی بازن و
فرزندان کور بحکم سلطانی در قزوین بود تا بگور رفت خلعت وزارت بر وضع
سابق بر قامت اصف الحضره مهر ز امجد شفع لابق آمد و سهند عزم نظام الدوله
سایمان خان قاجار با نرزه هزار سوار بامر شهریار سپهر در بار در میدان تخریب
دیار قرار جعفر خان بیات سابق و الله هو الموفق * ذکر بیداری فتنه حسینی نقلی
خان بار دیگر و خفتن آن بدست خسر و عادل * حسینی نقلی خانرا بنحویکه سابقا

سابقا نگاشته گشت بیان کشت باغهای دیو مردم بوساوس جهل و برداری داعیه
سروری بر سر افتاده خواست باخواست خداست نزد و سها اسباب قاتل رحمت خدا
در او بزد سایه و ش بر خال افتاد و کردن به بند بندگی نهاد چون هنوز حقیقت حالتش
بر مردم محقق نبود حکمت خداوندی اقتضای مهلت او نمود تا بعضی نفاق کیدشان
نااهلی او عیان و بر کرده و خواسته اش خلق را برهان ابد لاجرم قلب پالک شهریار
جهان ابواب عطوفت و عفو و اغماض بر روی روز کارش باز و بحکومت کاشانش
سرافراز فرمود و دست جویش بر ضعیفان آن دیار دراز کردید و از بوالعجبهای
اطوار و کردارش مایه و پرایه او برهه مردم اشکار آمد و چون چندی خانه و کاشانه
بیمارگان را بشاید بسوخت و سرمایه استعدادی پند و خت باز کر کس پال
و بر ریخته فکرش در هوای چغنه خواری به پرواز و سودای اندیشه دور و دراز
قدیم بر سرش باز آمد بنهایی بجمع اسباب میکوشید و اشکارا باظهار بندگی و حسن
خدمت پرده بر چهره مافی الضمیر می پوشید گاهی میل بترک دنیا میکرد تا جها تپانش
تارک دنیا و پشت بازده بر تاج و تخت دانند و گاهی در لباس سالوسی از جوانی
اجتباب و سجاده عبادت در مسجد و محراب گسترده داشت تا این و آن دل از رده
از دولت و بخت شناسند و هر روز عریضه ضراعت امیر مشعر بر بندگی حضرت
اعلی و افشاندن استین همت بر دنیا بایه سر بر سپهر اسامی فرستاد و خاقان بلند
همت او را بنام شهر مندره از سطح سلطانی و پیش ازیند سودمند در احتراز از وساوس
نفسانی سرافراز میداشت تا شاید از غفلت بهوش آید و دیک سودا پس از جوش
اقتد چندی برین حالت بگذشت شخصی مجهول الحال سر باقلب محمد قاسم نام که
باطانیه پیرانند پیوند داشت و هر چند روز در شهری از ادعای علم صناعت
و ساختن کسیر گرفتار بند بود و در جای خود را ملا بارانی لقب نموده و کرمیخته

در کشوری بنام ملامحمد بزبانها افتاده و زنجیر کسخته در مکانی خود را با اسم محمد
قاسم شهرت داده معروف او گشت حسینی خان و رود او را از برای اندوختن
مایه بادشاهی نیک بفال دانسته مقدمش را معتم شمر داد و اینجاوت خاص جای
داد در احترامش مبالغه از حد گذرانید و در خلال این حال سیدی پر زرق
مشید که با محمد قاسم سابقه الفتی داشت بکاشان آمده بمواضعه بنگد یکدیگر چنین بنا
گذاشتند که سید گوشه عزت گیرند و دامن صحبت از معاشرت اهل روزگار
در چید و خود را از آشنایان بیکانه و آشنایان بیکانه بقلم داده گاهی از امور
مخفی خبر دهد و گاهی بر موز غیبیه اشارت بخشد تا اهل کاشان او را از اقطاب
و او تا در زمانه تصور کرده بملاقات او راغب شوند و این حکایت بکوش حسینی
خان رسیده او را طالب شود با جمله سید از انظار غایب و شوق دیدن بر طابع
غالب آمده کرامتش برالسنه واقواء دایر شد چند کس از محرمان خلوت بحریک
محمد قاسم مراتب عرفان او را بر صبر حسینی خان ظاهر ساخته حسینی خان بطبع
استمداد از باطن ناپاکش به حضور او مایل و از انکار او آتش شوقش بیشتر مشتعل
شد عاقبت بانواع کلفت الفتی میسر و با او در خلوت خاصی شبی بسر برده سید
شعبده باز پر نیک رنگهای غریب چون خیالات نیک در نظرش جاوه داده و گفت
من صاحب عصر رانایم و از التفات بامور دنیوی تائب ولیکن سخن محمد قاسم
در کفایت این کار سندا است و او در فتح ابواب سعادت مبسوط البدن و ارتقا بملازج
علیا و سلطنت بدستباری او میسر آید تا توانی سر از رتبه اطاعتش میج دیگر هیچ
حسینی خان را این مرده دل آرکف و صبر از دل ر بود و ارادتش بمحمد قاسم افزوده
کار بجای رسید که شبها چون بندگان دست بسته پیشش می ایستاد و سر عجز و لایه
بیانش مینهاد و حسینی خان چون نقش دیوار بکار نشست و عنان اختیار

اختیار بالکلیه بدست آن نابکار داد نخست بمحکم او مهران قدیم را که از مخالفت
شاهی انکار داشتند و در بندش اصرار میکردند به بند کشیده بعضی را به نشر
بی انصافی از دیدن جهان روشن مابوس و برخی را گرفته در کنجی محبوس کرد و از
مخالفتش اشکار شد در او اسط شهر ربیع الاول شاهزاده کامکار محمد تقی خان را
از ترویج بر خود مقدم داشت و نیشی کوچ و بنه خود را از کاشان به نظر برده جمعی
پیاده بطوع و روع فراهم آورده روی باصفهان نهاد و علی الغضاله بشهر در آمده
شهرت داد که حسب الحکم خدیو جهان حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان
معزول است و شاهزاده محمد تقی خان و الی و حکمران کوچک و بزرگ اصفهان ترانه
این افسانه را راست پنداشته حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان تحت بادشاهی را
که زرگران ماهر بساختن آن مشغول بودند و آنچه اموال و اسباب داشت بجا
گذاشته راه گریز پیش گرفت وقتی کذب این سخن بر مردم روشن شد که کار
از دست رفته بود و تیر از شست همال اصفهان ناچار هر یک بکوشه فرار و حسینی
خان در باغ سعادت آباد قرار گرفته دست با خد اموال تجار و جریمه و مصادرت
ارباب مکنت اندی بارگشود و بناام خویش سکه بسیم و زر زرد او باش و قلاش بی اسم
و رسم اصفهان دور محمد قاسم را گرفته صاحب مایه و بایه و مالک دینار و درهم
شدند و چون این خبر بمسامع علیه دارای فریدون فر رسید احکام قدرایات
با طرف مهالک و سرحدات چون حکم قضا جاری شد که حکام و سران سپاه هر دیار
شوارع و معابر را بروی بسته و با جمعیت تمام بر سر تنگها و مضیق نشسته نگذارند
بایرون گذارد و بیلا خطه پانس بر اداری حضرت دست بسته بر کاب همابونش آرند
و جانمحمد خان و حسینی خان دلو را با گروهی انبوه از لشکر قیامت از رقم و کاشان
از برای جمع لشکر خفر نشان مامور فرمود که در انجام منتظر و رود موکب اقبال باشند

و در مصافق آن حالات نواب ابراهیم خان و سلیمان خان از خراسان رسیدند و عباس
میرزا برادرزاده زینب با شارت برادرش باطلها از غنچه و حضور و انشدنهای
غفور تقصیر به تقیقل غلبه آمد و بنابر محمد شخص حکم دیندار که محمد تقی خان
در اصفهان بچشم محمد قاسم از سادهدلی بر و سادهدلی حکم داشتند است طبع غبور
شهریار پیش ازین قابل تحمل رواندند و بعد از آنکه شاهزاده عباس میرزا را
که نورپرد دولت است دیدار السلطان طوری که در این ملک و شتگاه معدلت
است حکم با استقرار و اصحاب الحزم میرزا بعد شفیق قدیمی را با التزام حضور
شاهزاده کامگار فرزان تقی که در این شهر در نظم مهمات طهران
و مازندران و غایت جانب حرم بود و قانع حالات را روز بروز بعضی رای
جهان افروز رسانند و اگر چه سپاه نامعدود از مهانت فریه و بعد در سایه
رایت معدود مجمع بنامه بود و همان ملزمان رکاب منصور برای برهم زدن هتکامه
شرفشور او کافی نبود در اوایل ربيع الاخر بعزم حرم عقاب رایت اقتاب ایت
از طهران در طهران و سپاهی چون سبل دمان دور رکاب خمر وی بجانب اصفهان
روان گشتند و بمجرّد طلوع ماهیچۀ رایت اقتاب انصافت سهای وجود حسنیقلی خان
از تور و یما افتاده کوچ وینه و اجمال و افعال خود را در قلعه اصفهان کذاشته و انبارها را
از خوب و غلات انباشته معتمدین خود را بجز است انجام امور و تا کد کرد که تا از
جانب او خبری نرسد که همت بقعه داری بسته ابواب قلعه را بر روی کسی
نکشاند و حاجی جعفر نام اصفهانی برادر باقر خان خراسکانی را بنیابت خویش
بر اهل شهر گذاشت و روی بصرای بی سامانی و بیابان سرگردان گذاشت و هتکامی
که رایت فیر و ز شهر یاری بساحت اصفهان سایه کتر آمد یاری از کسان
حسنیقلی خان در آن دیار نبود حاجی جعفر نیز اقلان و خیزان خود را بقعه اصفهانک

نک رسانند حضرت اعلی بعد از یک هفته نواب ابراهیم خان را با فوجی از لشکر با استخلاص
قلعه اصفهانک و گرفتن حاجی جعفر مامور و سپاه منصور بتعاقب حسنیقلی خان
تا دواچی کلبایکان و کرمانشاهان رفتند که اگر از سطوت قالی اسمت بغداد رود
او را مانع شده گرفته بدر کاه آرند در منزل کلبایکان بعضی خاقان کشورستان
رسید که حسنیقلی خان را محمد قاسم بامیدواری اعانت پیرانوند و باجلان بسینلا خور
و بر وجود برده و اطایفه با و اطاعت نکرده اند و چند تر از ایشان بوسوسه محمد قاسم
از جان دست شسته بوی پیوسته اند و جعی از غلامانش نیز مال حال او را دیده
بمسکر شهر یاری شتافتند و مع ذلک آقاخان قاجار در سبلا خور و محمد علی خان
در بر وجود راه مسالک برویش بسته اند و با نامداران معارک در محل معارضه اش
نشسته لاجرم اسباب سنگین خود را ریخته بجانب کرمانشاهان و بغداد گریخت
یرلیغ بلخ مصحوب مسرعان بسراقرابی آقاخان و محمد علیخان سمت تبلیغ یافت
که بیدرنک بتعاقب او شتافته کار بروی بتک کنند و نکند از آنکه بخاک بغداد
یاد دیگر بلاد بای گذار در روی که چمن کمره مضرب خناب ظفر فرجام شد خبر رسید
که چون محمد قاسم کار حسنیقلی خان را تباہ دید بااران خود اهنک فرار و خاصان
حسنیقلی خان بسراگشت سعایت برده از روی کارش برداشته به بند و زنجیر
سیاست گرفتار و محمد قاسم بعد از یک دور روز از تبرنگ و افسون خود را از بند
رهاپند روی بدیار کمنامی و وادی بی سرانجامی نهاد و حسین قلی خان از رفتن او
سر رشته کار را کم کرده و بقیه اسباب را در دهی گذاشته راه دارالامان قسم
برداشت و هنوز تحقق نبود که بنا باستانه معصومه علیها السلام خواهند بر دیار راه
دیگر خواهند سپرد خاقان کشور کبر جعی را از راه مشک آباد فر اهان بقم تعیین فرمود
که هنگام مصادقت هر گاه از روی مصادقت بنا باستانه بضعه ظاهر برود و هو

المراد والاهر كاه اراده سمت دیگر نماید او را بر گردانند و موکب هبابون بجانب
مخالات چون حملات موج در حرکت آمد در انجامه تحقیق پیوست که حسینی خان
بما مورین بر خورده چاره کارش را در توسل بدامن پاك بضعه طیبه خواجه لولاک
محصر دید و در سایه آن طاق سپهر روان منزل کزید و نزدیک شهر یار بلند
اختر آیت عزیمت بجانب دار المؤمنین قم افرخت و در او آخر ربیع الآخر ساخت
قم را از نصب خیم ظفر نمود نمودار فیروزه طارم ساخت چون بعزم زیارت سرتاجور
بخاک شاهزاده محمد تقی مهر از دستبوس شهر یار مهر گسترده و در آمد حسینی
خان شهر عجز بر کردن دست بدامن عفو خسر و دشمن شکر انداخته چنان معذرت
بخاک سود بسکه چشم عذر خواهش سر شک خونین بر عذار خویش و دامن شهر یار
عدل شعار افشانند عرق حبت اخوت در حرکت آمد و بدست مرحمت سرش از خاک
برداشته با وج افلاک افرشت حسین قلی خان با استدعای خویش و تمنای بلقبس
مهد غزیت و مریم عهد عفت بحکم خسر و عاطفت کیش در دار الامان قم موقوف
و اوقاتش بزیارت و عبادت مصروف گشت و بعد از یکدور و روز اعلام فیروز
بجانب تختگاه متمایل شد و چند کس از ناکسان پیرانوند و غیران که مایه این فتنه
بودند گرفتار کنند لشکر عدو بند گشته بحکم شاهنشاه از چند برخی بمثلت اعضا و بعضی
بطعمه از درهای خیماره و گروهی بسوختن آتش شمشیر جانکداز و بعضی در بالای
کله منار چشم حسرت بجهان باز بسزای خویش رسید و چهار از فتنه ار مبد چون
حسینی خان مدتی در قم نشست راه زیارت آن تربت بر مجاورین بست و از ایداه
و اطوار نامناسب او جان اهل دار الامان بلب رسید در نظلم حاضرین و زایرین
حکم قدر این نافذ گشت تا او را ایدار السلطنه طهران آورده چندی در سرای
نواب ابراهیم خان باز داشتند و عاقبت بمقتضای رای رزین و اندیشه متین

تین شهر یار عدل این در محلی از دهات شهران بحصاری برج و خندقش چون
کارهای خود معکوس و بحر و سر و از جهان بین ما بوس آمد و شب و روز خوان
نعتش از دیوان اعلی اماده بسجاده عبادت و تلاوت مصحف پدید و ذکر او را
واند و ختن زاده معاد مانوس شد و توفیق خیر بقهر و جبر یافت * در میان و رود
اللهیار خان بدر کاه سپهر مدار کاش و سینه بایر داشته دست خدا زیر
دستان را باعث نکونساری و کوه بلا بخود کشیدن است و نافرمانی با و امر و نواهی
ظل خداوند در هفا سبب خواری و بسر منزل ضلالت و خذلان رسیدن است
چنانکه اللهیار خان بعد از آن همه خود را بی و مفسدت را بی که سبزو ار را ویران
و خود را بی خاتمان کرد چون نواب ابراهیم خان بکار او پرداخته بدر کاه خسر وی
عنان تاقت اللهیار خان بهوش آمده خود را بی سر و سامان و مردم را بر ایشان یافت
و از قضا یاد رهمان اوقات جمع از ترکمان دشت بعزم تاختن نواحی سبزوار تاختن
اوردند قلع اقا که مبره مشهور در روز بی یاوری زور بازو و دستگیرش بود
بعقب ایشان رفته در بین دار و کور راه دیار قما پیش گرفت و اللهیار خان را پشت
طاقت شکسته و بیچاره تباهی کار بناهی مجز در بارشاهی نیافت * مصراع کسی
از تو چون گریزد که تو باش گریز گاهی * و اگر چه عفو انحضرت را عظیم میدانست اما
از کثرت کینه روی باز گشت بدر کاه خاقان کشورستان نداشت برای استیمان
و اطمنان یکی از بنی اعیام خود را روانه استان رحمت و رضا کرده دست توسل
بدامن شفاعت و لی نعت و خلیقه حضرت خلافت شاهزاده عباس مهر از و چون
درهمان روز بپوشش نه زکدر ظل حمایت شاهزاده بسر میبرد از تبرکی بخت رخت
بدیار قما کشید شاهزاده از ادرا بروی رحمت آمده در حضرت سلطنت بدرخواست
شفاعتش برخواست و خسر و عاطفت گستر بیکر تمنای شاهزاده را این پور قبول

بیاراست و فرستاده اش بامیدواری از درگاه شهر یاری انصراف یافته نزد او
شافت اللهبارخان بازن و فرزند خویش و پیوند و اتباع خویش از طایفه
قلیجی بالکلبه ترک دیار سبزوار گفته بدار الملک طهران پیوست جبهه معذرت
بخاک استان معدلت بنیان سود و بنیان رحمت خداوندی گشت زار املش را
از عفو خطا و زلال و از دید پایه و محل سر سبز نمود هیچ در مانده نرفت از در لطفش
مردود و از حضرت در یاسار بعنایت رقیات ملکی سبزوار و سپور غالب قریه
اشتهار در قزوین که مسکن قدیم طایفه قلیجی بود سر بلند گشته آنچه در مدت عصیان
و کفران نعمت از فواید و عوایدش کاسته بود بمجره التفاتی از جانب حضرت اعلی
باصعافها یغفر و د* فرد* اگر خشم که برد بگردار زشت* چو با زامدی ماجرا
در نوشت* ذکر مجملی از حالات عبدالعزیز شیخ اعراب* عبدالعزیز شیخ طایفه
از اعراب بی تمیز است مجملی از حالش از کج او بزرگ قبیله و از مشایخ ایشان عبد
الوهاب نامی از ان طایفه بود که پیوسته نزد محمد نامی بوجهل نشان از اهل نواحی بصره
تلذذ نموده آخر برای تحصیل باصفهان آمد و در آنجا بتعالیم در مدارس عمری صرف
فقه و اصول و نحو و صرف نمود و چنین که آن کرد که از دقایق عقاید هر ملت آگاه است
اما باغوی ابلهس که راه بود و اعتقادش این بود که واجب تعالی یکی است و وجوب
ارسال رسل و کتاب بی ریب و شکی و بعد از رحلت پیغمبر آخر الزمان کتاب
خدا کافی است و در هر عهدی مجتهدی از اهل ملت مشکلات را کاشف گاهی
ابوبکر گاهی عمر و گاهی عثمان و گاهی امیر المؤمنین جدر و قتی شافعی و ابوحنیفه
و زمانی حضرت امام جعفر علیه السلام چون مجتهدی بگذرد و دیگری بجای آن آید
و از کتاب الله استخراج مسایل نماید تا مردم بقول او عمل کنند دیگر بنای قباب عالمه
بر مزارات و قبور و آوردن هدایا و نذ و روزه و تذهب بقاع بزر و سیم و زریات

زیارت ایشان و تقییل عیبه ان زمره عظیم الشان و ساختن مهر از تربت و نماز
کردن بران بدعت در شریعت است و شرکت بنیاد و مرتکبین این اطوار بمنزله
کفارند و بمنابه انکروم که حق تعالی ایشان را در قران مشرک خوانده که بدست خود
بتان میساختند و از او سایل خود نزد خدا دانسته بطوف و خدمت و سجود و عبادتش
میسپرداختند و اگر نه خدا را بوجدانیت میشناختند و ان جادات را شفعا و وسایل
میدانستند نه خدای مستقل و بعضی اجتهادات یغفر و غ ازینگونه در فر و غ دین
کرده از اصفهان بمیان قبیله رفت و ازین قبیله حرفها باشیخ خود گفت عبدالعزیز
چون داعیه سروری در نظر داشت و مقدر است که هر گراهوس برتری بر سر است
از ادعای دین نو و این تازه مقصودش زودتر میسر آید سخنان او را قبول و از مذهب
و سنت عدول نموده اعراب را بدین دین دعوت کرد و برای رواج مذهب خویش
با اعراب المراف بادیه بحاج و نزاع پیوست گاهی از دشمن شکست یافت و گاهی دشمن
شکست تا دولت و استعلا دست و حصار میمتین چون در عا همتین در درجه
بناهاده روز بروز عدت و ثروتش از هب و تاراج پیشتر گشت و اکثر قبایل عرب
دشت را از یر دست و مسخر کرده نفاذ امرش از حد در گذشت و پسراش بسرحد
رشد رسید سعود نام که مهتران نخوس بود بپایه دلبری و مردانکی صعود نمود به تدبیر
و تدویر و زور و زبده و شمشیر جعی کثیر از اعراب بر او رافره بان بر و حکم پذیر آمدند
و بدین خیال که عتبات و بقاع امه دین علیهم السلام را که بزعم خود بدعت شنیع
میدانست و یران کند و زایرین و مجاورین را که بت پرست و مشرک می انکاشت
بقتل رساند چند نوبت قصد نجف اشرف کرد که آن کرد که با طفاء نور حق راه خواهد
یافت از قوت بازوی دست حق و اطلاع شیعیان اعراب از خزا عه و غیران و زرانت
قلعه تیر تدبیرش بسنگ آمد چون از روزگار تسلط ناد رشاه افتاد تا عهد دولت

این شاهنشاه کامکار که بحمد الله مردم ایران در مهد فرانت اسوده و هر یک
از ایشان که اختیارجلاء وطن کرده بود روی بدیار خویش نموده اند قریب بشصت
سال بود که توانگران و دولتمندان همگی ولایت ایران و هندوستان از شپوع فتن
ترک وطن گفته باستان ایمة طاهرین پناه برده بودند تا نفوس و اموال ایشان از حرام
و حلال بپرکت مجاورت از ضبط ستمکاران و رسیدن به تلف این ماند و از کثرت
غریب در مشاهده مقدسه نجف و کاظمین و کربلا برای متوطنین جان بود و بسبب توطن
و طول مدت تمکن در آن اماکن فیض مساکن که محل زهد و تقوی و اعراض از زخارف
دنیا و توجه بعالم آخرت است نه مقام اند و ختن حرام و عیش مدام باقتضای طبیعت
بشری و عادت نفس جری چنان مولع بخوردن ربا و احداث بدع شناع و قبایح
اعمال و فضایح افعال گشتند که اگر در سایر بلاد اسلام یکی از آن اقدام میکردند
مستوجب ملامت بل تغزیر و انتقام بودند رفته رفته در همه عتبات سیما کربلا
بی پروایی بجای رسید که محرمات شریعت محلل و گناهانی که در زمانی روانه بود از پرده
بر ملا افتاد نه شرمی از خدا و نه از رمی از حجت الله که بر خفایای اسرار دانا و پنداست
چه جای خطایا و فحشا از اشتغال بجمع اموال سالی بزیارت استانه مطهره میفرستند
تا بتصفیه باطن از ترک منہیات و مواظبت عبادات و ذخیره حسنات چه رسد
و بر واجب تعالی و امنای خدا واجب شد که آن خالک مقدس را که خیانت بر نمیدارد
بدست یدباکی از لودکی جنابت نفوس و ارجاس نفایس اموال پالک سازد و غشاوة
خفالت بدم شمشیر تیز شود آنکه بر سعودی تمیز از پیش چشم و دل مردم بر اندازد
لاجرم بجزای سببات اعمال بخت معبود روی از ایشان تافت و سعود باشارت
عبد العزیز چون بخت النصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت و کفایت ان چنان بود که چون
عبد العزیز را در لسیخ حصار نجف اشرف شمشیر کند و دست و پای تدبیر بست

سست شد بفرمود دست همت بر تخریب کربلا و قتل اهل ان که محل کرب و بلاست
و حصاری استوار نداشت است و باشارت شر سعود و وانزده هزار کس از جنود
عنود خود را در ماه ذیحجه همین سال برداشته از راه برآمدند و زغدیر بخیبر بشهر
بند کربلا ایلتغار کردند هر چه پیر و جوان یافتند از دم تیغ بیرحمی زخمی و کشته و بی تعرض
بعرض و ناموس همگی زنان را برهنه و عریان کردند و ضریح مطهره و صندوق
منور حضرت سید شهادت علیه السلام را بسنگ سبک مغزی و دست و قاحت
شکستند و عقود ان بانامل حقوق از هم گسستند خزانه آستانه و قنادیل نسیم و زر
و فرش و اسباب روضه مقدسه را غارت کردند خشتهای زرین و ایندنیهای
ایوان عرشین این را کتند و در رود بار را و ایران نمودند و زر و کوه و نفایس
متاع هر کشور که در هر خانه خزانه بود یکدم بیغبار و ندسپل خون از کوجه و برزن
روان گشت و بار دیگر در آن خالک پالک شور روز عاشورا و واقعه کربلا عیان شد
شمار کشتگان موافق تقریر ثقات قریب به پنج هزار کس بود و حساب اموال که بتاراج
رفت کسی بجز خدا نمیدانست جوانان بهشتی روی که آفتاب از نظاره رخسار
ایشان در اضطراب بود و سبیل از زلف ایشان در پیچ و تاب عذار ککگون بخون
خضاب کرده در خالک تیره خفتند و قضای حق گوی فرشته خوی که مشتری در خطاب
و عطار در در قلم با ایشان دم تبارستی زد چنین نورانی رنگین بدم کرده رخ در نقاب
تراب هفتاد بعد از هفت و هشت ساعت از قتل و غارت بارها بنجر و ادها بر شتران
پسته رویدر عبا آوردند اگر عوام مردم را از ضعف بقین شبیهتی ازین در دل
و فتوری در دین بهم رسید که با بستی غیرت معصوم برین حالت طاقت نیارد
ایشان را نکند از د که چندین نفس میخورد در جوارش بخواری کشته و ابدان پاکان
بتیغ بی باکی در آن خالک بخون آغشته صندوق مطهره را بشکستند و خشتهای زر

از در و دیوار برکنند و آنچه که بر بلا و شهادت آنحضرت بردشت بلا شبهه ایشان را
دافع و رشته لشکرت و ریب را قاطع است که با وجود امام مقتدر رضی الله عنه و بقیه
مردم بر و خوب اطاعتش نه از خداوند جهان شرمی و نه از پیغمبر آخر الزمان از رمی
عهد هاشم گشته و صفها بسته تنگها کشیدند و سرهای سروران بریدند خون پاک
عزت طاهره بی ملاحظه غیبت و اندیشه عبرت بر زمین ریختند و خالک خندان
دنیا و آخرت بر فرق خویش و عالی بیخند سپید آینه کون انجذاب را که صدوق
سر خدا بود تپش گسندند و عقود صریح سپین بیکرش را که قرصی از نور قدس بود
بدست ظلم صریح از هم گسندند و علی الظاهر آن حادثه بشکرت و بخت سزاوارتر
ازین است که در جوار شرک کاران و زشت کرداران را بکشند و مال حرامی ببرند
و صدوق چوپین و صریح آهنین را بشکنند باینکه شهادت آنحضرت بظاهر شر بود
در باطن متعجبندین خیر و مصلحت برای آنحضرت و امت بود که شماران نتوان کرد
بالجملة بعد از سنج این سانحه خدا بپهرام انتقام اسعجل بیک بیات غلام رار وانه
بغداد و شرحی سلیمان پاشا سر قوم داشتند که اگر از راه گذر داخل سپاه ایران بمملکت
عثمانیه اولیای اندولت علیه عالمه را بعضی اندیشه های دور از راه بخاطر نرسد اظهاری
شود تا باری جناب باری دفع ماده فساد طایفه و هار شده تا کار آنها هنوز استوار
نشده است بسهولت چاره آنها شود و بسبب تساهل درین باب کار اسان بد شواری
نیجامد سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از قمار حکم دولت عثمانیه اسباب
قلع مواد فساد انطاغنه بد نهاد از هر طرف فراهم آمد و عبا قریب اثری از نهاد ر صفحه
روز کار نخواهد ماند و حاجتی بزجت سپاه ایران برای این کار جزوی نخواهد بود
تعبیر روضه طاهره و سر انجام عوض اسباب تلف شده آن بقعه هم در عهد این
دولت است و انشاء الله در همین زودی از قوت بفعل خواهد آمد اتفاقا در همان

همان اوان سلیمان پاشا از عالم فانی بمال باقی شتافته اختلالی کامل در امور بغداد
و بصره حاصل گشته اولیای دولت عثمانیه را فرصت چاره کار انطاغنه نشد و شراره
شرارت افکار و زبر و زبر میزاید شد * و قانع سال ایت بل هزار و دو بیست و هفده
هجری * خسرو دوست نواز خصم سوز چون نیر اعظم بر کاه جل و کل شکفته بر تخت
ز مردم مثل بر او رنگ جشیدی تکیده داده و شاهزاده کان چون بدر بنظم پروین
و امرای بلند قدر با ترتیب اختران در پیشگاه انجمن سپهر تریزین استاده دست کنجور
خرمن سیم و زر بر افشاند و از جامه خانه انعام شهر یاری تشریفات بدوش و بر
افکند و نظم مهمات قریب و بعد راتبع هلال بیکر که ابواب فتح و ظفر را کلید
است زیب کمر و بیدل دست سحاب اثر لشکر مظفر را از سیم و زر توانگر ساخت
و لوای هبت خورشید ایت بعزم سنجیر بقیة ملک خراسان بر افراخت نخست عم
زاده بهمن شان ابراهیم خان در مقدمه سپاه فیر و زی نشان روزی چند پیش
از خضت موکب کشورستان باده هزار سواره و پیاده بتنبیه سرکشان نیشابور
مامور گردید و ز هفدهم ماه محرم خاقان ستاره خدم بساعتی چون صبح وصال
مبارک دم و فرخنده فال بر رکاب هلال مثال قدم نهاد و بعزم خراسان گره از طره علم
ظفر بر چم بکشاد استجمام مراکب رار و زی چند چمن را دکان مضرب جناب مظفر
فرجام گردید اسحق خان قرابی و جعفر خان بیات حاکم نیشابور بتقیل استان شاهی
مفتخر و مباهی و اللهیار خان و ابراهیم خان شاد لوی حاکم اسفراین و امیر کونه خان
حاکم خوشان با سایر خوانین مملکت خراسان کلاب رعایت مراسم قدویت بجهت
اجرای خدمت در ظل رایت مهربان استاده و تقدیم بندگی را گوش بقمران نهاد
نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قولار افاسی بتسجیر قلعه چناران مامور
و شاهزاده کامکار محمد علی میرزا با اسحق خان قرابی سردار و فوجی از دلبران عرصه

کارزار بصوب ارض مقدس تعیین و موکب کشور کشان نیز با جهانی از شهران
خون ریز و نهنکان بحر سبز بر سر مشهد مقدس حرکت فرمود و در روز دوشنبه
هفتم شهر ربیع الاول خارج شهر مشهد محاط سپاه ظفر پناه و از نهب و غارت ترکان
بی باک جهان روشن در نظر نادر میرزا و محصورین حصار رنج و غنا سپاه کردند
از طول زمان محاصره نایره قحط و غلاد را اشتعال آمد و خلق از تلخی زندگی و عدم
قوت و قوت خیرین ملال خلاق را کار بجان و کار دباستخوان رسید علامه العلماء
و نحریر الحکماء و الفقهاء میرزا محمد مهدی مشهدی که سیدی فاضل و عالمی عامل
بود برای استشفاع فقر و ضعفای مشهد مقدس روی باستان معدلت بنیان نهاد
و در محفل هشت مسائل خسروی ملتس خلاصی اهل قلعه مشهد مقدس شده
بر طبق عرض نهاد که فقرای حصار را خطای که مستوجب سخط سلطانی و باعث غضب
پادشاهی باشد نیست تسلیم حصار و اخراج نادر میرزای کفران شعار بر هجره
و مسکینان متعذر و مفاتیح ابواب شهر و زمام اختیار اهل حصار در رکف ان عا در
جای چه شود که خسرو کشور کشا سنجق قلعه را چند ماهی مهمل گذارد و تدبیر نادر
میرزای خذلان مال را موقوف بحمل دیگر تا اهل شهر در کار او حمله اندیشند
و عنان اختیار و اقتدار از قبضه قدرت او بیرون کرده شهر را بتهدی که دانند
و توانند تصرف اولیای دولت دوران عدت دهند و از اندیشه سخط و عذاب
رهند امرای خراسان نیز تصدیق قول انجناب کرده این عهد را در عهد کفر قند
و برضه پیر منبر خاقان ظاهر بود که اگر حصار ارض مقدس بغلبه و قهر سنجق کرد در حال
و نسران آن سرزمین که در ظل حمایت مولای هشتمین اسوده اند طعمه شمشیر بدینان
سفال و دست خوش اترک بیباک خواهد شد با انص و رده شفاعت فاضل کامل را
از روی کمال مرحمت قبول فرموده سنجق قلعه را بتهدی که رفت در عهد

عهد خوانین خراسان مقرر فرمودند و حسین خان قویلی اراقاسی قاجار را علاوه
بر حکومت نیشابور بپرداری ولایات خراسان مامور و رایات منصور بصوب
دار الخلافه طهران در حرکت آمد در منزل چشمه علی که مرغزار ارم آباد بود
چند روز تفریح صید و شکار مشغول و از آنجا که در سپاه ظفر پناه سر مه دیده اهالی
بلاده سمنان گردید و نواب شاهزاده محمد و امیر زاراطویهای دلکش را در پیشکشهای
لابق کشید و در مطاوی این مجاری محمود میرزای افغان بنحوی که سبق ذکر یافت
باستظهار و استمداد خاقان کشور کشا از حضرت کرد و در وقت روی بولایت قاین
آورده جمعیتی قابل متعقد و بنبروی اقبال بی زوال خسرو بی همسال عازم قندهار
و در روز و روز با انتشار این خبر که با محمود میرزا فوجی از دلبران قاجاری سپارند
سرداری که از جانب شاه زمان در قندهار استقرار داشت در خود یارای قرار
ندیده روی بوادی فرار نهاد و زمانه شعبده ساز شاهزاده محمود را بر کف زمام
اختیار قندهار داد و پسر خود کامران را در آن دیار گذاشته خود بجانب کابل
سیکستان آمد و شاه زمان برادر خویش کامران را که روزی دو دیده بر شاهد
دلارای سلطنت دوخته بود از حلیه بصر عاری ساخت و خود لوای سلطنت
بندروه اسمان بر افراخت و شاهزاده قیصر پسر شاه زمان که بحکم پدر و الی دار السلطنه
همراه بود باندیشه در دعوم خویش با فیر و زمهر زار ابراد شاهزاده محمود از خوف
جان مستک بحمل المتهن اعانت خسروی گردیده عازم در بار کوان مدار شهر یار
تاجدار شد و پادشاه اسلام پناه نیز نهایت جانپوش را فر و نکنداشت با ظهار لطف
شاهان فرقی اعتبارش با وج فرقی دان افراشتند و پس از تفریح صید و شکار سپاه
معدلت بر مفارق مستظان دار الخلافه انداختند و اهالی آن مکان فیض بنیان را
از ورود موکب مسعود مشرف بزیب و زینتی دیگر ساختند * ذکر سوره و سوره

نایب السلطنه و الخلیفه شاهزاده عباس میرزا داماد الله تعالی ایام سلطنت و ولایت
عهدی رای قدر قدر قضاة قضای خاقان کشورستان اقتضا فرمود که ابوان خورشید
مشرق سلطنت و تاجداری نایب السلطنه و الخلیفه شاهزاده عباس میرزا از طاعت
مشتری سعادت ناهید متظر جمود منازل قمر و بسط خاله را بین این جشن مسعود
از بروج افلاک دکشا تر نماید رقم این موهبت را بنام نامی میرزا محمد خان دولوی
فاجار که از عظمای این ایل جلیل الشان و رکنی از ارکان این دولت جاوید بنیان
است زده صیغه عقیقه او را کرده صدف عزت و عقیقه کاین نجابت و مریم حرم
عفت و عصمت و بلقیس تحت عظمت بود بجهت شاهزاده جوان بخت خطبه فرمود
حکم جهان طاع بر تیب جشن شاهانه و تهیه اسباب سور و سرور خسر و آنه و اجتماع
اکابر و اعیان ممالک محروسه بر کز خلافت شرف صدور یافت کار گذاران دولت
دوران عدت بانجام اسباب جشن و سرور برخواستند و اسواق و خانات را مانند
خرجه جنات راستند شبها از آفر و خنق مشاعل و شمع و معانی نور و طور میداد بود
و روزها از فور انواع ناز و نعیم مواید خواهشهای نفسانی و حظوظ جسمانی بر جوان
اهل جهان آماده و مهیا و از بوالعجبهای استادان الشس باز در شبهای سور و طرب
خیز بکریل مشعله ریز باهکل از افشان شایرترین در سبزه هر گوشه مجلس
سوری بود و در هر صفاة محفل سوری عرصه جهان نشاط خیز بود و باوای مطربان
و صدای روح افزای چنگ و نای ساغر روزگار از باده طرب لبریز القصبه چون
یکد هفته خلافتی را پیش و سرور زندگانی بسر رفت * نلیم * شبی خوشتر
صبح زندگانی همه نشاط افزا و ایام جوانی به قصر چهرگان شبستان گردون نقاب
از چهره کشاده بودند و ناغهای مشک تا تار بر باد داده تمامت امر و اعیان و اصناف
خدم و حشم و بزرگان استان آسمان بنیان با مشاعل زرین و سیمین و اوای

اوای کور که و نای مهد نوشابه عید در ابدان زیب و این که دیده روشن این
فروز زده میدیدند دیده بود داخل ابوان ارحم تمثال شاهزاده اسکندر خصال کردند
صبحگاهی که خسر و سپاره کان خلعت زرافشان در بر کرد و بر باره خوشحرام چرخ
نیل فام بر آمد و زرا و امر و اعیان برای تهنیت جشن همایون پیشکشهای رنگین
از پیشگاه نظر مهر اثر شاهنشاه جشید این گذر آمدند و مورد اشتیاق سلطانی گشته
برودوش افتخارشان بخلعتهای کرانمایه اراش یافت و بر توالتفات خاقانی بروجنات
احوالشان یافت * تهنه حکایت قصر میرزای افغان * چون قصر میرزا استان
بازال حضرت اعلی را از حوادث زمانه کعبه نجات دید و در کاه خسر وی را قباله
حاجات بادشاه آگاه نیز جانب او را بتفقدات خسر و آنه و تالقات شاهانه بنواخت
و انجناب راهرو ز به کرمی تازه و عنایتی بی انداز مخصوص ساخت بتحقیق پیوست
که محمود میرزا امکانات شکر نعمت خداوند کار را بکفران بدل کرده پاس اعانت
و لینهت را مقابله بطغیان نموده شب برخی از اکابر خوانین افغان هم بملاحظه این
حال وارد دربار سپهر میدار کرده بفرز رسانیدند که اکنون قصر میرزا سالی است
که مقیم استان است و هوا خواهشش را دیده امید بر شاهشاه مرحمت شاهانه
نگرانی هر گاه از بیروی اقبال خسر وی بر خصم خویش چهره آید و از دست برد او
دید عیش که خم بسیار از وی در دل دار دخیره کرد و بر خلاف محمود جز راه
خدمت ننویسد و کاری جز وسيله تقرب بد رکاء بخوید چون صورت عقیدت
قصر میرزا در این سه خاطر حضرت اعلی عکس نماید ملامتات خوانین افغانه مقبول
خاطر اشرف نمود برودوش ایشان را بشرفیات خاصه سلطانی مزین فرمود و جناب
قصر میرزا را بعطای شمشیر مرصع و خنجر و اوانی سیم و زر و خیمه و خورگاه شاهانه
و اسب و اسباب ملوکانه و خصمت انصراف بصوب کابل و قندهار از زانی داشت

وخوانین و سپهبدان آن سامان یکان یکان بخطاب خسروی سرفراز شده حکم
رفت که جناب قیصر مهرزاد را با استدعای خوانین اقتان روانه آنجا و در فرمودیم
و ابواب اعانت بر چهره احوال شرک شودیم امتثال مثال خاقان را واجب شمرده با اجتماع
کتابی مواعظ ایند و به اعانت آنجناب بدارالقرار قدمه هارستانند و او را در ملک
خود مستقل نمایند * وقایع سال خجسته قال هزار و دو و پست هجده هجری و تیسره
طایفه کولان و میوت در کنار کرکان * بعد از انقضای جشن نوروزی
حضرت نایب السلطنه العلیه و خلیفه الخلاقه البهبه شاهزاده عباس مهرزادینت
طوی داده عرض پیشکش بجای آورد و از جمله اعتراضات که از نظر کهما اثر حضرت
بادشاه گذرانند هزار قطعه سنک آفتاب رنگ از جگر گوشگان بحر و کان و پرورش
یافتگان مهر تابان بود که بعضی از آنها در حضرت چون خطد مجوی بتان و بعضی
در حرمت مانند لعل ابدار ماه و شان و باره در صفت چون جوهر می ناب از بیاله
درخشان و قطعه چند در سفیدی و صفا چون ستاره سحری تابان و در ماسب
فولاد هم باریک میان هلال نعل قهر پیکر چرخ رفتار صرصر نشان و چند قمار رهپون
سرخ رنگ انجم رنگ کوه کوهان و ضمیمه آن هزاره هپان زر و حریر مری و دیدیای
چینی و اطلس شاهی و سایر نفایس و اقبسه بقدری عرض داده شد که محاسب و هم را
ضبطان در حوصله حساب ننگید و وزن آن در میزان و وزن بسنجید اسمان در عرض
ان اعتراضات بحسرت نگران بود و آفتاب را بر چهره رخشان از حد پروردگان
خود خوی خجست روان شاهزاده یکانه را عاظفت خسروانه نیک بنواخت و التفات
شاهانه تارک مبارکش را بر قضا و قدران و قبه اسمان بر افتاخت حرکت رایات ظفر
نشان به تیسره طایفه میوت و کولان در کنار رود کرکان طایفه میوت و کولان
در کنار آب کرکان ساکن و در آن سامان در حکم اطاعت حاکم استرآباد و صاحب

صاحب اماکن و مساکن میباشد بدولت علیه قاچاریه خراج گذار و در او امر و نواهی
فرمان بردارد در این اوان از کار گذار ولایت استرآباد در پیشگاه ابوان کبوان
رفت شکایتی از سوء رفتار اطایفه شقاوت بنیاد روی داد موکب ظفر نشان
بغرض تفرج ولایت ما زنده در آن و تیسره و نادیب فتنه جویمان از دار الخلاقه طهران
بدولت و اقتبال در حرکت آمد و از انجا پرچم اعلام بصوب استرآباد مشک میوز شوق
مجادله خاطر دلبران را گشته اند که ز کرد و از انجا در منزل قراشیخ که تر کمانه را محل
اقامت بود بحکم خاقان کما مران سپاه منصور بدین مع آن کرده مکر و پویان شدند
و مانند سپهبدان در آن دشت نخبیر جویمان الاچوق شان از انش بغیاشعله و روزنان
و دختران و پسران اسیر و دستگیر در دست دلاوران ظفر پرور و بقیه السیف
از بیم جان طالب امان و خراج گذار و جمعی از معارف ایشان با کوچ در دار السلطنه
طهران خاک نشین استان سپهر بنیان آمدند و مابقی تقدیم خدمات دیوانی را منتقل
و موکب ظفر قرین از انجا بچمن کالپوش روی عزیمت نهاد و بعد از اشتغال بصید
و شکار پشمه علی بلاغی وارد و در انجا چهل روز از صید و تفرج چهره نیاب
وزراب نایب السلطنه و الخلاقه شاهزاده عباس مهرزادینت حضور خاقانی شرف
اند و زو از انجا بخت فیروز وارد دار الخلاقه طهران گردید * بسنجیر قلعه مشهد
مقدس و کمر قناری نادر مهرزاد با فرزندان و برادران * حسین خان قاچار
سردار خراسان که بسنجیر قلعه مشهد مقدس و گرفتن نادر مهرزاد امور بود قدوم
نواب شاهزاده محمد ولی مهرزاد را با ساهی عد و فرساز خاقان گشود کشار خواسته
شاهنشاه جشد سوکت شاهزاده فریدون حشمت را با لشکری قندک صولت بلنک
جوهر لیسنت خراسان و بسنجیر قلعه مشهد مقدس مقصد فرمودند و شاهزاده
در نیشابور توقف کرده حسین خان سردار که ز جد و اجتهاد به بسنجیر قلعه لیسنت

چون مدت محاصره بطول انجامید و کار قلعه کبان باضطرار کشید در اواخر ماه مبارک
رمضان بهین سال بامداد کبار ظهور تابش بر صبح سپاه دهند وی ظلام در میدان
سپهر هزیمت کرد کردان مرد افکن و مردان دشمن شکن بصرم قلعه کبری هم کاب
و همعیان با حسین خان سردار از سنگرهای خود در حرکت آمدند و از هر طرف
لسان سیل دمان و بحر خروشان بر سر برج و باره هجوم آوردند و خدمه روضه
منور را مشاهده این حالت بجهت محافظت آن مکان فیض نشان درهای استانه
مقدس را بستند تا در مهر را چون خود را در کام فتنک بلاد دید مانند ماهی در شبکه
اصطراب افتاده همچنان مواد این فتنه را از جناب حقایق ماب بحر کابل و مدتی فاضل
مهر را محمد مهدی مشهدی دانست و روی بمحضار امام عرش جناب نهاد و از غایت
صلالت و کراهی در استانه مقدسه ز ابا عبود و تبریزین بشکست و با جمعی بجزیم
مختومی که زلف عبرتشان خوران بسته بر چاروب آن خرم بود بیای بی ادبی قدم
کذاشت و از غایت قلت از روم و جیش خرم بکسو کرده جناب مهر را در حالتی
که مشغول او را نماز بود یا تبع کشیده دریافت و زبان بدشنام و وقاحت کشاده
چند زخم منکر بروی زد و فی الفور بر تکاور و گریز سوار و بجانب چناران فرار کرد
و درین حال لشکر منصور بپنج و باره شهر صعود نمودند و قلعه را متصرف و دست
به تهب و تاراج بر آوردند حسین خان سردار سپاه مورد عدت ما را عادت را تا تخت
و عادت منع فرمود و نادر مهر را با کمال اجتنال حال بعد از فرار در چهار فرسنگی
مشهد مقدس بخیه یکی از احشام انحد و دفر و دامده بود و اراده داشت که خود را
بچناران رساند و از انجام کشتی وجود را بساحل نجات اندازد که درین حال جمعی
از صحرائشندان آن بر کشته بخت را گرفته نزد حسین خان آوردند و او نادر مهر را
را روانه بخدمت شاهزاده و الا تبار نمود از غایت جبروت اشک از دیده اش

دیده اش ریزان بود و از آتش دل در بوته حسرت گذران مقارن نخل مرغ و روح
قدسی اشبان علامه جهان از آن زخمهای گران بفرادیس چنان پرواز کرد پس
تبعی بر و تکفینش پرداختند و در جوار حضرت امام علیه السلام مدفون ساختند
و عمر شریفش قریب به هفتاد بود که از وحشت آباد جهان روی بروضه رضوان
نهاد پس شاهزاده منوچهر لقانادر مهر را برادران و فرزندان مقید و مغلول
داشته بدر کاه خاقان بیهمال فرستاد اعلیحضرت خاقانی او را در معرض عذاب
و نکال باز داشته بنفس شریف از و سخن پرسیدند و از قبایح اعمال و مضایح اقوال او
بازخواست فرمود او در قتل علامه روز کار انکاری داشت و می گفت که در میان
مغلوبه و مغلوبان خرم برداشت بعد از اثبات این که که سر آمد کناهان او بود اول بفرمان
شاهنشاد عادل دستش را که بشمشیر فاضل قاطع حیات جناب سپید فاضل شده بود
باز بایش که در فرمائش نبود مقطوع و با اشاره کز لک قهر جهان بر جهان پیش تیره
و تار و بعد از آن با برادرانش روانه دارالبیوار کردند و فرزندان را از حلقه بصر
عاری و زاویه نشین کنه ذات و خواری ساختند * در میان وقایع سال همایون
قال هزار و دو پست و نوزده هجری که سال هفتم جلوس میمنت مانوس است *
خسرو خورد شید تاج کردن تحت بانجخت خرم برای جشن نور و زفر و زبای کردن
سای بر تخت مرصع نهاد و دست کوه پاش بافشانیدن دینار و درم بر کشاد امر
و سپاه را مورد انعام و احسان فرمود و بعد از انقضای جشن نور و زفر و زاهتمام
در ساختن ملک و ملت نمود چون محمد خان قاجار بیکری یکی ایروان کاه کاهی
از طرق اطاعت و ربه قهرمان کردن می بیجد و معنی ارادت و صداقتی که خاطر خواه
اولسای دولت کردن عدت بود از وی ظهور نهر سپید و بسبب وحشی بیجا که
گریبانکه برضامش بود پیران قریب سلطانی نمیکردید و متانت قلعه نیز مزید علت

و بتوسط این اسباب راضی بنزد اقتدار روسه که در آن اوان بکنجه و تغلبس راه
یافته بودند و یکبارگی عرصه را از دشمنان خالی نمیکو است رای ملک ار ای بادشاهی
اقتصاد نمود بخله قلعه ایروان از اغبار و برج و باره انجار امشخون ساختن بوجود
مردان کار و پس از آن بعزمی درست و رای ثابت بدفع دشمنان پرداختن پس
بجهت نظام مملکت از ربایجان و تخلیه صفحه ایروان از وجود اغبار و اصلاح مفاسد
شاهزاده ازاده نواب نایب السلطنه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا را به اسمی هزار
پیاده و سواره مامور بایروان و چون وزیر نواب نایب السلطنه بنحویکه سابق ذکر
شد سلاله الاطیاب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بوزگه قائم مقام صدر دولت مامور
بساختن مهمات دار الخلافه طهران و انتظام امور نواب حسنعلی میرزا که حکمران
انصوب بهشت نشان است بودینا بران وزیر صافی ضیاء صغری ای ملک ار ای میرزا
محمد شفیع صدر را ملایزم رکاب نصرت انتساب کرد و جمعی از امرای قاجار مانند
سلیمان خان قوئلو و مهد بقلی خان قوئلو و مهد بقلی خان دولو و رضاقلی خان
و پیرقلی خان و علی خان و نجف خان و اللهوردی خان قاجار و خوانین از ربایجان
و اسباب سلطنت از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و زنبورکهای قلعه کشا
و نقاره خانه عشرت نوا و کرناهی رعد و ادر رکابش روان فرمود و چنین در خارج
قلعه طهران قیاب بارگاه شاهزاده فریدون شان زینت قیاب سبزه آمد خاقان
ظفر منداز برای تودیع فرزند دلیند و ملاحظه اردوی نصرت پر و مشاهده نصب
خیمه و خرگاه و انتظام امر او سپاه بچشم رکاب گردون سای منزل شاهزاده را
از فر شوکت سلیمان رشک نه طارح اسمانی فرمودند و از کمال نوازش و مکرمت قامت
باستقامتش را بزرگوار حلقه داودی که سلسلههای عبیرینش مانند سلاسل
زلف دلهران در هم افتاده بود زیب و اراش داد و آن نیکو زره چو کبوسوی ترکان

ترکان کره برگزیده از تولی خان بن چنگیز خان یادگار مانده بود پس در او آخر شهر
ذیحجه الحرام موکب همایون بطالع سعد و قال میمون بسمت از ربایجان در حرکت آمد
و در روز و در بساحت قزوین شاهزاده باغز و تمکین محمد علی میرزا بامر اسم
استقبال استعجال نموده لوازم مهر بازی و مهمانداری تقدیم رسانید لوی نصرت پیرا
بطرف از ربایجان شقه کشا کردید چون ساحات آمد و در آن قدم همیشه لزوم نور
و ضیاء پذیرفت یکبار یکبار و سایر حکام از ربایجان بایستگشهای لایق خدمت
مبادرت نمودند و از الطاف و اشفاق کوناگون بمراتب آمد و آری افزونند چون
نایب السلطنه همت بر فاه حال رعیت و زبردستان مبعکماشت و وزیر ظلم سوز
عدل اند و ز شیوه رعیت نوازی پیشهاد خاطر داشت با اینکه در منازل و هر محل
گذر سپاه تا ولایت ایروان همه جابر مزارع و مواشی بود از باس و سطوت ملوکانه
زراعت و اموال هر ولایت از لشکر قیامت اثر مصون ماند و از هیت و سیاست
کسب رایاری آن نبود که پیشی از در و پیشی بر دیاری ترجیح خورشه کند می در زیر سم
ستوری تلف کند صدر دولت بحکم نواب نایب السلطنه از دار السلطنه تبریز مراسلات
نصایح امیر مشتمل بر وعد و وعید و مخوی بر ترغیب و تهدید و تحریص بر سبقت
در خدمت و وصول بمول بارگاه شه نشاه جشد شوکت و اظهار شمول عواطف
خسروانه و مکارم پادشاهانه مصحوب رسولان فصیح زبان نزد محمد خان قاجار
یکبار یکی چخور سعد ایروان فرستاد و او را وحشت جلی مانع از ادراک فیض
حضور سعادت دستور گردید و از استماع خبر فیضت شاهزاده رعایا و احشام قرا
و مضافات ایروان را کوچانند بعضی را بقلعه و برخی را بطرف بایزید و وان روان
گردند و لایقی چنین را که در آبادی از مصر جامع خبر میداد بدست خرد خراب
و ویران و اهالی انجار بمرز و بلوم ولایت روم متفرق و برستان ساختند و انواب

قلعه را بر روی خود بسته در پس حصار و دیوار نشینند و معتقدی از خود روانه
نقل پس ساخته روسیه را بمعاونت و استمداد خواسته ترغیب بمجاریه نایب السلطنه
و وعده سپردن قلعه ایروان بعد از غلبه بر لشکر ایران نمود * بیان مجملی از کیفیت
اوضاع ممالک روسیه و گذارش حال ایشان و بیان مداخلت از کوره بمجاره
و تذویرید یار کرجستان * طایفه روسیه که مشهور به بنی الاصفه و مملکت
ایشان ارضی است عربی و دولتی است وسیع و از باب تواریخ روسیه بنیاد
حکومت و سلطنت روس را در دو بیست و شصت و هشت هجری نوشته اند و لقب
پادشاهان روس زار است مثل لقب پادشاهان ترک خاقان و لقب پادشاهان
چین مغفور و الحال پادشاه متشخص قریلات فرنگ را امپراطور نامند و هر کس
از آنها که متلاشی شخص است سعی میکند که او را امپراطور اعظم بولسند و گویند
و پیش از آن تاریخ کسی را مذکور نکرده اند که حکمران باشد و در تاریخ مذکور
بزرگ روسیه و در یک نام بوده و از آن تاریخ تا یکصد و بیست و یکسال بهر امانی
انجاریت پرست نوشته اند در سصد و هشتاد و نه هجری و لید میر نام بزرگ روسیه
از ولایت قریق که انجاریونان گویند برخی اداب دین عیسوی و کتابی چند آورد
و آنها را تربیت شایسته کرده از بت پرستی بدین عیسوی نقل کرد و منت عظیمی برگردن
اهالی انجاناد و ولید میر و این سبب در تعظیم تالی بطر بزرگ میگردد و در سنه
ششصد و بیست و پنج هجری جوچی خان بن چنگیز خان با جمعی تا تاریخ ولایت روسیه
مسخر کرد و قدری از لشکر خود انجا گذاشت و برگشت و در سنه هفصد و هفتاد
و چهار هجری و میری ابوان و بیچ نام در مسکو خروج کرد تا آنرا از آن ولایت اخراج
نمود و خود مستقل شد و سی سال بعد از آن امپریور کورکان مسکو را مسخر و تاراج
کرد و جمعی از سپاه در انجا گذاشت و در سنه هفصد و دوازده هجری ابوان

ابوان و ساویج نام سلطنت روسیه یافته بالکلبه لشکر امپریور را از مسکو بیرون
کرد و برخی از ولایات قریب و جوار مثل مرداق و جایهای دیگر بر مملکت روس
افزود و در سنه هزار و پانزده هجری دو قریال فرنگ که بول و سوید باشند با هفتاد
هزار سوار و سپاه و جمعی از تاتار مسکور گرفته بعد از تاراج اشرار زدند و یکصد
و بیست هزار نفر بقتل آوردند و بعلت عدم تدارک و ازوقه برگشتند و از آن پس
قدور نام بحکومت روس رسید و اولادی از او باقی نماند و سلسله ایشان منقطع
شد از اول حکومت روسیه تا این زمان هفصد سال و چیزی بوده بعد از آن برادر
زن قدور بود پس کوزانق پادشاه شد و در زمان او سه سال قحطی روی داد
و از مسکو و توابع آن زیاده از پانصد هزار نفر هلاک شد پس از فوت بود پس
دولت روس بی پادشاه ماند و در سنه هزار و سی و سه هجری پادشاهی روس
منتقل باین سلسله شد که الحال اسکندر باولج از آن سلسله است میکایل فوودورویچ
که یکی از منسوبان پادشاه قدیم بود و بزرگ جمیع کلبه های روسیه بود و روزی
بمردم خطاب کرد که مرارب الارباب الهام نموده که یکی از طایفه فوودورویچ را پادشاه
کنند و روز دیگر مردم مرا گفت که حقتعالی حکم فرمود که میکایل را پادشاه خود
کنند مردم بر سر میکایل هجوم عظیمی کرده او را با التماس آورده بر تخت نشاندند
و او در زمان خود انتشار علوم نمود ایلیچیان بسخت فریضستان فرستاد و رشته
لغت و موافقت با قریال فرنگ محکم کرد و لیکن مدت سلطنتش طولی نکشید و وفات
یافت و در تاریخ یک هزار و شصت هجری پسر میکایل مسمی بالکسبه بر جای پدر
بر تخت نشست و با طایفه قریال عهدی تازه کرد که هر وقت او را لشکری ضرور باشد
آماده باشند و قانونی گذاشت که هر کس ملکی و رعیتی داشته باشد بار عبت خود
سخت نکوید و حکمی بنویسد دعوی پیش شرح عیسوی بزد تا او چه حکم کند یعنی

ملک خود بر عبت بسیار دو سخن از کم و بیش نیارد احکام قدیم و پارچه کاغذها
که در دست مردم بوده هفت را گرفته در شهر منسکود را طاقی نهاد شب عبدالتشی
بکاغذ هارده بسوخت روز دیگر مردم را خطاب نمود که دلشبت جمع کاغذ پاره های
مردم آتش گرفته بس کسی را حکم بر عبت من نیست بادشاه بدو رعبت است
و بدو را حکم بر فرزند است که او را هدایت کند و براه او رود الحال حکم حکم کتاب
من است که احکام شرعی و عرفی و مملکت داری کلا در آن مندرج است باید تمامی
مردم از احکام آن کتاب بیرون نروند و الکسبه بنای تجارت و آمد و رفت بچین
کشاد و تجارت و ارباب معاملات چین ابریشم و پنبه و چوب چینی و سایر اجناس
از آن زمین آورده از مملکت روس پوست خز و سمور و روباه و سنجاب و سایر
اجناس بچین میبردند و شوق بسیار بساختن کشتی جنگ داشته اما چون با همه دول
فرنگ دوستی نداشت و با بعضی همیشه در جنگ بود فرصت بساختن کشتی نبود
و سلطنت الکسبه شش سال بود در سنه هزار و صد و یک هجری تحت سلطنت را
وداع کرد و وصیت او این بود که مملکت روس در میان دو پسر و یک دختر او
مقسم گردد و فرود و رو او بان از زن اول او بود و پسر از زن ثانی او فرود و رو را
اگر چه بر جای پدر نشاندند اما با وجود پسر کار او و برادرانش رونقی نیافت و آنها
ضعیف البدن بودند و نجف الجثه سلطنت بی استقلال فرود و رو شش سال بود
و برادرانش در حبس پسر بودند و پسر اول در سنه هزار و نود و هشت هجری متولد
شد و چون پادشاهی رسید قاعده ها نهاد و با صغرسن مانند سایر قزاقان فرنگ
مشق قاعده و نظام جنگ و اداب میدان حرب و تحصیل نام و ننگ می نمود و خود
در میان سالنات تازه مشق طبالی نمودی هموس بسیار در ساختن کشتی جنگ
در روی دریا داشت طبعی بلند و همتی اجند و سعی در کار و تلاش در کردار

کردار داشته در وقتی که ایلچی بطرف هالند که یکی از قزاقان فرنگ است میفرستاد
خود نیز داخل نوکران ایلچی شده در راه او را خدمت می نمود چون بیای تخت هالند
رسیدند از پیش ایلچی جسته خود را بکشتی جنگی انداخت و داخل بخاران شد
و مدتی با آنها کار کرد و چون می شنیدند که در آنکلیس بخاران قابل و کشتی سازان
ماهر هستند بانکلیس رفت دو سال در آنجا روزها بخاری میگرد و شبها برای
استحضار بقوانین و رسوم کار و رفتار مردم بکوچه و محلات اشهر در گردش بود
و علمی بر علم خود می افزود بعد از مراجعت بولایت خود مردم را حکم بساحت
نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سیاه داشتند بدایره
ادبیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت میگرد و در اندک زمانی سی هزار
سیاه بنظام آورد و بتدریج ارباب صنایع از هر جا روی مملکت روس آوردند
و انتشار صنعت های خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قزاقان شهرت کرد
و در سنه هزار و صد و هفتاد هجری شهر بطر بوزغ را بنیاد نهاد چهار ماه در طرح
ریزی و وضع آن فکر کرد و جماعت سوید در بنای آن شهر بوی حسد بردند بارها
با او جنگ کردند و او اول مغلوب و آخر منصور و مظفر شد و در آن اثنا او را
بادولت عثمانی بنای جنگ اتفاق افتاد در کنار رود پروت تقابل کردند زن او
کثر این که هوشمند و باتدبیر بوده در لشکر روس مظنه شکست از عثمانی کرده
مغنی تحفه بسیار بصدراعظم عثمانی فرستاد و او جنگ را اصلاح و متار که بدل کرد
و نقل کرده اند که دولت عثمانی صدراعظم را بصدور این خیانت کشتند چه درین
دفعه جماعت روس را قوتی و استعدادی چندان نبوده اگر دولت عثمانی با آنها جنگ
می کرده اند اثری از جماعت روس در زمین باقی نمی ماند خلاصه کثیر این در معنی
این تدبیر زندگانی طایفه روس و دولت شوهر را نیز خوب و پسر بار دویم باز

بصورت تبدیل بطرف مساوقرالات دیگر بساحت رفت و از انجا بارس برکشت
و از بارس بولایت خود معاودت نمود و لشکری عظیم ارسته لنگرگاهها و کشتیهای
چنگ در بنادر روسیه بنا کرده و قلعهها ساخت و در آبادانی ولایت افزود و اهالی
روسیه را از اعتقادات فاسد باز داشته بدین عیسوی آورد و قواعدی که بکار
دولت ایدگداشت و شهرها و عمارتها ساخت و چشمهها جاری کرد و رودخانها
بجهت گذشتن کشتیها بست کرد کربیم الطبع و در اجرای سیاست تندخوی بوده
و زخمهای او را زلش کتر این مرهمهای لطف و خوش خوئی مینهاد در جوانی
شراب میخورد و در آخر ترک کرد پسری الکس نام داشته اوقات بله و لعب و شور
غریب جوانی مصروف داشته بخلاف اخلاق پدر چون باز مانده از آتش خاکستر
همیشه از احکام و افکار پدر تخلف مینمود و بخیال مملکت داری و پادشاهی نبود
هر حکمی که از پدر بوی می رسید در اجرای آن تعالی و تسویف و بی اعتباری و تمارض
میگردید و هر چند او را از حرکات ناملازم تهدید و تخویف میکردند
نبود بطرد دفعه آخر که بلباس مبدل بفرانسه رفته بود او را بر جای خود نایب نمود
چون پدر خود را دور دید ترک ولایت خود کرده زیاده از یکمال در ولایت ایتالیا
مانده جای او را کسی مطلع نبود چون پدرش از بساحت برکشت ادبی فرستاده او را
بید کرد و همسکوار و در حضور اهالی شرع عیسوی و بزرگان ولایت روس
او را از بسری خود خلع نمود و حکام شرع بقضوی عقل قوی قتل او نوشتند پس
زهری جانگزی در طعامش سرشتند و فرس هم او را در نوشتند و بطریز ترک
کتر این زن خود را بجای نمود نشانید مرآه اخوت گرفت و او زنی مردانه و هوشیار
و کارگذار و خردمند و ضعیف نواز و مزایعی فقرا و رعیت و با انصاف و مروت
بود از رعایا و صغیرا کسانی که تمام آبادی خراج دیوانی نبودند معاف فرمود و در آن

ان مدت او ارکان از وطن را که بطر باعث شده بود مطمن و مستمال نموده بود
باز او ردم واجب چند ساله لشکر که مانده بود از خزانه داد و ابواب رحمت و رفت
بر روی روزگار خلاق بکشاد با پادشاه نمد دوستی و معاهدت داشته هر وقت
همدیگر را لشکری ضروری بود یکدیگر میگردیدند مطابقه قزاق را که از بطر ناراضی
بودند مستمال ساخت و در بخوبی و عطوفت نمود از ملک ناتاریه و مردان مملکت روس
افزود عمرش چندان وفایی نکرد در وقت مردن الکسس بطر نایب را که پسر زاده
بطر اول بود بر تخت نشاند و خود تخت بر تخته بدل کرد و الکسس در دو انزده سالگی
پادشاهی رسید و پس از سه سال بمرض ایله در گذشت و در سنه هزار و صد و
بیجاه هجری کوبین آن دختر ابوان که پسر نایب بطر اول بود بای بر تخت سلطنت سود
و در آن او ان محمود افغان بر سر اصفهان آمد و شاه سلطان حسین را بمحاصره افکند
و او طهماسب میرزا پسر خود را بیرون فرستاد که بکار چاره نماید از دولت عثمانیه
نیز داخل و تطاول بملکتین عراق و آذربایجان روی داد و چون مملکت ایران را
در آن وقت پادشاهی بر تخت نبود و عرصه آن مملکت صاحبی نداشت جماعت
روسیه نیز تقصیر عهد کرده خود سر بطرف رشت آمدند و بار کشای متاع داخل
و فساد شدند و طهماسب میرزا برای چاره کار خود با تمام توسل شده و افغان
شاه سلطان حسین را شهید کردند و پادشاه افشار از خراسان طلوع کرد و افغان
و عثمانی را از عراق و آذربایجان بدو انبند و بساحت ایران را از وجود لشکر پیکانه
بپرداخت هندوستان و ترکستان را مسخر ساخت و برای اتمام حجت نامه و رسولی
بدولت روس فرستاد چون کار گذاران آن مملکت از کین خواهی و سطوت او
اطلاعی کامل حاصل داشتند اساسی که در چیده بودند بر چندند و بیاری که در رشت
و در بند کشاده بودند بر بسته روانه دیار خود شدند کوبین آن نیز بر آه خود روان

شد این نام طفل دو ساله را که خواهرزاده کوبین ان بود اسم سلطنت نهادند بعد
از ان الیزابت دختر پتر اول اهلوس سلطنت کرد و طفل مزبور را مسموم نمود بعد
از چندی او پتر پادشاهی را پتر ثالث سپرد و در سنه هزار و صد و هفتاد و هفت
هجری پتر ثالث پادشاه شد سخیف الرای و بدخوی و اهل مملکت از و راضی نبودند
چون شش سال از سلطنت او بگذشت در دست اهالی روس بقتل رسید و زن
او را که مسمی بکترین نامی و دختر پادشاه نمسا بود بر تخت نشاندند و او زنی صاحب
عزم و رزم و عقل و هوش و رای و تدبیر بوده بیست و پنج سال سلطنت کرده
عظمت و شوکتی تمام داشت و راضی بامور خیر بود و سعیهادر انتظام دولت روسیه
کرد مذهب عیسوی را تبدیل داد یعنی امری که مخالف شرع و مملکت داری
روسیه بود بر هم زد و بجای او طریقه و آداب نیکو گذاشت که بکار مردم می آید
بنای مجادله بادولت عثمانی گذاشت ایل کریمیه را که محلی وسیع داشتند مطیع دولت
روم بودند با جزیره یونان شهر کویان بمملکت روس افزود و پس از ان طوعا و کرها
دولت روم را راضی کرد که مستحقان بنادر آنها مزاحم کشتیهای اهالی روس
نشوند و گذارند که کشتیهای مردان جنگی و تجار فرنگ از انجا داخل دریا شوند
و ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و هر حدی را بحاکمی سپرد و ان سفاد را مسکو
بنام نهاد و چشمه خوشگوار بیرون آورد و صورت پتر اول را در بالای کوهی نصب
کرد و در سنه هزار و صد و نود و هشت هجری ارکلی خان والی کرچستان اظهار
ارادت و خدمتگذاری با ظاهر کرد و در پتر بوزع مدرسه برای اطفال بزرگان
و مدرسه دیگر برای تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم ساخته اخراجات
انرا از سرکار خود میداد در هر شهر مکتب خانها بنا نهاد هر طغلی که در هر صنعتی
ماهر میشد مورد انعام و احسان او میگردد و مدرسه دیگر در پتر بوزع بجهت

بجهت ساختن کشتی و علم جنگ دریا ساخته و راه مسکو را لی پتر بوزع را بطریق
ساخته که باستانی تردد میشود چهار کر و راشرفی از خزانه خود مصرف ان راه نمود
و پنجاه هزار اشرفی در وجه اخراجات مدارس مسکو زیاد کرد و در سنه هزار و دو و بیست
وده هجری سپاهی از روسیه بدست اندازی ممالک ایران فرستاد و از رومند
مدخلت بکرچستان می بود و نقص عهد و پیمان کرد چه در اوایل دولت خاقان
مغفور محمد شاه قاجار مرتضی قلی خان که انجناب را برادر بود از ان حضرت روی
کرد ان شده و از استرآباد بیرون رفت پادشاه روس بیوست و او جوانی خوش
سیم و متناسب الاعضا بود پادشاه روس را از جوانی و جمال او خوش آمد و در او دل
ورود مقدم او را مقنن شمرد و بانواع اعزاز و اکرامش بنواخت و پنجشش تاج
و کمر و بدره های سیم و زر قرین هزار گونه کلاهش ساخت و در ان حدود
مرتضی قلی خان را بتوقف امر فرمود و هر چند گاهی اسباب عهدش را آماده داشت
و بلطایف الجمل همت در حصول مقصود اصلی میگماشت در سالی که خاقان مغفور
محمد شاه شهر تفلیس را مسخر کرد ارکلی خان را یامسی فراوان از خاقان خلد
اشبان بفرستید حکام داغستان و قریباغ و شروانات را از باس شدید خاقان
سعد خاطر شاهم ترزل کردید پادشاه روس فرصت غنیمت شمرده سرداری جنگ
او را که در حرب گاهی یکبای او را کلوله توب برده در عوض پایی از زر ساخته
مشهور بقرل ایاغ با چهل هزار پیاده آتش دست دوزخ شرار و بیست هزار سوار
و توپخانه رعد او ای شرربار از طرف در بند ما مور کرد و رحبن وصول بخارج
در بند میخواست که دیوارهای قلعه را بشرب کلوله توب خراب سازد چون اساس
دیوارهای قلعه مانند بنای عهد دوستان یکدل حکم بود و اینست که ای طویل و پهن
و خشمه های خشم و سخت ساخته شد از ضرب چندین هزار گلوله آتش بار رخنه

نیافت بعد از چند ماه محاصره که اهالی در بند و شیخی علی خان حاکم از جماعت روسیه
سرها بریدند و تهادر خالک و خون کشیدند خضریک نامی از نوکرهای قدیم شیخی علی
خان که خدمت میاید را و کرده بود از نان و نمک و حقوق دیرینه و لیسعت چشم
پوشیده بخت کوشید با فوجی فر و مایکان همدستان و علی الغفله شهید در بند را
بتصرف قزل ایاغ داد و او از انجا عبور کرده عازم صحرائی معان شد و خاقان مغفور
محمد شاه قاجار بالشکر بیکران عازم دفع لشکر روس چون حوالی اردبیل مقرب
خیام ظفر دلیل شد قزل ایاغ از استماع خبر حضرت سلطانی غریب بقصر اضطرار
و جبرانی کشته اراده برگشتن داشت بوی خیر رسانیدند که رهبان روان پادشاه
روس بر بام این دیر پر فوسوس ناقوس رحلت بناخت این خیر بان خبر موافق افتاد
و قزل ایاغ با استعجال رایت مراجعت به مملکت روس کشاد مدت سلطنت که این
ثانی بیست و پنج سال بود و او پسری داشت بال نام اگر چه مادرش در وقت وفات
وصیت کرده بود که بواسطه عدم قابلیت سلطنت او را بر تخت نشاندند ولیکن بنا
بقاعده روس بعد از پنج سال و چیزی از پادشاهی او چند نفر از بزرگان روسیه
او را در منزلش خفه کردند و در سال هزار و دو و بیست و شانزده هجری الکندر با ولیج
خلف بال را که در فوت پدر بیست و چهار ساله بود و از حسن اخلاق و قابلیت ذاتی
تمامی خلق با و راغب و مایل بودند او را با عظمت و شوکت تمام سوار کرده بجان
پادشاه بردند و بر تخت نشاندند مبارکباد گفتند و او الحال پادشاه بالاستقلال ممالک
روس است و بجای وزیرای پدرش که مردم از آنها نخوش نبودند و وزیرای پادشاه
مخضر و مردمان خوب سپهر نشاندند و تا آن زمان طوائف روسیه هر یک لباسی مخصوص
داشتند ان قاعده را بر هم زد و حکم کرد که هر کس هر لباسی که خواهد پوشید و بعضی
از کسبه و مشولین که قادی پوشیدند لباس فاخر بودند و همسوالانند استغیال

همه نواحی روسیه و مسرور گشتند و از نتیجه اکثری از اهالی روس او را ازین راه
خواهان و شکر گذار شدند و دیگر چند کپستان مقرر کرد که با تدارک سه ساله
لساحت سفر در یار و بند و از احوال عالم هر چه بینند باز گویند و مدت مسافرت
انها یکسال کشید و دیگر در شهر کرکاف مدرسه بنا کرد و مدرسه بن کامل تعیین
نمود و اخراجات انجا شانزده هزار اشرفی از سرکار پادشاهی بود و علم می تبار و الاجی
که عبارت از دانستن اختلافات هواسنت در هر ماه از منجبتن بای تخت دولت
خویش متداول و معمول داشت و مبلغی و افر خرج این علم نمود و او را بحاربات عظیمه
بانا بلیون و سایر دول و قمرالات فرنگ روی داده که تحریر ان حالات باعث تطویل
کلام و مناسب بسباق این مقام نیست و کتابی علمیه درین باب و سایر وقایع او
انحالی روس نوشته اند و دیگر طائفه بود که ساکن ممالک روس بودند و بقرار
قاعده هر مملکت بی عزت و مخذول السکندر با ولیج ایشان پیش کشیده تربیت
کرد و در قیام داد که در هر ولایت که باشند چیزی بقیمت خانه بدهند و هر که در
هر جا خانه سازد متعلق بانها و اولاد آنها باشد و کمالی و مکتب خانها برای خود
سازند و اطفال خود را بدرس گذارند مثل روسیه از ادب باشند و کد خدا و حاکم
از خود ایشان بر همه تعیین نمود و روسیه ایشان را الهانت و خواری ترسانند
و سرزنش نکنند هر که از اولاد آنها داخل نظام شود بشوهر روسیه بانها رفتار شود
هر جا که خواهند رو بند و آیند و هر کس از بیود داخل ملت عیسوی شود تا مدت
بیست سال معاف باشد و چیزی ندانند بعد از بیست سال بقاعده روسیه
بانها رفتار شود بخیر نتایج این مقدمات در سال دو و بیست و سی و سه هجری سی
شمار نفر از هود بملت عیسوی نقل و تحویل نمود و امور آنها را بحول بصدراعظم روسیه
کرد با جمله السکندر با ولیج مانند که این ثانی بفکر شکستن عهد دیرینه پادولت

ایران افتاد و در آن اوان ارکلی خان روی بر آه آخرت نهاد تفاق در میان کرکین
خان ولد اکبر او با سایر اولاد او روی داد و پسرش اسکندر مهرزاد دولت علیه
ایران شتافته نوازش و احسان یافت و اسکندر با ولیج پادشاه روس در صدد
نوازش کرکین خان برآمد یکی از وزیرای خود را که موسوم بسپانلو و در ایران
مشهور با شبنم بود و او سرداری صاحب عزم و غرور و مغرور و ولشدت و طیش
معروف و بجلادت و بی پروایی موصوف با جمعی از سالدات و سواره قزاق و چند
عزاده توب بتغلبس فرستاد و کرکین خان هم از سر بخردی از ملاحظه عواقب
امور چشم پوشید و طوق اطاعت آن جماعت بر گردن نهاد و شهر هشت مثال تغلبس را
بتصرف اولیای دولت روس داد و در حقیقت بدست خود آشی بر آفر و خت
و خانمان خود و جمعی را بسوخت معان این حال کرکین را اگر کاجل در بر بود بعد
از آکتساب اینگونه بدنامی از کام خود حسابی بر نگرفته ازین دار احتساب در گذشت
وز و ماند افسانه و سرگذشت اشبنم در سپه سالار روس بعد از وفات کرکین
خان ده ده فال زن آن بدسکال را با چندین از اولاد و اقوام او با کمال اختلال حال
اسیر و ارتختگاه پادشاه روس بفرستاد هنگام فرستادن او نیارال لازار از جانب
اشبنم رنزد او رفته گفته بود که الحال باید بدون امهال و اهمال روانه شوی و بنا
بر تعال ده ده فال نیارال پیش رفته مصمم شد بود که دست او را گرفته عنقار وانه
سازد اتفاقا ده ده فال خجری که انرا قبه گویند در زیر پند داشته و در آن حال قبه را
کشیده نیارال لازار زده او را بقتل رسانید بود و طهورت مهرزاد پسر او
از کرکستان کریمه روی نیازیدرگاه شاهنشاه مظلوم نواز آوردند و خانمان
چندین ساله والی زادگان تغلبس را از بیخ بر انداخته شبهه را کو چاند به بطر بوزع
بردند و از سلسله ایشان نشانی نماند با آنکه ارکلی خان و کرکین از جمله خوانین

خوانین آن طرف اب در اطاعت بشکر یکانه در پایگاه دولت عیسوی پایه السابقون
السابقون اولئک المقربون داشتند بسا داش سبقت خدمت از آنها و اولاد آنها در
کرکستان اثر نماند * افتادن قلعه کبجه بدست روسیه از مخالفت ارامنه کبجه *
چون فرقه روس در کرکستان با اقامت کشودند و سعت انجام و اعتدال اب و هوای
انمکان دلگشادهای انطافه را صید کرد و هوس رخنه در ولایات قرب و جوار
بارها با عاقل منبجه جار و تله لشکرها برانگیختند و در آن حد و دخون یکسناهان
بر خاک مذلت و هوان ریختند پس در ماه مبارک رمضان سنه هزار و دو و بیست
و هجده بسمت قلعه کبجه رایت افراخته جواد خان قاجار حاکم آنجا این مقدمه را
بدر بار خد بوجم اقتدار عرضه داشت اگر چه فوج سپاه برسم ایلغار از استان پادشاهی
بامداد او مامور و روانه شدند اما بسبب دوری راه هنوز سوای سعیدیک غلام
که بر سبیل چاباری خود را بقلعه رسانید دیگری وارد نگردیده اشبنم در با سپاه
خود وارد شده و قلعه را محصور کرده حاکم و اهالی کبجه را در دام شکنجه ریخته
ساختند جواد خان در اول وهله بکند و بار از غایت بی پروایی در خارج قلعه خود را
پروانه وار بر شعله و شرارتوهای اذراقتان ایشان زده کوشش مردانه کرد با لآخره
بسبب مخالفت نصب بیک شمس الدینلو و ارامنه کبجه که میان بختانتش بستند
و در حومه قتال و میدان جدال از وی جدا گشته بجماعت روس پیوستند در صبح
غره شوال بدلالات ارامنه از هر جانب پورش آورده مستحفظین قلعه در صدد
منع وردن گروه برآمدند و دست بالات طعز و ضرب کشادند و بر برج که مستحفظین
از محافظت آن غافل مانده بودند صعود و قضای قلعه را از شر از تفنگهای آتشبار
پرد و کردند پس علی التعاقب بقلعه ریختند و تا سه ساعت دست بقتل و غارت
بر آورده خون با خاله بر آهینند و جواد خان را با بیک پسر و گروهی انبوه شربت

شهادت چشاندند و از طرفان تیغ خون بار موج خون باوج کردند و رساندند
 بعد از سخن بر قلعه و قتل شنبع بقیه السیف را از شریف و وضع بیرون رانده ان
 حصار را که به سالمانان انحصار داشت از وجود اشالی خالی کردند و خود بر مراد
 و معابر انجا جای گرفتند بعد از وقوع این مقدمه حضرت افشاری بخبر رسید و رابر کبر و نخوت
 افروزدن در حکام قراباغ و ایروان رسولان روان کرد و ایشان را باطاعت خواند
 و طالب تسلیم قلعه و راعب بتویض امکانه مستحکمه ان بقاع و رباع کردید حکام
 قراباغ و ایروان اگر چه ظاهر اد رطریق بندگی و عبودیت اعلیحضرت شاهی بویان
 بودند اما در باطن بواسطه اهمال و تقاضای اجرای خدمات سلطانی و تعالی و تکامل
 در تقدیم مهمات دیوانی اینگونه وسایل را بالطبع جویامی شدند در خلال این احوال
 شاهنشاهی بهمال مشغول سخن خراسان بود که کیفیت این اخبار را بعرض ایستادگان
 پایه سر بر عرش نظر آنها کردند و وصول این خبر با مرده سخنر مشهد مقدس رضوی
 توأم بود و این توشه و نیش باهم پس بخوی که نکارش یافت در ان اوان نواب نایب
 السلطنه با سپاه گران باذربایجان شتافته اطراف قلعه ایروان را الحاطه فرمود که
 گذارش انقصه عقرب بمجاورت اقلام نکاشته بیان و کیفیت ان بر وجه اجال
 عیان میگردد بعون الله الملك المنان * مامور شدن مهذبقلی خان بکوچانیدن
 ایلات ایروان و رسیدن انکر و بخدمت شاهزاده فریدون شکوه *
 نواب نایب السلطنه در چهاردهم شهر صفر بالشکر از دار السلطنه تبریز بسمت
 ایروان روان شد چون تیم فرسخی قلعه ایروان مضرب سردقات جلال گردید در کنار
 رودخانه زنکی بی درنگ محکم سنگری بنا کردند و در روز و در باقلعه کبان
 اهنک جنک و از صدای توب و تقناک تضای کنبه پیروزه رنگ را پراو او چون
 همواره مکنون ضمیر نواب نایب السلطنه معه وری بلاد و اسایش عباد بود رای

رای رزین و فوکر متبش اقتضا فرمود که رعایا و احشام ایروان را بنویسد مراحم
 بیگران خسر وی استمالت و اطمینان داده باماکن اصلی ساکن و از تعرض سپاه نظیر
 بناء فارغ و امن سازد بنا عملی هلا مناشیر و احکام از دربار شاهزاده بحکام ثغور
 و پاشایان نزدیک و دور و ولایات عثمانی مبنی بر رعایت صلاح دولتین علیتین
 و استمرار مراسم بکانه و وداد و استحکام قواعد التیام و اتحاد و طلب ایل و احشام
 ولایت ایروان از ایشان اصدا ریافت و مهذبقلی خان دولوی قاجار را باشش
 هزار سوار جرار بسمت قارص مقرر فرمودند که اول نسبت بمعارف و احشام
 ملائمت مرعی دارد و آنها را با لطف و اشفاق سلطان افاق امیدوار ساخته بمقام
 اصلی رساند و هرگاه رفوق و مدار اسود مندی نباید و در کوچ کردن امتناع نمایند
 با ایشان بدم شمشیر ابد را معامله کند و اثاث و ذکور ایشان را اسیر و دستگیر
 و اموال ایشان را بصر غارت و تاراج دهد بعد از وصول مهذبقلی خان بان سامان
 پاشایان انحدود بقدم صدق و اخلاص پیش آمده خدمات شایان بظهور رسانیدند
 و ایل کنکر او و قاجار را اگر چنانچه با اموال و دواب و اغنام بتصرف مهذبقلی خان
 دادند وی ایشان را رانده عازم ایروان بود که ایشانست هزار پیاده اشبار
 و پنج و شش هزار سوار و سی عراده توب دو زخ شرار در مجال پنبک ایروان بهمهذبقلی
 خان و لشکریان او دچار شدند * شعری * سپاهی بهیبت چو امواج دریا ته کوهی
 بکثرت چو اعدا اختر چون لشکر خون اشام فوج فوج مامور بر اندن دواب
 و اغنام احشام بود مهذبقلی خان با همت قصد سوار که در خدمتش حاضر بودند سد
 یا جوج بلا شدند و رسبه اهنک جنک نمود و در برابر سپل هایل حایل گردیده تا باقی
 لشکر طواقف و قبایل را بمقام اردو و قرای قرب و جوار رسانیدند و خود نیز
 مراجعت کرده بار دو پیوست * آمدن ایشان در بلاد محمد خان ایروانی و محاربت

و بالسه که خاقانی * اشیدر چند روز در محال بنبک ایروان توقف نمود و از آنجا
باز در حاکم تمام و کثرت مالاکلام در او آخر شهر ربیع الاول روز یکشنبه هنگام
عصر با سری پرش و شور بارگشای جماع محوت و غرور گردید و جمعی از لشکر روس
در جانبی رود میان حد و حصار کلبسار احوالی تصور کرده نزدیک آمده بودند
قلبی از پیادگان ظفر پناه که انجام بودند در آن حالت تفنگها بر سردست خاموش استاندند
و در حوالی دیوار حصار عقدهای تفنگ بردل ایشان گشادند و چند نفر را بجزج
و چند تن را بیروح کردند و اولان لشکر ظفر اثر این خبر را بنواب نایب السلطنه
رسانیدند در آن هنگام نزدیک بغروب آفتاب بود نواب نایب السلطنه علیقلی خان
شاهسون را که مردی دلیر و آگاه و از فدویان در گاه جهان پناه بود مقرر فرمود که
با جمعی از ابطال رجال در حوالی اوچ کلبسار رکبین کین بوده مراقب حال روسیه
باشند و آن گروه را تا طلوع صبح از آنکین غلغله و آوا افکندن و لوله و غوغا اسوده
نگذارند صبح روز دوشنبه پیاده و سواره اردوی کلبان بوی از جای برخاستند
برودش خود را با انواع سلاح راستند چون در چنین روز دوسنکر از لشکر
خالی شد مظنه آن مهرفوت که ساکنان قلعه ایروان فرصتی کرده تا کمان چشم زخمی
به بنه و اغر و ق رسانند نواب نایب السلطنه بملاحظه حرم و احتیاط اصف الحضره
میرزا محمد شفیع وزیر قدیمی و احمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه با جمعی از پیاده
و سواره بمحافظت سنکر مقرر و لشکر اسلام فوج فوج از مقام خود در حرکت آمدند
و در ظل لوی فلک فرسای نواب نایب السلطنه مجتمع و از زمین و بسار بعضی کارزار
شتابان شدند از خروش کوس حربی و اوای نای و لوله بجزج برین و زلزله
در اجزای زمین افتاد اشیدر سردار روسی در حوالی اوچ کلبسار از ملاحظه
حضرت و رکضت شاهزاده بتعبیه صفوف و تسویه الوف خود پرداخته اوهای ثعبان

ثعبان مهابت و پیادگان بلبنگ صوت خود را بر شکل سه قلعه تقسیم کرد که هر قلعه
دو پست قدم از هم فاصله داشت و خود مانند شعله در میان توپهای دوزخ شرار
نشست چون دوشکر در برابر یکدیگر رسیدند و سپه در اول مصاف دست
بهرادهای توپ جهان اشوب برد شروع بانداختن کلولهای البرز شکاف کردند
از رعد و برق تفنگهای از رشان شعله و شرار بسقف آسمان رسید لشکر اسلام
از مشاهده این حالت بفرمان نایب السلطنه و الخلافه از صفوف خود در حرکت
آمدند سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی از میان صفوف جدا شده
بر سر قلعه از آن سه قلعه اشبار نه مندر صبر و خالک توان اب رفتار برانگیختند
و سپاه روس از سه طرف کلولهای توپ و تفنگ مانند تکرک بر تارک و ترک ایشان
ریختند سواران معرکه همیجا در میان شعلهای آتش تیز راندند و بادم شه شه خون
بالاقطرات خون از تارک اعدا باوج سپهر و الاقتانند پیادگان روس که مانند
بلنگ خشم الودخیره و قضای معرکه از برق و دود توپ و تفنگ ایشان روشن
و تیره بود پای ثبات و قرارشان از جای رفته از آن قلعه بقلعه دیگر فرار و لشکر
ظفر شعار دست بغارت و تاراج خیره و اسباب ان گروه بر آورده جمعی را اسیر
و دستگیر کردند اشیدر از فرغ صعوبت قتال و دستبرد ابطال رجال به پهلواقتاده
هر لحظه بدست اشارتی میگردید پیادگان را بکشتش و کوشش ترغیب مینمود
و چون خسرو نیم روز بخلو تخانه مغرب متمایل شد و پرده غلام در پیش دید
الوالا بصار حایل لشکر اسلام بفرمان نواب شاهزاده دست از جنگ کشیدند
و از میدان نزاع و جدال برگشته در مکامن خویش آمدند و در میان از طرفین
جمعی کثیر مجروح و بیروح و از روسیه و سواره فراق باز جمعی اسیر و دستگیر گشت
و سه روز متوالی از طرفین بجنبک و مقاتله مشغول بودند چون شاهد فتح رخ نمود

عمر يك از سپاه بار دوی خود برای تهیه و تدارك آرام گرفتند اشخدر که از وفور
غرور خود را سرد قوت شجاعان روزگار میدانست و در میادی این سفر با جمعی
از دلبران که در جستان پادشاه روس خط داده بود و تعهد نموده که با همان سپاه ولایت
ایروان را سخنبر نماید از مشاهده اینگونه دستبرد شکست خورده از معرکه جنگ
پس نشست و بدندان ناامیدی پشت دست خویش خست دلبران لشکر اسلام
فوج فوج در مکامن کین و مراد معاندت کهن کرده ابواب کاوش بر روی ایشان
کشادند * اطاعت محمد خان قاجار پیکر پیکمی ایروان با ستمالت اصف
الحضرة میرزا محمد شفیع وزیر * محمد خان قاجار پیکر پیکمی ایروان که از کثرت
وحشت بدستاری قداحه شرارت و وقاحت این چنین آشی افر و خسته بود چون
نیک نگر بست خود را حطب ان شرارد و زخ لیب یافته انگشت ندامت بدندان
حیرت گزیدن گرفت و از مستی غفلت هشیار و از خواب نادانی بیدار گشته ره بسیار
منهج صدق و صفا و قدم بهیای طریق عبودیت و وفا شد و از مقیمان در گاه مستدعی
قدم و زیری نظیر بقلعه شد که اثر وحشت و باد بیابانی او بر لال مواعظ و دل آسای
اصف دور آن اظفار پذیرد و ذیل عفو و اغماض بر روی قبایح اعیال و افعال الش
پوشیده شود بعد از عفو جرایم با اطمینان کامل بخدمت کبوان رفعت شتابد و فیض
حضور در ریابد حسب التمنای او اصف الحضرة میرزا محمد شفیع وزیر در قلعه بوی
پیوست و او را میر احمد پیکر از شاهنشاه کامران و اشفاق بی پایان نواب نایب السلطنه
امیدوار ساخته بار دوی مراجعت فرمود و بعد از ورود اصف الحضرة بار دوی محمد
خان پسر خود را بایشکشی نمایان بخدمت نایب السلطنه ارسال و متعهد خدمات
و جاز نشانیها شد * بیان آمدن سپاه روس بر سر قلعه ایروان و کیفیت محاربات
ایشان به اهالی قلعه * نواب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ فرموده بمنزل قرخ بلاغ

بلاغ نزول روزی چند در آن محل بجهت استیجاب مر اکب اقامت گزین آمدند اشخدر
از اسماع انقباض محمد خان با ولای دولت مسعود و اطلاع از کیفیت اطاعت او
بخدام استان سپهر بنیاد در کار خود سامانی ندید متعجب و مضطرب گردید و بنارا
بجمله و ترفیر گذشت و صبحی علی الغفله از راه دره که فاصله میان ایشان و اردوی
نواب نایب السلطنه بود بر آمد شاهزاده از مشاهده این حالت بر باره هبون هدیه کل
هامون نورد سوار گشت و از اتفاقات در آن روز امرای لشکر غافل از اندیشه کار
در خجام استراحت بفرغت نشسته و اهالی اردو و اب خود را در حوالی بچراها
کرده بودند با استعجال تمام از پیاده و سواره آنچه دست رس بود جمع آورده در برابر
دره زرف صف آرایی کرد و در کنار اردو و آغاز جنگ و شروع بانداختن توب و تفنگ
کردند بالاخره لشکر روس چیره دستی کرده لشکر اسلام بخال بنه و اغروق خویش
اقتاده و بعلاوه گروهی مختلف از طوائف قزاق و شمس الدینلو که از محال تغلبس
متفرق گردیده التجاید رگانه نواب نایب السلطنه آورده بودند در آن حال فرصتی یافته
دست بتاراج اردوی معلی بر آوردند افراد لشکر و احاد عسکر متزلزل گشته بار دوی
بر کشته در فکر بار کردن بنه و اغروق افتادند و بطرف شرقی ایروان شدند
نواب نایب السلطنه باینه چند تیر را مجروح کرد و چون دست اضطراب گریبان کبر
جمعی از بددلان سپاه شده بود زجر و عنف مفید بنفتاد سپاه روس از عقب بسمت
شهر ایروان عازم و در مسجد رفیع البنیان آن مکان که خالی از اهالی بود ریختند
و در هر طرف سنگرها ترتیب داده از خروش توب و تفنگ غوغای ر ستیخیز در جهان
انگیختند اهالی قلعه نیز بر سر برج و بناره بر آمد آماده جنگ نشستند و توبهای اردو
مهابت در میان آن گروه بستند نواب نایب السلطنه در منزل صدرک ایروان فرود
آمد با استیجاب اهل اردو برداختند و کیفیت اخبار را در بار پادشاهی عرض

داشت و در فکر تدارک کار و اندیشه کارزار و استعدادهای قلعه راحت و اسبابش را
بر خود حرام فرمود * توجه را بایت نصرت ایت شاهنشاهی بر سر ایروان و محاربات
لشکر اسلام با سپاه روسیه * کیفیت این اخبار در چین سلطانیه بعرض عالیخان
در کاه سپهر مقدار رسید با همان لشکر که در رکاب نصرت آثار حاضر بود بعزم جنگ
روسیه اعلام پیروزی فرجام را در حرکت آورد و مقرب الحضرت اسمعیل بیگ
دامغان را در مقدمه با جمعی از دلبران خراسانی روان فرمود و در عرض چند روز
از ارس عبور فرموده در سه فرسخی ایروان اردوی نایب السلطنه را از فرقدوم
میون مانند ساخت گردون بر نور فرمود بعد از دو روز توقف در آن مکان نواب
نایب السلطنه در خدمت خاقان چشمه شان را و طلب جنگ روس و دارای
فریدون فرجی از دلبران لشکر و شجاعان جنگ او برگزیده و تیبی باین و زیب
ترتیب داد و بانایب السلطنه در مقدمه روان ساخت و در عقب انجناب را بایت
فتح ایت سلطان کامیاب سر بر آسمان افراخت و سپاه روس را یکجا از سنگرهای
خویش رانده آن گروه مسجد رفیع البنیان را حصار خود کرده بالا اجتماع تحصن نموده
دست بانداختن تفنگ کشودند القصد پیاده و سوار لشکر سلطانی در آن روز
عاقبت سوزگوشی پنهانیت کرده تا شام جنگ در میان تمام بود و خلقی فراروان
از طرفین مقول و مجروح گردید و جمعی نیز بکندار در بند غازیان ظفر مند گرفتار
شد چون رایت تلام شب نمود ارشد لشکر فرخنده خاقان بیهمال از قتال دست
کشیده به عسکرهای یون معاودت کردند * بیان روانه ساختن فوجی از سپاه
بقلعه ایروان * چون مستحفظین برج و باره قلعه ایروان آذری از ارمانه متحد و
و بواسطه نسبت هم کبشی اطمینانی بقلعه داری ایشان نبود و محمد خان نیز از قلعه
همین مطلب را پایه میرا علی عرضه داشته بود خاقان دشمن لشکر فوجی از پیاده

پیاده رزم سازگرمانی بمقاومت برج و باره مامور فرمودند و سپاه روس در سنگرهای
خویش ناظر بودند که لشکر پیروز از یک سمت قلعه در میان روز داخل آن حصه
حصین و از اعلی حضرت سلطانی بنوازش و افرین و تحسین ساز و آواز گردید و اهالی
قلعه غلغله تشاد و ولوله آنجا طبع برین رسانیدند * شب بخون آوردن سپاه
روس بر سر اردوی گردون شکوه * نیم شبی که از تطاول سپاه زنک بر روی
اورنگ شبه زنک عقد بر وین کسینته بود سپاه روس با چند عراده توپ بعزم
شب بخون از اردوی خود در حرکت آمدند خاقان کبریا مقام در انشب تیره فام
حسن خان بوزباشی غلام را با جمعی بر رسم قراولی بحوالی سنگرهای روس تعیین
فرموده بود حسن خان که در کبکاست و کار دانی مشهور بود در انشب از حرکت
ایشان آگاه و چون روسیه محل نزول اردوی ظفر پناه را ببلد نبودند در آغاز
اقدام بر اتمام راه را غلط کرده گاهی بسمت میمن و گاهی بسوی شمال پویان و حسن
خان با جمعی از غلامان و سواران شورانگیز از عقب آن گروه مراقب و غمخوار
طالب بود چون صبح صادق بیدق نورانی بر بام چرخ دختی بر افراشت لشکر روس
بسمت اردو روان شدند حسن خان از آن مکان سوار بر ابشتاب در تاخت و از
کبکیت قصد و ارده ایشان خاقان افراسیاب شان را آگاه ساخت خسر و اسلام
پناه جنود مسعود را بر کوب امر فرمود در آن حالت سپاه روس بر پشته که در کنار اردوی
همسوی بود بر آمد ساعتی بر روی همان پشته آمدند بعد از آن دست بانداختن
کلوهای توپ بردند و پای ثبات و قرار در میدان کارزار افشردند و در این
کردار بر طبع عبور سلطانی ناگوار آمد و از این طرف هم لشکر ظفر پرورد متهاجم گشته
صدمات دلبرانه بر آنها زدند بسیاری از لشکر روس بمجرات مردانه سپاه نصرت
همراه مجروح و پیر و پیر شدند لشکر روس ناامید و مأیوس از میدان قتال روی

بر تاقه بسنکهای خود رفتند لشکر اسلام هم در پی آنها افتاده بازوی جلادت
در خصم افکنی کشادند پس خد بوجم نکین لشکر جلادت این را از پیاده و سوار
باستصال آنکه و فرمان داد لشکر قیامت از اطراف سنکهای ایشان احاطه و انواع
ماء کولات از انطاغنه باز داشتند و هر که داد زدها ب و ایاب یا قصد از تیغ پیدر تیغ
گذرانیدند بر حسب فرمان قضایان شهباز و روزها از راحت و اسایش نفور
و جاسوس خواب را از حرم دیده دور داشتند و بمراسم ثقیله و آگاهی بر مراد
و معابر مهمای جنگ و قتال نشستند و راه آمد و شد بر آنکس و بستند و در خلال
این احوال جمعی کثیر از گرجستان و از باب معاملات و تجارت بلده نقل پس با فوجی
از روس و نقود و اجناس بسیار کرانبار روانه دیار خود بودند در حوالی سنکر
بقر اولان لشکر جنگ او را که سر کرده ایشان علیخان قاجار و علیقلی خان شاهسون
بود چارگشته بنای جلال گذاشتند مهره تفنگ از دو طرف مهره پشت دلاوران
سفت و تیزه خطی بجا هر بی مقام اجل بگوش مجاهدان گفت و چون چند تن از طرفین
بر خاک هلاک افتاد علیخان و علیقلی خان از زمین و بسار بادلاوران خضر شعار هجوم
آورده تمامت ایشان را گرفتار کنند اسار و اموال و دواب و نقود و اجناس ایشان را
غارت کردند و گرفتاران را دست و کردن بنجم کنند بسته بدرگاه آوردند و عرصه
ارد و از فروغ چهره بر میچهرگان گرج و روس رشک روضه مینو شد و خسرو
کامران جمعی از غالبه مویان نازک میان از میان ایشان برگزید و در سلتک غلامان
خاص اختصاص داد و چون جمعی از انطاغنه در محال بنیک ایروان بمحکمه سخت
رخت کشیده بودند و از گرجستان از وقه بانجا و از انجا بار دوی ایشان نقل می شد
حضرت اعلی پیرقلی خان را با فوجی از دلبران دشمنش کار بر سر ایشان تعیین فرمودند
پیرقلیخان با جنود مسعود چون بلای ناکهانی بر ایشان هابط و نازل و روسیه انجا

انجا بشیند و از کیفیت ماجرا اخبار و از وی استمداد کردند از استماع این خبر
مانند سپید بر آنکس را آغاز بستایی نمود و سران سپاه را احضار و از میان ایشان جمعی
بیاده آتش بار کوه جگر مشهور و بسالوات یکدیگر که در میان ایشان بجلادت مشهورند
برگزید و چند عراده توب مصحوب ایشان کرده با و ردن سپورسات و استمداد
ساکتین بنیک روانه نمود و اعلیحضرت خاقانی علی قلیخان شاهسون را نیز از طرف
دیگر مامور فرمود علیقلی خان از راه سواری شتاب نزدیک قلی خان در تاخت
و او را از حرکت روسیه آگاه ساخت و قرار داد نمود که پیرقلیخان هم از آن طرف
رایت افراز حرب و پیکار کرد و قصه علیقلی خان و پیرقلیخان از پیش و پس
شناختند و روسیه را میان بنیک و ایروان در یافتند و همه را شکار و ارد در میان
گرفته از دو سو شعله همیجا بالا گرفت و باندک کوششی سلتک جمعیت ایشان را
در یکدم از هم ریختند بنیک تن از انطاغنه خبره سر جان بد ز بند بعضی اسیر و برخی
دستگیر شدند لشکر اسلام مظفر و منصور بار دوی کبهان نوبی مراجعت کردند
از سرهای سپاه و بزرگان روس در برابر سرایرده همایون بر سر هم تل ساختند
بعد از آنکه قریب بمچار هزار کس از لشکر او در دست شهران عدو شکار قتل
و دستگیر و تلف گردید بود در اوایل شهر ربیع الثانی از کنار قلعه ایروان کوچ کرده
بتنایس روان شد و قراولان سپاه مظفر پناه در پی او افتاده سر و اختومه بسیار گرفتند
و در حقیقت نواب اعلیحضرت شاهنشاهی زحمتی که درین سفر کشیدند و افکار
صایبه و تدابیر بنیک که بر کار بردند مقدور احدی از سلاطین سابقه نبود عاقلان
روزگار دیدند و دانستند و بتدبیر ملوکانه آفرینها خواندند و تحسینها نمودند و معلوم
است که از قشون بی نظام قبی که از دلی کشاید و کاری که از و خاطر می براساید همسر
نمیشود و در آنوقت مدتها بود که لشکر ایروان و اهل اسلام بی نظام بودند و درین دفعه

ایشین در بر جمیع سالدات و دلاوران شجاع و بانظام و غیرت لشکر روس را انتخاب
کرده خود نیز در رشادت بی مثل و نظیر در میان فرنگستان نیناز و رشیدتر
و با جوهر تر کسی نبود با وجود این حالات لشکر بی نظام ایران قریب بدو ماه در برابر
انصاف ارای قتال شدند و خاقان بلند اقبال چهل روز بود که کمر باز نکرده بودند
و بساویز زمین استراحت نبراده و بیخ شکست و قلع و قمع و استیصال آن جماعت
که پیشتر یاد خاطر فرموده بودند هیچ چیز و هیچ کار التفات نمیفرمودند و شب و روز
از همت خسته و آنه آرام و قرار بر خود حرام فرموده بودند شک نیست که حضرت
احدیت در از اصبهری چنین فتنی چنان نمایان که طبر از قنوجات و مایه افتخار
جهانداران هوشیار است از و راه برده غیب بمنصه ظهور خواهد رساند چنانکه
نصیب روزگار اسلام و اسلامیان کرد با جمله محمد خان قاجار حاکم ایران
و کلبعلی خان کنگرلو و سایر اهالی قلعه ایران که در تنگنای محاصره روسیه گرفتار
بودند بواسطه امضای عزیمات ملوکانه و اجرای سطوات قهر شاهانه از مضیق مخاطره
و شراره توب و خیماره ایشان خلاصی یافتند و روی نیاز بدر کاه خاقان سرفراز
آورده بمالك استان معدلت نشان جبهه ساری شدند و خدمات و جانفشانیهای
ایشان متطور نظر خسر و کامران و بشمول عواطف و فیوض عوارف شهریاری
شرف اختصاص یافتند بر محمد خان از ملتزمین رکاب مستطاب بود از دربار
کتبی مدار مرخص و حکومت ایران را که آکان بمحمد خان مفوض و تومان
منجوان را با ایل کنگرلو کلبعلی خان عنایت فرمود و هر دو را رخصت انصراف
ارزانی داشتند و چون اوقات سفر بسبب وصول خریف منقضی شد بود و زمان
خزان و برک زیزان رزان رسیده خاقان دوران بتختگاه سلطنت عنان بر تافت
و مرکب جهان از راه تبریز به سمت دار السلطنه طهران مسک پیروز چهاردهم

هم شهر رجب المرجب بمکرز خلافت پیوست * کیفیت وفات حاجی خلیل خان
در بنیابی و آمدن مستر منستی و تعیین محمد نبی خان بسفارت هندوستان و مراجعت
او بدر کاه خاقانی * و پیشتر نکاشته اقلام بیان گردیده بود که حضرت عالی حاجی
خلیل خان قزوینی را مصحوب ایلچی انکلسر ماکم بخادر روانه هندوستان فرموده
بود بعد از ورود حاجی خلیل خان به بندر بنیابی لارد و ویلزلی وزیر انکلسر
از جهت تعظیم و احترام او دو بست نفر سالدات هندی تعیین کرد که نزد او باشند
اتفاقا یکی از آن دو بست نفر تفنگی بی موقع خارج از نظام انداخته مستوجب سیاست
شد بعد از آن که بزرگ ایشان بمقام سیاست بر آمدگان حاجی خلیل خان بعد از
و شفاعت بر آمدند چون بلغت یکدیگر آشنا بودند مقصود از میان رفتن بقبل و قال
و نزاع و جدال انجامید حاجی خلیل خان بر آمد تا به بند که کار چیست تفنگی در میان
آتش گرفت و به حاجی خلیل خان خورده بر جای خود سرد شد و کاری چنین از قضا
وقدر بود که ایلچی با کمال عزت و احترام عازم مقصد شود و در راه بندون جهت
و سبب تلف کرد پس لارد و ویلزلی وزیر انکلسر مستر منستی بالپورت بصره را
از بندر بوشهر طلبیده از جهت عذر خواهی بخدمت اعلیحضرت خاقانی فرستادند
و در سلطانه شرف حضور سلطانی دریافتند مورد التفات شد محمد نبی خان که
خواهر زاده حاجی خلیل خان بود مامور بسفارت شد محمد نبی خان باتدارک
و سامان بسیار عازم مقصد گشته در روز و روزه بنیابی همه اهالی انجام از سپاه
و رعایا و اعز و اعیان قریب بدو بست هزار نفر باستقبال او پرداخته با عزت
و احترام تمام داخل کردند و شرایط سفارت را باین شیوه بجا آورده از کمال دوستی
و محبت روزی او را بقاشای لشکر تکلیف کردند و روز دیگر بقاشای توبخانه
بر دیده تکلیف انها بقاشای جنگ چهار رفت و برای اینکه تفریح این معنی نماید و معلوم

کنند که کلوله توب چکونه عمارت چوبی و غراب رامی سوزاند محمد نبی خان
غافل از اینکه مبالغه خطی ضرر و خسارت مه رسد قبول نمود پس غراب را که در پائین
قلعه لنگر انداخته بود و قریب بدنه شتران تومانی قیمت داشت تو بچنان کلوله را نیم
گرم کرده توپها را پر کردند و بعراب مزبور انداختند تا یکجا آتش گرفته سوخته گشت
و مدت پنجاه در بنیابی بود و در کمال غربت و اعتبار در آن دیار ماند و یکسال
نیز بعد از آن در بنکاله توقف کرده در چندین مراجعت با تدارک بسیار و سامان بیشمار
از اسباب و غیره مصحوب او کرده بدرگاه خاقان کشور کشاپوست * ذکر
ورود فرستادگان ناصرالدین توره شاهزاده ترکستان بدار الخلفه طهران
و تمسک او باین دولت ابد بنیان * ناصرالدین توره برادر که هر مهرچیدر پسر
شاهسرا دملقب به بیکی جان و اول پسر دانیال اتابقی بن حکیم اتابقی بدران او که
در حضرت خانان چندین رتبه اتابکی داشته و بدین جهت با اتابقی ملقب گشته اند
و توره در لغت ترکی بمعنی قاعد و طرز و روش است و یا سانامه چندین رتبه
کویند و الحال در السنه و اقواء اهل ماوراءالنهر از اسماع توره شاهزاده مقصود
است و چون این ناصرالدین و امیرچیدر از جانب مادر نیوه ابوالفتح خانند
و وی از احفاد چندین پست لهذا توره معروفند و باین وصف موصوف و اصل
ایشان از اوزبک خان نیوه جوچی خان است بعد از آنکه مهر و مصوم ملقب به بیگ
جان و معروف بولنجعت و مشهور بشاهسرا بعد از پدر حکیم ان ماوراءالنهر
شده انواع خرابی در مرو و خراسان ظاهر ساخت و پیرامعلی خان تاجار چندین
دفعه لشکر فرستاده و چند بار خود بر سر مرو آمد بالاخره پیرامعلی خان مقتول و شهر
مرو بدست آمده اهالی انجار ابا کلبه اسپر کرده به بخارا بردند و بدست انواع زحمت
و مشقت سپردند و بند مرو را شکسته شهر را از بی ابی خراب کردند و حاجی محمد

محمد حسین خان که ارشدا و لادیه را معلی خان بود بدرگاه خاقانی شتافته مورد
انواع عنایت گردید و نظر بقضل و کمال رتبه منادمت در خدمت خاقان بیهمال
یافت و در خلال این احوال بیکی جان بسفر آخرت تحویل کرده مهرچیدر پسر بزرگترش
بجای پدر در ظلم سپر فر مانفر باشد و توبت امارتش در بلاد ماوراءالنهر باند او
باقتضای فطرت بسفک دماه و شکست خاطر ها چون پدر بد که هر مایل بود و در افتای
نفوس و خرابی خانها عاجل و باین سبب طباع اعیان بخارا از سیاستش متفر
و متزلزل و قاطبه رعایا اختلال دولتش را از درگاه ایزد متعال سایل و بجهت انتظام
امر خود ناصرالدین توره را از دارالملک مرو به بخارا احضار و از راه جمله و تزیور
فنون مواعظ و تصایح بروی اظهار و سخنهای بیخیزان می مغز در کوش ناصرالدین
بی اثر تر از طین ذباب نمود ازین روی کوش باستماع کلام مشرتبه داد و فرستاده اشرا
باخطابی سرشته بشرنک مخالفت رخصت مراجعت داد چاره کار خویش را توسل
بدرگاه خاقانی دید عریضه تراعت امیرچیدر درگاه فرستاده حسب المسؤل او فرمان
قضا نظام جاری شد که ناصرالدین توره را از آنجا که طلب نصرت و یاری از حضرت ما
نموده است و دیده بشاهراه التفات شاهانه گشوده نواب همیون ما را بمنزله فرزند
است و عنقریب یاری یاری از وصال شاهد دولت بهره مند و بیلیغ بلوغ از مصدر
جلال بافتخار تمیه بازوی اقبال محمد ولی پسر زافرمانفر مای ممالک خراسان شرف
صدور پذیرفت که چون شاهزاده ترکستان از برادر خود مهرچیدر توره روگردان
شده است و بدست نیاز حلقه کوب ابواب اصطناع بی پایان ان فرزند سعادت مند را
در هر حال رعایت جانب شاهزاده و الا تبار لازم است و ساختن انتظام مهام
و حصول مراد در خدمت متمم شمارد و در استخلاص مرو و معاونت او رایت
عزیمت کشاید فرستادگان او را با انعامات متکثره و خلایع فاخره سر باند فرموده

رخصت انصاف ارزانی داشت * بیان وقایع سال هزار و دو و بیست و بیست هجری
 که سال هشتم جلوس است و کیفیت طعنان محمد خان افغان * چون سلطان
 زرتین افسر مهر مرغ زار جل را مطرح اشعه انوار ساخت پادشاه اعظم و جهاندار
 مکرم بفرخی و بهر وزی تخت فیروز بخت را از برای جشن نوروزی رشک مناظر
 سپهر و محسود منازل ماء و مهر نمود و از لب در افشان و دست زرافشان در دست
 سلطنت جمیع وزرا و امرا و عظمای لشکر و زعمای هر کشور را نوازش فرمود
 و صحن پیشگاه باران و فود در هم و دینار طعنه بر شاخ شکوفه زرتار میزد چون
 جشن نوروز فیروز انقضا یافت بر توالتفات سلطانی بساختن مهبات ملک و ملت
 یافت در خلال این حال خبر استیصال محمد خان افغان در پایه سیر اعلیٰ بعرض رسید
 کیفیت این اجمال آنکه محمد خان پسر اعظم خان افغان علیحده است و پیوسته این
 سلسله با اقتضای کفران نعت در بدر و هر جای بوده اند بدو رش اعظم خان در اواخر
 دولت احمد شاه افغان ابدالی بجهه خلافتی که فیما بین علیحده و ابدالی واقع شد
 از قندهار روگردان و با قوچی از طایفه خویش بکر میخان زند پیوست و کریم خان
 ایشان را در نرماشیر کرمان مسکن داد این طایفه را در آن نواحی استقلال روی نمود
 و بتدریج بنای قلاع محکمه نهادند و درین دولت علیه که دار الامان کرمان و اقطاع
 آن سامان بجناب اعتضاد الدوله ابراهیم خان عم زاده مفوض و مرجوع آمد محمد
 خان اگر چه حال نفاق و خیانت را شمر بود بحال الوقت طایف درگاه و مشمول عواطف
 خاقان عدالت بنام آمد و تفویض ولایت نرماشیر که کان بروی عنایت رفت وی
 بعد از ورود بیان حد و دسر از فرمان شهر یاری بتافت و مقارن آن قحط و غلابی
 بی پایان در آن حد و دشواری یافت بموجب حکم همایون از شهر باز و اصفهان و یزد
 و کاشان حیوانات و غله بر پشت اشتران توانا بد آنجا کشیدند و بر کاهی یافت نمی شد

شد لاجرم تعیین سپاه مشغول می نمود و باین وسیله محمد خان قلعه بهم را بنزاع
 در صدد انتزاع بود نواب ابراهیم خان اولاحراست قلعه بهم را اللهم دانسته است
 خان عرب حاکم چندق را که از صوفی خاندان این دولت بخت رونق بود با جمعی
 بمحافظت انجاروان نمود تا بنادر حضرت اعلیٰ بد کرد مخالفت محمد خان با ارسال
 زبان کشود از مستقر دولت نوروز خان قاجار عزالدین بنوی که در کاه اسمان جاء را
 حاجب بزرگ و مهربان است با قوچی از دلبران عرصه کارزار تدبیر سرکشان را
 بسان قضای اسمانی سبک عنان آمد محمد خان چون او از هفت نوروز خان
 شنید بقلعه نرماشیر رخت کشید و سپاه قلعه که در ای خورشید سر بر محکمه او را
 احاطه کرده روزی چند در میان محاربات هولناک رفت بالاخره از هر طرف هجوم
 آورده قلعه را تسخیر و جمعی کثیر عرصه شمشیر دلبران شهر که رشد و محمد خان
 در میان مغلوبه دو زخم منگبر داشت با چند تن از افاغنه راه گریز بود داشت و نیم
 جانی با هزار ناتوانی بدر برد و خود را بسمت بلوچستان کشید و سایر همراهان او
 از افاغنه و سیستانی در هر جا که دچار لشکر مریم صولت سلطان شد معروض
 تیغ بید ریخ گردید و نوروز خان و لشکر فیروز مظفر و منصور بدرگاه کبوان
 پایگاه مراجعت کردند * ما مورشدن نواب نایب السلطنه و الخلافه جماعت
 از ربایجان برای جنگ روس * در سال قبل خاقان کشورستان را بعد از مراجعت
 از سفر ایران منظور نظر مهر اثران بود که نواب نایب السلطنه را در مستقر سلطنت
 و مقر خلافت گذاشته در سال آینده بنفس نفیس متوجه جلال روسیه شوند
 در زمان تدارک سفر از ربایجان شاهزاده جوان بخت را از مشاهده این حالت آثار
 ممالک بر چهره مهر مثال ظاهر گشته چشم از گوهر اشک ممالک در خدمت خاقان
 منصور مکنز را در مقام نیاز عرضه داشته است دعا نمودند که خدمت مجادله روسیه

و تلافی مافات سفر ایروان باید که بعد از اتمام این کمترین بند عبودیت بنیان
 مفوض شود خدو کشورستان بتصور اینکه نایب السلطنه را بمقتضای هوس جوانی
 و هوای کامرانی نشاط سفر در سراسر است از کمال مرحمت رخصت دادند که در هنگام
 تحریک لوازم جهانگشا و ایام توقف شاهزاده در دار السلطنه طهران هر وقت که میل
 سفر داشته باشد عازم حد و داورستان و در آنجا بود بتفریح و شکار مشغول گردد
 نایب السلطنه باقتضای همت بلند استدعای فسخ عزیمت موکب ظفر مائوس
 و اظهار داد و طلبی سفر از ریایمان و مقاتله باروس نمودند خاقان کشورستان بنا
 بر استرضای خاطر نایب السلطنه ملتس انجناب را مبدول داشته ایشان را بسفر
 اذریایمان مامور و بعد از حرکت موکب نایب السلطنه و نزول اجلال در خارج
 قلعه دار السلطنه طهران خاقان مرحمت نشان بارد و می فرزند دلبد شرف مقدم
 از زاری داشتند و زدیگرنواب نایب السلطنه باجمعی از امرای و خوانین که در رکاب
 انجناب مامور سفر اذریایمان بودند رایت عزیمت بصوب انجد و دفر داشتند مهزرا
 عیسی ملقب به مهزرا بزرگ و زبر که در سال گذشته بنظم امور دار السلطنه طهران
 مامور و چون هلال از نور افتاب حضور دور بود درین سفر بفرمان صاحب تاج
 و افسر ملتزم رکاب شاهزاده و الا که هر شد با اینکه انجام این خدمت محول برای
 رزین شاهزاده باعز و تمکین بود باز اعلیحضرت خاقان رضاجویی خاطر و اطمان
 و استظهار شاهزاده را منظور فرموده بیهانه تفریح و شکار بهمت اذریایمان
 در بیست و چهارم شهر صفر الظفر چمن سلطانه را مضرب سادات عز و شان
 ساخت و بعد از چند روز توقف سلطانه رایت نصرت ایت بصوب اذریایمان
 برافراخت و در چمن حرکت ریات جهانگشا از چمن سلطانه مقرب الحضرة اسمعيل
 خان دامغانی که از خواص غلامان درگاه جهان پناه و بنزید جلالت موصوف و وفور

وفور کباست معروف بود باجمعی از پیشانی از منهار ظفر و جانبازان عزمه مردی
 و شهر مامور کرد و فرمود که بنواب نایب السلطنه پیوند و تابع زای ملک ارای قضا
 اقتضا کرد و بمقارن حرکت موکب جهانگشا از سراب شاهزاده علی خان برادر ار چند
 نایب السلطنه کامران را در زنجان بتوقف امر فرمود نواب نایب السلطنه و الخلاقه
 در منزل میانج از قرار دستور العمل خاقانی مهذب بقلینجان قاجار را با فوجی از سپاه
 نصرت نشان روانه ایروان و مقرر داشتند که اگر محمد خان عادت سابقه را که ارتباط
 باروسه و جعفر قلیخان است موقوف و اوقات را بخدمت و ارادت مصروف
 دارد بتقویت و استقلال او پردازد و الا او را از ایالت ولایت بیدخل و معزول
 سازد و خود بایالت انجام مشغول و امور ولایت را منتظم و مضبوط نماید اسمعيل
 خان قاجار حاکم خوی نیز که در خوی توقف داشت مامور بموافقت او شد

* بیان بعضی از مآثر نواب نایب السلطنه العلیه که انجناب را بتوفیق بزرگانی در دین
 و دولت و ملک و ملت مبرک گشته سایه نشینان طاق مقرنس و نظاره کبان
 سپهر مقوس بیدیده پینا و دل دانا دیدند و دانستند که پادشاه جهان و فرمان فرمای
 کیهان شعر فروغ عقل مجرد قوج روح مطهر فنوض نفس مقدس جمال
 قدرت یزدان یعنی سایه اخضر و نور مشخص حضرت پروردگار سلطان قتمعلی
 شاه قاجار ادام الله تعالی ظلال اقباله و انوار انضائه علی مقارن الانام الی یوم القیام
 شاهزاده از ادب حضرت عباس مهزرا را که در سریر کامکار به خدایش کرده یار بها
 بهفاد اعط القوس بار بها نیابت سلطنت که جاوید باد در همه جهان میان جهانداران
 معزز و مکرم فرمود و بعلاوه از پادشاه کبخی را خسر و جهانگشا سلطان مغفور
 محمد شاه قاجار انا را الله برهانه در بدایت عهد صبی و صباح نشو و نما باین خطاب
 سر بلند و از چند بود و درینوقت شاهنشاه اعظم مملکت اذریایمان را که در ممالک

مخرومه چون جسم را حرارت غریزی جان و جان را غریزی دل و دل را نور ایمان
و بدن را چهره و چهره را روشنائی دیده بیناست برای شهن اقبالش برگزید
و موکب انجم شکوهش را در آن بوم و پر رخصت توقف داد و دست تا پیدش را
درین بلاد کشاد طغیان و باغبان از یکانه و بومی عنان کشاده و تقدیر اغت را
بیادفته و تاراج داده نه سپاه را نظامی و نه رعیت را انتظامی و نه کار را اقوامی
و نه ملتزمان را کاب را مقامی و نه قلعه و حصار را که در هجوم نابکاری بکار آید
و نه از پیاده و سوار نامداری و کارگذاری که در میدان پیکار و هنگام کارزار
در شمار آید نظم امور رعیت و سپاهی از هم ریخته و شپرازه کتاب ملک و ملت
از هم گسیخته حکام طامع در جلب منافع هواپرستان در تاراج مال زیردستان
التش پیدا از هر سوا فر و خته بود و برای اندوختن خزاین خانه ها سوخته حضرت
نایب السلطنه که در حسن صورت و معنی آیت رحمتی است نازل شده و ملکی است
در صورت احسن التقویم بر سر پر دولت آسمان تمکین بادست باذل آمده ملکرزاده ایست
متناسب الاعضا صاحب دولتی است بلند فطرت و فرشته سیمانور چشم سلطنت
است و روح جسم شوکت و دیده باریک بینش بانور شرم حضور و شبهه حلم
و حیا و از بدایت عمر گرانمایه تا اکنون که سن شریفش از سی و چهار افزونست
عاصمی بمعاصمی بوده با وجود قدرت پادشاهی معروض از مناهی و ملاهی نشر محامد کار
اوست و بیث مکارم کردار او رحمتش بر غضب سبقت دارد و قصور خدمت
بندگان جان تبار بنظر نیارد غیرت دینش سلیمان و ارنکین از اهرمن کمرقه
و در هجوم حوادث و نزول نواب از وفور توکل چهره اش چین و عبوس نیاخته
دستش در عطا بر مایه داراست دلش در وسعت بحر زخار بزرگ منش و کوچک
دل و در ایوان و میدان پر دل و باذل آله اوقات در غزوات بنفس نفس مشوجه

متوجه حرب و قتال و ملتزم حملات و منکسر آیات شده باز بر دستان و رعایا
در نهایت عطوفت و رافت است و اگر در غزوات جهاد سفر انجناب اندکی طول میکشد
و مظنه تشویشی واضطرابی بود صغیر و کبیر این ولایت نذورات با و امی پیوستند حتی
عجایز و پیروزان مایه چرخ رپسی خود را با از برده مفر و خستد و به نیت سلامتی
ذات کامل الصفاتش در راه خدایثار می نمودند اکلیل دولت بفرقی فرقدان سالتش
مزین و ایوان شوکت بفرقد و مش رشک کاش است شوه عدالتش بحدی که مدتها
لشکر ظفر آرد رکنار زراعات و باغات مردم نزول می داشتند ادبی از سر نامردمی
خوشه گندمی می چید و بی پروایی از بی نظامی امیبی بسیدی نهر سانبند از بیم شخته
احتسالتش کسی از نشاء شراب بهره یاب نکرده و از قمار دیناری در کف نیارد زردان
و راه زنان سر بگریان گمنامی کشیده اند و از خوف سبامت در گوشه بیغوله ها
خریده نوبتی در حوالی اردو جعی از ایالات مقام داشتند زالی ماده کاو خود را کم کرده
خود از ضعف بیماری در اردو افتاده بود و کاوش بی افسار سر بچادرهای اردو
بازار نهاده در میان اردو میگردید و کسی را با رای آن نبود که او را رانده از چشم
مردم پوشد یا او را گرفته شهرش را برای خود دوشد تا مجوز از ناتوانی و ارست
و کاو خود را گرفته بمنزل خود پیوست حکام ولایات با وجود اختیار معزولند
و از تمامی ستم ملول هر خرجی که قابل پذیرفتن دیوانه است از سر کار قبول فرموده اند
مستوفیان و کتاب در پای حساب مجری میدانند حکام را اگر چه چنگال اخذند است
اما دندان طمع از سر که ابروی محاسبان کند است خاکمی در ولایاتی بجز از مقاطعه
دیوانی دیناری نیارد گرفت و در جمع ولایات ستمکاری قوی بر مظلومی ضعیف
جفاپی نتواند کرد همت ملوکانه مصر و ف و رونق دین و دولت است و دست کهر
باش رهبن انتظام ملک و ملت در اول بنای مجادله و محاربه بار و سر در انتظام هر

جزوی از مهمام که مرطوب و ملزوم کار غزا و جهاد بود خرابین کجسروی پیرداخت
با اینکه مایه فرمانروایی بجز چند ولایت از ریاجان در میان نبود و در مدت دو سال
برای نظام دولت جاوید اتصال دفاین دقبا نومی مصر و ف ساخت نابریشت سمند
کردون خرام بر نشست کمر بمقتاسات جنگ و وسپه بست سالهای فراوان چه
در تالستان و چه در زمستان با از رکاب و دست از عنان نمی کشیدند و لحظه
بفرامخت نمی اسودند در روزهای گرم و هوای سرد مشغول جنگ و نبرد بودند
و در شور و زوم و کین شربت تلخ مزگر خوشتر از آنکین بنداشته مضابقه از جان
شیرین نمفرمودند لذت دنیوی و عزت خسروی را یکسو نهاد با سباه گران کاهی
در اران و کاهی در کجه و شبروان در میان دو دتوب و دخان تفتک و گردنا و ردکاه
در عین حرارت تموز که هوای گرم تر از قلب شتا و سینه کانون بود مگر ملاحظه
مصلحت اسلام عنان اشهب آسمان خرام بصحرای گرم موغان که نمونه ساخت نهران
است منعطف منبساط و در کمال سورت سرما که از سردی دی ماهی از آب خود را
چون سمند برآز ریزد موکب ظفر دلیل در کنار آرد پیل که نمودار کرده زمهریر است
موقف میبود و از کمال غیرت و محبت و ملاحظه حایت و رعایت عجز و مملهو و تن
این ولایت از مسکن و ماوای دیرین و سعادت تقییل استان آسمان تمکین خسرو
جم نکیین قطع نظر فرموده سر پوشیدگان این ولایت را باسان خواهر و مادر سر پوش
و پرستار گشت و در کف حایت و سایه رافت خود او رد محل قرار پرده کبان حرم را
از عراق باذریاجان معین فرمود که در سر او ضربا نلسوان مسلمانان شریک و سهم
باشند اگر چه بیاده و سوار از لشکر جزار خسرو جهاندار هر ساله از عراق و فارس
و کرمان و مازندران و خراسان بجز است این سامان تعین می شد و لانه جنگ
و جلال تقدیم مبرفت و خرابین پادشاهی نباهی مبرکت لبکن چون در جنگ و جهاد

جهاد این پیشین اسلامیان مرعی و معمول نبود کار جنگ بر وجه دتخواه ساخته
نمی شد و نواب نایب السلطنه بنظر دقت ملاحظه فرمودند که جنگ فرنگ همان نظام
است که خداوند مجید در قران جدا اشاره بان فرموده و سپاه ایران نظام قدیم را
از دست دادند و همان قاعده را مخالفان بدست گرفتند * بنای نظام جدید *
و کیفیت این مقدمه چنانست که چون ماه بطحا از مکه مکرمه هجرت کرد و ساحت
مدینه منوره را از انوار رخسار خود آسمانی دیگر ساخت علم پیغمبری و رایت
دین پروری در جهان افراخت از کبای صحابه و احدا بعد و احدی بخند متش
می پیوستند و کمر اجتهاد در کار غزا و جهاد می بستند نظام جنگ اسلام که کریمه
الذین بقانون فی سبیلہ صفا کالهم بنیان مرصوص منصور او ست پروشی نهاد
شده بود که دامن غیرت یکدیگر میدوختند و باشعاعه شمشیر خرمز عد و مینسوختند
وصف جلال را باین و طراز صف نماز مینساختند از ثبات و درنگ ایشان در میدان
جنگ کوه خار اسنگ حسرت بر دل مینهاد و از نظام و دوام ایشان اتحاد و پیگر
و نظم پرورین از نظر پیشتندگان می افتاد بر عایت این نظام در اندک مدتی لشکر اسلام
پادشاهان اطراف را منکوب و مهالک ایشان را بصدمات جهان آشوب لکد کوب
کرده زلال سنن دین از چشمه سار حق و یقین روان گردید و پرتو نور مسلمانی
در دلهای دور و نزدیک ترک و تاجیک امان یافت چون آفتاب رسل و هادی
سبل سر در حجاب مغرب کشید مدتی نیز این شیوه مضبوط بود و صحابه لشکرها
میفرستادند و قلاع و دیار میکشادند از آن پس باین نظام سستی و فتور راه یافته
نظر بعدم اهتمام این قاعده از دست ایرانیان رفت در میان او و با معمول گشت
و در میان اهل فرنگ دایر شد و این قاعده را پیشینان نیز در بعضی ادوار مینهادند
و در تصنیفات خود نکاشته اند و ضوابط آنها بقاعده قدیم شاهدی عدلست بار قاعده

کاد از دست رفت تا زمان سلطان حسین میرزای باقر املا حسن کاشفی و اعظم
طرح تفنگ را که در قتل فرنگ دایر بود بایران نموده آورده بتدریج بساختند و در
از اوقات نظر بتعیین و راحت طلبی سلطان مزبور فتور در قواعد جنگ بهم برسد
شاه اسماعیل صفوی طلوع کرد بنای کار او بر اخلاص و ارادت مریدان بود و درین
زمان بقاعده کمال شیخی بر جمع الی اصله حضرت نایب السلطنه قاعده قدیمه را صمیمه
ارادت صمیمه اهل ایران ساخت و بندر بار کبوان مدار پادشاهی عرضه داشت کرده
بر حسب اشارت شاهنشاهی احکام رفیع و بحکام ولایات از ربایجان و پس از چندی
بسایر ممالک محروسه در اجرای نظام جدید صادر گردید و در از ربایجان جوانان
دلاور شایسته برگزیدند و مواجب و چیره و ملبوس و سایر تدارکات از سرکار
تسلیم فرمودند و معلمان قاعده دان از فرانسه و انگلیس تعیین و در تعلیم اعمال
حرب و بیگاریه ایشان بر کما شدند و در رکاب منصور در مدت دو سال دو انزده
هزار سرباز قدر اندازد در نظر بسیار لشجوه استخسان پذیرفت و بعلاوه چابکی
و تیراندازی و نشانه زنی و قاعده خصم افکنی و سربازی که پی در پی تفنگ را بر کرده
خالی میکردند و در از هم نمی گسستند در پیادگی مشق را بجای رسانیدند که اگر
بسه می مامور میشدند اتفاق می افتاد که در و انزده فرسخ منزل طی میکردند و اتفاقا
در اینجا اگر بخصم مصادف میشدند بی بهانه خستگی بدشمن می او میزدند ظفر می یافتند
چنانکه چندین دفعه در سفر بلباس و اگر ادو جای دیگر اتفاق افتاد و در هنگام
مشق و تیراندازی و اشرافشان و قاعده شناسی و نظام کاهی بنفس بنفس بعرضه
تعلیم ایشان توجه فرموده خود نیز مشق میفرمودند و صفوف ایشان را بینی و زینی
که باید ترتیب میدادند و اطوار هر کدام که بقاعده نظام در نظر جلوه گر میشد
بنوازش و انعام سرفرازی می یافت و در آن آن مساوی شش هزار تیرانداز تفنگ

تفنگ که کاروانه ایشان همه از یک قالب و تمامت بیک ساخت و اندام بود از ممالک
انگلیس رسید مقرر فرمودند که استادان تفنگ ساز ایران در جبهه خانه سرکار بنای
ساختن تفنگ بجهان ساخت و ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست
هزار قبضه تفنگ قضا الفنگ از رفشان بسعی استادان ایران موجود گردید و از آن
زمان تا حال مشغول کارند و سواى آن جنس تفنگ تفنگه ای جوهر دار بطرز حسن
جزایری و موسمی و طرح قرم و نمونه سایر کار خانهای روم که از هفتصد قدم و هزار
قدم آسانه میزنند برای چاکران سرکار و غلام بقتلچیان جبار میسازند و تکلف
و تصنع آنها کم از تفنگهای جوهر دار روم نیست و سایر اسباب ایشان نیز بدین پنج
صورت اتمام می یابد و بار و طخانه بوضع بار و طخانه فرنگ ساخته و پرداخته گردید
که روزی قریب بسه خروار بار و طدر انجام عمل می آید و باین تصنیفات جماعت
نفرموده استادان از ایران بانگلیس فرستادند و مبالغی خاطر هر ساله در وجه
مواجب انجماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند اکنون در ایران
چشمق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی بعمل
می آید تکلف و پرکاری آنها از کار انگلیس بیشتر است * دیگر از جمله رکن
اعظم نظام جدید ساختن توپ و مشق توپ اندازی اهالی ایرانی است * حضرت نایب
السلطنه توپچیان چابک دست دو رخ شرار از انگلیس و فرانسه چون مستر لیزی
و غیر او تعیین و مقرر فرمود و جوانان شومند دلیر با غیرت قاعده دان توپچی گرفتند
و بنای مشق کردن نهادند و کوره توپ ریزی و چرخ سوراخ کردن توپ بوضع فرنگ
ساخته گردید و از اول تابانگشون قریب صد قبضه توپ صخره کوب جهان آشوب
از کوره بیرون آمده و بسعی استادان ایران صورت اتمام یافته است توپها را بعدادها
سوار کرده اند و بی در آنکه نادر شاه بآن اقتدار بر سر دره خار و و را مین برای جنگ

افغان بی تمکین با صد نفر می برد و بایدست و سی نفر بر کرده خالی مینمودند الحال
با پنج و شش نفر توپچی و چهار سراسب کوه پیکر پیل تن در میدان دشمن میکرد و بهر
طرف که می خواهند میکردانند توپچیان بجد و جهد تمام مشق توپ اندازی کرده
از چابکدستی و مهارت در یک دقیقه هفت بار توپ را بر کرده خالی می نمایند و انا
فاناد و دبد و متصل کرده خرمن خرمن آتش بر هوامی افشاندند و سوای توپچی باشی
و نایب و خدمه اسبان توپخانه قریب هزار نفر عمده توپخانه می باشد که در کار توپخانه
از سر کار شوکت مدار موجب و علوفه دارند بجز از اسبان توپخانه که اغار اینز
بقیمت خطیر خریداری مینورمایند و در میان عراده های گردون شکوه می اندازند
هر یک ازینها که مذکور کردید باسانی مینورمی شود بلکه خزاین باید بر یاد داد تا این
کارهای شگرف صورت تمام و اختتام کبریا کنون در تمامت ایران بلکه در دیار
فرنگستان اهمای چنین و تدارکی با قاعده و این بدینسان دست نمیدهد و در سنه
هزار و دو و بیست و سی و دو که بر ملوف سردار کرخستان از دولت روس برای
انجام صلح میان دولت ایران و روس با هدایا و تحف بدر کاه جهان بناه آمده بود
در تبریز در خدمت نایب السلطنه بر سر توپخانه بملاحظه و تماشا شرف اندوز بود
توپچیان چابک دست آتش فشان مشق توپ میکردند سردار مزبور ملاحظه کرده
خود اذعان و اقرار نمود و عرض کرد که در فرنگستان توپچیان ایشان را توپ اندازی
باین قاعده و چابکی و جلد دستی مینورنست و عرض کرد که آداب دانی و چابکی
و جوانی ایشان بمراتب بر فرنگیان ترجیح دارد و در کار بنای نظام جدید سلطان سلیم
پادشاه روم سبها کرد بان عدت و شوکت و کثرت مینهایت که ممالک روم را
میسراست این قاعده را جاری و برد و ام نتوانست نمود اجاق یتگری بر وی شورید
حضرتش از سلطنت مغزول و سلطان مصطفی فرزند سلطان عبدالحمید خان را

را سلطنت برداشتند و حاجی ابراهیم نامی را که مؤسس اساس جدید شده بود
باجعی از رجال دولت گرفته مقبول ساختند و حضرت نایب السلطنه العلیه بتوفیق
الهی و تائید پادشاهی و غایت اهتمام در کار و جدد و جهد در کارزار مؤسس
اساس قاعده نظام جدید گشته و اهل ایران را بدلائل و نصایح از عادت سابق
بعادت نظام و قانون جدید او رددند با سوار و پیاده و سر یان و توپچیان از رفشان
بجنگ رومیه پرداختند و انجاعت را در چندین جا شستگهای فاحش داده رایت
استیلا و استعلا در جهان افرختند چنانکه بعد ازین هر یک بجای خود مذکور
خواهد شد کار چنین بود تا بجو اهنش پادشاه روس در مبارز و دولت کار صلح انجامید
* دیگر تعین مهندسان و ساختن قلعه های هرمان بنیاست * جمعی از اهل ارکان
این دیار را که بظنانت و کباست معروف بودند بتعلیم علم هندسه بقاعده فرنگ
بعلاوه علم هندسه ایران باز داشتند و ان جماعت در اندک وقتی نزد موسی لای
فرانسه که مهندسی زینک و فیلسوفی صاحب مدرک بود مهارتی کامل نمودند
و در علم هندسه و دالتن آداب مساحت و شناختن مکامن طغز و ضرب و ترتیب
مقام اردو و وضابطه کسرتدن خیمات نظام و ساختن قلعه ها بطرز و اسلوب فرنگ
صاحب فر شدند و چند نفر عالم با نخت فرانسه و نوشتن و خواندن خطوط و مراسلات
فرانسه گردید * دیگر ساختن قلعه های رفیع بنیاست که هر یک بطرز قلعه های
فرنگ ساخته شده اول بنای قلعه متینه عباس آباد است * در سنه هزار و دو و بیست
و بیست پنج حسب الامر نواب نایب السلطنه در یزد آباد نمجوان قلعه منیع الارکان
که یکسخت آن برودار سر متصل و اطراف دیگرش صحرا و دیوارهای او محکم
بصخره صما خندقش باب رسیده و دشمن از گرفتنش طمع بریده و اصلاح بیرونش
مثلت و سر بر سپهر افراشته و در و نش بانواع غلات و حبوبات و سرب و بار و ط

انباشته و توها در بالای بروج نصب داشته در توصیفش همین قدر کفایت میکند
 که سر هر فرد جنس بار و نیت ایلچی دولت علیه آنکلیس بعد از ملاحظه جبری
 که از چوب بر روی رودارس متصله بقلعه ساخته شده بود آنکشت خبرت بدندان
 کزید با وصف عداوت که میان آنکلیس و فرانسه میباشد از غان نمود که این کار
 انحصار هموسی لامی دارد و در مهندسی برای او عدیلی و نظایری نیست و کدالک
 ایلچی مذکور از غان نمود که از عهده اهتمام چنین قلعه بر آمدن در مدت قابل
 اختصاص بدولت قوی بنیاد ایران دارد * دیگر قلعه قلعه النجف است * که از
 دیر بار حصن حصین کردن کسان ایران و از ربا بجان که قطعه سعیدی از او خبر میدهند
 * قزل ارسلان قلعه سخت داشت * که کردن بالوند بر میفراشت * نه اندیشه
 از کس نه حاجت بهیچ * چون زلف هر و سان رهش بهیچ * درین زمان بر که های
 او چون دیده بدسکالان بی اب و راه پر بیع و تابش مانند دل دشمنان خراب بود
 با تمام ملوکانه چون خانه دوستان یکانه اش آباد و بر که های خمر و بیه او ربا راویه
 از اب زلال مال مال فرمودند و جمعی مستحفظ که بنیاد و اکاهی معروف بودند
 بگو توالی انقلعه شایسته و قله باز خه تعیین و مساحت انجار البرب و باز و اذوقه
 و اب انباشته همت بر استیقام انجا که باشند * دیگر بنای فسیح الاجاری قلعه
 اردبیل است * آن نیز بطرح منقلعه های فنیک ساخته شده در اطراف قلعه خانهای
 رعایا بود که با بستی هموار و مسطح گرد و اصل قلعه مشرف بر صحرا شود چون در خرابی
 انظار ربا هالی انجام بر سپید تمامت انخانه ها را بقدر قیمت وقت از صاحبانش خریده
 ز راز خزانه عامره تسلیم شد و باین حسن سلوک و رافت و رقت قلب همه رعایا
 دعا گو و ناخان دولت جاوید بنیان گشتند * دیگر ساختن قلعه متینة بلده مرغوبه
 خوی میباشد * آن قلعه نیز بطرح دلکش و وضعی خوش ساخته شده و خندق

خندق او نیز عیبی است و در برابر هر در و از به قدر نیم فرسنگ خوابانها ترتیب
 نموده اند و زمین آن را از صاحبان املاک نیز خریده و عرض خوابانها چهارده ذرع
 و دو جوی اب از طرفین ساخته شده و با باروان داشته و در دو طرف زمین ها را
 مسطح نموده تا نیم فرسنگ درختان بیدترتیب غرس شده چنانکه هنگام تماشای
 صفوف درختانش چون صفوف مرگان بنظر تماشایان میرسد الحق شکوه آن درختان
 هنگامها که همه اطراف قلعه چمنهای شبز است و سایه درختان بید چون سایه
 نیک بختان مایه اسایش و آرامش جانست از در و از به نامان شهر بازارهای
 مسقف ساخته و منازل دلکش پرداخته گردیده و همه زمینها که متعلق باینهاست
 اکثر ضرور بخیریدن بوده خریدند و ترتیب و تعمیر کس فرموده * دیگر قلعه
 مسکمه ابرو است که از جمله قلاع متینة رزیه از ربا بجانست و بیعی و سعادت بی دروی
 پیدا و نمایان * و غراف ایوان کدو بیج سردار روس با جمعیتی شایان و از دخانی فراوان
 بر سر انقلعه آمد و یکماه محاصره کرده بالاخره از ضرب دست یلان ایران و اهتمام حسین
 خان سردار قاجار و پایداری حسن خان برادرش با وجود بیماری و ناتوانی که داشت
 جمعی کثیر از بردلان و دلاوران نامی روسیه هنگام پورشر مقتول و جمعی کثیر زخدار
 و خسته و ملول گشته نایب السلطنه از تبریز بجانب او انهنک فرمودند خود را آخر بق
 موجة اضطراب و هلاکت دیده از بیرون قلعه ابرو آن کوچ کرده بگر جستان رفت
 و سپاه ظفر پناه تعاقب نمودند جمعی کثیر نیز از شدت سرما از برف تا گر جستان تلف
 شدند و سردار و اخترمه بسیار و عراده توب بدست افتاده معاودت فرمودند چنانکه
 کیفیت آن محاربه عنقریب انشاء الله تعالی رقمه دکلت بیان خواهد شد * دیگر
 قلعه داور السلطنه تبریز است و ساختن بیرون قلعه بطرح فنیک * که مرکز غز
 واقبال و نشین شوکت و اجلاست برای ساختن انجا امینان زیرک و مهندسان

صاحب مدرک که گشته شد و عبله و بنا برای اتمام آن کار بنا فرمودند و در عرض
دو سال تمامی این قلاع سپهر و مال به معاری همت خسروانه سپریان گویان کشید
و خندق آنها از نهایت رفی عمول خردند از باعث حیرت گردید و چون کاهکاهی
موکب انجم شکوه خاقان ججهه سار و افتخار بساحت از ریایمان می افکند * طرح
قصری در اوچان و بنای باغی ارم نشان و قصری خلد بنیان در خارج قلعه دار السلطنه
تبریز * افکندند و در اندک وقتی باغ تبریز مشرف بانواع ثمار و قصری بقصور غیرت کاخ
ولدان وجود گردید و درین سالها که رایت خورشید پیکر داری دادگر و شاهزادگان
مظفر ساحت افزو ز این بوم و بر میگردد از زمین مقدم همایون قصور انبیه سپهر نمون
سیرگردون مهساید * و نیز بحکم قضایان در کنار قریه مبانه که معبر موکب جهانکشی
سلطان نیست * طرح باغی فروری این ریخته شد و عمارتی باشکوه و تزیین پرداخته
آمد و انواع اشجار از هر سرزمین آورده در آن باغ کاشته گردید و مقر فرمودند که
ولها و کاروانسراها که در عرض راهها واقعست و انار و برانی یافته با تمام سعی
کافی آباد سازند تا مردمین هنگام عبور از سردی هوای از ریایمان و شدت
برف و دمه اسبی نه بینند * از جمله مائز دولت روز افزون شخص خالصات
دیوانی و موقوفات املاک بود * چون بسبب اختلاف از منه و ادوار و تخیردول
و تغلب متصرفین و عدم اعتنای حکام در تمیز و تشخیص سر رشته املاک خالصات
و غیر خالصات از هم کسخته بود کاتبان بصیر و محرز از دقیق تعیین رفت که استفساری
کافی و استحصاری وافی بکار دارند و وجود وقف بمصارف موقوف علیهم
رسانند * و دیگر حکم رفت که بقاع خیر و نفع مملکت از ریایمان * که هر روز در شور
و وقوع زلزله های عظیم با خاک یکسان شده بود بتازگی تعمیر نمایند و قنوات
منظومه را صاحبان املاک آباد نموده ای بروی کار نیا نامی و خجسته فرجایی آرند

ارند هر که را معیونت خرج آن نبود از سرکار شوکت مدار اعانت رفت و حکم چون
اب جاری شد که نامدنی دیوانیان مطالب حقوق املاک جدید النسق را موقوف
دارند * دیگر آنکه وضع روز مظالم فرمودند * که ماهی یکروزه که را از قوی
و ضعف عرضی باشد در پیشگاه ابوان عرضه دارد از برای داد خواهان و حاجتمندان
حاجبی و در بانی ضرر و در کار نیست و امنای شرع در هر بلد تعیین فرمودند
که حافظ حدود شرع باشند و نگذارند که کسی بای از جاده شرع نبوی بیرون
گذارد * دیگر وضع چاپارخانه است * هر کس از مترددین از دربار
سلطانی و سایر دول که از ولایات عبور مینمایند خرجی و تمهیلی جداگانه برای عجزه
و رعایای ولایت نیست و اب و اسب چایاری و اخراجات عرض را و مصارف
از حاد مترددین تا معارف از غابرین و قاصدین از ایلیان روم و فرنگ که هر روز
یکی می آید و یکی می رود و هرگز راه از مردم گاه خالی نیست تمامی اخراجات
و مصارف عرض راه از سرکار شوکت مدار است و کسی را جرئت آن نیست که توبه
گاهی در راهی از رعیتی خواهد یا بشلتاق منکر جان ضعیفی را در شکنجه ظلم
و تعدی کاهد * دیگر وضع میهمانخانه است * که برای اخراجات میهمانان از صادر
و وارد مشخص و معین گردیده و مصارف آنها از دیوان محسولست و کار دولت
که نران بر وجه مرغوب * دیگر انضباط امور شرع است و تعظیم اهل علم و فقها
و دانشمندان بر وضع شایان * نایب السلطنه و قایم مقام و وزیر بی نظیر باقصی
الغایه مجتهدین و علما و ارباب عیالیم و تعظیم و تکریم می نمایند و نایب السلطنه العبله
خود بنفس نفیس در اکثر جمعات نماز جمعه در مسجد جامع حاضر میشوند و کاری
که نه بر قانون شرع است از درجه اعتبار ساقط است و قایم مقام صدر دولت
را هر شب بنشیند و جمعه فقها و ارباب عیالیم موهودند و اگر دعوی که در خارج

ساجت پیدا کرده باشد و بانجام نرسیده در شب اجلاس علما با سالی علی میشود
بقلم مقام سمحه در ادب جهاد و سخته در اثبات نبوت و ولایت خاصه و عامه
اثبات معجزه باقیه نبویه مرقوم و محرر داشته اند در کمال خوبی و فطانت و ذکاوت
و دلائل و براین اضا و بدلائل قدیمه علمای متقدمین از حکما و متکلمین آورده
و دانایان و صاحب سوادان از جانب علما و مجتهدین بحر قریه و بلند تعیین رفته که
عوام را رسوم جهاد و قواهد صلوة و صیام و در میان نیکدیکر رسم عدالت و مروت
آموزند و بدین شیوه ستوده نام نیک از برای دولت اند و زند * و الحال در مملکت
از ریایمان * سوای سرباز و توپچیان نظام و نو مسلمانی روس که دست به ادرانش
گویند و عمله و چاکران در بار سپهر بنیان از اهل حرفت در بلاد از ریایمان
و کسبه و رعایا همه اسباب و آلات از یراق و تفنگ گرفته داخل مجاهدین گشته اند
و در اوقات کاسی بکسب و کار مشغولند و در روز عرض سان هر گاه تدقیق
و استقصی بعمل آید قریب بصد هزار کسر مسلح و مکمل از جوان و پیر از نظر آفتاب
تا اثر نواب نایب السلطنه میگذرند و اعطای پیشانی تعیین گشته که در بلاد و قبایل
مسایل جهاد آموزند و سپاه و سرباز و پیاده و سوار و مجاهدین هر دیار را بحدود
و رسوم شرعیه آگاه سازند و نماز را در پنج وقت بجماعت گذارند و حفظ حدود شرع را
مرعی دارند * و دیگر آنکه بعد از تمکن و استقرار نایب السلطنه در مملکت از ریایمان
از حسن سلوک آنحضرت پادشاه هر دولت قوی مکنبت و شهریار هر دیار راه ذهاب
و ایاب بدر بار کوان مدار پادشاهی گشاده اند و شادمان بدوستی و صداقت
و محبت و وفاداری عهد نایب السلطنه بخدمت اعلی حضرت شاهی امد و رفت
می نمایند و ایلیان و نامه دوستانه ایشان از هم بریده نمیشود اگر پادشاه و الاجاد
مملکت روس است آنحضرت را واسطه انجام کار صلح در میان دو دولت دوران

دوران عدت کرد اگر چه مدتی گریبان اینطلب در دست کشاکش بود و حضرت
نایب السلطنه راضی بصلح نبودند باز اسر ضای خاطر عظمای دولت همه روسیه
و کارگذاران دولت علیه ایران را بعمل آورده از برای فراغت اهالی دو دولت
قوی مکنبت صلح گونه بعمل آمد و اگر پادشاه انگلیس است بخدمت رابطة خصیصت
و یگانگی با حضرت نایب السلطنه دارد که روز بروز سفر او چنانکه در آن دولت
از هم بریده نمیشود و از کلی و جزوی امور خود نایب السلطنه را بار سال مکانیک
دوستانه و سببه محبت و مراودت بسیار دخی اینک درین اوقات آن پادشاه
ذبحگاه را در یک روز و فرزند نیکو مولود قدم از گتم عدم بعرضه وجود فحاده
و ازین نعمت آن پادشاه را خوشحالی تمام حاصل شده بود و مر اسله دوستانه درین
باب از سال داشته که چون ما ازین حالت خوشوقت شدیم باید نایب السلطنه نیز
از شنیدن این مرده خوشحال باشند و اگر پادشاه همه و فرانس است همواره
وسببه دوستی و یگانگی میجویند و راه اتحاد می یابند * دیگر از جمله مآثر دولت
نامی * حسن اهتمام نواب نایب السلطنه است در اشتغال با باع و صنایع و بروز
دو ترقی اهل صنعت و هنر در خطه هشت نشان ایران خصوصاً در مملکت از ریایمان
* از جمله اشتغال لغات مختلفه اقالیم جهان در استان اسمان بنیان * از هم مملکت
که خامه در زبان آید و مکتوبی نگارند و رسولی فرستند و بیغابی گذارند
مقریان حضرت و نزدیکان در کاه بهبه لغت آگاه و همه لسان واقف و در روشن
جواب نامه ها واضح و ابلیغ و توانا و در کار خود دانا و پستوان لغات لسان فرانسه
و انگلیس و هند و لسان اهالی له و لسان روسیه و لاتین و لسان همه است
* دیگر از همه قرال فرنگ از سپاهیان و معلمان توب و تفنگ و صنایع و تبرک
و طبیب و جراح * در سر کار نایب السلطنه مواجب خوار و برورده احسان

واصطناع و باقران و امثال در اقتضای و انحضرت بخدمت و ملازمان رکاب
خوردند نکته جمعی از ادب و ادکان این دیار را از مهندسی و طبیب و تویچی و اهل
صنعت و معلم سپاه نصرت بناه بلندن که بای تخت پادشاه آنکلیس است فرستاده
چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم اندیاری جهد باغب
و اهتمام تمام نمودند و هر ساله مواجب و مرسوم ایشان از دریا بجان بلندن رفت
و این طرفه که اگر پیش ازین یکی از اهل ایران یکی از اهل فرنگ را درین باره میدید
از وضع و هیات و لباس ایشان تعجب میکرد و اهل ایران نمیدانستند که فرنگ چند
قرال است و ممالک ایشان در چه سمت است و بای تخت هر یک کیاست درین عهد
همایون و دولت روز افزون از یکساله و ششماهه راه از جماعت آنکلیس و فرانسه
و روس از طرف هندوستان و اسلامبول و غیره با اشیای نفیسه و اجناس غریبه
بدر بار کتی ملایم تر در میبایند و تحف و هدایای خود را از نظر اشرف میکرد راتند
و مورد عنایت و مطرح التفات و احسان شایان میشوند زیرکان و کارگذاران
در بار از کار و کردار جمیع طوائف ایشان استحضار حاصل کرده اند و درین سال
مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از موختن و ریختن ثوب و ساختن
تفنک و چخناق و اظهار تصنعات دیگر از اثر کاری و سوهان و صقل گیری و ابراز
و اظهار هنر و روی کامل کشته از لندن مراجعت نموده روی بدر کاه آوردند کسب
علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه استحسان بخشید و هر یک با افزونی
انعام و مواجب و احسان محسوس و همکاران گشتند اطباء و صنعتگران آنکلیس نیز قابلیت
ایشان را پسندیدند و حضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان باین حد و مقرر
فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان در کاه بطریق تعلیم و تعلم و شاگردی و تلمذ
نزد ایشان متباند و با موختن لغات و کسب صناعات پردازند * و اعظم تصنعات

۷۶
تصنعات که فرنگ با همه کاری بود که کمب متعدد و بطریق و استعجاب بیرون
می آوردند یکی از هوشمندان دار السلطنه بتبریز اسباب و اقلام او را آورده چنان تنج
و تصرف درین کار کرده است که چون صفتی از کار بیرون می آید حسن خطش
رشتگ کردش اقلام خوش نویسان آمده و بعلاوه حسن خطش برین شیوه نیز
در با همه کاری منظور گردیده و باعث حیرت استادان فرنگ شده * و نیز
مدتی بود که در بلده خوی بامر نایب السلطنه بنای ماهوت سازی نهاده بودند *
در یافتن و ساختن ماهوت اقدام میکردند و استادان چندانکه تلاش کردند بقماش
ماهوت فرنگ کار از کارخانه بیرون نمی آمد و درین اوقات اسباب و افزار او را
از دیار روس آورده در ساختن آن جنس که پوشش و لباس اکثر اهل ایران و لباس
اعیان و اشراف و سربازان و چاکران پیشتر از آن قماش است با اهتمام تمام مشغولند
و کار سر و صورتی بهم رسانیده منظور نظر افتاب اثر نایب السلطنه است که در هیچ
کار و هیچ صنعت اهالی ایران را احتیاج با ما قلم دیگر نباشد هر چه اهل ایران را
ضرورت است درین دیار بعمل آورند و بمتاع دیار دیگر ضرورت بنقد و ارباب
سابقه ایران و استادان صاحب ذهن از حدت ذکاوت اقلیم دیگر ننگرند *
بالجماعه تا سه هزار و دو دولت و سی و دو * که در میان دو دولت روس و ایران
اتفاق صلح افتاد نواب نایب السلطنه بار و سه هفت دفعه صف مقاتله برار است
و در همه معارک ظفر انحضرت را بود سوای واقعه اصلات و زک که ظفر میسر نشد
و در تمامی آنها که بعد ازین بتفصیل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی ظفر نایب السلطنه را
بود * اول در سنه هزار و دو دولت و نوزده هجری مقاتله با الشیخ رسد در روس
بود که بر سر ابرو ان آمد * به نحوی که پیش ازین رقبت کلک بیان گردید و در ان ای
که بر و دار شاهنشاه جبهه بسر وقت ایشان رسد درین دفعه هفت بار جنگ

بنفس نفیس گردید و آنفرقه را با لکله منهنم و مستاحل گردانید * دوم در سنه
هزار و دویست و بیست و هجری * که خسر و بلند اقبال نایب السلطنه را بتوقف
در مملکت آذربایجان و با تضباط امور این سامان مأمور فرمود و این محاربه و مقاتله
در سه فرسنگی قلعه شوشی در منزل عسکران اتفاق افتاد و شش شبانه روز جنگ
گردید و قتی بود که ابراهیم خلیل خان والی قریباغ انطاغنه را با آمدن خود آورده بود
و سر کرده ایشان کرکین و لکونیک با کتلر اوسکی بود در عقب این ذکر ایراد می شود
* سیم باز در همین سال سفر کعبه اتفاق افتاد بفرم کوچانیدن رعایای آنجا که محاربات
با جماعت شمس الدینلو و غیره در جنگها اتفاق افتاد بعد از کوچانیدن اهالی کعبه
در منزل زکمر بار و سه چهار شبانه روز جنگ کردند * چهارم مقاتله منزل خالشن
در سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری * و قتل ابراهیم خلیل خان در دست
روسه در همین سال واقع شد * پنجم در سنه هزار و دویست و بیست و سه هجری
آمدن کدیو بیچ سردار روس است * بر سر ایروان و محاربات او بالشکر اسلام بود در این
ایران و فخرت رایت نایب السلطنه بمعاونت حسین خان قاجار سردار ایروان
و شکست کدیو بیچ و محاربات آنجناب در حوالی نخجوان و قریبا با و غیره و مجادله حسین
خان سردار بتلاخی شکست خویش در سنگرهای حوالی حاجی قرا و ظفر یافتن
و محاربه سربازو غازیان اسلام در شیخ اویر و منصور شدن در سنه هزار و دویست
و بیست و پنج * ششم در شهور سنه هزار و دویست و بیست و هشت * که تارخ
قصه سلطان بود که نایب السلطنه را در مجادله روسیه فتح روی داد در همین سرداری
مرکز سردار روس و فتح طالبش و کریمخان مصطفی خان و شکست سپاه اسلام نیز
در اصل از دو زهین سال اتفاق افتاد و کذا درش اینجالات و محاربات که بجا
مذکور گردیدند بتفصیل رقمزدگانه بیان میگردد انشاء الله تعالی و در شهور سنه

سه هزار و دویست و بیست و هشت نیز و در قیامی مجتهدین عصر رسیدن
رساله هریک بود * میان قیامی مجتهدین عصر درین سالها در باب محاربات روسیه
و رسیدن رساله هریک که باین محاربه احکام جهاد جاریست و بیان نیابت اعلیحضرت
شاهنشاهی و نایب السلطنه در مقام نیابت امام عصر در رهبه این جنگ و ترتیب
رساله جهاد قائم مقام و بر القاب اعلیحضرت و نایب السلطنه القاب لفظ الغازی
و الجاهد فی سبیل الله افزودن * درین سالها که لشکر اسلام را محاربات باروسیه
واقع بود و دلبران اسلام آن فرقه را دافع جنگ و یکار انطاغنه موقوف بوقتی و معین
بزمانی نبود بلکه بر سبیل استمرار صفوف کارزار راسته بود و علم نصرت در خرام
و نایب السلطنه و هم بر زینت قائم مقام صدر دولت و امر او بر بزرگان حضرت
و لشکریان را سایش حرام و کفایت این زحمت بی نهایت بر ذمت همت نایب السلطنه
و قائم مقام و حاضران رکاب ظفر نصاب و لشکر فیروزی اثر بود و اسودگان مهالک
دیگر در مهراحت غنوده از غوغای قیامت خبری می شنیدند و اثری از نار و دخان
او نمیدیدند در سرمای زمستان آذربایجان و گرمای صحرائی قریباغ و موغان دایم
در رکعت و محضت بودند جنسی که در آن جنس قیمتی نداشت نقد جانها بود و متاعی
که بجوی نمی آرزید جوهر و اقا و بر چیزی که نظر التفات نماند سرهای مسلمانان
و روس بود افتاده در میدان هیجاد ایره لشکر کاه روس دریای اشی در جوش
و جهتی بر خروش افواج موج سرباز و سوار در غمرات الشریعه بار چون سمندر
و سپاوش در میان این قتال و جدال مقربان حضرت را در ماه های روزه و غیره
از صلوٰه و صیام و حکم اسیر و چیاول و فروغات بان مسئله چند عارض میشد که
بمیز و تشخص این حروب با غمزه جهاد مشکل مینمود و خار خار این اندیشه نیز
بر دامن دلها می آویخت که یا تحمل این مشقت و مصابرت درین زحمت بی نهایت که

هنگام بمشراز و نمونه و روز غضب داور از و نشانه بود و صرف اموال بیکران
و تصدیع جاهها و در باختن سرها و روالها در بارگاه الهی میسر سعادت و باعث ایشار
رحمت و مغفرتی است یا محض صیانت ملک یا مجرد دفاع یا رعایت سدر خنه بیکانه
یا مخصوص باهل اذربایمان یا غز و جهاد است که همه مسلمانان درین زحمت شرکت
دارند و این همه خزان و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جوار صرف میشود
خزینها برداخته و کارها ساخته میگردند موافق قانون شرع رسول اکرم است
یا متعارف بقاعده عرف و دستور ملکداری خسروان معظم و شیوه کسری و جم
بنابر تمهید این مقدمات نایب السلطنه و قائم مقام بعد از عرضه داشت بدر بار خاقان
ججواه اولاعالیجناب حاجی ملا یاقر سلیمانی و نایب صدر المله و الدین مولانا
صدر الدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسایل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر
تجفی و میرزا ابوالقاسم جابلقی و اقا سید علی مجتهد نورالله مضاجعهم و شکر الله
مناعینهم بعبیات عالیات عرش و درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات
درین خصوص بقیتهش ایات و نصوص بعلمای اصفهان و نیز دو کاشان مانند مرحوم
حاجی محمد حسین امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر ایچی و اخوند ملا احمد کاشی
نکاشتند و در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید و شعری
استان امیرالمؤمنین علیه السلام قضایند عربی در مدح اعلیحضرت خاقانی و نواب
نایب السلطنه برشته نظم کشیده ارسال داشتند و رساله در اثبات جهاد و غز
و فتوی در ملت بیضا که امیر و شاهنشاه و نایب السلطنه بر استی غازی راه دین
و حمی ملت سید المرسلین است برداخته و در رساله شیخ جعفر و اقا سید علی که
راس و در رئیس مجتهدین بودند صراحت تعیین نیابت امام و وکالت فقهای ذوی
الغز و الاحترام درین مقام نکاشته و بدلائل و اضمحله و براهین سامطه تصریح نموده

نموده که امر و زحمات باجماعت روسه جهاد است و هر چه بتأیون شرع شریف
خراج حسابی از رعایا گرفته صرف این راه شود حلال است و مباشران امور جهاد بشرط
دیانت و امانت از کاتب تا سر رشته داران نظام جدید اند و زنده ثواب و ماجور
در روز حساب و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف مهالک محروسه واجب که بجزم
جهاد و برای تقویت دین و اعزای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام بواجبی تمهید حرب
سازند با جمله بعد از ورود رسایل قائم مقام صدر دولت بمطالعه آنها پرداخته
عمری صرف ساخت و پس از تحقیق و تدقیق فتاوی و اجتهادات فضلا را مطابق
یافت همت بر جمع و تدوین مسایل رسایل نهاد مجالس روح پرور در لشرف
حضور افاضل هنرور را است و شروع در جمع اقوال مجتهدین در رساله علیحد
نموده مسایل جهادیه که سالها متروک بود و هیچ یک از فضلا و علماد در روز کارها
اقبال و التفات بدر پس و مباحثه آن نمود از آن روی که سلاطین سابق را محتاج الیه
نبود قائم مقام مجرد چند روز مطالعه و تتبع از حدت ذهن سلیم و استقامت سلبه
چنان در آن مسایل مهارت یافتند که کسی را مقدر و نبود و مزیدی بر آن متصور
نی گشت رساله علیحد با تمام رسد و محتاج الیه امر او سر پیمان و سرهنکان بودند که
بسط یافت و مطلب در آن دهان دیرتر جای میگردید لهذا ترتیب رساله دیگر برداختند
و آن نسخه را در اندک روزی مضبوط و مدون ساختند و آن رساله در نهایت
اختصار پسندیده طباع مختلفه و اراء متفاوته آمد و از روی آن نسخه نسخ دیگر
در قلم آمد و در انجمن حضور اعلیحضرت شاهنشاهی بعرض رسید و مورد تحسین
واقربین گردید * و نیز یوسف نام پادری از اهالی فرنگستان بود * باصفهان آمد
و نزد علمای آنجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم و دین مسلمانان از فضلالی
مکرام هم رسانید از غایت خبث طینت و فساد طویت در رد نبوت ختم رسالت

و انکار اعجاز قرآن بپراهن و ادله سخفه خود سخنان گفت و نوشت بعضی از فضلاء
عراق و فارس جواب مختصری نوشتند غیر اقلیمی درین اثنا بادی را امرک دریافت
و اوراق او بنظر قایم مقام رسید از غلبه غیرت هاشمی و عصیت دین مصطفوی
و فصاحت مرتضوی دامن همت بر میان زد و دو سه تن از فسیلین و رهائین آگاه
حاضر ساخت و بتبع تورا و انجیل پرداخت و بنای مذهب نصاری و یهود چنانکه
بود نیک دانست ستمی مذاهب خودشان را محاجه کرده از حدت ذهن دلایل دیگر
نیز آورد و در سخنها بادی فرمود و در حقیقت از همده بر میآید و الحال ببحرین
ان کتاب مشغول است و دلایل و پراهن بلند که بدهر آوری از علما و فضلاء غریبه
بذهن شریفش می رسد و در هر مطلب هشت دلیل می آورد و ابواب هشت بهشت
بر روی مستمعین می کشاید آن نیز نسخه مرغوب و رساله با سلووب خواهد شد
و توفیق اتمام خواهد یافت انشاء الله تعالی با جمله درین سال فرخنده مال فضلاء و علماء
از ریایمان در مساجد و منابر رفته بنای و خط نهادند و سلوک اطرافه را با مناسباتان
با و از بلند بر فراز منابر گفتند و گوهرهای و عظمی مقب طلاق لسان و فصاحت
بیان سفند و خصم آثار و قلوب غافلان را متزجر ساختند و سواهی جماعت سر باز
و نوکر موجب خوار جمعی کثیر را غیرت اسلام دامن گیر گشته و او طلب جهاد شدند
و با اسلحه و اسباب هرب از سان گذشته منتظر محاربت و مجاهدت گشتند تا هر
وقت که امر و اشارت رود بجا آید و بردانند و جوهر ذاتی خود را ظاهر و باهر سازند
و اکنون در همه بلاد از ریایمان با ایران و اسباب در همه جا قریب بصد هزار نفر
مجاهد بهر سبب است * بیان مخالفت ابراهیم خلیل خان و محاربه مقرب الحضرة
اسمه جل بیک با مرئوب نایب السلطنه با سپاه قریباخی و حرکت رایت نایب السلطنه
از عقب او قریباخی * چون حکم قدر مثال از مصدر عز و جلال شرف نفاذ یافته بود

بود که شاهزاده پنهان از رود ارس عبور فرماید و از کرد آنکیزی هبون هیکلان
هامون نورد خالک اندیاز را بیاد دهند و ابراهیم خلیل خان جوان شهر آکه بر سر سنگ
استکیار با سبکها و چند سنگی بر هم افتاده غراب غرور در آستانه دماغ بقضه نخاده
بود از پیمان سوط و قهر زهر غنا چشاند و اگر از سرب غیری و کجای روی از اولیای
دولت قوی بنیاد نابد باز چنانکه بود بر مرکب جهل مرکب سوار کرد و استعانت
از روسیه نماید در اندو و دمه های حرب و آماده طعن و ضرب بوده شهاب کلوله
تفنگ و صاعقه تیر و شمشیر بران مستی خاکساران باد پیمار بخته و آنکیزه کرد
شاهزاده بموجب فرمان جهان طاع الویه ظفر نکار را از دار السلطنه طهران بست
از ریایمان شقه کشا و از راه اهر عازم قریباغ شد قبل از عبور از رود ارس
ابراهیم خلیل خان از اسماع خیر حضرت موکب ظفر اترس مخالفت بر آورد از غلبه
خوف و هراس بقلعه شوشی در خزید و شخص زجرت و حیرت گریبان جانش را
محکم گرفت جعفر قلی بیگ پسر محمد حسن خان را که پسر زاده اش بود با وند متصل علی
بیگ جوانش بر برای امتداد و محافظت بل خدا فرین نورد و سبب بکجه فرستاد اینچند در
نیز فوجی کثیر از سالکات برای محافظت بل خدا فرین و محاربه بالشکر ظفر قرین
فرستاد خود نیز از غایت بیباکی علی الحاقی عازم جدال و انجاد نزاع و قتال گردید
ابراهیم خلیل خان بعد از ورودان زمره عنود جمعی از سواران و پیاده قریباغ را
مضروب پسرش محمد حسن خان هکرده با لفاق لشکر روسیه محافظت بل و مدتله
با سپاه اسلام روانه نمود نایب السلطنه از قصبه اهر مقرب الحضرة اسمعجل بیگ را
باجعی در مقدمه تعیین و بعد از رفتن ایشان خیر عزیمت روسیه بجانب بل خدا
فرین تنکام عصر نایب السلطنه رسید بمطنه تلافی روسیه با اسمعجل بیگ و اندیشه
چشم زخم طبع عبور انجناب تاب توقف بناورده همان ساعت حرکت و فردای

ان روز بعد از ظهر وارد کنار رود ارس گردید در چهار فرسنگی بل خدا فرین
بران بر کشته بختان دچار و در انجا هتک جنگ و از چار طرف ان گروه را هدف تیر
و تیشک و جهان فراخ را بر ایشان تیک گردند لشکر اسلام را جگر نهادرتاب و جانها
در التهاب آمده و دلبران روس و قریباغ را عار فرار از خصم و شپوه بجاج و عناد
دامن بر کشته مبارزان طرفین را عرصه نبوی تیک شد که کار از بلا خطه نام و تیک
در گذشت اسمعجل بیک از مشاهده این حالت و نهایت غیرت و رعایت ناموس
و نام اشک مروارید فام از جرع دیده بر چهره مهر نخت و التشرخشم و حبت از کانون
سینه می انگینت و هر لحظه حملات مردانه و کوششهای دلبرانیه می نمود نزدیک بود
که دلبران اسلام را چشم زخمی رسد که در آن حال موکب ظفر کوکب نایب السلطنه
از دور نمایان و غبار کجیل انار لشکر اسلام و کرد گردون نور دد دلبران بانگ و نام
توتبای دیده ایشان شد اسمعجل بیک و سایر مبارزان را دلها با استقلها شاهزاده
شیردل قوی و قالب بیروح ایشان روحی بنوی یافت چون روسیه و قریباغی دیدند
که رایت بختشان تگون و قاید قضا تمامی انهار ابوادی زوال و فنا رهنمون است
بقیه السیف که بیان خود را از چنگ اجل رها نهند و از معرکه جنگ فرار برقرار
اختیار کرده از معا بر سخت و پیشهای پردرخت افتان و خیزان خویشین را بقاعه
شوشی رسانیدند و نایب السلطنه روس روس و قریباغی را بدرگاه انهمان جاه
فرستاد و علی التعاقب عازم قلع ماده فساد انکروه گردید * بحاربه نایب السلطنه
بابولکونیک سردار سپاه روس و متحصن شدن انکروه و گرفتن سنگرهای ایشان
نواب نایب السلطنه با سپاه بر قحله کوه توان بتعاقب انکروه سبک عنان و ان
زمره را تا منزل اق اعلان تعاقب فرمودند و در عرض راه روسای ایلات و احشام
قریباغ شرفیاب حضور شوکت دستور و از انعام و احسان شاهزاده بهره موفور

موفور و نوازشی با محصور دیده رخصت انصاف یافتند و بختی خان گروس را که
از جمله سرکردگان نامی بود بمحافظت اق اعلان که ابتدای جنگ قریباغ بود تعیین
فرمود و از انجا رایت عقاب بیکر از راه چنایچی که اصعب مسائلک و مشحون به پیشهای
انبوه و سختی کمر و کوه بود در پرواز آمد و در منزل چنایچی بختی از دو اب
تغنیگیا نر که لاغری بدی بر فیه بود پیمرا رها کردند و بر سر سبای پیاده آتش افروز را
در چلو و سواره جهان سوز را در عقب انداخته تبب سپاه را با این ترتیب بر راست
و باین تمکین بستند و این زمینده که از پیر خنده پشت گردون او از تحسین
و افرین برخواست عازم قلعه پناه آباد گشتند و در روز و در بخارج قلعها اهالی
قلعه را از مسلمانان و نصاری و اعوان و انصار ابراهیم خلیل خان صبر از دل
و دست از کار رفت سراسیمه و بی سامان ماندند و در ان اثنا خبر ورود اردوی
کجهان بوی دارای کجهان بمنزل تخت ظا و روس که هشت فرسخی قلعه پناه آباد بود
سامعه افر و ز اهالی اردوی نایب السلطنه گردید و از یک طرف خبر بخت افزای
ورود کرد که بولکونیک سر کرده سپاه روس فرح بخش خاطر شاهزاده و غازیان
شهر شکار شد بولکونیک که کین سر کرده سپاه روس کتار اوسکی و دیگران سران
معتبر لشکر روسیه و فوجی انبوه و تو بخانه و قورخانه و دولت عماد ممبتلی
از اسلحه و اسباب و مشحون باد و قه واقمشه بسیار و تداریک و سامان بدشمار
حسب الاطهار ابراهیم خلیل خان برای مقابله و مقابله با لشکر اسلام و محافظت
پناه آباد از کجهان می آمدند و اردو بیکران و این خبر هنگام نزول موکب انجم
شبه کوه بخارج قلعه پناه آباد بعرض نایب السلطنه رسید قبل از آنکه سپاه نصرت پناه
لحظه از رنج راه برسانید و یاری استراحت مرکب و اسود کرد و اب و انعام ساعتی
در خجام توقف نمایند بی تامل و در ننگ بعضی جنگ و تلاش نام و تیک بر مرکب

باد رفتار سوار کشته زایت غزا و جهاد بر افراختند و بتصفیه صفوف و تسویه الوف
پرداختند مقرب الحضرة اسمعيل بيك را چرخي لشکر ظفر قرین و پیر قلینجان قاجار
و علی خان قوانلوی قاجار و صادق خان عزالدینلوی قاجار بسر کرد کی سواران
شجاعت نشان باز داشت و تبیب بزرگ را بعهده اهتمام مهد بقلی خان قاجار
سپردند و تفنگچیان فراهانی و کزاز بسر کرد کی حاجی اللهوردی خان قاجار در روی
بسته که سپاه روس سرکوب بود بتوقف امر فرموده نایب السلطنه چون مهر رخشان
در قلب سپاه طالع شده ساعت بغروب مانده بود در حوالی عسکران تلاقی
عسکرین و تقابل فتن دست داد بشوقی تمام رایت حرب و بیکار میدان کارزار
افراشتند و از کمال اشتیاق سمند روش و پروانه اسخود را بشعله و شرار توپهای
رعداوی ایشان زده قطعا و اصلا پروانه نکردند کتلا و سکی و بولکونیک پای نبات
و قرار در مضمار دلاوری نیک محکم کرده بود لشکر نایب السلطنه در برابر صفوف
روسه کوی دوام و قرار از کوه پای بر جای ر بوده تا هنگام شب از دو طرف بوارق
توب و تفنگ خرمز هستی دلبران مبدوخت و صدمات کلولهای کران سنک سنک
خارومی افروخت پیر قلینجان و محمد علی خان و علیجان و صادق خان قاجار کوشتهای
دلبرانه نمودند و در اثنای کبر و دار و گرمی کارزار صادق خان قاجار از کلوانه
تفنگ التیار زخی منکر برداشت الحاصل نام او در آن سپاه ظفر پناه از زمین و بسیار
چون سبیل طوفان باد بفرمان نایب السلطنه پیاده پورش آوردند کتلا و سکی
و دلاوران روسه در برابر جمله لشکر عدو فرسای تاب مقاومت نیاورده کریان
و خود را بقبرستان و سبعی که مشتمل بر چند مکان محکم بنیان بود کشیدند و در آن مکان
عرادهای آسمان هیکل صخره شکاف را بر اطراف خود چیدند و زیر عرادهها را
خندق کرده پشتش را بسنک و خاک آکنده و مانند شعله در میان تریلهای رعد

رعدا و انشستند و هر لحظه کلولهای توب بر لشکر شاهزاده بستند نواب نایب
السلطنه از مشاهده این حال تفنگچیان فراهان و کزاز را بروی همان بسته و سایر
لشکر را امر فرمود که بر اطراف ایشان سنکرها ترتیب دادند و بروی روسه
شرار توب و تفنگ کشادند چون خبر تحصن روسه در آن مکان محکم بنیان
بعرض معینان دربار سپهر ملایر خاقانی رسید حسینقلی خان قاجار را با چهار
عراده توب جهانبان اشوب و اسباب توپخانه و دسته دامغانی را بعزم املا در روانه
معسکر ظفر اثر نایب السلطنه فرمود و در حین ورود توپخانه شروع بانداختن
توب و بنای تخریب سنکرها از کوه نمودند در مدت شش روز اسبای
حرب در کوردش بود غازیان جلادت این محکم نایب السلطنه صحنه را سپر
ساخته از سر بسته و اطراف سبیههای ایشان پورش آوردند بشیرویی املا در
خداوند میمانند و قوت اقبال بلند خدووار چند تمامی سنکرها طایفه روسه را
متصرف و لب آتش فعل اینه کردار یعنی تیغ التیار بر ایشان راندند و جمعی اسیر
و دستگیر کردند و تمامی نقد و جنس و دو اب ایشان نصیب غازیان نصرت
نصاب شده بولکونیک سر کرده ایشان سه زخم مکر برداشت و با چندان از
سالدات در نظامت نسل فرار و افسان و خیزان خود را بقلعه ترناوت رسانید
غازیان جلادت نشان بسر کرد کی پیرقلی خان قاجار اطراف قلعه را احاطه
نموده کار در برابر ایشان تنگ کردند بولکونیک لایب و ناچار از در حجر و الحاح
در آمده عراده از سال حضور شوکت دستور و اسد های سه روز مهلت
نمود که بعد از انقضای ایام مهلت سر قدم ساخته بسایه عطوفت شاهزاده پورش
پذیر شتابد و در پناه رحمت پنهانیش نعمت امن و امان در یابد نواب نایب
السلطنه از کمال مرحمت جبلی ملتمس او را میدوید داشته نظر باستدغای او

لشکریان در امر محاصره اش مستی و تهاون نمودند و او فرصت غیبت دانسته
شب سیم علی القلم فرار و عازبان نصرت نشان از فرار او خبردار شده بتعاقبش
پرداختند بعضی از همراهان او را از ضرب شمشیر ابدار روانه دارالبوار ساختند
اما از خود را بکوه جرق که در شکوه و بلندی سرش از چرخ مینایی گذشته سقاق
و مامن جمعی از مقررین ارامنه قریباغ بود رسانید و تخته پاره تن را از چار
موجه طوفان آفات بساحل نجات کشانید مقدار آنحال خبر رسید که اشخند ربحزم
امداد بولک و نیک با تمامی سپاه خود از کعبه حرکت و در کنار رود تتر متوقف
است نواب نایب السلطنه اسمعیل بیگ را با جمعی از دایران نصرت شعاری بجهت
استعلام کعبت و کیفیت سپاه روسیه بایرکان تعیین اتفاقا در عرض راه
اسمعیل بیگ و دایران نصرت قریب بجبهی از سواره و پیاده گمان آنکه و در چار
کشته جنگ در پیوست اسمعیل بیگ و لشکر منصور جمعی از آنکه و در اقبل
و بر خیزا سپه و دستگیر کرد و بار دوی شاهزاده مراجعت کردند و اشخند را از
مکان خود قدم قراقرز نکنداشت و مکنون خاطر شاهزاده ان بود که او را پیشتر کشیده
در معرکه کارزار دست بردی ظاهر سازند در چنین ظهور این فتح ایامان همای
و ایت شاهنشاه کامران در منزل تحت طاووس بال نشان بود و چون این خبر
مسریت اثر به اردوی همایون رسید اعلیحضرت خانان نواب نایب السلطنه و سایر
سرکرده کان سپاه قریب نوازش و انعام گردانید و تازک افتخار ایشان را
از وفور احسان و اصطناع بپرخ وین رسانید بیان بعضی حالات که در چنین
تصرف ریات جهانکشی شاهنشاهی در منزل تحت طاووس اتفاق افتاد شاهنشاه
کامران در اوقات توقف در منزل تحت طاووس در ضمن تفریح عیش و شکار
بانظام امور نزدیک و دور میپرداختند مقررین ایالات و احشام قریباغ را گوشه مالی

لی بسزاده اوقات همایون را بتنظیم امور شهر و انحوالی مصروف میساختند
و در منزل مزبور عریضه مهد بقلی خان از ایران رسید عریضه داشته بود که
محمدخان مجدد افواجی از روسیه را بایران طلبید و اردشوره کل و از آنجا
تجاوز کرده بقریه تالین آمده بودند که در ان اثنا اسمعیل خان قاجار و اردایران
و بمعاذت مهدی قلیخان سدر خسته ایشان نمود محمدخان نظریه بخند متکذاری
و جان نثاری ایل قاجار ساکن ایران و سایر اهالی انجا نتوانست که قلعه را
بتصرف دشمن دهد پس بر ایشان حکم رفت که مهد بقلی خان محمدخان را نگاه
داشته خود موجه امور ولایت باشد و خاقان کشور کشای اشرف خان دماوندی را
باقتضایان دماوندی و کرمانی و طهرانی مامور بمحافظت قلعه فرمودند و چون
مقارن آنحال خبر گذشتن شفت بسمت دارالمرکز کابلان بمسامع مقیمان در بار
جهان ملار رسید بود میرزا یوسف مستوفی را با جمعی از جان نثاران مامور
فرمودند که روانه با اتفاق میرزا موسی منجم باشی بمحافظت حدود و ثغور ان دیار
بردارند مامور شدن نایب السلطنه و اختلافه به تخییر کنجه و کمر جستان
و کوچانیدن رعایای کنجه را و بیان سایر حالات انامان شاهنشاه کشور کشا
در منزل تحت طاووس نایب السلطنه و اختلافه شاهزاده عباس میرزا را
بصوب کنجه مامور فرمودند اسمعیل بیگ را با فوجی سپاه بیگ اشخند تعیین
نمودند نواب نایب السلطنه با عساکر نصرت مائران منزل عسکران بسمت کنجه عنان
کرای و کرد موکب انجم شکوه کجل دیده روشن کردن گردید و از اتفاقات
اشخند که از کنجه باراد جنگ با تارک و سامان تمام عازم بود در کنار رود تتر
از مشاهده اعلام سپاه و آثار و علامت اردوی نظیر پناه خود را بکوه اقره
که اصعب مسالك بود رسانید و در پناه دره و پشته های انجا درخیزید و چون

نواب نایب السلطنه بتوقف چند روزه و محاصره او اذن نداشتند رایت عزیمت
بصوب مقصود افراسهند و از کورد و راه شهر کبیر را مستقیم و جعی از معاندین
مقتول و بعضی را دستگیر فرمود و بدولت و اقبال در خارج شهر نزول اجلال
و قوچی از لشکر او فان اثر را بمحاصره قلعه مامور نمودند مامورین کار را
بر مصورین تنگ کردند و درین اثنا خبری که مانند صبح کاذب از راستی فروغی
نداشت در میان مسلمان کبیر انتشار یافت که اردوی ظفر شکوه بفرمان نایب
السلطنه و رجحان حرکت میباشد این خبری اصل در میان ایشان بکدیگر سرایت
کرده علی الغفله صغیر و کبیر و برتا و پیر ایشان از مرد و زن سراسیمه و پریشان
حال از شهر بیرون آمدند و خود را بار دو رسانیدند و مامورین محاصره قلعه
نیز از استماع این شور و غوغا به بعضی اندیشهای دور از کار افتاده متابعت
عامه شهر بار دو مراجعت کردند اگر چه ظهیر اینگونه امور منافق طبع غبور
بود اما چون ازوقه و غله در قلعه و فور داشت و روسیه را مایه ثبات و دوام
و باعث اظهار شورش و شور در خارج قلعه غاونه لشکر یان غیر مقدم و رتبا علیه
شاهزاده جوان بخت در مقام مؤاخذ و بازخواست از سپاه و رهبت بر نیامده
اهالی شهر و ابر و اب اصطلح و قاطر خانه و شتر خانه سرکار و وسعت مدار
و اسبهای سپاه سوار و احوال و اقبال امارت ابار کرده در مقدمه موکب و الا
روانه شکور که در چهار فرسخی شهر کبیر واقع است نمودند نایب السلطنه
با معدودی از سپاه نصرت شمار در عقب توقف و آن شب در نیم فرسخی شهر
اقامت فرمودند و روسیه چون از اقامت شاهزاده در آنجا و داکگاهی یافتند
بشور و محالی که شاید انجناب را با آنکسین غوغا و افروختن نواب همیما از جای خود
حرکت دهند از اول شب تا طلوع صبح صادق از شعله افروزی توب و تنگ

تنگ عرصه جهان را در روشنی مانند روز کمر دند نایب السلطنه اطوار
و حرکات ناصواب آنها را از قبیل طبن ذباب تصور کرده روز دیگر از آنجا حرکت
و بمنزل شه کور لشکر بفرود اهالی شهر کبیر را که از مسکن مالوف کوچانده
بودند از نوال عطا و مرحمت پدید رنج حصه و بجزیه رسانیدند و از آن منزل بمنزل
ز کم نزول اجلال فرمودند و در حین ورود بانحد و د فوجی از روسیه که با ذوقه
قر او ان بامداد اشخدر عازم کبیر بودند و اردو ان سامان نواب نایب السلطنه
و رود آنها را فوژی عظیم و آسته غازیان را بصید آنها مامور ساختند آن گروه
بی شکوه از مشاهده ان حالت عرادها و بارهای ازوقه راجع آورده برای
محافظة خود سنگری مشین و حصن حصین ساخته در میان آن تمحصن شدند جنود
مسعود از خاک و درخت در برابر ایشان برجی تعبیه کرده حملات و پور رشهای
مردانه بر ایشان آوردند میان کبیر و اردو نفر از سرگردکان و چند نفری از
سالکات قبیل و سرگرد در منزلت آنها نیز باتنی چند دستگیر گردیده چون تو بمانه
در رکاب ظفر انساب نبود که عرادهای سنگر را در هم شکند و ان جمع پریشان را
هم ان قابلیت نبود که برای انمام کار آنها برخی از جان نثاران در انشای تکرار
پورش تلف شوند یا موکب نصرت کوکب با آنها از دحام و رجال و نسوان و صغیر
و کبیر شهر کبیر در صحرای زکیم چند روزی با بسف محاصره آنها کردند بنا بر ان
زیاده از آنچه مرقوم گردید التغانی با ضحلال بقیه السیف نشده موکب و الاعازم
اختصه قزاق گردید و چون محافظت پنج و شش هزار خانوار کبیر و عمال و اطفال
ایشان در اردوی ظفر نشان نهایت تعذر داشت لهذا از فرط مروت و مرحمت
ذاتی تمامی آنها را مصحوب پیر قلینان و محمد علیخان قاجار فرموده از راه حسن سو
روانه ایران و از اجامام و ریتبیر نیز فرمودند از نتیجه باس و سلطوت و ضابطه

سیاست و حراست نایب السلطنه آنکه چون اهالی کتبه بخوبی که مرقوم شد سراسیمه
و بر ایشان حال احوال و احوالی که بر کرفتن آن مقدور بود با خود برداشته بار دو
پیر شدند نایب السلطنه در محافظت اموال و عیال و اطفال ایشان به مرتبه اتمام
مبفرمودند که از خوف سیاست ملوکانه احدی از احاد لشکر و امیری از امرای
سپاه ظفر پناه قدرت و یاری آن نبود که دست با سبب و مایحتاج آنها رساند
چه جای سیم و زر از جمله کبسه مهوره که ششون بدو هزار اشرفی و از مال یکی
از اهالی کتبه بود یکی از غلامان درگاه با عز و جاه جسته بود بدین آنکه بهر کبسه
تعبیری یافته باشد با همیان مهر و نشان آورده تسلیم صاحبش نمود و بعد
از ورود ایشان بتبیر خاقان معدلت کسری مباحی خطیر از سیم و زر بصحابت ملا
ملک محمد قاضی عسکر در وجه انعام ایشان ارسال فرمودند که از قرار فرمان
شاهی آورده در تبریز بصغیر و کبیر ایشان تقسیم نمود القصد بعد از ورود موب
مسعود بحدود اخستغه قزاق چند روزی توقف برخی از اعیان ولایت کاخ
و فرستاده قلعه نیکی تقابلس با جمعی از بزرگان قزاق وارد رکاب نصرت اتساب
و از انجمنای عزیمت بصوب ایران معطوف داشتند جماعت شوریده رای
قزاق از قی مغربی و جهالت بفکر این افتادند که سر راهی بران سپل بی زغار کبرند
و باین وسیله اجرای خدمتی بر وجه نمایند خود را از اخلاص و ارادت باین
دولت جاوید مدت بری الذمه ساخته این یعنی راست او بر نجات خود از مواخذه
و باز خواست ایشان سازند پس بعزم این اراده اتفاق نموده از منزل اخستغه
ناجولکای ایران که همجده فرسنگ و سه جایبهای انبوه و درختان تن اور
و در هم بافته و تا آن زمان سباهی گران از آن راه مجال عبور نیافته بود در کپن کپن
نشستند و در آن پیشه جای خالی نبود بقدر آنکه اقامتی توان نمود و اگر بالفرض جای

جای چنین یافتند درختان تن اور بریده بر روی هم افتاد خستد و راه عبور را
بر لشکر شاهزاده بکلی مسدود ساختند نواب نایب السلطنه توکل با نطاف
برورد کار و تکبیه میوطن خیر و موطن سپید ابرار و حیدر کرار و ائمه اطهار نموده
از آن راههای که عبور یک نفر از کثرت درختان انبوه مشکل بود بانه و اغروق
عبور فرموده و گروه قزاق بر نفاق در هر چاسر راه گرفته مجار به و مجادله برداختند
مغلوب و منکوب کشته قرار کردند هر چه امر او سران سپاه الحاح نمودند که در
چنین مکانی مقصد بنده و اغروق شدن از روی محرم و احتیاط دور میباید نواب
نایب السلطنه با خواص و غلامان عزیمت فرموده خود را به امن رسانند شاهزاده
راظهار این طلب بر ایشان خشم فرموده و از حال بیاری از احاد لشکر که ضعیف
و ناتوان بود عقلمت نفرموده و غریب تر آنکه هفتکامی برای نماز در جای فرود
آمده بودند در آن مکان جامی شربت میل مینمودند مقارن احوال در پناه درختی
یکی از جماعت قزاق کپن کرده ذات قدسی صفات نواب نایب السلطنه را
هدف تفنگ نمود چون خدا و بندش یار بود و باطن ائمه اطهار مدد کار کابوله تفنگ
موزه شاهزاده را خراشیده در گذشت و مطلقا اثر تعبیر در بشیره هبایش ظاهر
نیکشت تفنگچیان جرار از مشاهده اینحال تفنگ در چنگ میان جنکل متفرق
شد آتش حرب و پیکان فرود خستند هر که رایانند بشعله و شرار تفنگ مرگ افک
سوختند و از نجایا کمال تازی و آرام و اطمینان تمام وارد ایران و بیکر یکی و اعیان
و رعایای انجار انبوه مراحم بیکر آن شاهنشاه کتبی سنان آمد و اساختند و در
ایران چند روزی اوقات را صرف تپه و نندارک امور قلعه و ولایت فرمودند
و در مقام باز عریضه بد زکاه اسمان جاه با حاجی محمد خان قرآکو زکو که از خواص
بود ارسال و اسدغای توقف در آنجا بایمان مادم که جنگ روسیه در میانست

نمودند و مأمور شدند که اعلیحضرت شاهی بدولت و اقبال عازم مقر سلطنت
شوند که بعون الله تعالی و بین اقبال مصون از زوال کفایت کار دشمنان بعهده
چاکران عبودیت نشانست و تاجان در تن و رومی در بدن باقیست مراسم
جان نثاری را تقدیم خواهند و دلس بنا بر عرض و استدعای نواب نایب السلطنه
خاقان کبکی ستان دارایی مملکت اذربایجان را نایب السلطنه تقویض فرموده
عقاب رایت ظفر طراز سمت طهران در بر و از آمد آمدن شفت سر کرده
روس بر سردار المرز کیلان و محاربه او باهالی اجماع و تسکین یافتن و گریختن
اشخدر در سال قبل بسبب چهره دستی جنود مسعود از پادشاه روس مستدعی
فوجی لشکر از طرف دیگر شده بود حسب التعمای وی شفت که اشقه تر از پیل
ست بود باد و آند فرزند گشتی مشغول بوجود مردان کار و توپهای ار در شکل
دو زخ شرار و اشخانه و آلات کارزار از سمت دریای خزر بطرف رشت مامور
و به گشته بار نشینند در حوالی طالش لشکر افکن شدند و بعد از دو روز
توقف از انجا روانه بارگاه انزلی و در حین ورود قلبی از تفنگچیان که بامر
حاکم ویلمان بمراسم آن مکان مشغول بودند مرکز را خالی کردند و روسیه
انزلی را محمل نزول ساختند مقرب الحضرة مهر زاموسی منجم باشی که در حین حرکت
دارایی جسدشان از دار السلطنه طهران بنظم امور کیلان مامور شده بود از
اسماع اینخبر دفع استکبار روسیه را با استنصار حکام و روسای اندیاری
برداشت و از کمال غیرت و اظهار خدمت در پیشگاه نظر مهران شهر یاری در
محللی که موسوم به پیره بازار بود سنگرهای مستحکم بست و فوجی از تفنگچیان برق
شتاب از زمین و بساار خیابان پیره بازار آماده گپ و دار قرار داده جمعی را نیز
در سنگر مستعد کارزار ساخت و خود در سنگر کبکی نشست صبحگاهی

گاهی بایجاد کان جلادت اثر و توپهای دو زخ شریقی و تسخیر سنگر پیره بازار
و اتمام کار رشت که با اجتهاد بست و تفنگچیان که در زمین و بساار منتظر کار
و آماده کارزار بودند در میان جنه کل بسک از گرم جنگ و بیکار و دو دقتک
بیکره نار پیوست و آند و طرف تکرک بلا بر ایشان ریختند سپاه روس وقتی
بجود برداختند که قریب یک هزار نفر ایشان مانند برک رزان از باد خزان بر زمین
جنکل ریزان بود بقیه السیف قریب خذلان و خواری اقلان و خیزان خود را
بیار گاه انزلی رساندند و این چنین قبحی شکر ف به نبروی بخت خدا داد
وسعی مقرب الحضرة مهر زاموسی منجم باشی شرف تفسیر پذیرفت مهر زاموسی
و سایر خدمتگزاران از دربار که دون مدار مورد انعامات و افره و تکریمات
متکاثره گردیدند * بیان تمسک نایب السلطنه و الخلاقه شاهزاده عباس مهر ز
بر و سادد ارایی اذربایجان بفرمان خاقان کبکی ستان و اخبار مشوعه این
سامان * چون نواب نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود قاطبه
رعایا و لشکر یا نراد رظل عطوفت و سایه مرحمت جای داد ابواب رافت و رحمت
پروری بروی روز کار کافه انام و شریف و وضع و صغیر و کبیران خطه خلد
مقام کشاد اگر چه بواسطه حرمان از قبض عتبه بوسی خاقان کشورستان کمال اندوه
و ملال داشتند لیکن از رهگذر اشتغال بخدمت سلطانی خاطر شریف خود را
تسلیم داده بانتظام امر مملکت میپرداختند و مقارن ورود نایب السلطنه بدار
السلطنه تبریز عراض اخلاص پیوند از شیخ علی خان بیگلر بیکر قبیه و در بند
وسر خانی خان لکری و حیدرقلی خان کیم با کوبه رسیده عرض و استدعای نموده
بودند که مظنه کلی حاصلست که شفت بعد از فرار از کیلان پای تعرض بولایت
با کوبه باز و دست تطاول باین حدود دراز نماید باید که تدارک لشکر کشی

و قلعه داری با کویه شود نواب نایب السلطنه احکام موکده به شیخ علی خان
و سرخای خان لکزی و حسینقلی خان بنی برتر غیب و تحریر بص محافظت با کویه
و معانت از داخل روسیه صد دریافت و یکی از معتمدان را باندارک و سامان
بسیار از سرب و بار و طوق و و اجناس پشمار روانه قلعه با کویه فرمودند
اما شفت بعد از فرار از کبلان بکشتهها برشته برابر با کویه لکن و بنای
ستیز و او نیز کساد از کلولهای توب صاعقه انکیز اما کن و موطن اهالی قلعه را
شعله ریز و حسینقلی خان و اهالی قلعه نیز از آفر و ختن نایب جنگ و انداختن
کلولهای توب شراره ریزی آنها را دفع و محاربات عظیمه نمایان روسیه
و حسینقلی خان در روی دریا ظاهر و واقع گردید و در آن اوقات چند فرزند
گشتی روسیه را قلعه کبان بصد مات توب شکسته جمعی از انکیز و راخر بق
بجهت لاک و بوار ساختند و روسیه از طرف خشکی در آمده بلجای و عناد سر
بر افراختند و کلولهای برق انار همان قلعه و حصار ریختند و نوایر حرب از اطراف
و جوانب قلعه انکیز معتمدان انحال شیخ علی خان بهراقت نوح بیگ ولد سرخای
خان لکزی با جمع کثیر قاصد روسیه گشته و به افواج منعقد خود وارد قلعه با کویه
و با حسینقلی خان معاون و معاضد گشتند و از اندرون و بیرون چند روز آتش
حرب بالا گرفت بالاخر جمعیت روسیه پریشان و از ظاهر قلعه خود را ایمان
دریا کشیدند و از انجا بادیان غریمت افراختند و میان پشت ساری طالش
ارمیدند* در بیان حرکت موکب نایب السلطنه بسمت موغان و قتل اشجدر
سردار روس و متفرق شدن روسیه* در حین توقف موکب و الادردار
السلطنه تبریز عمر رضه از مصطفی خان شبر وانی متعبر بر حرکت اشجدر از کجه
بسمت شبروان و الحاح وی در طلب امداد و اعانت و استدعای نصرت و حمایت

حمایت رسید نواب نایب السلطنه پیرقلیخان قاجار را با فوجی از دلبران شهرشکار
با اعانت او تعیین و در کنار رود کر که در گذشته فرسخی شبروان است پیرقلیخان را
بوضوح پوست که مصطفی خان از راه ضعف نفس بار و سه بنای سازش گذاشته
و با اشجدر ملاقات و با افتتاح طریق موالات برداخته ابواب صلح و صلاح بر روی
او باز و با وی از راه خدعه و فریب کرکاشتی ساز کرد وی نیز بگفتار او
مغز و رو بر سر با کویه روان شده است از آن طرف نیز شفت از ساری بوی
پیوست و مقارن انحال عمر رضه حسینقلی خان نیز که استدعای امداد کرده بود
رسید نواب نایب السلطنه بجزر استماع این اخبار حسینقلی خان قاجار را با فوجی
از دلبران جلالت انار بر سر اباغار روانه و عسکر خان افشار را نیز با هزار سوار
در مقدمه بسریمت برق و باد فرستاده که داخل قلعه با کویه گشته بمعاونت
حسینقلی خان اقدام نمایند و علی التعاقب احمدخان مقدم بیدکلی یکی تبریز
و مراغه را پیش از حرکت موکب انجم شکوه با تو بخانه دوزخ شرار و مبارزان
جرار از پیاده و سوار تعیین فرمود با انکه هفتکام سختی زمستان و اشتداد قوت
شتاب بود و دو دعو د از ریجان و سبیل خوشتر مینه و نواب نایب السلطنه بخار به
فرقه روسیه را پیش نهاد همت ساخت و در ریست و دوم شهر ذیقعد الحرام
از دار السلطنه تبریز بر جسم اعلا ح نصرت فرجام از راه اردبیل بسمت موغان
عبیر نیز کردید و در زمان ورود بدارالارشاد اردبیل عمر رضه پیرقلی خان
رسید مشعر باینطلب که عسکر خان افشار حسب الامر نواب کامیاب و الا خود را
بمسارعت سبیل بقاعه رسانید حسینقلی خان قاجار بمحافظت جسر رود کر اقدام
و پیرقلی خان در خارج قلعه با کویه متوقف و شیخ علی خان نیز با و ملحق گشته
اشجدر در انجد و دبا کمال اختلال حال قریب اضطرار و اضطراب و دو اب

عمراده بنای او بتامی از شدت سرما و صرم بحر خزر عرصه تلف و از فقدان
از ووه از چهار طرف سهام مشقت و بلا و خدنگ هلاکت و عذاب اهداف گشته
ابواب چاره و خلاصه بر روی خود مسدود یافته لا علاج از میان لشکر خود جدا
گردید و بجوالی قلعه آمد که شاید حسینقلی خان را بتطبیع و وعده و وعید
فریب داده راه فرار یا جای قرار برای خود بیاید و تدبیری برای رهایی خویش
از اسب چنگال شیران پیشه دغانماید در آن اثنا ابراهیم خان که از بنی اعیان
حسینقلی خان با کویه بود و به رشادت ذاتی و جوهر جلیلی از امثال و اقربان خود
سبقت داشت از رکاب مستطاب شاهزاده کامیاب مامور بیا کویه شده بود با و
رسید وقتی که با حسینقلی خان با کویه در یکجا بودند و تمهید مقدمات گفتگو
مینمودند باذن حسینقلی خان او را ضرب کلو له مقتول و پیرقلی خان قاجار
و شیخعلی خان و سایر مامورین دور جمعیت او را احاطه نمودند بعضی از ایشانرا
مقتول و بر خیرامغلول و بقیه السیف کمر بسته با تفاق شفت در کشته ابر نشسته
روانه ساری شدند و سر پرشور او را که از نخوت و غرور با فسر هور میسود
از تن بریده مصحوب چایاران بتختگاه رسانیدند اما چون ابواب نایب السلطنه را
فرمان چنان بود که مامورین در میدان کین بدفع آن خیره سر پر دازند نه نگردد
اتنای گفتگویش مقتول سازند او را خاطر خطیر از این مقدمه بهجتی روند بلکه
ضمیر منور گرفتگی رونمود * مامور شدن بعضی از امر اذ در بایجان به ایروان
و گذارش حالات اسامان * رای مهالک ارای نایب السلطنه بعد از قتل اشجدر
به تنبیه و تدمیر مفیدین بحال شوره کل و پنبک و کتجه و کمر جستان فرار یافت
چون جعفرقلی خان با فوجی از روس مدتی بود که در قلعه تالین ایروان ساکن
بود و دست تطاول و خرابی بمضافات و حوالی ایروان گشوده بنابراین مهد بقلی

بقلی خان قاجار بیکلر بیکلی ایروان و حسینقلی خان بیکلر بیکلی ارومیه و اسمعیل
خان قاجار حاکم خوی و کلبعلی خان حاکم نخجوان با جمعی از سپاه افشار و ایروان
و کتکولو و خوی و غیر هم با استدصال روسیه و جعفرقلی خان مقرر گردید و حاج محمد
خان قراکوزلو که از اعظام انظار و از چاکران قدیمی حضور سعادت دستور و بصفت
محرمت در خدمت بارفعت موصوف بود بانجام خدمت مقرر تعیین شد و حکم
فرمود که بعد از ورود بایروان اول در برابر قلعه تالین که مامن جعفرقلیخان و روسیه
انحد و دو قلعه متین بنا شود و مساوی هزار نفر تفنگچی در آن مکان از داشته
راه فرار و از ووه را بر ایشان مسدود سازند و بعد از آن به فتوای عقل و رای
در انجام خدمات دیگر لو از م سعی و اهتمام بعمل آورند محض انتشار این خبر قبل
از ورود سرگردگان و سپاه نصرت پناه بجوالی ایروان جعفرقلی خان و روسیه
از باز فرار و جمعی از لشکر ایشان در دست قراولان مهد بقلی خان قاجار
گرفتار گردید و چون باشایان سرحدات روس درین چند سال با از جاده سلوک
قدیم بیرون گذاشته بودند و از راه فتنه جوئی گاه گاهی دست اندازی با طراف
ایروان مینمودند و آنها فرصتی کرده توشه از گوشه می بردند و از انجمله ابراهیم
باشا حاکم بایزید هم سه چهار هزار نفر بعزم تاخت ایلات ایروان فرستاده بود
دست ترگتازی و تطاول گشاده لهذا کلبعلی خان حاکم نخجوان عجله بیا باده
و سواره ابواب جمعی خود به تنبیه ایشان برداخت و بکمال استیصال بر سرانگروه تاخته
جمعی قبل و دستگیر ساخت بعد از آن همگی باشایان از خوف استعداد و اجتماع
سرگردگان از بایجان سر فضول در جیب خول و بای قسه جوئی در دامن ادب
کشیدند و عراض نیاز مندانه منبجی بر عذر خواهی و انابت و بازگشت از قبایح
اعمال و اظهار ندامت بدرگاه نایب السلطنه ارسال داشتند و از دربار شوکت

مدار بخلجهای فاخر شرف اختیار یافتند و بعد از اجتماع سرکردگان و سرداران
قرار کار بدین متوال داده شد که مهد بقلی خان و کلبعلی خان به تنبیه روسیه شوره
کل و پتیک قیام و اقدام نمایند و حسین قلی خان و اسمعیل خان و حاجی محمد خان
حسب الحکم بکنجه رفته خدمت مقرر در معمول دارند بعد از این قرارداد
خوانین عازمین کنجه روانه و مابین کنجه و قفلس فرود آمدند و بنای تاخت
و تاراج نهادند و همه روزه اطراف کنجه را احاطه و بقتل و غارت میبردند
نواب نایب السلطنه بعد از مراجعت از جنگ روسیه قریباً باغ احکام بسرکردگان
اصدا فرمود که سرکردگان مامور در این اوقات سعی بلخ در محافظت سرحدات
ایروان میدول دارند و نیز بمامورین خبری رسیده که مهدی قلی خان
و کلبعلی خان کاری ندیده و جعفر قلی خان و روسیه بنیک و شوره کل
جسارت و زبده جمعیتی بقصد اهانت ولایت ایروان مبعوث نمودند لهذا سرکردگان
بعزم در دست و رای مبنی از کنجه عازم ایروان و جمعیت روسیه و جعفر قلی خان
از استماع حرکت ایشان متفرق و بریشان کشته فرار بقلاع خود نمودند و سرکرد
سکان بعد از انتظام امر ایروان بحکم نواب نایب السلطنه معاودت کردند * در
بیان اطینان و استنباس مصطفی خان حاکم طالش بسعی و استمالت وزیر بی نظیر
میرزا عیسی ملقب بمیرزا بزرگ قائم مقام * مصطفی خان حاکم طالش از زمان
دولت خاقان مغفور تا این زمان از اربابای دولت جاوید مدت مشوش و روز
بروز بر وحشت و تشویش مفاخر و داز و رود و کب مسعود بدار الارشاد
اردیل بصورتیکه شاید تنبیه و کوشمال او منظور بنظر مهران باشد پیشتر از
بیشتر خوف و هراس بروی غلبه و باشفت الفت نمود و مکنون ضمیرش آن بود که
از طالش مجز و پشت ساری راه فرار نماید و از اینجا بقصر رفته اسوده خاطر قرار

قرار و سکون نماید نواب نایب السلطنه از این معنی آگاه و وزیر دولت خواه
سلاله الاشراف و الاطیاب میرزا بزرگ را با استمالت او مامور و مقرر داشتند
که مصطفی خان بعد از اطینان شفت و همراهان را از جزیره ساری بر سبیل
قطع ممبر بدون اذوقه و مایحتاج از ساحل لنکران فراری سازد و وزیر بی نظیر
بعد از ملاقات مصطفی خان او را بمراحم بیگمراخا خان کنتی مسان و الطاف
و اشفاق شاهزاده و فی الاحسان قوی دل و مطمین خاطر ساخته راه اذوقه و سایر
مایحتاج شفت و همراهان او را مسدود و ایشان در عین شدت زمستان راه دیار
خود پیش گرفتند تا وصول بمطلب جمعی از آنکه به بسبب کرسنگی و شدت سرما
تلف گشتند مصطفی خان شهر وانی بعد از ملاحظه این احوال قریب ندامت
و انفعال گشته بعزم ملاقات احمد خان بیگمراخی تبریز و مراغه که در آن او ان با سیاه
کپنه خواه و تدارک و سامان بحکم شاهزاده کامران در کنار کره توقف داشت
تا کنار رود کر آمده او را ملاقات و نعهد نمود که من بعد سر بر خط فرمان واجب
الاذعان خاقان اعلیحضرت شاهی داشه از حکم و اراده شاهزاده از اده تجاوز
جایز ندارد و مدت العبر در شاهراه چاکری و عبودیت شعاری ثابت قدم و راسخ
دم باشد * بیان و فایع سنه هزار و دو و پست پست و یک هجری و بیان حرکت
علی باشا والی بغداد بسمت کرمانشاهان و انفرام او * چون چشم خورد شد از طارم
حوت بایوان حمل تحویل گمر خاقان ممالک عزت و فخر و زوی از برای جشن
نوروزی به تخت مرصع فرار گرفت و بطریق عادت تمامی امر او وزیرای رزین
رای صاحب سعادت از نوال احسان بیز و الجیب و دامن امید را مال مال
کردند و بعد از انقضای ایام جشن و سرور همت عالی نعت بساختن مهبات
ملکی مقصور فرمود عبدالرحمن باشا حاکم بیان که بسبب سوء سلوک علی باشا

والی بغداد از مهاجرت خود از عراق ریخته باین علت از دولت علیه عثمانیه رو
کردن و دست توسل و امسه ان بدیل عاطفت این دولت جاوید بنیان زده
بود و شاهنشاه روقف مایهوف نواز اورانوازش و اعزاز فرموده ایل و اویماتش
را که قریب پنجاه هزار خانوار بود در سهت کردستان محل سکنا مقرر و قیامت قابلتسرا
بمیزان عفاخرو انعامات مکانیزه مزین گردانیده از اولای دولت روز افزون
ایواب انواع مکرمت و دلنوازی بروی روز کارش گشاده کشت و مواید و مواید
عارفت و اصطناع در مصیبت امانش نموده فرمان جهات مطاع مصحوب مهر صادق
مروی منشی و قانع نکار و معتقد دیگر در خصوص نصب و تعیین او در حکمه
خود شرف اصدار یافت علی باشا بعد از نداد لید بر مستک شده با سال بدکشیها
اجرای فرمان شاهنشاه را در عقده تعویق می انداخت و در ظاهر چنین جلوه
میداد که در سپردن ملک او مضایقه نیست اما باطناً تصور این که سپاه نصرت
نامه از طرفی بمجادله روسیه مشغول و از جانب دیگر بمحاربه افغانه قدهار
و هرات و اوزبکان مرو و ترکستان سرگرم میباشند البه اردوی همایون
شاهنشاهی از مردان کار خالی خواهد بود از غایت تنگ نظری آغاز بلند پروازی
کرده و بسیار طریق عصبان کشت و مقدمه عهد قدیم دوستی میان دولین
ایران و عثمانیه بپرامون خاطرش نکندست باسی هزار پیاده و سوار و توپخانه
والایات کارزار از سواد بغداد بیرون آمد و از راه ذهاب تا منزل طاق گرا رسیده
در آن مکان متوقف گردید و توپخانه خود را بر سر تلال و جبال کشید و این خبر در
چین سلطانیه سلطان افاق رسید خاقان عدالت نشان که مظنه این حرکت از وی
نداشتند و در تدارک ترخاش باد دولت عثمانیه بنا بر عهد و سنوا معاضه نبودند
و اساس البام میان دولین ایران و اند دولت را محکم می بیند اشتند فوراً از وفور

و فور غیرت طبع غبور برای گوشمال ان سرهست ساغر خمر و در شاهزاده کامکار
محمد علیم زار با فوجی از مردان کار از پیاده و سوار و چند نفر از امرای یعنی
ابراهیم خان و محمد علی خان شام بیاتی و نوروز خان ایشیک اقا سی باشی و امان
الله خان والی کردستان و فرج الله خان افشار سقچی باشی از راه همدان و کرمان
شاهان تعیین فرمود شاهزاده محمد علیم زار خود از کرمانشاهان گذشته در منزل
کرنده فرود آمد و جمعی از سپاه ظفر بناه را بسر کردگی فرج الله خان و امان الله
خان از راه سلیمانیه تعیین نمود علی باشا والی بغداد نیز در راه از پیاده
و سوار بغداد را بسر کردگی سلیمان باشای که با بر سر عبد الرحمن باشا که با ایل
واحشام و عبال و اطفال خویش در منزل دیزمه که سرحد کردستان است منزل داشت
فرستاد و خود از استماع حرکت لشکر منصور با نحد و دو تحریک لوای شاهزاده
کامکار خوف و هراس در دل راه داده از منزل طاق گرا چند منزل کوچ کرده
بر عقب نشست سلیمان باشای که با بنه و اغروق خود را گذاشته بر سر عبد الرحمن
باشا ایلتغار آورده باین تصور که قبل از استحضار و اطلاع سرداران لشکر ایران
باتمام کار او پردازد بیست و دو فرسنگ راه را در یک شبانه روز طی کرده
عبد الرحمن باشا هنگام طلوع صبح از ایلتغار او خبردار شده عبال و اطفال خود را
گذاشته احوان و انصار را برداشت و در برابر ایشان صف را شد و کس
باستعمال نزد فرج الله خان فرستاد و از کیفیت کید و کین خصم بدسکال ایشانرا
اخبار کرد ایشان از استماع این خبر با سپاه نصرت نامه ایلتغار کردند هنوز ذتیاله
لشکر در عقب بود وقتی رسیدند که عبد الرحمن باشا شکست یافته در کار هزیمت
و فرار بود پس فرج الله خان و سایر سردکان از مشاهده این حالت شمشیرهای
جلادت اخته بر لشکر سلیمان باشای که با ناخند و از استعمال الات کارزار

هنگامه که بود از ظاهر ساختن یک ساعت نیم جنگ مغلوبه در میان قاپم بود از
نیروی طالع خدیو کیتی ستان لشکر بغداد شکست یافته فریب سه هزار کس مقتول
وسلیمان پاشای که پاد و سه هزار کس از لشکر بغداد اسیر و دستگیر گردید
عبدالرحمن پاشا در سلیمانیه مستقل و سلیمان پاشا را بخدمت شاهزاده فرستادند
و شاهزاده کامر کارنور و زخان قاجار ایشک افاسی باشی را با طایفه مدانو
و جهان بیگلوی اگر اد و قره کوزلو بزرگها ب تعیین و قیام پاشا حاکم انجلیقهای
هم اغوشی شاهد فتح و پیروزی با سپاه در برابر نور و زخان صف اراپی و بعد از
کمر و فرسبار و تلاش پیشمار در کار خود فتوحی بنا نموده چون موی بتان روی
بر تافت و نور و زخان از کوره را تا منزل بعقوبه بغداد تعاقب کرده بغداد را قتل
و اسیر و تعداد از ذهاب معاودت و انباران نیز بجار و ب هب و غارت رفته
و خیمت پیشمار گرفته علی پاشا را از استماع این اخبار و شکستهای پی در پی آتش
در نهاد افتاد و جمعیتش به برنشانی مبدل و یکبارگی اردوی او متفرق گردید و خود
نیز قریب اضطراب و تشویش گشته فرار برقرار اختیار و نظر بسوا اعمال از اهالی
بغداد نیز اطمنانی نداشت تا حوالی قلعه بغداد در رفت و در یک منزلی انجا قرار گرفت
و عالیجناب قدسی القاب مجتهد العصر و الزمان شیخ جعفر خراسانی را از نجف اشرف
طلبید نزد شاهزاده کامر کار برای عذر از افعال ناانگار خود باعتذار فرستاد
و استدعا نمود که شاهزاده در خدمت خاقان جم اقتدار شفیع قیام اعمال و عذر
خواه کار ناسزاوار او کرد و شیخ فاضل بتوسط شاهزاده محمد علی میرزا
در خدمت شاهنشاه بهمال ملهس اعمال نگویند و افعال ناپسندیده علی پاشا
که در میان دولتین علیسین ایران و روم خیار نقار و نقار انگیزه و در میان
بیمو جیبی خوهای بیکناهان برخاک دلت و هوای رعبه بود گردید خدیو جهاندار

و استدعای شاهزاده را قبول و بر حسب ثمنای شیخ اقتدار سپاه نظیر انتساب را
از اطراف و جوانب بغداد بر کاب مستطاب طلپید و شاهزاده بموجب امر هپان
شرعی بعلی پاشا مرقوم و به اهالی بغداد نیز حکمی ارسال فرمودند که از امر و نهی او
تجاوز جایز ندارند که جرایم او در درگاه سلطانی بعفو و انعام مقرر و در صلح
اخلاص کیشان منسلک و از جمله دولتخواهان این دولت ابد بنیان محسوب میباشند
وسلیمان پاشای که پاد و سه هزار کس از لشکر بغداد اسیر و دستگیر گردید
خاقان پوزش پذیرد در خانه معتمد الدوله العلیه میرزا محمد شفیع متوقف و انواع
مهربانی در باره او بظهور میوست و در اواسط شهر ذقعد الحرام حاجی یوسف
پاشا صدر اعظم سابق که در انحال صاحب اخبار مملکت از زنه الروم و قراحصار
مشرقی و مضافات آن مرز و بوم و سپهدار با اقتدار بادشاه و الاجاه روم است
فضی محب و اقدیمی را که از جمله خواجگان دیوان مشد الا ارکان و تربیت
یافته آن پاشای و الاشان بود بر رسم رسالت بدر بار شوکت مدار توایب نایب
السلطنه به نیز ارسال خواجه مزبور بقبض حضور شوکت و معالی دست و توایب
نایب السلطنه رسیده مکتوب دو ستانه او نیز که شمعون بعد رخواهی از معامله
ناو و او حرکات ناسزای علی پاشا و الی بغداد و اذن مرخصی سلیمان پاشا که با او
بتوسط نزدیکان حضور معروض گردید توایب نایب السلطنه در خدمت خدیو
کامران مستدعی استخلاص سلیمان پاشا که پاشا کشند سلطان سلیمان شان
او را مرخص فرموده برود و دشمن را بجلهتهای کرانمایه فخلع و مقضی المرام و شاد
کام روانه دار السلام بغداد فرمودند * بیان قتل ابراهیم خلیل خان در دست
روسه * ابراهیم خلیل خان از مشاهده خاتمه کار اشیند رو استیصال شفت فتنه
جوئند مبراشباع و اتباع او و اسمالت مصطفی خان حاکم طالش اطمنانی و امید

واری تمام بجز سائده عرابض متعدده از مهران خود روانه در بار شو کنگلار
و نواب نایب السلطنه را در خدمت شاهنشاه سپهر جناب شفیع کناهان و عذر
خواه تقصیرات بی پایان خود ساخت شاهزاده ازاده هر رضه استشفاع مصحوب
کسان او بدربار کبته مدار ارسال فرمودند مهران شاهنشاهی عزتفاز
بند برفت کرد و صورت تدارک مافات تصور او مقرون بعفو و اغماض گردید
ابراهیم خلیل خان از وصول این مرده فوق العایه شاده ان و از سر خلوص نیت
وصفای طوبیت بقدر دفع روسیه قریباغ اقتاد و عریضه اخلاص ترجمان مصحوب
داماد خود بدار الا رشاد اردبیل ارسال حضور نایب السلطنه داشته است دعا
نموده بود که موکب ظفر انتساب نواب کامیاب مشوجه قریباغ و ابو الفتح خان ولد
او را با جمعی از دلبران کاراگاه از راه قمان و فرج الله خان شاهسون را با فوج
دیگر از دلاوران نصرت اثر از راه چنابچی در مقدمه موکب انجم حشر تعیین
فرمایند نواب نایب السلطنه مامول او را مقرون به معمول داشته ابو الفتح خان
و فرج الله خان را در مقدمه موکب قیروزی اثر روانه و علی التعاقب همای
رایت میمون ایت بسمت قریباغ در پرواز آمد بعد از عبور از پل خلد فرین در کنار
رودارس ابو الفتح خان از حوالی قلعه پناه آباد مراجعت و معلوم شد که قبل از
ورود ابو الفتح خان و فرج الله خان جعفر قلیخان بسره زاده ابراهیم خلیل خان
روسه قلعه را از حقیقت کاراگاه و در شب بیست و سیم شهر ربیع الاول
سصد نفر از ایشان شب هنگام از راه خانه خود بجارج قلعه آورده و چون
ابراهیم خلیل خان که قبل از این مقدمه با عیال و اطفال در خارج قلعه توقف
داشت هرگز طریقه حرم و احتیاط مرعی نمی داشت سه چهار ساعت از شب
گذشته بی محابا بر سر او ریخته او را با همشیره سلیم خان شکلی که همسرش بود

بود و دختر او که خواهر زاده همای خان لکزی و جمعی دیگر از اناث و ذکور که
بر وانه اسادر بر ابر شعله شمع نفتک ایشان جانور نمود در آتش قتل و پیداد سوختند
و آتش قتل رحم و بیباکی در جهان افروختند و رخت کهن سال زندگانی ابراهیم
خلیل خان را به تیشه جور و پیداد از پای افکندند و چشمه سار ثروت چندین ساله
او را در پایان زمان شیخوخت بدست جفا و عناد با خاک ذلت و بوار بر آکنند
نواب نایب السلطنه بدون تأمل و درنگ بعزم جنک باروسه روانه قلعه پناه آباد
و در عرض راه عریضه سلیم خان شکلی رسید مشعر باین مقدمه که جماعت روسیه را
که دو سال قبل ازین بلباجت مصطفی خان شهبروانی بولایت شکلی برده اطاعت
کامل بایشان می نمود محض استماع و رود موکب و الا بانحد و دوشنیدن خبر
قتل ابراهیم خلیل خان او را کجبه ساخته کما یبغی بهر اسم خدمت گذاری و اخلاص
شعاری پرداخته ام و استدعای امداد برای احتیاط کار خود نموده بود نواب
نایب السلطنه حسب الاستدعای او فرج الله خان شاهسون را با فوجی از شهبان
بلنک افکن بامداد او مامور فرمودند * حرکت موکب و الا بجار به روسیه
قریباغ بار دیگر * چون اکثری از ایلات قریباغ بعد از قتل ابراهیم خلیل خان
مستدعی شدند که از قریباغ کوچند در قریباغ داع ساکن باشند لهذا عطاء الله خان
شاهسون بگو جانبدن الهام امور گردید جمعی از سپاه ظفر پناه را نیز قبل ازین
مقدمات بسره کردی نجفقلی خان ضمیه قشون ابراهیمی مهد بقلی خان قاجار در
ایروان نمودند و فوجی از قشون را در خوی و تبریز توقف مامور و حسب نقلی
خان اقشار و اسمعیل خان قاجار نیز بنحوی که گذشت دعا و طلب این طلب شدند
که با فوجی پیاده و سوار از راه ایروان روانه بکنیه و کر جستان و در آنجا رود
مصدد خدمات شایان شوند الکسندر میرزا و الی تقابلس نیز درین باب تعهداتی

افزون از حساب مهور و جوی را نیز با ایشان مامور فرموده بودند و ملاتر من رکاب
نصرت انقباب بنزد مات سرهای زمستان و زحمت صحرا با کوبه و مغان دید و کشید
بودند از رهگذر امتداد سفر و اشتداد مشقت اندک کسانی بفرستادند و سپاهی
که بتازگی از جانب خاقان کشور کشامامور بر رکاب والا بودند هنوز وارد نگشته
چندان جمعیتی در رکاب مستطاب حاضر نبودند و درینوقت خبر رسید که بنارال
نیالین با سپاه موفور مامور تغلبس و از انجا عزیمت فرمایند و روسیه شکی
و کتبه و قریب با قشون قریب و آرامه و غیره با و ملحق و در عسکران اجتماع نمودند
نواب نایب السلطنه از اعلان حرکت و باین قلت سپاه احمد خان مقدم را نیز با
فوجی بمحافظت بنام مامور داشتند و بای جلالت در دایره رزمگاه گذاشتند در منزل
خانین که روسیه نیز وارد انجا بر بالای کوهی بلند قرار گرفته بودند بعد از ورود
موکب مسعود جنود نصرت نمود و روز و زلوازم جهد و سعی بعمل آوردند که شاید
از کس و از کوه بزرگ بر آمده اقدام بحرب نمایند مگر دیدند در آن اوقات نظیر
بعرض و استدعای ابو الفتح خان گرفتار آن قریب باغی را مطلق العنان و انجماعت
بر روسیه خبر رسانیدند که غازیان منصور از بنه دور و علف صحرا آتش گرفته
علو فواید و اب سپاه نایب و اهالی اردو ازین رهگذر فریب نصرت و اضطرابند
روسیه از شنیدن این تغاللات دایرگشته اقدام بمحک نمودند و سپاه کینه خواهم درین
دور و زاول طلوع مهر روی چهره ناهنگام برده داری شدند و غلام علی الدوام
از بی انگیزش شورش سوی دریاک و بوی بودند و شبها نیز از بی پاسداری و حزم
در کار جنگ چون انجم تا سحر در سحر و محطه برای اسایش نمی نمودند و زمانی
که تلاقی فریقین و التقاضین واقع شد و داب در سمت روسیه بود و سپاه
نصرت ماب در هر سوا از اب دور القصد و لشکر در برابر یکدیگر آغاز گرفتار نمودند

نمودند از طرفی فوجی از اعراب بسطام و از جانبی فوجی تفنگچیان عراق از فرمان
و کز از چنان از پردلی پیش رانندند که در دهان توب و تفنگ رفته خون از تارک
و ترک اعدا برهوا افشانند و روسیه نیز بجلالت تمام از میان عرادهای بیرون آمده
با اعراب دست و کمر بیان میشدند خنجر الماس کون از او داج افواج دو سپاه
بمهر مواج بعرضه هامون روان میگردد و سنان بلند قامت در کوتاه کردن عمر
یکدیگر بقتضی از خود راضی نمیکشت بنارال روس از غایت اضطراب صورت
پادشاه و شمشیر خود را برای ترغیب و تحریص روسیه در کار جنگ بر زمین
انداخته بهمج صورت مفید بنفعا و این کشتش و کوشش مدتی بطول انجامید
و چون از هیچ طرف شاهد نظیر روی ننمود و تاب اقتاب نمودند لهابتاب آورد
طرفین دست از جنگ کشیده درنگ جستند و چون بنحو یکدیگر رفت اب
در دست اشکریان روس بود و علف در آن صحرا نایاب و لشکر روس ازوقه
بسیار داشتند از بل خلا فرین تا منزل خانین برک علف و پر کاهی وجودند داشت
تا بکنند و جوچه رسد نایب السلطنه بانظار و رود سپاه مامور جدید آمده از دربار
خدا بوجم اقدام ربانیه و آخر و ق بهمان این که عزیمت فرموده بودند مراجعت
و از بل عبور فرموده بر چشمه حسن و حسین توقف نمودند در آن اثنا حسین خان
و اسمعیل بیگ و حسن خان و امامزاده خان که از دربار کتبی مدار خسر و کامکار
با افواج بجهت سبل شکوه بخندمت نایب السلطنه مامور بودند و در دیدند
* بیان آمدن موسی زویرا بلجی دولت فرانسه * در سال شهادت خاقان شهید
دو نفر فرسادگان دولت فرانسه با سواد عهدنامه که میان دولین فرانسه و ایران
در سوابق ازمان مرفوم شده بود و اردطهران گردیده بود و بوضوح پیوست
که دولت فرانسه در صدد اقتضای ابواب دوستی و تجدید عهد بیکجستی برآمده اند

اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی
مملکت باین طلب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش را بعرض واقفان عثمیه
اقبال رساند جوای با نهادند و تقوی نور را پس فرستاد بعد از آن در هنگامی
که اسمعیل بیگ بیات بنحویکه سابقا ذکر شد برای چاره کار طایفه وهابی مامور
بشداد ذکر دید اخذ می نزد او آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار و ادعای
رسالت از جانب اندولت نموده با اتفاق او وارد طهران و چون مقصود معلوم نبود
اولیای دولت ایران ادعای او را محض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند
اما بعد از آنکه ناپلیون باروسه بنای سپهرواویز گذاشت موسی و رفیقو نام را
بسفارت تعیین و روانه دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده
مسلم است که دوست دشمن دشمن خواهد بود دشمن دشمن دوست الحال
من باد دولت روس که دشمن دولت ایران است نهایت دشمنی دارم پس اولی
است که باد دولت ایران ممانه ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده
استی کام بنیان مشاق دولت فرانسه بر عالمان ظاهر و فایده این دوستی
که اخراج روسیه از کرخستان و حواشی ایرانست بر جهانیان روشن و باهر گردد
اما بعد از آنکه موسی رفیقو وارد بایزید کردید محمود پاشا حاکم انجا بر عایت دوستی
دولت عثمانیه باروسه ایلیچی و همراهان او را گرفته مجوس ساخت و اموال
او را ضبط نموده بقتل دو نفر از همراهان او پرداخت نواب نایب السلطنه برای
استیلاص او شرحی بجای یوسف پاشا ارسال و انجناب از راه مال پینی و عاقبت
اندیشی ایلیچی را مستخلص ساخته بانو از من بسیار روانه در بار شوکت مدار
ساخت و ایلیچی مزبور بعد از دریافت حضور با همراهنورد در اردبیل پیغام را بعرض
نایب السلطنه رسانیده روانه درگاه خاقان جم نشان گردید و در چمن سلطانیه

سلطانیه شرف تلمیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد از آن ایلاخ نکارش و سفارش
مورد نوازش کشته رخصت معاودت یافت مهرزاد محمد رضای قزوینی را هم که از
نجیب و معارف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمد علی مهرزاد بود بمراقت او از راه
اسلامبول برسالت فرانسه مامور فرمودند اما بعد بوجه رتبت را سوای ذات پاک
خدا از هیچ کس چشم باری نبود و مقصود از فرستادن سفیر رعایت قانون تعارف
روز کار بود * بخاربه روسیه و قرا باغی در سر کوچ ایلات با ابو الفتح خان *
هنکام توقف در چشمه حسن و حسین عطاء الله خان شاهسون که بنیکو چاندین
ایلات قرا باغ رفته بود و اردو بعرض رسانید که بعد از مراجعت موکب و الا
برخی از ایلات در کوچ کردن تعطل جابز داشته این بند با احتیاط اینکه مباد اموال
ایشان در میان لشکریان تلف گردد با ایشان بمعارضه اقدام نمود پس از قمار عرض
و استدعای ابو الفتح خان فوجی تقنیکی با عطاء الله خان بمراقت ابو الفتح خان باین
خدمت مامور گشتند و ایشان ایل را کو چاندینی آوردند که طایفه جبرئیللو
پنهان کس نزدینارال روانه و فوجی از روسیه و جعفر قلی اقا قرا باغی را با عانت
خود آوردند و ایل مزبور تا حوالی محال قیان که مشتمل بر معایر سخت و جبال عظیمه
و پیشهای پر درختت رسیده بودند که جماعت روسیه و جعفر قلی اقا رسیده
ایل جبرئیللو نیز بمراقت ایشان دست از استین جروت بر آورده با تقنیکیان
بنای جدال گذاشتند از دو ساعت روزالی زوال بازار قتال گرم بود بالاخره سرب
و بار و تقنیکیان با خورسید بعضی دستگیر و بسیاری از آنها کوشیده بچنگ کریز
خود را بامن رسانیدند و چون انجناب نایب السلطنه رسید خاطر خطیر انقباض
یافته مقرب الحضرة اسمعیل بیگ و حسن خان قاجار را با فوجی از همرا که جرار
مدافعه روسیه در مقدمه مامور و موکب منصور نیز علی التعاقب از راه

اصلا ندوز که بسبب وفور علقه آنسب بطریق مضمود حرکت فرمود و وصول این
خبر رعب افکن قلوب بیقرار کرد دیده معدودی از روسیه را بقلعه بناه آباد
تصین و خود سایر روسیه را که در خارج قلعه بودند نیز داشته بسزعت و تعجیل
تمام بجانب کعبه فرار و بی بهره ای ادبار گشتند و این خبر بعد از عبور موکب
منصور از رود ارس بعرض معینان حضور رسید * توجه را با ت جلال بسفت
شهر و آن * اگر چه اراده خاطر اشرف ان بود که باخرم جزم توجه بجانب کعبه فرماید
اگر بیارال نیالین بمقابله اقدام نماید در باره او مستورات غیبی نقاب حجاب
از چهره کشاید و الا که امر بمحاصره انجامد حصار انجا را محصور و تمامی همت را
بقلع قلعه و قمع قلعه کبان مقصود فرماید اما در همت کام عزیمت موکب قهر و ز
از راه اصلان دوز و عبور از رود ارس عرضة شیخعلی خان و حسینقلی خان
مشعر بر موافقت اهالی در بندبار روسیه و رواندن آنکه وید اندود و تغور
رسید و چون قبل ازین بیرقلی خان تاجار با فوجی با عانت انما مامور گردیده بود
در نیوقت عرضه داشت که مصطفی خان شهریوانی که باطن او با ظاهر موافقت نداشت
استجیل بیک بزاد خود و اباسوار و پیاده بسیار بکنار رود کرد فرستاده مانع عبور
دلاوران منصور است و تنبیه و تادیب مصطفی خان شهریوانی و اخراج روسیه
در بندهم از محاصره حصار کعبه که هر وقت از اوقات میکن و مقنود بود اهم و الزم
مبمود لهذا نواب نایب السلطنه استنبصال و استخلال مصطفی خان را و وجه همت
فرموده حسین قاجار سردار خراسان را با فوجی از پیش روان سپاه با تعجیل و ایلتاب
روانه و مقدمه عساکر خضر مانر فرموده و در عقب ان زایات نصرت ایات را
شقه کشایبوهی در رکضت و نضت استعجال فرمودند که در هنگامی که حسین
خان قاجار و مامورین از اب کر عبور مینمودند شاهزاده نیک خصال هم بکنار که

کونزول اجلال و بعد از ورود پیاده شهریوان که در آن طرف رود بودند متفرق
و پریشان گشتند و حسین خان چون باد از اب گذشته آتش غیب و غارت بمشک
و تراند یار زد و غالب ایل و نواحی بتاراج رفت چون برخی اموال تجار شکی
و تبریز در ان میان یغبارفته بود عوض ان از سرکار وسعت مدار عنایت و مکرمت
گشت چون مصطفی خان شهریوانی دید که چنین حادثه روی نمود قریب
دحشت و جبرانی گشته از در حجر و الحاح در آمد و کس روانه در بار شوکت مدار
و بتوسط کارگذاران سرکار استدعای اطمنان نمود و درخواست کرد که بعد
از حصول امن و استنباس ره بسیار طریق بندگی و مرحله بیامی مسلك چاکری
و سرافکنندگی گردد پس باصرار و استدعای چاکران در گاه حسب الامر نایب
السلطنه نجفقلی خان کروس و عطاء الله خان شاهسون مامور بقلعه رفت که مدتی
قبل ازین مقدمه مصطفی خان با اهالی شهر شهریوان کوچ کرده رخت بانجا کشیده
بودند گشته بعد از ملاقات مر احم خاطر خاطر عطوفت تمهید شاهزاده فریدون
نظیر ابا و اظهار نمودند مصطفی خان نظر بتلون مزاج هر لحظه تشکیکی نمیکرد
و مرغ اساهردم از شاخی بشاخی می نشست در عزیمت بمحضور شوکت دستور
تسویف و تعللی مینمود و در یافت قبح این معنی نکرد که با اینکه سابقا در کنار رود کرد
و اردنزد احمد خان بیکلری بیک تبریز و مراغه شده بود صورتی نداشت که در نیوقت
که موکب اقبال در اند یار نزل اجلال فرموده خفاش و از اسعه انوار
حضور مهربانار در کردی اختیار نماید پس لاجن شعور محمد علی بیک خاله
زاده خود در روانه رکاب نصرت شعار کرد تا بجای او ادراک حضور با همراة شور
نماید نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از این معنی از رود کرد عبور فرموده روانه
ان سوشند و در هنگام ورود موکب مسعود مقرب الحضرة استجیل بیک را

باقوچی از غازیان نظرفشان بتسخر و تصرف بحکمة متین شریان که اطراف او زمین
بر آب و کل و یکطرف محکمة او حکم بنیاد بود مامور و از طرف دیگر حسدقلی
خان قاجار را هم تسخر و انجام مقر فرمود پس اسهیل بیک و حسدقلی خان از
دو طرف بر رش آورده انحرکه را بجمطة تصرف در آوردند و قتل و اسیر بنهایت
تقدیم افتاد و حسب الامر نایب السلطنة اسرا و بسیار از اموال انهار ارد نمودند
اهالی انجار با اهالی مرادخانی که در چین و رود حسدقلی خان قاجار با خود
بجمطة تصرف در آورده بود و قریب بیست هزار خانوار میشد حسب الامر کوچانیده
روانه معان کردند مصطفی خان شیروانی از مشاهده این حالت جمعیت خاطرش
بیریشانی مبدل گشته سلیم خان حاکم شکی را واسطة عفو قصور خود ساخت
در ظاهر قرار داد عزیمت بمحضور نمود و در باطن بفکر چاره دیگر بود و هر روز
بنای نازه گذاشت و بتعلل امر و زفر دموکب و الاراد راق سوم معطل داشت
تا آنکه شینعلی خان فوجی سواره از رکاب مستطاب بولایت قبه برده خود با اتفاق
حسدقلی خان حاکم باکو به وجهی موفور شرفیاب حضور و مستعدی پرداختن
بضکار در بند و انتظام نمود و تغور کرد دید اما در ان ایام که طره بر چم اهلام
نصرت فرجام در اقصو زیور چهره شاهد اقبال و مراد بود اهالی شیروان را قدرت
و توان خود نمایی در میدان نبرد فوق طاقت و توان می نمود در اطمینان خویش ساکن
گشته از قله کوهت بر نیومی آمدند مگر بگروز که امان الله خان با معاد و دی
بقراولی رفته بودند اهالی انجا از ملاحظه قلت سباهش فریفته و بمجادله و اقدام
نمودند و وی تمامی را مقبول و دستگیر ساخته بار دوی ظفر شکوه مراجعت نمود
* مامور شدن پیرقلی خان قاجار و شینعلی خان به در بند و وحشت سلیم خان
شکی و اطمینان او * مقارن این حالات از اهالی در بند عزایض بسیار محتوی بر

بر عهد و میثاق پیشمار بد و بار شوکت مدار رسید و در ضمن از مستعدی شده
بودند که نایب السلطنة شینعلی خان و حسدقلی خان باکو به رابانوجی از غازیان
مامور بند فرمایند که شاید مصد رخدمتی شوند نواب نایب السلطنة مسؤل
انهار با اجابت مقرون نمود مصطفی خان شیروانی در ان چند روز شهرتی داد
که نایب السلطنة محمد حسن خان برادر سلیم خان را که با مرخاقان مغزور در
دست مصطفی خان د و لوی قاجار در سال سفر قریب اباغ دید داشت از حدت کزلک
قهر بی نور گشته بود با فوجی از قشون مامور بقید و جسد و تنیه سلیم خان فرموده
سلیم خان از راه سادگی این سخن را باور کرد ایل و احشام خود را بگویی که مشهور
به کلسن کورسن بود فرستاده و کس روانه رکاب مستطاب نموده این دفعه در
مقام حصول اطمینان برای خود بر آمد اگر چه نایب السلطنة از وفور خشم و ظهور
اینگونه خلافی در نظر داشتند که بلا تا مل رخنه در بنیان هستی او افکنند و تخیل
وجودش را به تیشه سیاست از بیخ بر کنند لیکن بنابر القاسم و درخواست
امراء و ملاحظه حقوق خدمت سابق او وزیر زاده مکر ممبر زانو القاسم را
باستمال او مامور و او را در بلده شکی در یافتن غبار و وحشتش را بر لال
کلمات نصایح امیز در صحنه خاطر فر و شست و در از این عاطفت بزرگانه
تعهد نمود که طوعا و کرها مصطفی خان شیروانی را بدون زحمت غازیان نظرفشان
بمانست او در از اتفاقات در ان اوان از عفو ثواب و هوای افسوس بیاری بسیار
در اردو بهم رسید * بیان فراهم آمدن بعضی اسباب که مراجعت موکب مسعود را
از شیروان باعث بود * نواب نایب السلطنة با اشارت همایون اعلی حضرت شاهنشاهی
از برای پیش رفت امور دیوان و انجام خدمات مقرره ایروان احمد خان بیکر
بیک شیروان و مراغه را از مهد بقلی خان قاجار نائب و اولی دانستند و قبل از این

هم فرمان قضا جریان شاهنشاهی درین باب عراضدار یافته بود بنا بر آن مهد بقلی
خان از حکومت معزول و بجای او احمد خان را منصوب فرمودند اما چون احمد
خان باندارک شایسته و سواره و پیاده از تبریز عازم ایروان گردید بعد از ورود
بآنجا و بدستگیری برج و باره قلعه و تنظیم امور رعیت و سپاهی پرداخت اما در آن
اوقات از عفونت هوای ایروان و بارش در میان خلق پخش شد که سوای اهالی آنجا
از سواره و پیاده مامورین یکم هزار و شصت نفر راه آخرت میبودند احمد خان نیز
بیماری صعب پیدا کرده از اشتداد مرض بخلایک کش چیزی نمانده بود و امر ایروان
از بیماری او مختل ماند بود و کارها مهمل خبر بیماری او باره رسید باعث اندوه
خاطر مرحمت مظاهر گردید زیرا که وی از چاکران قدیم بود و روسیه پندک
و کرچستان در کهن کهن و معتبر فرصت نشسته و امر آنچنان نیز بسبب خصومت
کعبلی خان و عباسقلی خان بنی عم و فی الجمله اختلافی بهم رسانیده و از دربار
پادشاهی خبر رسید که اعلیحضرت شاهی متوجه استقلال عبدالرحمن ناشای بیان
و علی ناشای و الی بغداد است که هر یک از جای خود حرکت و از حد خود تجاوز
نموده در میان دولتین علی بن ایران و روح مصدر نقض عهد و متناق و باعث
انگیزش غبار خلاف و نفاق گردیده و از جانب ارفعی خبر رسید که فیما بین ولد
حسینقلی خان افشار و مصطفی خان که از جانب اولیای دولت عثمانیه حاکم
هکاری بود منازعت اتفاق افتاده است و منظور چنان بود که در سایر سرحدات
نیز که همگی اتصال بسرحدات عثمانیه دارد نظر بمقدمه خرابی بغداد و خصومت
و کاوش از طرفین روی دهد و بنا بر عدم مظنه این معنی در هنگام عزم این سفر
تدارک حفظ حدود و ثغور بنحویکه بایست نشده بود و هر ضلع پیر قلینان رسید
که بنای اهالی درین باره و روسیه امتیحه بخند و فریب است و شیخعلی خان

خان هم سر میست یاده بخود می شد از فکر کار و وقید کار زار بیرون رفته و نظر
بمشاهده این اوضاع بیوقلی خان عازم مراجعت شد از راه پاکویه بجواد خواهد
آمد و هنگام ورود بخود وی و وصول لشکر زمستان هم بسیار نزدیک نایب
السلطنه بنا علی تلك المراتب امر شپروان را معوق گذاشته از افسوس حرکت فرمودند
مصطفی خان بعد از حرکت موکب و الا باندرک فاصله از راه تنگ نظری فوج
کثیر را روانه سکر محل اردو ساخت انقضاء انواب نایب السلطنه حسن خان
قاجار و اباقوچی از غلامان جلادیت شعار بر سر چندان ولی در عقب از دو گذاشته
بودند آنها را ملاقات نموده مانند بالای تا که آن بر سر افتادند و ملک وجود ملک
مقیم سر کرده ایشان را با جمعی از آنکرو و پسرانشان از والی روح پرداختند و بسیاری
از ایشان را دستگیر ساخته بقیه السیف فراری و روانه دیار ابدار گشتند و بیوقلی
خان را با جمعی از سپاه کینه خواه مامور به تعاقب کردند که اگر صلاح دانند در آنجا توقف
والا اهالی شپروان و رودبار و مغان را کوچانیده روانه محال طالش سازد و موکب
انجم شکوه بفرم انتظام مهمات مرقومه مراجعت بنادر السلطنه تبریز فرموده بیان
بعضی حرکات ناهنجار مصطفی خان شپروانی بعد از حرکت موکب و الا و محاربه
او با بیوقلی خان و شکست یافتن مصطفی خان در جنب التجابانیم خان شکی
حقبه بنای سازشی بار و سیه کینه گذاشته اصراری در آوردن آنکرو و شپروان
ببگردن اطرافه در کینه متوقف و باین عذر متمسک بودند که اگر کر و مصطفی
خان بکینه بیاید در باره او امدادی بظهور خواهد رسید مصطفی خان باز دست
از ابرام و الحاح باز نداشت و روسیه این بار متمسک باین عذر گشته پیغام نموده
بودند که این مطلب را باکد و بیج که در قمر لار میباشند اظهار نموده ایم و انتظار جواب
اوراداریم تا آنکه بعد از مراجعت موکب ظفر نشان که مصطفی خان از حرکت

و این چهار خود دشمنان شده دیگر میل باوردن روسه نداشت بلکه در باطن متفر
بود و روسه عرض را خالی دیده علی الغفله وارد شهر وان و مصطفی خان نیز
چون عبدلوی سالبانی و طوالش و اعوان و انصار آنها داشت خود را با این معنی تسلی
داد که با عانت روسه تسلط بر سالبان که سالها در از روی انجام بود بماند و شاید
که درین ضمن ایلات خود را از معان بشهروان او زد اما از توقف پیرقلی خان
در کنار کرد و مهربان قریب برادر مصطفی خان طالش در سالبان و حسینقلی خان
در باکو به خوبی و هر اسمی داشت تا آنکه مستحضر شد که حسینقلی خان بعد از
اطلاع از مراجعت الویه ظفر التوایب غلبه خوف و وحشت اهل و عیال و خویشان
و اقوام خود را برداشته از راه سالبان عازم دربار نایب السلطنه گشت مقارن
انحال بو الغاکف نام از سر کردگان روسه باکو به راخلی دیده بیچاره از کلفت
اخبار دران کار از بیچاره بارگشا و شیخعلی خان هم در عالم مستی سازشی
بی تکلفانه از دور با بو الغاکف کرده عیش و روزی را غنیمت شمرده و همچنین
بعضی از اهالی سالبان عدلوت علی خان حاکم انجام مصطفی خان شهروانی بنای
السیام و اتحاد نهادند وی از این معنی قوی دل شد و روسه را بر داشته وارد جواد
و پیرقلی خان نیز مقارن انحال ایلات را حرکت داده عازم طالش بود که مصطفی
خان شهروانی شب هنگام بنای شیخون بسپاه پیرقلی خان گذاشت پیرقلی خان
شرایط مردانکی بظهور رسانیده او را شکست فاحش داد و تا کنار رود کرد و انبند
مصطفی خان بعد از هزیمت از پیرقلی خان جمعیت خود را با روسه سالبان فرستاد
چون مهربان قریب برادر مصطفی خان طالش که حسب الامر نایب السلطنه با سبصد
نفر تفکیکی مستحفظ سالبان بود خاطر جمعی تمام از اهالی سالبان داشت و خبری
از سازش بعضی از آنها با روسه و مصطفی خان نداشت در انجام توقف و مشغول

و مشغول استیز و او نیز وجعی کثیر از آنها را طعمه شهر ساخت و در ان اثنا
متفقین مصطفی خان روسه را از عقب او در کشوده داخل سالبان و علیخان
از مشاهده این حال فرار کرد و مهربان قریب و طوالش دستگیر شدند * محاربه
روسه با سلیم خان حاکم شکی و مغلوب شدن او بعد از غلبه بسبب شکست
لکزیه * بنار ال تبالسین با افواج روسه بعد از اطمینان از باکو به و سالبان
و موغان سلیم خان و اهالی شکی را در میان انولایات تهادید بفرم مجادله و محاربه
ایشان از کجبه روانه شد سلیم خان که قبل ازین وجعی از سرکار نواب نایب
السلطنه گرفته بود بر و سالی لکزیه فرستاده و گروهی انبوه از او را و جاز و تله
با عانت خود او رده خاطر جمعی تمام بسفنان کلین کوره سن و استعداد ذخیره
و توپخانه و قورخانه خود داشت بمقابله آنها شافته دو مرتبه در حوالی شکی با ایشان
صف جدال و قتال براراست و در هر بار کوششهای مردانه کرد و چون کوه پابرجای
شبه نبات و وقار پیش گرفت و کرد از وجود ایشان بر او رد اما بجهت کم فرمان
تقدیر و اقتضای قضا * بیت * کسی ز چون و چرادم نمیتواند زد * که نقشبند
حوادث و رای چون و چراست * جمعیت لکزیه از خدمات نوب روسه در ان ای
جنگ سلیم خان از هم ریخت سلیم خان لابد و ناچار از میدان کارزار برکشته
اهل و عیال و خویشان و اقوام خود را بر گرفت و روی امید بد رکاه شاهزاده
نایب السلطنه او رده در عرض راه بار روسه و اعوان و انصار ایشان محاربات
شایسته کرد و از رود کمر عبور نموده از راه اردبیل بمراقت فرج الله خان
شاهسون در دار السلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور نواب سپهر رکاب
والا دریافت و مشمول هو لطف پیدر نع گشت بمحکم نایب السلطنه با اهل و عیال
در اردبیل متوقف شد و بولکونیک در جواد متوقف و شرحی بمصطفی خان طالش

نوشت که اگر ایلات شیروان و موغان و رودبار را با نظر مطلق العنان سازی
 و بار و سینه طریق انقباض مسلوک داری فهو المراد و الاتبع خون ریز بر کردن برادر
 و سصد نفر بنی اعمام و عشیرت و اقوام تو خواهیم نهاد و سبیل طوفان بار قتل و فساد
 باند بار خواهیم گشاده مصطفی خان طالبش جواب در شتی بروی نوشت و با استحکام
 امر خود پرداخت و کیفیت جواب و سوال خود را بنجدهمت نایب السلطنه عرضه
 داشت * در بیان ظهور بعضی از حالات و آمدن فرستاده کدوچ سردار روس
 استبانتوف نام پدر گاه نایب السلطنه و روانه شدن او بدرگاه خاقان حجام *
 درین سال قحط و غلابی در ولایات اذربایجان و آذربئی از بلاد عراق که سرحد
 اذربایجان بود روی نمود و ربع غلات در اکثری از رباع نقصان کلی پذیرفت
 و بعدت ثلث غله و فقدان گاه و تعذر از دحام سپاه در درگاه چندان سپاهی
 ملتزم رکاب نصرت انتساب نایب السلطنه نبود که ناگاه از یکطرف بعرض رسید
 که غراف کدوچ که از جمله وزرای دولت روس و از همه جا آگاه و کارگذار
 و تجربه اموز در سرد و کرم روز کار بود بجای بنارال سپهسالار مشهور پاشیندر
 مامور بسرداری سپاه روس و با فوجی از روسیه از قزقر و اردنقلیس و در
 فکرت شورش ایروان و احد خان پیکر بیکی تازه ایروان از هجوم افواج امراض
 بامر دست و گریبان و سپاهی که بمحافظت قلعه ایروان تجدید شده بود باز از
 عفونت هوا بیمار و اهالی انجا ازین رهگذر قرین تشویش بسیار و از یکجانب
 معروض شد که روسیه فراباغ بتاتف آمد با ابوالفتح خان و ایلات اطرف خصوصاً
 آماده شده اند و پاشایان فارس و بایزید بنای التمام که امل باروسیه گذاشته
 بفرخواست ایلات سبکی و زیلان که از جمله ایلات ایروان میباشند افتاده
 نایب السلطنه توکل بالطف الهی و توسل بیاطن حضرت رسالت بناهی و تکبیه

تکیه به پروی طالع فیروز میطالع اعلیحضرت شاهنشاهی کرده از تغیرات
 عالم کون و فساد غبار ملالی بردامن شوکت و اجلالش نه نشست حسین خان
 سردار قاجار را با فوجی پیاده و سوار داد و طلب مامور بایالت و سرداری ایروان
 و انتظام امر انسا مان و چاره ککار پاشایان فارس و بایزید را با و محول واحد
 خان را که در انحالت مرخص بود احضار و پیرقلی خان را با اعانت مصطفی خان
 طالبش مامور و رجعی را پس کرد کی غلامی از غلامان سرکار بامداد ابوالفتح خان
 مقرر فرمود کدوچ از رود حسین خان اساسی که در رخنه ایروان فرود چیده
 بود بر چیده بو لکونیک محض و رود پیرقلی خان به ابتدای صحرای موغان و استماع
 این خبر مراجعت و چند روزی در شبروان در ننگ کرده از انجامید رنگ بکنجه
 معاودت کرد روسیه تا تفهم از ورود جمعیت مامور نزد ابوالفتح خان سر
 خویش و راه قلعه پناه آباد پیش گرفتند روسیه شکی نماند که بعد از مقدمه شکست
 سلیم خان بر سر جارت و نله رفته بودند بعد از نصیب پیرقلی خان غرض مراجعت
 کردند و در ان اثنالکریه و اعوان و انصار سلیم خان که مجموعاً در جارت متوقف
 بودند چون راه او را و جان کتای از و فور برف مسدود بود و قدرت بر مراجعت
 نداشتند با انجا مجادله و محاربه بسیار نمودند و آخر الامر جمعی از ایشان مقتول و بقیه
 السیف فرار کرده لشکی مراجعت کردند و از دربار سپهر ملای لشکری انبوه از
 پیاده و سوار به اذربایجان وارد گشته برخی ابواب جمع حسین خان بایروان
 مامور و تنه نزد پیرقلی خان روانه موغان شدند و نایب السلطنه در دار السلطنه
 تبریز بعد از ملاحظه سان لشکر ظفر پناه اهتمام در وصول مواجب انعامات پیاده
 و سوار لشکر منصور و همت بلند در تهیه و تدارک سفر مقصود فرمودند اگر چه
 هند کام شدت سرمای زمستان و کوه و دشت برف بود لکن غرض جهان ارا

تصمیم یافت که هر وقت بفر طرف که حرکت موکب ظفر طراز مقتضی کرد بدین وقت
تامل و درنگ ساز جنگ داده همای رایت عقاب بیکر در بر و از ایدر و سپه
از مشاهده این حال و آگاهی از یعنی بنای سازشی نهادند و ابواب صلح و صلاح
بر چهره مراد خویش گشادند و غراف کدو بیج حسب الامر پادشاه روس استبانوف
نام ایشیک افاسی خود را روانه دربار شاهنشاه جمشید جاه ساخت و مکتوبی
به محمدالدوله العلیه میرزا محمد شفیع وزیر اعظم مرقوم و بعضی اشیای نفیسه
بجهت او یاد بود نموده در خواست کرده که من بعد تنگهای اخته در بنام باشد در میان
دولت روس و ایند دولت جاوید فرجام شیوه مرضیه مسالمت و التیام مرعی گردد
و استبانوف مزبور در دار السلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور دریافت
و از شاهزاده کامران انواع انعام و احسان قریبین حال خود دید و بعزم عتبه بوسی
استان جلال شاهنشاه بیهمال روانه دار السلطنه طهران گردید * آمدن رسول
از جانب حاجی یوسف باشد در باز شوکت مدار شاهزاده کامکار و استدعای
استخلاصی سلیمان باشای کههای بغداد و روانه نمودن نایب السلطنه قحطلی خانرا
بمرافقت او نزد یوسف باشا * حاجی یوسف باشای صدر اعظم سابق که سپهدار
ذوالاقتدار ممالک عثمانیه و والی و الاشان از زنه الروم و قراحصار و مضافات
اند یار بود همواره فیما بین دولتین ایران و ال عثمان واسطه عقد مصادقت
و مسالمت گشته شیوه رعایت صلاح طرفین را مرعی و فراسم اتحاد جانین را
منقول میداشت در یتقام نیز با اشاره افلام و قایع نکار در کیفیت محاربه علی باشا
ایمایی بان شد و بمقام عذر خواهی از حرکات ناصواب علی باشا و استدهای
استخلاصی سلیمان باشای کهها بر آمده محمود قفصی افندی را که از جمله خواجگان
دیوان بود روانه حضور نایب السلطنه و تعهد نموده که من بعد از هیک از باشایان

بان سرحدات و ثغور امری که مخالف رویه التیام و اتحاد باشد بظهور نرسد
و علاوه بر آن بهو خواهی دولت علیه ایران و عثمانیه دوستی بار و سپه موقوف
و بالاتفاق اوقات بتخریب بنیان فساد انگروه مصر و ف دارند و برخی بتشکتهای
شایان روانه حضور بود در دار السلطنه تبریز فیض یاب خدمت و در مقام استشفاع
بر آمده است دعای خود که نواب نایب السلطنه و الخلافه واسطه رفع غبار نقار
علی باشای والی بغداد و مستدعی استخلاص سلیمان باشای کهها در استان
مادشاهی گردید بنابر آن نایب السلطنه مراتب را بدولت قاهره عرض و خاقان
پوزش پذیر از گذشتههای او گذشته مقرر داشتند که من بعد از جانب نایب
السلطنه و شاهزاده محمد علیمرزا بهیوجه سو مسلوکی با احکام سرحدات عثمانیه
معمول نشود و سلیمان باشای کهها را مرخص و قریبین سرافرازی نمود و روانه
و از السلام بغداد فرمودند سلطان سلیم خان پادشاه ممالک روم نیز بحکم مصافات
در هریک از سرحدات عثمانیه بنای مقاتله و محاربه بار و سپه گذاشت و نایب
السلطنه قحطلی خان ایشیک افاسی و لدهدایت الله خان رشتی را برسم سفارت
بمرافقت محمود قفصی افندی نزد یوسف باشا روانه فرمودند بعد از وصول وی
بالتامان قریبین اعزاز و احترام پدیدار آن گشت و در طریق دولتخواهی و رویه
مسالمت میان دو دولت بنیان موحدت و استحکم کرده معاودت نمود مقارن
انحال نیز استبان نام که از معارف شهر تقلیس بود از نزد کدو بیج وارد حضور
شوکت دستور نایب السلطنه و بتازکی الحاح در استقرار بنای مصالحه نموده
مستدعی شده بود که استبان را روانه درگاه شاهنشاهی که از آن طرف نیز از لپای
دولت روز افزون شیوه مرضیه صلح را مرعی دارند نایب السلطنه فرستاده او را
قریبین نوازشات فرموده روانه درگاه خاقان جم جم نمودند و او از دربار

شاهنشاه کینس و انار بعد از ابلاغ مطالب و بیغام رخصت انصاف یافت درین
اوقات که طایفه روسیه از ولایت بایزید و وان ولایات متصرف فیه یوسف باشا
اذوقه و مایحتاج بزر خرید میبرد چون همواره اراده خاطر روسیه بر ضمیر یوسف
باشا خوشنودی اعلیحضرت ظل اللهی و استرضای خاطر نواب نایب السلطنه بود
و نمیخواست که در این ملک داری و باس اتحاد دولتین ایران و روم خلاف قاعده
از وی بظهور آید و معاملات طایفه روسیه با اهالی روم خلاف رای خسروی
و از جانب علیه نایب السلطنه البهیه نیز امر و اشارت رفته بود که در آن حدود
ترك معاملات شده اگر بایند ولت لاف بکنند که بترند باید که در کلزارد دولت
خواهان ابر نپسان و بخرمن عمر دشمنان برق سوزان باشند لهدنیا شایان ولایات
سرحد که تابع امر و فنی او بودند شرو و ح موکده منجی بر ترك آمد و شد با فرقه روسیه
ارسال داشت و باشایان را از معاملات ایشان و ربط و دوستی انجماعت تخویف
و تحذیر نمود و قطع مایه معاش و ماده انتعاش ایشان کرد و بدو بعد از دریافت
ایند عا بجمالتت برخاست ینار السوید و فراباساهی پر شر و شور بر سر قارص
فرستاد بعد از ورود آن گروه با سامان محمد باشا حاکم قارص با جمعت خویش
بغرم جنگ بیرون آمد و در خفته سازشی با سپاه روسیه کرده از برابر ایشان
عنان بر تافت و در قلعه قارص متمحص و با خیال دوروی و شعبه بازی در قلعه
متمکن و یوسف باشا از بیعتی آگاه و سپید علی باشا را با جمعی از سپاه کینه خواه
تعیین و حکمی با اهالی قارص فرستاد که محمد باشا را از میان قلعه اخراج و بیاکنند
اسارد و بند کرده روانه نمایند محمد باشا از استماع این خبر و جشت افزاینج
کردار خود منتقل و دفع روسیه را منقبل شد بنام علی ذلک از قلعه بیرون آمده
با اتفاق سپید علی باشا باروسیه معرکه ای قتال و جدال گشت و روسیه را

را شکست فاحش دادند و آن گروه از حوالی قارص رمد و در قرای انحوالی
ارمیدند حرکت موکب منصور شاه زاده نایب السلطنه از دار السلطنه تبریز
و وصول اخبار شکست روسیه از سپاه عثمانیه در دوم شیمربع الثانی
نایب السلطنه بعزم نادیب سرکشان نزدیک و دور و استحکام و انضباط امور
سرحدات و ثغور ظاهر دار السلطنه تبریز را محشد عساکر ظفر پیر و ریایت بیضا
ضیاد و نهوای خصم اندکنی بال کشا کردید در هفکامیکه موکب فیروزان توپهای شعبان
مهابت و زنبور کهای از درصوالت و سواران دشمن سوز و سیاده کان آتش
افروزد و خارج شهر توقف داشت نامه از یوسف باشا و عمر پشه از حسین خان
قاجار سردار ایران محتوی بر اخبار فتح سپاه عثمانیه و احترام روسیه رسید کبقت
ان اخبار چنان بود که بسر کد و بیج با چهار هزار پیاده اشبار برق شرا بر سر قلعه
آخر کلاک اخسقه رفته از عقب او کدیج در حرکت آمد و سلیم باشا و الی اخسقه
از شنیدن این خبر سه هزار تفنگی از جماعت لازمه از پیاده کان سراقرا از انحد و د بود
باستعداد اهالی انجا قلعه آخر کلاک فرستاد بسر کد و بیج باید رسه ساعت پیش
از طلوع صبح صادق بقلعه یورش برده از هر سو نورد باها بردنوار نهادند و قلعه
کبان از مشاهده انحالت دست بجار به کشادند بالاخره هنگام صبح سپاه عثمانیه
بر روسیه غالب گشتند و بقیه السیف از بروج و باره قلعه روی بهزیمت نهادند
و سپاه عثمانیه از قلعه بیرون آمد و بتعاقب آنکه و مرداختند و ادیم زمین را از
خون ایشان رنگین ساختند تا زمانی که غراب شب از کران تا کران جهان بال
ظلمت بکسرت در جنگ در میان قائم نبود کدیج با سپاه خود بی کبارگی منتهزم و سد
نات و قرارش از صوالت و صرامت سپاه عثمانیه شکسته از ان سامان بجد و د
تقلیس مرا جمعت کرد و سپاه عثمانیه باضد و پنجاه نوزده سر و بسیاری اخترمه و بیج

عمراده توب و شش عمراده قورخانه انهار اغنیت گرفتند * شوریدن اهالی
اسلامبول و جماعت بتکبری به سلطان سلیم خداوند کار و روم و عزل از سلطنت
و بجای او سلطان مصطفی را سلطنت برداشتن و کیفیت شکست لشکر روم *
در اوایل شهر ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و صاحبان او حاق بتکبری سلطان
سلیم خداوند کار که ماد شاه سلیم القلب بود شوریدند و او را این بهانه که واضح
نظام جدید شده بود و اهتمام تمام در رواج این نظام مینمودند و حضرتش را
از سلطنت معزول و جناب سلطان مصطفی را که فرزند سلطان عبدالحمیدخان
و مدتها بود که در زاویه خول نشاندند بودند سلطنت برداشته بجای او بردست
فرمان روالی نشاندند و حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس این نظام شده بود
با جمعی از رجال دولت گرفته مقول ساختند و بتغییر و تبدیل جمعی دیگر از انمای
دولت پرداختند هنوز این خبر در نواحی ارزنة الروم انتشار یافته بود که کدو بیج
بعد از انهم از سپاه عثمانیه دوباره بیادگان خود را درست کرده بسمت فارس
بیت محاربت با یوسف باشارایت ستیز برافراخت و بسمت شوره کل ابروان
روان و یوسف باشاران او ان از خبر شکست روسیه که در اخر کلک اخسفه
روی نموده بود مغرور شدند و اب تائب السلطنة بملاحظه نخوت و غرور او
استنباط تعجب و شتاب که باعث اختلال کارهاست فرموده در عالم بصیحت
با و اظهار داشتند که در کار محاربه روسیه تاملی و اضطبار پیش کبرد و شتاب
نمایند و ساز حرب سازند و بتربیب لشکر و استمالت هر مبر و صفد بردازند
تا وقتی که رایت جهان از ای شاهزاده گردون و قار بغری می نابت و رای درست
باخذ و در جلوه نما کردد انگاه یوسف باشارایت آماده کار و منتهم کارزار و باتفاق
و اجتماع جنود نامعد و دایران و عثمانیه بدفع روسیه بردازند به حسین خان سردار

سردار میکا ریکلی ابروان نیز حکم فرمودند که هر گاه قبل از حرکت موکب انجم
شکوه بالنسبت یوسف باشار الامداد ضرر و رشود با سپاه ابو ایجه می خود از بیاده
و سوار با مداد یوسف باشار اقدام نماید و یوسف باشار صدف سامعه را از در راین
الفاظ کهر بار خالی گذاشته بحرب روسیه مبادرت نمود در زمانی که کدو بیج در منزل
بایند روی شوره کل خیمه اقامت نصب کرده بود سپید علی باشار ابامحمد باشار
بمباربه روسیه فرستاد و خود در عقب ایشان بمسافت نیم فرسنگ توقف نمود
کدو بیج چهار ساعت از شب گذشته برای شبیه چون لشکر برانگیخت یوسف باشار
از اردوی خویش با مداد ایشان شتافت و از تلاش اهلر لان عبار جلال برفلک
ابکون ارتفاع یافت تا دو ساعتی روز دست دلهران دشمن سوز از رعد و برق
تفنگ و توب آتش افروز بود بالاخره لشکر روسی را چشم زخم رسید و روسیه
چهره و چشم روزگار از استیلاي ایشان خیره شد و قریب بانصد نفر از سپاه
روم دستگیر و بانصد نفره سبار وادی فنا و زوال گردید یوسف باشار منهنز ما
معاودت و بسمت فارس همان تاب شد و محمد باشاری حاکم فارس که این فتنه ها را
اکثر او انگیخته بود و بارها از در بار شوکت انار خداوند کار حکم باحضار او
رفته و اجرای فرمان و بسنعت را سهل گرفته و فرمان بندیرفته بود یوسف باشار
حسن تدبیری در کار او کرد و او را بعد از اوزاشات و اطهسان چنان نمود که مجددا
از در بار شوکت انار خداوند کار حکم باحضار او رفته او را از ان نواحی بسمت
اسلامبول کسبل کرد و چند نفر بقتل او تعیین و در راه سر بر سر او را از بار تن
سبت کردند * محاربه شاهزاده محمد ولیم زانامر خاقان که بیستان با سپاه اوزبک
و افغان و انهم کرم و خدلان نشان از لشکر ایران * از جمله فتوحات بسمت آیات
که درین اوقات اتفاق افتاد شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان

در اوایل شهر ربیع الاخر بر حسب امر هه ابون اعلی حضرت قدر قدرت قضا توان
ورده قوی بخت روز افزون شاهنشاه ملک بخش کامکار همت بتسخیر در الملک
هرات و قدمه با فاخته السامان گذاشت محمد خان قاجار نایب و حاکم نیشابور را
با خوانین هزاره و تیموری و سرگردکان و سپاه و کابی و لشکری انبوه فرات اسما
بجانب هرات روان داشت و از جو بیار غوریان حرکت و شاهزاده فیروز زینر
از انجانب مساوی پنجاه هزار کس از فاخته و نامداران فندهار و قراه و اند خود
و باد غنس و مار و چاق و اسفر از وفقد زوختلان و جیگه تو و مینه و فاریاب
و تاینی و جیشدی و تکووری که هر یک از آنها با همراهم خون اشام سپهر دعوی
بر ابری داشتند جمع اوری کرده صوفی اسلام را که مرجع دین و دنیای آن کرده
بی سر انجام بود و سپاه فاخته را موجب قوت دل و مایه آرام با خود همراه و بظال
رایت و لوای حمایت او بنا برده با کمال اطمینان و شکیب وارد قلعه شکیبان
گشتش فرسخی هر آست گردیدند و لشکر منصور نیز از قلعه شاده که یک
فرسخی شکیبانست پیدرتک بمقابله بر خواسته صف مقاتلت برار استند روز
پنجمین بیست دوم شهر ربیع الاخر که آخر ربیع عمر بدخواهان دولت بود جنگی
عظیم و نبردی هولناک میان ایشان در پیوست که مرغی فیروز جنگ در گوشه
چرخ پنجم نگاه آن نشست و کار دلوران جلالت سپهر از کلوله بر سر با استعمال
شمشیر و خنجر رسید بخت از شاهزاده فیروز بر گشت خارا دبار در پای خود
شکسته دید و خدک افات در راه نجات رنجینه یافت بالضرورت از معرکه مکا و حث
روی بر یافت رایت صوفی اسلام منگوس و قصبه مهمله مباحات فاخته با و
معکوس شد صوفی مزبور باد و نفر از میدان بد سپهر و یکصد و سی نفر از مشاهیر
خوانین نام او را فغان که چند نفر از همه معروف تر مثل بدل خان فوغل زانی

زانی و کدا خان و محمود خان تاینی برادر پلنگ پوش خان جیشدی و شش هزار
کس دیگر از باقی لشکر طعنه تیغ جان شکر و شش و هفت هزار نفر نیز که مساوی
دولت نفران از عظام و زعماء آن کرده دیوسپهر بود مثل عبد العیاش خان
فوغل زانی برادر زاده مدد خان زانی و برادر دیگر پلنگ پوش خان جیشدی
بر خوردار خان اسحق زانی گرفتار و دستگیر گردیدند و غنیمت و اموال بی شمار
از زر و سیم و خیمه و اسباب و اسب و استر و اشتران گوی پیکر و غیر آن نه چندان
بدست غازیان مظفر افتاد که بشمار محاسب و هم آید و از معرکه است بر او نیز
نادر و از هرات از خون مقتولان گوه و دشت رنگین گشت بقیه السیف اعداد
اعلام متفرق و امداد مکتب و بوار بر ایشان منطبق و محمد خان قاجار نادر و از
هرات که مختکان را تعاقب و در مقابل دروازه هرات سنگر انداخته رایت خصم
افزونی با همان افراخت شاهزاده فیروز زینم شب باد و سه نفر خود را بهر ایت
رسانید بود باناله و افغان در قلعه محصور و متواری و خون دل از دیدن مرجع دین
جاری کردید * در بیان قتل علی پاشا الی بغداد به تیغ پیدر تیغ غلامان بدقتاد
و نشستن سلیمان پاشای که با بجای او بر و ساده حکومت بغداد * چون حرکات
ناشایستی که بواسطه کم مایگی و عدم تمیز به از علی پاشا الی بغداد در سال قبل نسبت
محمد خاقان عالی مقام اتفاق افتاد قریب شکست و انصرام بدلا و السلام بغداد راجع
را هالی انجبار روی در تراجم فاد در او اسط شهر جمادی الاولی بتیمریک یکی
از نزدیکان او که همت عمر بیست با وی داشت دو نفر غلام کرجی از غلامان او
صبح گاهی بقتلش برداختند اعظام و بزرگان بغداد و جماعت ینکجری از نیحالت
اکاهی یافته بخدمت سلیمان پاشای که پامبادرت نموده او را بجای علی پاشا
بجگمرازی برداشتند و تخم ارادت و فرمان برداری او را در زمین دلهاکا شدند

وقتان علی باشا از مشاهده این حالت بر مرکب فرار سوار و سلیمان باشای سواری
چند تعیین نموده و ایشان را در راه گرفتار و بضرب تیغ ابدار روانه دار البوار کرد
و وقایع مسطور در اعراضه در قلم آورده با پیشگامی لائق روانه در بار خاقان
که امکار گردانید بعد از وصول این خبر در بار عثمانی سلطان مصطفی خداوند
صکار و موم یوسف ضیا باشا را بحکومت بغداد و ریاست عراق عرب و اتمر و بوم
مامور فرمود سلیمان باشا بعد از آگاهی از این حالت رجال دولت را از خود خوشنود
کرد بواسطت ایشان نیز مجدداً بحکومت عراق عرب سرافراز و کارگذاران
در بار عثمانی یوسف ضیا باشا را بدار الخلاقه اسلامبول احضار و وی عثمان باشا
را بجای خود در ارتزقه الروم و قراحصار گذاشته روانه در کاه عثمانی گردید
و انحد و با اصابت رای و رویت او که در قوائین سرحداری و سلوک با اهالی
ولایات و مدارات با اشنا و بیگانه ایتی بود خالی ماند * مراجعت کردن موکب
ظفر بمون بدار السلطنه تبریز و رسیدن سفیر کاردان مهر ز احمد رضای قزوینی
با جنرال غاردان و سایر ایلچیان سجدان بدر کاه خاقان کامران و مامور شدن
عسکر خان بسفارت * نواب نایب السلطنه و الخلاقه درین سال بتقاضای طبع عبور
و علوهت و شهامت فطری اراده داشتند بالشکری که در رکاب مهر و زوی
انتساب حاضر بودند تصمیم عزیمت را سنجید بچار به لشکر روس برد از بند درین
باب هر چند در خدمت کیوان رفعت شاهنشاه جشید هشتم با رسال عمر ایض
نیا زندان و الحاح و التماس برداختند چون جاهت روسیه مصحوب فرستادگان
خولش مکرر احرف صلح بر زبان و از اولیای دولت جاوید مدت شرط مسالمت
و عهد متارکت در میان داشتند رای جهان آرای شاهنشاهی که نمودار عقل
کحل است شاهزاده نایب السلطنه را با نکیختن غبار کین و قتال و آفر و ختن آتش

آتش حرب و جلال مرخص و ماوذن نساختند تا علی هدای چون ایام خربف نزدیک
و زمان لشکر کشی منقضی میشد موکب انجم شکوه از چمن اشکن بر حرکت کرده
در هجدهم شهر رجب المرجب دار السلطنه تبریز را مزین فرمود و همه روزه
همت عالی بجهت بانجام امور سر بازان بهرام انتقام و ترتیب و تنسیق نظام با انتظام
مصرف و خاطر خورشید ماثرتظم امور رعایا و راستگی سپاه جراز از پیاده
و سوار معطوف بود و از خیل سر بازان جلالت شعار و پیاده و سوار سه بخش
فرموده هر فوجی را یکی از سرحدات تعیین نمود که بموجب دستور العمل آماده کار
و مستعد کار زار بوده هر روزه بر سبیل استقرار بمشوق قواعد نظام جدید
پردانند و در هشتم شهر رمضان المبارک سفیر بیک و تقریر سجدان مهر ز احمد
رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت ناپلئون او را
فرین اعزاز و اکرام ساخته و در مضمار دوستی ظاهری رایت مصادقت و موافقت
افراخته بود پس جنرال غاردان را که در سلاک مقربان و محرمان در کاه او منسلک
و سردار دوازده هزار لشکر بود بایست و چهار نفر دیگر از نام او را ن تجریت
پیشه و هنر پیشگان فرستادند نامه دوستی ختامه و عهدنامه محبت آنکیز
مصحوب مهر ز احمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامکار و شاهزاده نایب
السلطنه بفرستاد خلاصه مضمون عهدنامه آنکه ناپلئون تعهد کرده بود که
روسیه را خواهد بچنگ و خواهد بصلح از کرهستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید
و تا این کار فیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود و دولت ایران
هم درین صورت مقید بقصد دوستی دولت آنکیز نبوده مسؤل او را در باب تداخل
بهند وستان مقرون بمحصول سازند و مهر ز احمد رضا و جنرال غاردان ایلچی
در دار السلطنه تبریز بخدمت نایب السلطنه همکام با رعایا تشریف جسته نامه

نایبون را کدر اندند و انواع الثقات و احسان قرین حال خود دیدند نواب
نایب السلطنه فتحعلی خان نوری فور بسا و لباشی را که از اعظم درگاه و مردی
بارتبه و کارگاه بود بهماننداری الیچیان تعیین و ایشان در دوازدهم شهر
رمضان روانه درگاه خاقان جم نکین شدند و بعد از ورود ایشان بدار السلطنه
طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق در باره ایشان میدول داشته جنرال
خاردان را بخطاب خان مرافراز و همهرهان او را بنوازش بی پایان مقطر و ممتاز
فرمودند و از تحت کما سلطنت عسکر خان افشار رومی که از سرکردگان بود
باتدارک و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه
برسم یاد و بانامه محبت اعازم و الوقت طرا از طرف قرین الشرف اعلی حضرت
کردون رتبت و نواب نایب السلطنه و الخلافة مصحوب او روان گردید
* مامور شدن حقایق و معارف آگاه اقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از درگاه
جهان پناه بسفارت روم * چون در آن اوقات جناب سلطنت ماب سلطان
مصطفی پادشاه ذیجاه روم بنبروی بخت میمنت از روم بتازکی بر تخت سلطنت
و فرمان روی قرار یافته بود و همواره میان این دو دولت جاوید مدت بوسالت
تردد سفر و امتار سم محبت و مودت ملحوظ و منظور و بدین سبب ارسال نامه
دوستی ختامه مصحوب شخصی زبان دان و رسولی چرب زبان از لوازم اخلاق
و اطوار سلطنت مینمودند از دربار سپهر مدار خاقان کامکار ناشر کنون حقایق
و معارف عالم رموز قضایل و عوارف شیخ الاسلام و المسلمین اقا ابراهیم شیخ
الاسلام خوی مامور بسفارت و نامه مشتمل بر تهنیت جلوس مامورس پادشاهی
میشان عطار دشان مصحوب او ارسال گردید * بیان و تاریخ سال فرخنده قال
هزار و دو بیست و بیست سه هجری و نقض عهد و میثاق کدو بیچ سردار روس

روس و آمدن او با سپاه بیکران بر سر ایروان و شکست یافتن او * در بهار این سال
هبانون قال نواب نایب السلطنه بتدارک الات قتال و تحفه اسباب جنگ و جدال
برداختند خاقان کشور کشان بنمقرر فرمود که افواج بحر امواج مستطر او امر علیه بوده
هنکام کار در حرکت آیند و مکنون نمهر نواب نایب السلطنه ان بود که قبل از
اقدام و اتمام سپاه روس بر سر آنها شایند در انحال مسرعی از کدو بیچ فور تمثال
سردار روس روانه دربار پادشاهی گشت خلاصه در خواست او از خاقان کشور
کشاصح و التیام بود و در ضمن ان شرحی بجنرال خاردان خان و الیچی پادشاه
فرانسه ارسال داشته که نظر با اتحاد دولت فرانسه و روس دولت روسه را نیز
مبلی کلی بدوستی و سازش دولت ایران بصهر سپه و خوض درین کار روف
و اتمام این امر شکر و رابعه اهمام جنرال خاردان خان باز گذاشته و سفیر صافی
نمهر استدهای او را در پیشگاه ابوان خد بوینه مال عرض و درخواست نمود
خاقان کشور کشاد ر جواب فرمودند که مقصود کدو بیچ از اظهار این مطلب جز
شعبه بازی و حمله سازی و انکیجتن غبار شور و شغب نیست و مراد ان ازین
اصرار ابراز و اظهار دشمنی خواهد بود جنرال در خدمت خسرو و بیمثال بعرض
و تقریر بعضی ادله گوشید در انجام کار سازش از خدمت کردون بسطت خاقانی
مادون و مرخص گردید و قبول القاس او را از کرباس سپهر ماس خود
بکدو بیچ اظهار و ان بارون و ریدی بولکونیک تو بیحانه روس را روانه و شرحی
چند منشی بر اظهار امتنان و شکر گذاری بیبایان نایب السلطنه و جنرال خاردان
خان اظهار کرده بود و خود بیحانه تلافی شکست سال گذشته اخسقه و بیلامشی
در حد و دینیک از تقبیس حرکت و نواب نایب السلطنه سلالة الاطیاب مهرزا
عینی وزیر المقب بپرز انزل را بدرگاه عالمان ماب خاقان سپهر جناب

ارسال و کیفیت حال را بعرض عا کفان کعبه جلال رسانید خاقان بهمال احکام
و تمام مثال بنهه اسباب جدال و روانه ساختن افواج جنود شهر خصال اصدار و جنرال
غاردان در چمن سلطانیه ملتزم رکاب همایون بود از این معنی مستحضر و در پیشگاه
حضور در مقام نیاز عرضه داشت که تدارک آلات جنگ روسیه که دوست
دولتین ایران و فرانسه میباشد بصورت است و مراقبان حاصل است که در رهسپار
اوقات از دارالملک پاریس که پای تخت پادشاه فرانسه است بریدی بتجهیل
خواهد رسید و خبر بنای اخراج روسیه را از سرحدات ایران خواهد رسانید
و چون کار به اتمام فیصل پذیر گردد اصرار در معادلات از رویه حزم و در راست
پس اولی است که موسم خزان سپاه کینه خواه معاودت با وطن خود نموده در فصل
بهار اینک بعزم سفر هندوستان مضمم شوند خدای بیهمال فرمودند که اگر فی الحقیقه
مقصود کدوچ از توقف در محال بنیک عزیمت ایران باشد و علی الغفله بعزم
سفر قلعه ایروان بنای کاوش کند اردنظر بعدم استعداد جنگ کار باهالی قلعه
تنگ خواهد شد جنرال عهد نامه بدین مضمون داد که اگر از جانب روسیه سبقت
در جنگ باد لهران ایران اتفاق افتد در درگاه او رجحان مجرم و گناه کار باشد
و مستدعی شد که نیز از طرف قریب الشرف انجباب و ثبقت نامه بدین مضمون در قلم
او رد که اگر از جانب نایب السلطنه پیش دستی در کار بکار بار روسیه واقع شود
وزیر اسطونظیر مستعد عتاب سلطان سپهر رکاب بوده از عهد بازخواست
سخط شاهنشاهی براید در حضور خسر و فیروز کر و ثبقت نامه نوشته میهور نموده
یکدیگر سپردند و قرار داد کردید که در ممانه رسم متاثر که ملحوظ و منظور بوده
از دو سو پیغام دلخراش دلی و تاو که برخاش سینه نخر اش و شمشیر مبارزان
جان شکار درین مدت چون تیغ خطیبان بیکار و متواری در حجاب غلاف

غلاف و طرفین اسوده از کار حرب و مصاف باشند با آنکه خاقان کامکار
بنابر قانون حزم و رعایت جانب جهاننداری بوزیر صافی ضمیر تا کید اکید در
بردن خزانه و تدارک لشکر ظفر اثر فرمودند و آن نیکو خصال بخاطر جمعی عهد
جنرال بردن تدارک و سامان و کشیدن لشکر نیپایان بسمت اذربایجان لازم
بود است و از دربار پادشاهی بدون سپاه و سازیرک مصاف در خست انصراف
یافته در بلده خوی بر کباب نصرت انساب شاهزاده کامیاب پیوست مقارن
انحال فرستاده کدوچ نزد جنرال غاردان شتابان بود و از عنوان نامه اش این مضمون
نمایان که هر چند بنا بر دوستی میان روسیه و فرانسه بدیعی است که مابین دولت
ایران و روس هم بالضرورت در رهسپار اوقات بنا بر گذاشته خواهد شد لیکن در
اینوقت حکمی از پادشاه روس بمن رسیده که عازم ایروان شوم و اراده ضمیر
من است که بتوسط تو کار صلح در اینده مراد صورت نما کردد جنرال غاردان خان
موسی لارا را نایب خود را مصحوب فرستاده کدوچ نزد او روانه است و بعضی
شرح ابوی در قلم او رد موسی لارا را در راه عارضه ضعیب رود داده تا خبری
در ورود او به رسید * بیان نقض عهد کدوچ و آمدن او بر سر ایروان و محاربه
حسین خان سردار با جماعت روسیه * کدوچ با عدتی موفور و کدوچی نام محصور
بسمت ایروان روان وینارال نبالسپین راهم باجهتتی فراوان از راه قرا باغ ماهور
به نخجوان ساخته بشبوه نقض عهد برداخت باین خیال که شاید شاهد مرادش
در براید و حال از روی دیرینه اش مضمیر کردد و بسعی و تلاش رخنه در سر
حدات مهالک محروسه کشاید شاهزاده نایب السلطنه که در شاهراه مردانگی
عهدی چون بنیان آسمان استوار داشت و درایت مروت و قوت بپرخ برین می
افراشت تا اثر زمان در سر عهد و پیمان بودند و بی شک کارزار و سودای جنگ

و یکار نیتاده بعد از استحضار از نقض عهد و پیمان او کیفیت حال را بدربار
خدیو بیهمال عرضه داشت و آمدن انگروه را مدکار دانسته نظر التفات و اعتنا
بر ایشان نمی گذاشت و نقض عهد ایشان را در نظر همت و الاسهل مینداشت پس
لشکریر که از یاده و سوار در ظل رایت فتح ایت مجتمع بوده تقسیم بدو قسم فرمود
دسته جزایرچی تبریزی و فوج سربازان مراغه را با غلامان تفنگچی و توپچیان باتوهای
مجره شکوه بمجاونت و امداد تفنگچیان استرآبادی و دماوندی و کرمانی و غلامان
خراسانی سرکار پادشاهی که نزد حسن خان قاجار برادر حسین خان سردار ایروان
و بمجاظت قلعه مشغول و دند فرستاد و در مراسم حفظ و حراست قلعه بر ایشان
تاکیدات بلیغه نمود تا زمانیکه شهران پیشه و غا از دربار خاقان کشور کباب
نایب السلطنه شنیدند و تدارک کار را کبابینگی و یلبق در یابند و جمعی از سربازان
تبریزی و خوی را با معدودی از تفنگچیان مقصور دلو و چناسکی و خان دوزی
و چندین تن از غلامان سرکار خاصه بقمقلی خان نوری قورپساول باشی
ابو اجمیع و برانجوان مامور فرمود و مرکب انجم شکوه باه نظار و رود سپاه ظفر پناه
از رکاب خاقان جمجاه در بلده خوی نزول اجلال فرموده بعد از انجام این مهم
فرج الله خان بسقچی باشی که سابقا بحکم خاقان کبکی ستان با سپاهی کران مامور
بقمقلی خان پاشا و الی بیان در سلیمانیه بجداد بود بعد از اتمام خدمت مقدره
حسب الامر پادشاهی بخدمت شاهزاده مامور و بالشرکراسته وارد بلده خوی
گردید و از جانب دیگر امان الله خان افشار حاکم خسته نیز باد و هنر سوار
از خسته وارد و در خوی شرف حضور موفور السر و در ریافتند نایب السلطنه
بالشکر آماده از خوی حرکت و عزم جدال و قتال رو سپه را مصمم شدند در منزل
اول معروض رای و افاقان حضور شد که حسین خان سردار بخاطر جمعی عدت

تو کثرت سواره اگر ادبند را دایروان و سایر سپاهیان اجمعی خود بر سر راه کدو بیج
رفته هنگام ورود او بخاک ایروان زمان النقای فستین و تقابل فریقین حسین خان
سردار باروس مشغول کبر و در آورده و روسه در انداختن توب خود داری
نیمفوده اند اگر دایروان بی آنکه یک تن از انگروه را سببی رسد مانند و حوش
صحرای از مکان خود روی بر تافته ره نورد وادی فرار و از انجا بر سر ایل خود
شافت و احشام و الوس خود را هر چه دست رس بود بر گرفته از آب ارس عبور
کردند و سردار بعد از کشتش و کوشش بسیار با قلت سپاه و کثرت بدخواه
صرفه در جنگ ندیده معاودت بستن کرد که در ده بود نایب السلطنه از استماع این
اخبار فی الفور فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از راه نجوان
بامداد و اعانت او مامور فرمودند و احمد خان مقدم بمجاظت سرحد نجوان
بماند و نامزد فرمود و چون سرحد قراجه داغ وارد بیل و مشکین در چنین وقت
از شهران پیشه همی خالی بود و تعیین سپاه بماند و لا زم میبود امیر خان قاجار را
با فوجی سپاه مامور بجد و دماغان و قشلا قهای قراجه داغ فرموده باتو بمجا
و زنبور کخانه و پیاده و سوار جرار و تدارکات پیشمار روانه ساختند و مرکب
نصرت پرور با معدودی از ملاتر مین رکاب ظفر نصاب و سربازان فرارهایی
و کزازی که هنوز نظام جدید را درست نیاموخته بودند در محال چورس توقف
فرمود بعد از دو سه روز معروض رای بیضا ضابطه که قبل از ورود فرج الله خان
و امان الله خان بایروان کدو بیج خود خوا هشمند محاصره قلعه ایروان شده بنا را ل
مه اندر و بیج بایت نکین را با سری پر شر و شور برای تصرف شرور روانه و سردار
مقتضای جلالت ذاتی و غیرت فطری تحمل بکمرده بنه خود را گذاشته بمجا
و مقاتله همانند رویج رایت جنگ برافراشت و در نظر داشته که در ابتدای کار

و آغاز گری کارزار بجهت دلبردن دشمن از جنات منعطف کرد و از خون
 ایشان زمین را هم رنگ لعل و مرجان سازد و دشمن جرئت بهم رساند سواره ایشان
 از پیاده دور افتاد و بتعاقب برد از بعد از آن سردار آغاز کرد و در نموده عطف
 عیان نماید و بدفع سالدات ایشان که بن کشاید و بنیان قرار پیاده را نیز بهین
 تدبیر منهدم نماید از قضایای اتفاقیه هنگام مغاوت سردار کرد و غبار غلبت
 در انصحر اید او و لشکر بیگد بگر ایخته گشت از کثرت کرد و غبار غالب
 از غلغوب و دوست از دشمن نیز نیاخته بنه سردار هم از مشاهده انحال تصور شکست
 کرده آغاز حرکت نموده بودند و سردار باین اراده که خود را از میان کرد و غبار
 بکنار کشیده بدقت تمام مشاهده اوضاع کار نماید و از سر تدبیر کامل بنای جنات
 وجدال گذارد از میان آن کرد و غبار اندک بر کنار شد از اتفاقات سپاه نیز
 بجهتجوی او بر آمده عرصه کارزار را از سپهدار خالی یافتند و چون واقف
 نبودند که بکدام طرف رفته دل بخوف و بیم آکنده هر دسته بسمتی پراکنده گشتند
 که اکثر خود را به بنه رسانیدند و سردار با معدودی از غلامان که با وی بودند
 از فرط جلالت بجدالت پرداخته چند تن را محروم و بیروح ساخت و در همان
 روز فرج الله خان و امان الله خان با غازیان ابوالجمععی خود بلسر دار پیوسته
 سپاه متفرقه دوباره مجتمع و نایب السلطنه بتقصیر این قهاون و سستی جمعی از سپاه را
 مورد قتل و سب است فرمود پس حسین خان سردار و فرج الله خان و امان الله
 خان دسته و نایب سپاه را ترتیب داده بمحاربه روسیه شتافتند و روسیه از ملاحظه
 استعداد و ارادتگی سپاه خون اشام اقدام بحرب ننموده بای تلاش در دامن
 کشیدند و سرداران مزبور روز و شب در کین جدال و منتظر قتال بودند
 * بیان محاربه نواب نایب السلطنه باروسه بمحوان * و در آن اوقات معلوم رای

رای صوابهای نایب السلطنه شد که احمد خان مقدم در جنات روسیه از زمین
 محووان فی الجمله تردیدی بهم رسانیده و روسیه هم محوالی محووان آمده اند غیرت
 طبع غیور این مقدمه را بر نتاشته با آنکه سپاه مستطاب در رکاب حاضر نبود از اراده
 جنات روسیه فرمودند و مقارن این حال بعرض واقفان حضور شوکت دستور
 رسید که نظر علی خان و فرج الله خان حاکم و نایب ایدیل از محفلی خان گروس
 که ماه و ربان تمام قلعه انجا بود سوختنی بهم رسانیده با ایل خود فرار و حسب نقلی
 خان با کویه را نیز که مصدر قتل اشبند سردار روس شده بود دستگیر ساخته
 بصوب لنگر گران که عمل اخبار مصطفی خان طاش بود روانه شدند مصطفی خان
 هم نظر بوصلت و همسایگی با انفا از این معنی متوحش گردیده همگی در خیال رخنه
 دادن روسیه بانحد و دمپاشند نایب السلطنه توکل بمخالق جز توکل کرده با اقتضای
 حلم موفور ملتفت این محذو و رنگشته از منزل چورس حرکت و وارد کنار رود
 ارس و در نیم فرسخی شهر محووان توقف فرمودند و بحسبین خان سردار و فرج الله
 خان حکم مرقوم شد که فوجی سواره مصحوب امان الله خان روانه رکاب مستطاب
 سازند و چون ایشان اطمینان کامل از کار قلعه ایروان داشتند و بعلاوه از
 ایل و رعیت انجا که میلی بتابعیت روسیه نداشتند بعضی کوچیکه از اب ارس
 عبور و برخی بصوب قارص رفته از شور روسیه محفوظ و مامون بودند حسین
 خان و فرج الله خان و امان الله خان حسب الصلاح بیکدیگر غازیان رکابی
 ابوالجمععی خود را برداشته صادق خان عزالدینلوی قاجار را بادهسته افشارارومی
 در شرو رکداشته بمسارعت تمام بر رکاب شاهزاده والا مقام پیوستند و در محاربه
 این احوال سپاه روس محوالی قریبه قریبای محووان رسید بودند شاهزاده محووان
 بخت بنفیس نفیس متوجه مشاهده کیفیت و کسبت دشمن شده با آنکه محل نزول

ایشان جای مرتفع بود و از هیچ طرف سرگویی نداشت و پورش پیاده و سوار
با تمام مرتفع میست و بی قاید بود سرداران بتصور آنکه اطراف آنرا محاصره نموده
روسیه را محصور خواهند ساخت صلاح در جنگ دیدند و تواب نایب السلطنة
هم بصواب دید ایشان عازم آنجا و در ورود با نمود و در بین مشاهده فرمودند
و دیدند که از سمت کتل سپستان لشکری فراوان با مداد روسیه قریب با می آید
و اگر چه نظر با ارتفاع مکان و رسیدن آنهمه امداد بان گروه اقدام به پیکار و انگیختن
غبار کارزار متضمن چندان صرفه نمیدانستند لیکن چون بنه سپاه منصور دور
و محل نزول موکب نصرت ایت در میان دره واقع و ممکن افت و توقف در آن مکان
با منقنه شبخون لشکر روسیه خارج از ربه حزم و صرامت و معاودت بدون
جنگ نیز شایان شان غیرت و سزاوارت عظمی و شوکت نمینمود و با وصف
اصرار و اقبال حضور در مباحث از جنگ باز تواب نایب السلطنة حسین خان
سردار و امان الله خان انشار را بادیسته محمد خان زنکنه و محمد بیگ قاجار انشار
که سرهنگ سر بازان التبار بودند از طرف همین و قریح الله خان انشار و علی
خان قاجار را بادیسته خاتم خان بیگ دنبلی و نبی خان کرازی که ایشان نیز سرهنگ
سر بازان شریک بودند از طرف بسار جنگ و کارزار روسیه حکم فرمود
دسته سر بازان تبریزی از دلاوری و چابکی خود را بان گروه مرتفع رسانیده چینی
از روسیه را مانند سنگ از قلعه جبل فرورختند و درین هر سنگ و خاک از
بن روسیه بیدار سبیل خون انگیختند از تلاش سر بازان ظفر پزوه نزدیک شد که
قله کوه از روسیه برداخته کرد که ناگاه امداد ایشان از عقب در رسید و غرضه
کارزار از اخبار آن لشکر بهره و تار کردید و از عقب سواران برآمد جنگ
عظیم کردید سواران تاب نیاورده شکست خوردند و سر بازان دشمن را از

از دو جانب بر خود محوطه دیدند و محمد بیگ که سرهنگ ایشان بود زخمی منکر برداشته
ناچار بر گشتند با اینکه اول نظام ایشان بود همه جا جنگ کنان با که لاداب و قانون
خود را بقلب رساندند و روسیه خبر کی کرده نزدیک بقلب لوائی مجادلت افراختند
طبع غمور تاب خبر کی ایشانرا تمجیل نشده با سواران تب مبارک جمله بر ایشان
آورده صد و پنجاه نیزه سر از ایشان زیب سنان نمودند و ایشانرا بس نشانند
و در آن جنگ قریب هزار نفر از طرفین بقتل رسید و در وقت مراجعت سه
مراغه توب را نتوانستند زمینان بیرون آورد و تو بیجان آنها مورد مو اخذ شدند
* عبور نایب السلطنة از اب ارس و آمدن موسی لارا از فرانس از جانب جنرال
غاردان خان برای التیام و اصرار که دو بیج در کرفتن قلعه ایراون * در هنگام
ورود روسیه به مجوان احشام و رعایای آنجا طوع و رغبت از مسکن خود
کو چیده باین طرف ای بمقامی که بدره شام موسوم است و برود ارس اتصال
دارد در حل اقامت افکندند بس تواب نایب السلطنة بتصور اینکه مباد از لشکر
ایسبی بقلعه ایراوان رسد از اب ارس عبور فرمود و در منزل قبایب سان موکب
منصور را بتوقف مامور و علی خان قاجار و ابراهیم خان پوزباشی غلامان را
با فوجی سواره بکوشمال روسیه مجوان مامور فرمود علی خان در زمان ورود
به مخوان علی الغفله خود را بر روسیه رسانیده چند تن از ایشان را که در خارج
سنگر بودند مقول و روسیه از فرط دهشت از آنجا کوچیده شهر خرابه مجوان را
سنگر کردند و علی خان غنیمت فراوان بدست آورده به موکب ظفر پیوند پیوستند
و در آن اوقات خاطر خطبر و الا ازاده کرد که تقویتی در کار امیر خان سردار
اردبیل و موغان فرماید حکم رفت که سردار مزبور در مقام رفع و خشت حکام
طالبش و اردبیل برآید اگر اسفالت یافتند فیها المطلوب و الا در وادی سرگردانی

ایروان شدند آنچه بر لوح تقدیر کدشته و قلم قضا بر صفحه جبینها نوشته بمیثه ظهور
جاوه بروز خواهد یافت در سابق این احوال در منزل قبان باسان موسی لزار
با کمال نفاقت و ناتوانی و ضعف بیماری و خسته جانی وارد اردو و شرفیاب
حضور گشته اصرار بسیار نمود که مازون بیابلاغ نوشته و سفارش جنرال غاردان
خان شود و از مقربان حضرت هر چه در مهانعت او اقدام رفت منع پذیر نگردید
و هنگام روانه شدن بعرض رسانید که چون در میان ملوک فرنگ معمول است
که هر وقت سفیری برای انجام صلح معانیه دودشمن تر در نماید باید تا چنین
معاودت او از جانبین تیغ عناد و خلاف در غلاف باشد تا بران اسند عای این
بنده است که نایب السلطنه درین روزها لشکر جهان سوز را از کار حرب و جدال
مبشوع در اند تا اثر عهد جنرال حسب التعهد او جلوه کر و او را درین کار
رو سفیدی بیشتر حاصل آید نایب السلطنه از ابرام و الحاح او از منزل قبان باسان
بقتضای چورس معادت فرمود موسی لزار بکدو بیوسته ابلاغ نکارش
و سفارش جنرال و استماع جواب او کرده بتصور اینکه شاید قلعه ایروان بطریق
قهر و غلبه بتصرف روسیه در آید و قلعه کبان در میان تلف شوند بمقاد المامور
معد و روسی کامل بعمل آورده بود که حکام و مستحقین قلعه بدون حرب
و تلاش قلعه را بتصرف روسیه داده از قلعه بیرون آیند و روانه اوطان خود
شوند و کدو بیج هم ازین بقوله ترو هات و افسانه که صرفه بحال خود داشت بحسن خان
ناچار و اهل قلعه بقلم آورد و جواب او از کردان کردن کش محول بتوب و تقنک
شد و همان در بیج هم علی الغفله با جمعیتی موفور خود را بساحت ما کور رسانیده
قدری دواب و اغنام از رعایا ناخته معاودت بایروان نمود نواب نایب السلطنه
حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان

خان افشار را با فوجی بسپز و او نیز روسیه و امداد قلعه کبان مامور فرمود اما
چون در حین ورود سپاه ظفر پناه بانحد و در فی عظیم باریده بود که نه سوار را
قدرت بجنگ و نه اسب را یاری ثبات و درنگ حاصل میشد لا بد و ناچار از آنجا
معاودت بموک نصرت شعار کردند * بیان پورش او ردن روسیه بر سر قلعه
ایروان و مقتول و منهزم شدن ایشان بیاری خداوند بیهمتا و معاودت ایشان
بسمت کر حستان و بر طرف شدن جمعی از شدت سرما * کدو بیج از معاودت سرداران
اطمینانی بهم رسانیده پیشه را از شهران و غایزداخته و کار را بر حسب مدعای خود
ساخته دید و یقین دانست که بعد ازین جمعیت سپاه باعث تفریق لشکر او خواهد
بود فرصت را غنیمت دانسته در اول سردی هوا و غایت قوت سرما هنگامه کبر
و دار را گرم کرد با تمامت لشکر بتهیه پورش پرداخته بعد از آنکه با کلولهای توب
از هر طرف دیوار قلعه که خاکریز داشت بقدر دوسه زرع خراب کرده عبور
و مرور سالدات را از اجا اسار دانست و در شب هم شهر شوال قریب بصبح صادق
بعزم تسخیر قلعه ایروان از اطراف پورش برده محافظین قلعه نیز که در از روی
چنین شبی شهباز و زگرده بودند و در تنگنای قلعه ایروان همواره بارزوی
جنگ دلتنگ و بجای روسیه پیوسته با بخت خویش در جنگ بودند از مشاهده
این حالت بنوعی شوق جنگ و تلاش نام و تنگ بر ایشان غالب شد که کوپی عاشق
لهجران کشید پس از مدتی دیر باز محبوب خود را در بر آورد و بانو میدی از نور
پینایی پس از زمانی در از بیاصره جهان بین دیده و رکشت بیکیار از اطراف و جوانب
خنجر ابدار و شمشیر خون افشان و تقنک شربار بر کف گرفتند و در برج و باره قلعه
اماده کارزار و منتظر کار پیکار صف بر کشیدند و لب از غلغله خروش بستند
و بعضی صید افکنی چون شهران خربین در کپن کپن نشنند تا آنکه تمامت سپاه

رومن از خندق عبور و با آلات قلعه کبری و نردبانه‌های مجمره شکوه بیای دیوار قلعه
رسیدند و از جوانب نوردیدند و دیوار استوار ساخته بر فراز قلعه چون دود
صعود نمودند بعد از آنکه قدم بر فراز بار نهادند لیران اسلام از هر کناره شمع
و مشعل بر افروختند و بازوی نیرو بدفع روسه کشاندند اگر چه در آن هنگام
حسن خان قاجار را عارضه صعب بر مزاج طاری شده بود قادر بر حرکت نبود اما
باز نیکه بطالع نیروزی مطالع پادشاهی کرده مستحفظین را چنانکه بایست بکار
جدال مشغول داشت اشرف خان دماوندی نیز مستظهر بتایدات سبحانی در
مهمت دیواری که از ضرب کلوله توب خراب شده بود با همراز اعلی‌نقی خان استرآبادی
و کلبعلی خان قاجار و سایر سرکردگان بنیاد جنگ نمودند غلامان تقنکی خراسانی
و غلام تقنکی آن خاصه نواب نایب السلطنه و سایر سرکردگان واحاد لشکر
و سپاهان عدو شکر استاده بودند و بازوی خصم انگی بر روسه کشاده هر یک
از دلبران روس که بای جلا دت بیایه نردبان مینهاد از ضرب مهمله تفنگ قضا
اهنگ مانند کبوتر بهل بر زمین می افتاد از هر سو تفنگ از در دهان بغرید و از
صیحه توب جهان آشوب غوغای قامت اشکار گردید * شعر * همه روسی
افتاده در خون و خاک * همه ز سر نیزه هاست نه اچاک چاک * همه بد های مردان ز شه شهر
نیز * همه تخت تخت و همه ریز ریز * همه فرور ریخت از باره همچون تکرک * همه بخندق
سر و سینه و پا و ترک * همه شد ارکاوش خنجر ابکون * همه زد دیوار قلعه روان جوی
خون * همه ز تیغ دلبران دران * همه ز تیغ * همه از گشته شد خندق و خاک ریز * همه القصه
نیز * همه از سه هزار نفر ایشان مقتول شد که جمعی از آن بولکونیک و ماپور و قبتان
واقعی و باقی از جوانان دلبران نام آور بود از دست مجاهدان اسلام طریق نبستی را
پی سپردند و مسای دو هزار کس از ایشان زخدار و مجروح گشته بقیه السیف

السیف چون کار خود را تباه دیدند خسته و نالان خود را بسنگرها کشیدند
و در زوایای سبیه و سنگر خزیدند و درین قضیه فیض فضل یزدانی یار بود
که با وجود این شورش و غوغا از دلبران اسلام دو سه نفر جام مرگ از دست
ساقی اجل نوشیدند و پنج و شش نفر نیز زخدار شدند مقتول و مجروح از ده نفر
بیشتر نبود که در بیخ خود در جنگ و نردبانی کامل در کار فرار یار رنگ
در سنگر خویش خون دل ریش میخورد تا آنکه قبل از وصول اینخبر یار دوی
نایب السلطنه اسمعیل خان قاجار از دربار پادشاهی بالشکر جرار رسید و از جنس
زر مسکوک و اسلحه و اسباب و سایر تدارکات و ضروریات زیاده از قدر کفاف
از سرکار سلطان و الاجاه رسانید و حالت تعطیل و تعویق برای کار جنگ و پیکار
بار و سبه ایروان و همچون همانند نواب نایب السلطنه با تمامت سواره و پیاده که در
رکاب مستطاب حاضر بودند از سواره افشار و خمه و چار دوی و مقدم و پیاده
ملایری و سر بازان سرافرا از چورس حرکت و روانه نخبوان و از محسگر
ظفر بیوفند کله کله از آن شهران بی سلسله در امر حله به فرمود حسین خان سردار
و اسمعیل خان قاجار را با جمعی از سپاه منصور مامور با یروان و علی خان قاجار
و امان الله خان افشار را هم در مقدمه موکب انجم شکوه به نخبوان روانه و او از
تلاطم اند و سپاه کران بکوش کرد و بی وینارال نبالسین رسیده ارکان قرار آنها
متر ازل دست بردل و بای از اشک خونین در کل لایب و ناچار شب دو شب
ببست و دوم شهر شوال از سنگرهای خود فرار و بی سپر طریق مذلت و ادبار
کشیدند حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار بتعاقب آنها ایلتغار کرده خود را
بر ایشان رسانیدند و بسیاری از سادات و رعاری از حیات و جمعی را اسیر
و دستگیر ساختند و جمعی از ایشان از فرط دهشت از اردوی خود روی بر تافتند

و خود را بمسک زعفران نواب نایب السلطنه افکنده بجان امان یافتند و عهده
بسیار و اسباب و آلات بی شمار از آن جا هت کسبب غازیان طفر نصیب شد اما
چون سردی هوا نهایت شدت داشت تا رسیدن کدو بیج بگر چستان دست و پای
جمعی که بر از روسیه را هجوم سردی چله زمستان از کار انداخته و بی خفت
نیز از زخم داران سپاهش بر سر کوه و کتل در میان برف و دره های عمیق زرف
قالب می کردند و سرداران سپاه منصور بفر و زوی و بهر و زوی بخدمت کردند و
ریت معاودت و در از اینگونه مرحت و موهبت از و بهاب بی ضنت و قوت
اقبال خسر و قدر قدرت مراسم شکر گذاری بتقدم رسانیدند و از این طرف
محض عبور علی خان قاجار و امان الله خان افشار و قحطعلی خان نوری قورلیس اول
باشی که قراول سپاه بود از رود ارس بیارال نیالسن هوس قرار در خود نیافته
با جمعیت خود با جانی بر نفس قرار و مامورین در چهار فرسخی بلده بمحوان با ایشان
دو چار و شمشیر میانی آغاز سر افشانی نمود و توب و تغلک دود و شراب بچرخ دختانی
رسانید جمعی از نمره روسیه مقتول و فوجی دستگیر شد اقباب در پرده غروب
متواری شد روسیه در هبناچار حل اقامت انداخته در میان عهده های خود
متخصن گردیدند مامورین نیز در حوال ایشان متوقف و منتظر دمیدن صبح صادق
بودند روسیه این معنی را در ریافته شب هنگام از انجا اوادی فرار روی بر یافتند
و بهر از مشقت خود را بقریه قریبا با که محل رزم سابق فریقین بود رسانیدند و نواب
نایب السلطنه در آن مکان روسیه را در ریافت بیارال نیالسن از مشاهده این حال
یقین داشت که اگر بایست عهده و احوال و اقبال گردد ابطال رجال از وجود ایشان
در یکدم اثر نخواهد گذاشت ناچار عهده و بار خود را احتی بار و طویان و آذوقه را
بسوختند و مصمم شدند که صاللات را بر رسم سیای تا سببان قریبا غر رسانند و همه

و همه توپها را از پیش برده صاللات بر سر کوهها متوقف و محافظت را نمایند
تا توپها را بمان رسانند با آنکه فراز کوه و کتل بسیار در دست فراریان
و دره های صعب و قتل جبال و تلال که نورش پیاده و سوار با نهادشوار بود در
پیش راه لشکریان بود باز نواب نایب السلطنه کریم خان کنکر لوفجی دیگر را
از راه باریک که در میان کتل بود مامور استیز و او نیز روسیه فرمودند و دسته
ملایری و فوج سر باز را از پیراهه بطرف راست تعیین که شاید پیش روی
روسیه افتاده سر راه بر آنها گیرند چون از سختی و درشتی کوه و کمر عبور پیاده
و سوار از تنگی راه مقدور نبود موکب منصور باندک فاصله در عقب لشرف
داشتند و نظاره جنگ مامورین میفرمودند تا شب در رسید و روسیه در آن
کوه کوه و کوه اندکی در ننگ کرده شب هنگام با استعجال تمام فرار کردند و موکب
ظفر طراز در منزل قریبا با نزل و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف راست
مامور و موکب منصور از راه سلوارتی در حرکت آمد که از پیراهه سر راه بر ایشان
گیرند در آن حالت برف و باد شامه تبه اشتداد یافت که از هجوم دمه و سردی
همراهان را دیدن روی یکدیگر مقدور نمیشد بجز آنکه بود پیاده و سوار را بسر
وقت روسیه رسانند بجادنت و مقاتلت تقدیم و برخی از روسیه مقتول و اسیر
شد برخی دیگر چون کار را بر خود تنگ دیدند فرار و وارد رکاب نصرت آثار
شدند و بقیه السیف شب هنگام خود را بیحال مرتفعه کشیده نواب نایب السلطنه
اتمام کار آنها را محول بصولت برف و سورت زمستان فرموده مراجعت را عازم
و سپاه ظفر پناه سر و اخترمه را بر گرفته بموکب و الاپوستند و زایت فتح ایت از
انجا بقریبا با معاودت و روز دیگر وارد بلده مخوان و دوسه روزی امور احمد و در
منتظم و موکب منصور از انجا حرکت فرموده وارد دار السلطنه تبریز شدند و در

راه بعرض مقیمان حضرت رسید که بسیار از بقیه السیف فراریان در راه قریباغ
و تقابیس تلف شده اند و هر که زنده مانده دست و پای غالب ایشان را سر ما
از کار انداخته نواب نایب السلطنه کذا ارش امر در ابعرض ها کفان جلال
رسانند و اعلی حضرت خاقانی در از این سربازی و جان افشانی هر یک از
خدمتگذاران اعلی قدر مراتبهم بجای فاخته و انعامات متکثره مقنن و سرافراز
فرمود و این انعام و احسان چاکران را باعث دلگرمی و تشویق دیگران بجان نثاری
گردید و لشکر آنه این مرحمت مبلغهای کلی بار باب استحقاق هر بلاد مخصوص
بلاد اذربایجان میدول فرمود و در آن اوقات علیخان قاجار که در چین جلال
زنجی از یابرد داشته بود پای یکگز از چنان نهاد و از وقوع واقعه حایله او خاطر
نواب نایب السلطنه که در شبهه قدر دانی مسلم میباشد مخزون و غمگین گردید
و نقش او را با تدارک و سامان روانه نجف اشرف ساختند * بیان عفو جرم
نظر علیخان و فرج الله خان شاهسون و محاربه شیخ علیخان قبه بار و سپه و ورود
قا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از سفارت دولت علیه عثمانیه * در زمان معاودت
موکب منصور از محجوان عرب رضه امیر خان قاجار و مصطفی خان طالش رسید
میدنی بر اینکه مصطفی خان خود در مقام رفع و حشت فراریان شاهسون برآمده
مستدعی گردید که بخار تفصیرات ایشان بزلال عاطفت نایب السلطنه شسته گردد
نواب نایب السلطنه بشکرانه این فتوحات قلم عفو بر جرم آنها کشیدند و چنانکه
بود باز ایشان را در مسلك سایر خدمتگذاران سرافراز و منسلك فرمودند و در ورود
موکب مسعود بدار السلطنه تبریز معروض شده سینه شد که شیخ علی خان قبه
بمقتضای اخلاص خاص و غیرت جبلی و جلالت پیمان لکنریه رفته بعد از استماع
خبر شکست روسیه جمعی از لکنریه فراهم آورده وارد قبه و بمحاربه جمعی از

از روسیه که در انحد و بودند اقدام نمود و روسیه با کویه نیز با مدد روسیه قبه
شافتند شیخ علی خان ایشان را در ریافته جمعی از ایشان را مقتول و چند عمراده نوب
از ایشان بدست آورده مراجعت نموده و شیخ المحققین اقا: ابراهیم شیخ الاسلام
خوی که در اول سال از دربار عظمت مدار خاقانی سفارت دولت عثمانیه
تعیین شده بود در تبریز شرفیاب حضور و الا کشته چگونگی انبساط خاطر خاص
و عام مملکت عثمانیه را ازین خبر روح پرورد بعرض نواب نایب السلطنه رسانند
و نایب السلطنه در دار السلطنه تبریز نزل اجلال و بنظم امور رعیت و سپاهی
و پیاده و سوار لشکر نظیر اثر می پرداختند * و در هر فرجه جنس برونت
الملی دولت انگلیس و استحکام قواعد دولتین علیه بن ایران و انگلیس * چون
خبر التیام دولت فرانسه با دولت ایران کوش زد اولیای دولت انگریز گردید
این معنی را که موردت مفاسد برای اند دولت بود بر بنیافته فرما فرمای هندوستان دیگر
باره جنرال ملکه نهاد در سفارت ایران تعیین نمود و جنرال مزبور محض غزیمت
کس بدربار پادشاهی فرستاد بیامنی حضرت سلطانی اظهار نمود که اگر اولیای
دولت ایران از دوستی با دولت فرانسه قطع نظر نمایند تمای دوستانه طرفین
از قوم بفعل خواهد آمد روزی و زبیه یکجتهی و اتحاد دولتین خواهد افتد و اگر چه
کار فرمایان دولت علیه ایران از طول اقامت عسکر خان در پارسی باطن
در یافت کرده بودند که عهد دولت فرانسه را وفایی نیست اما چون اخلاق سلطنت
و رویه ملک داری و دولت تقاضا نمیکرد که پیش از آنکه حقیقت کار ایشان
بر همه کسان ظهور یابد باطن کار را بر عالم اشکار دارند و نیز بر فتن اینگونه
تحریرات جنرال ملک کم پاننهان بودن امر منافی رویه نیک عهدی و درست
پیمانی و مخالف شهامت شاهانه شهر یاری بود از جانب دولت ایران با تمام سفارت

او میلی نرفت و سفر دولت نیز آنسه نیز همچنان در مقرر خلافت منمکن بود
و از وقوع این معنی خوشنود تا هم در آن اوقات بصواب دیدلا روحی وزیر
دولت انگریز که بهمنات رای و زانت فکر و درستی اندیشه شهر عهد و نظام
مهام دولت بکفالت و کفایت او محمول بود سر هر فرد جنس برونیت بسفارت
دولت علیه مامور و بانجام کار دوستی دو دولت معین گردید او خود هوشمند
فرزانه بود چند گاه پیشتر در ایام خوانین زند به ملکیت فارس سفر کرده و از ادب
اهالی ایران مطلع گردیده بعد از ورود سخنان او را در حضرت اعلی و قعی تمام
حاصل و دلهای کار پردازان حضرت خاقانی بکار دوستی دو شوکت جاوید
میانی مایل شد بر حسب حکم همایون محراب خان افشار نایب نسقی باشی دیوان
اعلی که از معتبرین در گاه کیوان پایگاه بود به مهمانداری او تعیین داد با اعزازی
شایسته بدار الخلافه وارد و روز شرف اندوزی بزم حضور مکتوب دولت را
که عنوان صحیفه محبت بود بطریقی نیکو و روشی دلجو ابلاغ نموده در نامه نامی
الماس کران بها غیرت سهیل و شعر اهدا نمودند که هنگام افتتاح مشهود نظر افتاب
انرشد پس با انواع هدایا و تنسوقات لایقه شرف برتری جست بعد از آنکه در دار
الخلافه طهران از امر او و زرای در گاه انواع مهر بانهادیده از انجامرخص
و در دار السلطنه تبریز بخدمت نواب نایب السلطنه پیوست و از نواب مستطاب
شرف مهربانی و اشفاق فوق الغایه دید شرف اندوز خدمت ساطع التور و محرم بزم
خاص و ندیم محفل اختصاص گردید و انواع مکرمت و حرمت از مقربان حضور
فیض کنجور مشاهده مینمود و برونیت با صلاح ایشان منصبی شرف است و پادشاه
از کربز هر کس را که منصب برونیتی تفویض نماید این شرافت در دو دمان
او باقی خواهد بود القصد محض و رود سر هر فرد جنس برونیت باصفهان مقصود

مقصود اصلی دولت انگریز حاصل کشته جنرال غار دان خان از مقرر خلافت حرکت
و روانه اذربایجان شد اطوار و اوضاع و گفتار و کردار سر هر فرد جنس برونیت
روز بروز مقبول طبع قانی کشته باولنای دولت در گفت و شنود بحسن گفتار
و قاعده مدانی عهد دوستی مبنایه دولتهن ایران و انگریز که این بنی بر وفق مصلحت
دولت بسته و رشته جلانی کسسته شد اتفاقا در آن ایام دیگر باره جنرال ملکم
که بقنون ادب و فتوت از اقران خود مسلم بود از جانب فرمانفرما بسفارت
مامور و در ورود دیندر نصب و تعیین خود را با اولنای دولت ایران اظهار نمود
و اگر چه کمال رشد و کار دانی و کفایت سر هر فرد جنس برونیت در کار سفارت
و انعقاد اتحاد و دولت ظهور دیگر یافته و حقیقت آن با پایانی لایق مصحوب
میرزا ابوالحسن خان خواهرزاده حاجی ابراهیم خان وزیر سابق بدولت انگریز
مرفوم شده بود لیکن چون اعزاز جانب جنرال ملکم هم در سنت مو احدت
دو دولت جاوید توام لازم مینمود علی هذا حکم حکم با حضار او صادر و در اوقاتی
که چمن دلکشای سلطانه از نزول و موبک سلطانی غیرت بهشت جاویدانی بود
جنرال ملکم بهادر غریب ساطع بوس حضرت حاصل کرده مورد نیازش کامل گردید
مقارن انحال امضای سفارت سر هر فرد جنس برونیت نیز از دولت انگریز به تبریز
رسیده موجب حرکت او بمسگر همایون کشت و در ساحات جانفزی سلطانه
سفر بستند دیده تدبیر و جنرال نیکو خصال بالاتفاق در معسکر خسر و مهر پرور
بهره اندوز عوارف بیحد و مز بودند اما جنرال مشارالیه چون در آمدت بر وجه
استقرار از کار و کردار و کفایت رای و رویت سر هر فرد جنس برونیت
استحضاری تمام یافته از روی انصاف جمیلی با وجود او وجود خویش را لازم ندیده
چند روزی در تبریز ماند از انجام مهمانداری لایق و عنزه و احترام تمام از راه کردستان

وگرمانشاهان مراجعت نمود چون غالب مهمات بنا و بنیاد اکثر امور بادولت عثمانیه
و فرنگ حسب الامر پادشاهی نواب نایب السلطنه محول بود نواب نایب السلطنه
چهارمین امور وجه در محاربه روسیه که درین هنگام بادولت ایران و انگریز
خصوصت و باغیر آن سه واقعت داشت الحجه و لحظه نبی اسود و حضور سفیر مشارالیه
نظر برای مقین و فکر در ورین در خدمت و لبعهد باجلالت و تمکین لازم مینمود
لهذا بعد از فراغت سفیر مشارالیه از بستن عهد و اتمام عهدنامه و برخی امور
حسب الامر پادشاهی متوقف بپریز و خدمتگذاری نواب نایب السلطنه مامور
گشته بحسن خدمت و وفور غیرت محرمیت کلی و اختصاص علمیده دران
سرکار یافت که محسود اکثر کارکنان قدیم الخدمه شد چه جای دیگران * وقایع
سنه هزار و دویست و بیست و چهار هجری و معاودت جنرال غاردان خان از ایران
بدون اذن نابلیون * خاقان کشور کشا بعد انقضای حش نوروزی رای ملک ارا
لساختن مهمات مملکت مقصود فرمود که در انحال شرحی از موسی شامبانی
وزیر دولت فرانسه رسیده مضمون آنکه در باب عهد دولت فرانسه بادولت
ایران و روانه ساختن عسکرخان که تاخیر رود داده منوط بپعضی امور بوده و موسی
روانین ملایم رکاب پادشاهی بود عسکرخان هم مدتی مدید در پارسیس معطل
مانده نابلیون بیکتار اسامی ولایات ایران منصرف بنه روس را از و گرفته
که هنگام ملاقات نانی پادشاه فرانسه با پادشاه روس این گفتگورا ایمان آورد
و از فراری که بوضوح پیوست هنگام ملاقات اینقیالات از میان رفت اما آنچه
لازمه مهمانداری و مهمان نوازی بود نابلیون در باره عسکرخان بعمل آورد
و احترامی زاید الوصف از و کرد جنرال غاردان خان بنحویکه سبق ذکر یافت
بعد از مراجعت از خدمت که باز رفعت شاهی ملایم رکاب نواب نایب السلطنه بود

بود در کمال عزت و اعتبار میسر است و هر روز با لشکر تازه و مکرمتی بر اندازد
مخصوص میکشت و چون نواب نایب السلطنه رامپلی با موختن نظام حرب اروپا
بود و موسی و یردی نام که از همراهان جنرال غاردان خان بودند درین فن میبارتی
تمام داشت او را روانه حضور نایب السلطنه ساخت الحق موسی و یردی هم درین
کار جهندی بسیار بظهور رسانیدند نواب نایب السلطنه هم نظر بحسن نیت
وصفای طوبیت از نوعی زمام اختیار سر باز نظام را بکف کفایت او دادند که
احدی از آن همه سپاهرانی اذن و رخصت او یا رای حرکت نبود * شعر *
همه گشته با نقش دیو از جفت نه یارای جنبش نه یارای کفت * تا از جانب
موسی و یردی امر و اشارتی نمیشد همگی الهاکو یا قالب بیروح بودند و موسی لامی
مهندسی هم که از جانب جنرال غاردان خان مامور به تقلیدس بود و وارد و بعد از
ورود به تبریز رفتن او معروف شد حسب الامر نایب السلطنه مشغول بتعالیم علم
هندسه و موختن رسوم مهندسی بقاعده فرانسه بچند نفر جوانان زیرک صاحب
فراست و کجاست شد و الحق درین کار جدی ببالغ بعمل آوردند و دران اثنا
که فورتمثال کرد و بیج بر سر ایروان آمد و آغاز جنگ میان سپاه ایران و روس شد
نواب نایب السلطنه آماده کار و مهمای کارزار شد و موسی و یردی و موسی لامی
اشارت شد که بامتعالین ملایم رکاب نصرت قرین و مشغول تهیه اسباب کین
شوند بعرض رسانیدند که از جانب جنرال غاردان خان که در دارالخلافه طهران
میباشد شرحی به رسیده مقصود آنکه چون فیما بین پادشاهان فرانسه و روس
صلحی کلی واقع گشته است باید شهاب را مونی امری که موهم اعانت سپاه ایران باشد
رفته بر رسم مهمان در اذربایجان متوقف باشند و ما از خدمت شما معاف و معدوم
امام موسی لامی بر رسم تماشای قلعه ایروان در همان هنگام با نجا رفته بعد از معاودت

بعضی رسانیدند که بقاشای سپاه روسیه که در حوالی ایروان بود رفته برای العین
دیدن او چنین میدانم که آن سپاه این قلعه را در هشت روز یا شانزده روز بمحاطه
تصرف در آورند نواب نایب السلطنه بانکه اعتمادی کامل بصدقت او داشتند
و حال این سخن را بیدخواهی نه نمودند باز نظر بتوکل و اعتماد بخالق جزوکل مطلقا
اندیشناک نشده بر وای از دشمن نه نمودند الحاصل جنرال غاردان در استان
پادشاهی و موسی و یودی و موسی لای در خدمت نایب السلطنه معزز و مکرم
بودند تا اینکه در دار الخلافه طهران بمنزله غاردان خان خبر رسید که سره فرود
جنس بر وقت از دولت علیه آنکریز ما مورب سفارت ایران و اینک وارد اصفهان
گشته عنقریب بدار الخلافه طهران خواهد رسید جنرال غاردان خان از
شنیدن این خبر برآشفته شد و با ولای دولت اظهار نمود که باید در همین لحظه کس
تعیین شده سفیر آنکریز را از مملکت ایران اخراج کنند یا اجازت حاصل شود
تا من معاودت بمملکت فرانسه تمام و چند آنکه چندین روز اعلیحضرت سلطانی
بالمشافهه العلیه و امنای دولت بجهت باو گفتند که چنانکه در دولت عثمانیه
چندین ایلی از جانب پادشاهان فرنگ در ایام صلح و جنگ با یکدیگر متوقفند
و هیچک ازین مقوله سخنها در میان ندارند تو چرا باید چنین تکلیف کنی این
دولت هم همان حکم را در از راه بجای که داشت مفید فایده نشد و موسی
روانین را در استان پادشاهی گذاشت تا حقیقت اخبار را بوجه افیوم با و اظهار
نماید و خود در کمال شتاب عازم گردیده با ولای دولت قرارداد نمود که در
تبریز متوقف و گذارش را ناپلیون اظهار نموده مترصد جواب خواهد بود اعلیحضرت
شاهنشاهی هم آنچه لازمه نوازش بود در باره او بعمل آورده در اعزاز و احترام
او نقص و قصوری واقع نشد جنرال غاردان خان بعد از ورود به تبریز از فرار

قرارداد استان پادشاهی عدول و از اراده توقف حضور نایب السلطنه نکول
نموده مصمم حرکت از انجام معادات بدولت فرانسه شد نایب السلطنه هم چه
بالمشافهه و چه بتوسط کارکنان سرکار میبالغه نمودند که شاید بر قرارداد
در بار پادشاهی ثابت باشد یا توقف نماید تا گذارش بدر بار خلافت عرض
و جوابی حاصل شود متقاعد نگشته عازم شدن نواب نایب السلطنه باز لوازم اعزاز
در باره او بعمل آورده قمععلی خان نوری قورلسا اول باشی را بمهمانداری او
تعیین و چون در آن هنگام خبری باور رسید بود که میان دولتن عثمانیه و فرانسه
خصومتی واقع است با احتیاط اینکه بدستور موسی رو بر که پیش ازین ذکر شد
مورد اهانتی در عرض راه از پاشایان دولت عثمانیه شود از راه تقلیس عازم
مقصود شد اتفاقا فورتمثال کدو بیج در آن اثنا حضار بدولت روس شده بود
و اعتنائی که بایست از جانب او و از جانب طور مصروف که بجای او برقرار بود
بجنرال غاردان خان روندا ده معهدا موسی لاز را در انجام گذاشته خود
روانه باریس شد موسی لاز را بعد از چندی در تقلیس متوقف و شرح متوالیه
بموسی روانین مینوشت که سپاه روس چنین و چنان وارد تقلیس شده تو باید
در عالم خیر خواهی با امنای دولت علیه ایران چک و تکی را حالی کنی و بعد از آن
روانه تبریز رخ گشته از انجام اخبار می شد که موسی لاز را سفارت ایران تعیین
شده و برای انجام امر ایران و روس و اتمام امر تعهدی ناپلیون عما قریب وارد
ایران خواهند شد و جنرال غاردان خان بعد از ورود باریس بتقصیر اینک که
چرا بدون اجازت ناپلیون و پیرخصت اعلی حضرت سلطانی و نواب نایب السلطنه
معاودت نموده مورد غضب و چندی از بیانه اول تزلزل نمود و ناپلیون عسکر خانرا
احضار نموده شرایط عذر خواهی بعمل آورده با او گفته بود که اگر چه در انقاع بوعهد

و انقاي عهد شاهي رود اما بسبب گرفتاري کار اسباب و بعضي مشاغل
ديگر چنين اتفاق افتاد و عقرب تر امقضي المرام مرخص و روانه خواهيم
ساخت با تجربه بعد از چند روز نيايدون عسکر خاير مرخص و بعد از آنکه وارد
در بار شاهنشاهي شدند نامه نيايدون را رسانيد خلاصه مضمون آنکه عسکر خان
مراسم سفارت را بنحوي که مرضي طبع ما بود بجا آورد و او را رخصت معاودت
داديم دوستي من بسر حد کمال و انجام مرا اند دولت غایت امال است موسي
و تيره نام هم با او آمده جواب او مطابق همين مضمون بود چون موسي روانه نرسيد
بميوه بکريش از اين بجز رشدي بعد از روانه شدن جنرال غار دان خان
از دار الخلافه طهران در آنجا اقامت نموده بود با وجود سردر در جنس برون بود
خود را در آنجا مناسب بنديد حسب الامر شاهنشاهي روانه اذربايجان و بعد
از نزول رايه شاهنشاهي با و جان که موسي روانه نرسيد حضور سلطاني گرديد
از ايام او رسد که روانه بار پس گشته مرابي را که ايد و شايد بالمشايخه خالي
را بليون بنامد * بيان توجه رايه خاقاني بچمن او جان و رسيدن نواب نايب
السلطنه و الخلافه بعد موسي خان که امر آن در او ايل شهر جمادی الثاني
خبر رخصت رايه عقاب بکر خاقاني بساحت دلگشاي چمن او جان اذربايجان
متواتر گرديد نواب نايب السلطنه که سالها گوهر ارزوي رکاب بوسي شهر يار
که امر آن را در دفترين خاطر هفتاد داشت از وفور شوق و سرور ملتفت ما مور
ديگر ننگنه قرار داد که ناما هيج رايه بادشاهي بر تو وصول
ساحات اذربايجان بنفکند و از جانب او رکامران اذن و اجازت حاصل نگردد
بکار مکار اقدام نموده عنان غرمت بسبب ننگش ايد و تدارک پياده و سواره
و تو بخانه و زيب و گناه و ساير اسباب حرب و جدال را که دو سه سال اوقات عسر

عسر کران مایه با اجتماع انصار ف کرده بودند بنحوي شايسته دیده بقصد اينکه
بهبات اجتماعي ملحوظ نظر که با اثر خسروي گشته از برکت رد و قبول خاقاني انتظامي
ديگر بغير ساند و بوضوح پيوسته بود که ساحت دلگشاي چمن او جان مقر الويه
تلفر نشان خاقان کشور کشا خواهد بود قبل از نزول موکب همايون با تمامی لشکر
تلفر نمون و تدارکات و سامان بي بيان و سر داران و بيکلر بيکلان و حکام
و فضلا و اعيان اذربايجان رحل اقامت در چمن او جان افکندند تا هنگام ورود
موکب مسعود با نحد و دهر جا که اجازت يابند و مقر بان حضور رکبان دستور
خسروي مناسب دانند شرايط استقبال بتقدم رسانند و اکثر چه نواب نايب
السلطنه مهتمی بودند که تا قاپلان کوه که حد فاصل ميان عراق و اذربايجان است
ما ذون باستقبال شوند و چون رخصت زياده بريد کفر سنج نياقتند در انجام شوق
و چشم انتظار در راه داشتند در مقدمه موکب همايون نواب شاهزاده محمد علي
ميرزا با فوجي لشکر جراز پياده و سوار و تو بخانه و اسباب و آلات کارزار
وارد گرديد و سه روزي بشاد کامي و فبروزي يکديگر را ملاقات فرمودند
و در بيست و دوم شهر جمادی الثاني که روز ورود کوه کيشمت خاقاني بود
صفوف انجم شکور از ميين و بسار باز داشته ساحت او جان از تلاقي ان دو سپاه
کران نمودار بجز قلزم و عهده اسلحه ساطع شد و سنا بک خيول صخره
صهار اقالع اسبان برق رفتار در صهيل آمد و شعله توپها و جنبش خيول از انکيشن
کرد و در روز و شترالشب تا تبديل کرد و چون اثاب طلعت بادشاهي
از دور بنظر آمد نواب نايب السلطنه از اسب فرود آمد سر از پالشناخته خود را
برکاب همايون رسانيد و آتش شوقش شعله و رکشني اختيار اشک شادمانی
از دیده اش جاری و اين معنی باعث رفت همگی شد اعلی حضرت ظل اللهی بنظر

دقت ملاحظه صفوف سواره و پیاده و سرباز و جزایرچی و توب و زنیورک والیات
و ادوات لشکر کشتی فرموده تحسینی بیاغ نمود بعد از نزول بار دوی آسمان
شکوه سران و سروران و معارف سپاه و رعیت و اعزّه و اعیان و ارباب
عیالم و اهل فضل و کمال فوج فوج لشرف بمحضرت خلد مثال جسته از قرب
حضور باهر التور شرف اعتبار و افتخار یافتند * ذکر توجه نایب السلطنه العلیه
بسمت کتبه بقرمان اعلی حضرت خاقانی و وقایع آن اوان فیروزی نوامان و ظهور
خلاف مصطفی خان طالش * چون بعرض باز یافتگان محفل خلد مشاکل
رسید که طور مصوف سردار روس که بعد از غراف ابوان کد و بیج سردار سپاه
روسه بود در منزل سوغانلی یک کفر سخی تقلید متوقف وینارال بنالسن را
با فوج کتبه بصوب قراباغ تعیین نموده و فوجی از سپاه خود را نیز مامور بمحافظت
حد و دجاملو و بیگ کندی و کمری من بحال بنیک و شوره کل ساخته و دلی
بو لکونیک را با فوجی دیگر بمحافظت کتبه و ایلات قراق و شمس الدین لوفر ستاده
و رای جهان اراف را یافت که از هر طرف سپاه نظیر پناه بمقابله و مقاتله آنها پرداختند
مقارن انحال عراقی و البان اخسقه و باشاچق رسید محقق گشت که آنها و اهالی
کرچستان که درین چند سال از نواب نایب السلطنه انواع نوازش و خاطر جمعی
دیده و وصف چاکر نوازی و ادای حقوق خدمتگذاران و جان سپاران از نزدیک
و دور شنیده اعتقادی کامل و اعتضادی شامل بخواهی و خدمتگذاری
آنحضرت بجز سائبه منتهز فرصت که هر وقت سپاه خاقان جیباه با طرف تاختن
از اخلاص باطنی خود در اجرای خدمت ظاهر سازند بنابر عهد این مقدمات
اعلی حضرت شاهنشاهی شاهزاده محمد علی میرزا را که نوسفر از ربا بجان بودند
باین خدمت که اعظم خدمات بود با سپاهی موفور و همتی نامحسور تعیین

تعیین فرمودند و چون شاهزاده عالیان چند سال بود که از فیض تقییل غنیه طلبه
سپهر مرتبه حرمان داشتند مقبره شد که چند روزی از سعادت دریافت حضور
لازم العز و السر و شاهنشاهی که منتهای تمنای انجناب و از طالع روز افزون
دو تبیر ایندها منتها داشتند بمره یاب شوند بعد از چند روز نواب نایب
السلطنه را از راه چین کوچی بیلاق مامور فرمودند که در انحد و دمشق و از
مجاری امور نواب محمد علیمرزا واقف باشند نظر اهتمامی بکار ایالات کتبه پردازد
و بهر طرف که لازم باشد با سپاه نظیر شعار حرکت کند فرج الله خان نسقی باشی هم
بسر داری حد و دموغان و سرحد داری و لایات طولانی تعیین شد که در نواحی
اردبیل لغامت کند بنظم محتلات انجا پردازد چه در سال گذشته هنگام محاصره ایروان
بواسطه خویشی که نظر علی خان شاهسون را با مصطفی خان طالش بود اختلالی
در امور ایالات شاهسون حادث شد بود که عدم التفات بان بار سوم خرم و ملک
داری منافاتی داشت * ذکر کذا رش کار سفر شاهزاده محمد علیمرزا با روسیه
و تاختن بعضی از ایل بزچلو و معاودت با ایروان * توب محمد علیمرزا با فوج
قاهره از پیاده و سوار روانه ایروان گردید حسین خان سردار بیکاریکی ایروان را
ملترم رکاب ساخته در چمن اباران توقف و در مقدمه مشرب الحضرة اسمعيل
بيگ دامغانی را با فوجی لشکر کوشمال روسیه حاملو و بیگ کندی مامور و سردار
مزبور بحسب المقرره از کشته رزمی دلپرانه تقدیم کرد که لشکر روسی تمحصن
اختیار کرده هر بار قدم از حصار بیرون گذاشتند شکستی دیدند و چهره امل
دیدند تا جماعت بزچلو و رعایا و ایلاتی که در سابق از ایروان به بنیک
و شوره کل رفته بودند از محافظت خود عاجز ماند از بیم تطاول سپاه منصور
روی آمدند و بار دولت قاهره آوردند سردار معزی الهه را شفیع زلات خود

گردد تعهد خدمات چند نمودند که هم در آن اوان برخی از آن بظهور رسید
و نفعی بیک بر چلو که یکی از رؤسای آنها بود در محاربات روسیه و خرابی ولایات
متوقفی آنها و سد راه اذوقه و سپورسات بر ایشان جوهر جلالت و حجت ارادت
خود ظاهر و باهر ساخته بود و در تفقدات کوناگون شد و درجه اعتبار و ترقی
یافت با بجهت نواب محمد علیرزا ایچا اول و تاخت ایل بز چلو برداخته غنایم بسیار
نصیب و کسب غازیان ظفر شعار گردید و از راه قارص و چلانم معاودت
بایروان گردید و در کار قمر اسوی ایروان متوقف بود تا نواب نایب السلطنه نیز
معاودت فرموده برادران بنیادار همانون بیکدیگر خرم و شادمان شدند و از آنجا
حرکت فرموده بعد از زیارت حضرت اعلی در سراب روانه گشتند و آنجا رسیدند
* بیان کیفیت سفر فرج الله خان * فرج الله خان بر حسب مقرری وارد دیبل
و چند روزی در آنجا رحل اقامت افکند و در باره نظر علی خان شاهسون که در آن
وقت بحکومت آنجا سرافراز بود نظر التفات کرد و لوازم نوازش معقول داشت
تا سوار شاهسون که حسب الامر همان با است بهوقف اردو حاضر و در سداک
غازیان تصور منداک کرد و در موعده مقرری حاضر گشته معلوم شد که بنای کار
بر تعلل دارد و حرکات مصطفی خان طالش که با او مربوط و منسوب است با رسوم
طاعت و اطاعت مربوط و منسوب نیست چندان آنجا جمعی از معارف و سپاهی
طالش را که چنانچه احوال و افعال خود را بقلعه جامیش او ان که در کنار دریای
خزر واقع و اتصالی بساری پشت بند روسیه دارد گشوده آمدند و بهر حسن
خان ولد خود را با فوجی سپاه طالش بسروقت حسب نقلی خان با کوبی و هاشم
خان شبر وانی و علی خان رودباری و محمد خان بیکدلی که در حدود او جار و
توقف داشتند فرستاد علی العقلم بر سر ایشان ریختند و غبار انواع فساد آنکسند علی

علی خان رودباری و محمد خان بیکدلی و برادر هاشم خان شبر وانی را دستگیر
ساختند و از آنجا رایت معاودت بنصرت طالش افرختند فرج الله خان که تا آن زمان
بطریق مواسات و حسن سلوک با نظر علی خان رفتار میکرد چون از دربار کبوان
مدار شاهنشاهی رخصت داشت که در امور محموله بخود آنچه صلاح وقت باشد
بعلل آورد از مشاهده این حالت تغییر سلوک با نهاد داده نظر علی خان و فرج الله خان
شاهسون را گرفته محسوس و روانه دربار بادشاهی ساخت و از اطراف و جوانب
سپاه بر سر مصطفی خان فرستاده خود نیز علی التعاف روانه گردید اختتام احوال
او تحقیر و رفیق کمالک بیان خواهد شد * ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه
بصوب کج و کجه و وقایع آسمان * بنحوی که سابق است تحریر بیامت نواب
نایب السلطنه روانه چمن کلنبر و چند روزی در آنجا توقف فرموده ابو القحح خان
جوانشهر را با جمعی بر سر ایلات و رعایای قرا باغ متصله بحال قبان و مقرری گذرد
صرف او بود مأمور فرمود که ایشان را مسقال و مشغول خدمتگذار ری دولت
ابدی الاصل سازد و ابو القحح خان سرگرم خدمت مزبور گردیده و معدودی
از سواره شاهسون بیکدلی تعیین نمودند که بحد و دبا کویه رفته خبری از روسیه
انحدود و اوضاع آنجا معلوم کرده بعرض رسانند اتفاقاً در عرض راه قبل از طلوع طلوعه
تور علی العقلمه بفقوحی از روسیه چهار کشته تا بخود برداختند خود را در ظلمت
شب با ایشان دست و گریبان یافتند و با شمشیر و سر نیزه جنگی مردانه کردند
و تمامی روسیه را مقتول و سرهای آنها باد و آب عراده بدر بار سپهر مدار آوردند
و از خاقان کشورستان انعام و احسان پیشمار یافتند و نایب السلطنه از چمن
کلنبر حرکت فرموده از راه اردو باد که بسبب صعوبت راه بصورت مشکل بود
عزیمت فرمود با مشقت تمام تو بخانه و بنه و اعرف و ق و خیل سر باز و پیاده و سوار

ظفر طرز را کذراننده در منزل محجوزان بود که بواصکونیک بارون وردی
 واصبصور مینا پیل برادر زاده طور مصوف بانامه او شرفیاب حضور سعادت
 دستور کردید خلاصه مضمون آنکه بعضی از ولایات مملکت ایران از طرف دولت
 قاهره بدولت روس مغوض شود تا در عوض مملکت ارزنة الروح و بغداد و سرحدات
 مملکت عثمانیه منصله بایران از موافقت دولت روس منتقل بدولت ایران
 گردد از ترتیب مقدمات این ترهات بیفروغ شمع مدعای ایشان در کاشانه
 دماغ صبا بخش عقل کشته میگفت * مصرع * بدشت اهوی نا گرفته بخش *
 در مطاوی این تحریر یافته که اگر ایلی از دولت علیه مامور بدولت روسیه شود
 کار اصلاح اصلی اختتام خواهد یافت و اگر فرضا امر مصالحه حسب المدعای امنای
 آن دولت فصل نیابد نقصانی بدولت علیه روی نخواهد داد نایب السلطنه
 فرستادگان او را روانه دار السلطنه تبریز و نامه را بدرگاه خاقان حجه فرستاد
 که بهر محو که رای عقد کشای پادشاهی قرار یابد جواب داده شود و رایت
 نصرت شکوه از راه محجوزان که تا کنه دو از ده منزل بود حضرت فرمود چون گاهی
 در منازل بالضروره از توقف ناچار میشود و سبوسات و اذوقه در اردو نایاب
 و تدارک سبوسات و اذوقه چند روز در بلد محجوزان دیده از راه شرور
 روانه چین گوچه و سختی و صعوبت سرما و برف با وجود قلب الاسد بالستان
 موجود و زحمت بلا نهایت سرما و برف آن راهرا تمهیل گشتند تا نزول الویه منصور
 در چین گوچه واقع شد و در همین ورود بچین گوچه پیرقلی خان قاجار و حاجی
 محمد خان قرآقوزلور اباقوچی از سپاه مامور بانظام ایلات کبجه ساخته و در ضمن
 آن تا کبدات بلنغه فرمودند که از ایلات مزبور هر کس که سالک طریق اطاعت
 شود بزرگان و کدخدایان انطاغنه را روانه رکاب مستطاب سازند و هر کس از

از ایشان تخلف و انحراف و زرد بکوشمال و تادیب آنها بر دازند و موکب منصور
 از آنجا حرکت و از راه پیشهای سخت و معابر پر درخت بالشکر سواره و پیاده
 عبور فرمودند ایلات انجد و محض و رود پیرقلی خان و مامورین و استماع مرده
 و رود نایب السلطنه باشوقی تمام مرحله پیمای وادی انچه داشتند که خدا یان
 ایشان و سپاه سواره و پیاده آنها از غایت شوق سر از برای نشاخته بخدمت شتافتند
 و مورد التفات و احسان بی تعداد گردیدند دلی بولکونیک محض استنباط خدمت
 کگذاری آنها بدولت جاوید قرار جمعیت خود را برداشته از میان ایل فرار
 برقرار اختیار کرد و نواب نایب السلطنه امیرخان قاجار را با فوجی از سپاه مامور
 بشیر کبجه فرمودند در چین و رود امیرخان بمحالی شهر کبجه چند نفر از روسیه
 طبعه شمشیر غازیان وضع و شریف انجا بامید واری تمام نزد امیرخان شتافته
 از اجازت حضور باهر النور و مشمول عواطف پدید ریح گشتند و جعی از ارامنه کبجه
 مهتد شدند که از کار گذاران در بار علیه اطینانی یافته قلعه کبجه را بتصرف سپاه
 منصور دهند در آن اثنا بعضی حجاب ولایت عهد رسید که از یکطرف طور مصوف
 از شنیدن معاودت محمد علیمیر ز بجانب ایران و آن اطینانی کامل یافته با تمامی سالدات
 و لشکر پر شور و شر خود وارد رکن من اعمال کبجه گردید و از یکطرف بنا را ال
 نبالین فرج الله خان را معرض طالبش از تطاول قریباغ مشغول دید با سپاه خود
 بطور مصوف ملحق گردید است دلی بواصکونیک هم با جمعیت خود بدو پیوسته
 ساز حرب و مصاف را آماده اند و تمامی روسیه سوای مستحفظین قلاع بهات اجتماع
 بخاربه را مضمم شده اند و طور مصوف از مواضعه ارامنه کبجه مطلع گشته کس نزد
 روسیه قلعه فرستاده آنها نیز بموجب اشارت روسای ارامنه را محجوس ساختند
 هر چند سپاه نصرت بناه در عهد درج لشکر اهدا بود و اذوقه در اند و مانند وجود

هنگامی که با سر ما و بارش بر تپه کمال و عبور و مرور سیاه منصور بایرونان
و بحوان غیر مقدور لیکن نواب نایب السلطنه توکل بمخالف انس و جان کرده
بهم وجه اندیشه بخاطر و آمدند و بدینه و غرق و در راهمانجا گذاشته مهد بقلی
خان قانلوی قاجار را بجا رست مامور داشتند و خود مانند تیغ اخته بر سر اعدا
ناخته و اثر و زنا شب هر دو لشکر بکین یکدیگر راه پیوده همه جافطع مسافت
نمودند تا هنگام شام که لشکر ظلمت بر نور قصد شب بخون کرد و هنگام آمدن هر
دو سیاه آمد طور مصروف بجهت آنکه چشم قر اولان اردوی قهر و نچون دیده
روشن روز بخواب رفقه جعی از افواج سلطنت و سوار و تو بیخانه را بشب بخون
معسکر و الاروانه داشت و آنها نیز با مر او تا حوالی جنکلی آمد در حوالی اردوی
منصور و بایراهم خان بیات با قوجی او غلامان خاصه شریفه بقراولی انجام امور بود
آمده از صلاهی هم اسبان و صهیل تازی نژادان و همه هم مردان در میان جنکلی
هر اسبی بیقیاس بر دل راه دادند و بتصور این که نواب نایب السلطنه نیز عزم
شبیخون ایشان فرموده باشد بی نیل مراد بسرحت تمام معاودت کردند و ازین
آمد و رفت بی حاصل بجز خجالت و زحمت کامل سودی ندیده بیداری بخت مجاهدین
از همین نکتہ معلوم نمودند و علی الصباح طور مصوف از در صلاح و صلاح در آمده
رسل و رسایل بدو بار شوکت مدار فرستاد و زبان نرمی کشاد و متعهد گردید
که بقدر امکان در شرایط خیر خواهد دولت قاهره ساهی بوده چهره عهد بناخن
نقص نخر آشد و از سواران لشکر قهر و نیز تعرضی بمعسکر او نرسد او نیز
بایلات و احشامی که بظل رایت سیاه اسلام مقام جسته بنجد بدعهد خدمت
و طاعت گمر بسته اند متعزیز شود روز دیگر لشکر روسی بفراغت ما لوس گشته
کوچ بر کوچ بر آه که جتان رفت و اپلاتی که سالک طریقی خدمت دولت قاهره

قاهره بودند پیش از حرکت موکب و الا عازم ایروان شدند شاهزاده کلمیران
نیز بفرخی و قهر و زنی از انجا مراجعت و بسمت ایروان شخصت فرموده از انطرف
نواب محمد علیم زار که از سفر چیا اول بر وشبکه کراش پذیرفت مراجعت کرده
وارد ایروان گردید نظر بنیبرهای اراجف که از اردوی نایب السلطنه شنیده
عرق قنوت و مهر اخوت بجنبش در آمد و بی اختیار عزم بر کوپ فرموده بکوچ
افواج عساکر فرمان داد نخست حسین خان قاجار بر دار و بیکر بیک ایروان را
باسپاهی چون سیل روان با کمال شتاب و تعجیل کسبل کرد و خود علی التعاقب
در حرکت آمده وقتی بمعسکر و الارسید که ملتزمین رکاب از مضیق شعاب قران
صحرای باصفای کوچه نقل و تحویل کرده سر اوقات شوکت و نصرت افزاشته بود
و حجاب کلفت از خاطر هایداشته لاجرم روزی چند در آن ساحت دلگشا
بدیدار یکدیگر مسرور و بجا شرت شاهد عشرت مشغول شدند نواب محمد
علیم زار از خدمت برادر رخصت یافته مراجعت بایروان نمود و موکب و الا
هم علی التعاقب عازم گردیده بسیاری از اسرا که در دست سیاه منصور بودند
استرداد فرمود و در ازای آن انعامی زیاده مبدول داشت که طوق آن منت و حق
ان نعمت تا دامن قیامت بر جان بنده و آزاد خواهد بود و از انجا فرستادگان طور
مصوف را که درین مدت مامور به تبریز بودند احضار و فرین خلعت و نوازش
روانه نزد او فرموده پس از چندی نواب محمد علی مهر زار با سپاه ابو ابیحی او
حسب الامر بادشاهی روانه در کااه سلطانی ساخت و خود برای انتظام امور حسین
خان سردار و سرانجام نگار کات تو رخانه و انبار قلعه بقدری که لازم بود در
ایروان توقف فرمود و چون سورت لشکر صیف در گذشته هنگام سردی هوا
و وصول شان نزدیک گشت از حضرت هباون استدعا نمود که موکب منصور را

زیاده برین در مشقت سفر نداشته و خود مبارک را که مایه رحمت است در نجبه
 بزحمت ندارند و خدمت این سرحد را که در مقابل همت اولیاء دولت امری
 غیر قابل است بمحافظین همین سرحد محول و مرجوع سازند که جمله را جان وقف
 طاعت است و سر در را خدمت اتفاقا مقارن وصول هر بصره بر فی باریدن
 گرفت که بنا اثر و زدیده دور آن ندیده بود در همین شدت نزول برف و انقلاب
 هوای فلک فرسایست دار الخلاقه طهران شقه کاشاکت و نایب السلطنه
 ساحت تبریز را از گرد موب انجم شکوه عبیر پز فرمودند * بیان کیفیت اطاعت
 مصطفی خان طالش و نکارش بعضی امور * چون مصطفی خان طالش از مسکالتش
 زیاده سران هر زمد رای و وسوسه های نفس بد فرمای در لنگران آنهر گران
 خود را بسان آهن ربای آهنهای گران و نوله سیف و ستان را جالب دید طالب
 مامنی گشته با اعوان طالش اهنگ سنگر جامش و آن کرد و از لنگران که قرارگاه
 اصلی او بود روی بر تافت و در آن مکان صبر و شکب را لشکر آن بجز بیکران
 که غم و اندوه عبارت از است یافت چون آن محل را برای خویش گزیده از
 گزند روزگار ما من خود دید سقف و جدار همارات لنگران را که از خاشاک
 و خار و صفحات آخشاب بود بدست لشکر بان سلطانی چون روز فراق سپینه
 عاشقان خراب و هتکام و داع دل مهجور آن پیتاب در اشتعال و التهاب آمده
 جامش و آن مکان بدست متصل به لنگران طالش که در گران بجز خضر واقع شده
 و اطراف آن را دریای خضر و مرداب فرو گرفته اما یک گوشه آن خشکی است
 که از آن راه بلنگران ذهاب و ایاب میشود بعد از استقرار در آن مکان در
 مقام استمداد از آشنا و بیکانه بر آمده فوجی از سالدات روسیه را با چند هزاره
 توب با ملک خود آورد با آنکه عمر سلطان که اعظم از شهبان بود هنگامی که برای

رای ناسپس اساس اتحاد مصطفی خان طالش و مصطفی خان شهبان و بریدن
 بل موغان و شهبان که حسب الامر نایب السلطنه از شهبان گوچیده و سپرده
 مصطفی خان طالش بودند و ارد آنجا گردیدند و از اتفاقات مشاجرت و مناظرهتی
 میان او و مهر حسن خان طالش و ولد مصطفی خان روی نمودید آن عمر سلطان
 اقدام یافته در میان دو مصطفی خان خصوصتی تمام حاصل شد درینوقت بواسطه
 اقتضای مقام مصطفی خان طالش از دشمنی و کاش چشم پوشیده میهدایت ولد
 خود را بجان مصطفی خان شهبان فرستاده از او استمداد کرد و مصطفی خان نیز
 از خصوصت قبل عمر دو گذشته فوجی تفکیکی از سالدات بیامش و آن فرستاد
 مامورین محاصره هم بمشاهده این حالت کار را بر عهده ورین شد که از سابق کرده هر روز
 جمعی کثیر از اعوان و انصار و خویش و تیار او فرار کرد و بفرج الله خان افشار
 می پیوستند و داوطلب لشکر بیجا میشدند بسیاری از اناث و ذکور محصورین
 در مهانه تلف و بدره پیش مصطفی خان ازین رهگذر رفت کلف یافت و وحشتش
 صفت تراید پذیرفت و لابد کس نزد فرج الله خان فرستاده طالب امان شد و وی
 مراتب استیمان او را بعبه علیه سلطانی عرضه داشته حسب الامر اعلی حضرت
 خاقانی مهر و انزوک و زین نایب السلطنه تعیین و مامور شد که اگر در مصطفی خان
 چون دیگر چاکران آثار صداقت و راستی مشاهده نماید سپاه بر شدت و طیش را
 از عرض متوجع داشته زلال نوبد بمصطفی خان چشاند و الا بتخریب بنای هستی او
 سبیل زنها یعنی لشکر جوار را مطلق العنان ساخته کرد و خود او را از آنکین
 غبار سنابک خبول بدزد و اسهان رساند بعد از وصول و زیری نظیر بلنگران
 لشکر سبیل شکوه اصرار در نورش جامش و آن باین محو می نمودند که فدویان
 کلان از صفت دریا کشتی و کرجی متعهد سخنران و جان تار آن استر اباد

وما زندان از راه خشکی تصرف انبار استقبال و اخلاص کیشان طالبش از طرف
مرداب چون مرغابی در آب اتمام کار انبار امصم شوند اما چون امیر کونه پیک
نمی هم مصطفی خان که مردی آدمی و شایسته و با تمیز و بر استی و صداقت معروف بود
تدارک کار را پیش از وقت استدرالکرده و وزیر نیک اندیش را از جانب
مصطفی خان دریافت و از صداقت و ارادت و صفای نه پش انجناب را کمالی نبغی
و بلیق مطنین خاطر ساخت و حقیقت ه لاک جمعی از سادات و اهالی انمکان باز نمود
و پورش انچامتنه ان بود که جمعی از سادات بیکماه از تعرض سپاه تلف و عرض
و ناموس سایر مسلمانان که با جبار متوطن جامش و ان بودند پیکان قضاحت
و شناخت را هدف شود لهذا امثال الامرالاعلی و اطلاع و استحضار وزیر از
رحم و معرفت داور جهان را و رعایت جانب صالح و طالح سادات امورین را
در مقام یکتادلی از معارضه و معادات سادات و دیگران ممنوع داشته مصطفی
خان ملاقات و اورا بنوید سر اسر امبد گذشت خسروی قمرین حیات تازه
ساخت مصطفی خان رقبه در رقبه اطاعت و فرمان برداری نموده متصدی خدمت
دولت ابد مدت گردید و فرج الله خان سردار نیز با سپاه ابوجعی خود با اشاره
وزیر صلاح اندیش که بموجب امر سلطانی بود منصرف گشته راه دارالارشاد
ار دیل پیش گرفتند * نصب و تعیین اعلی حضرت خانانی میرزا محمد حسن را
بوزارت نایب السلطنه و الخلاقه و آمدن بارون و یردی بجهت متار که چون
ماهجه رایت بیضا اصابت پادشاهی بعد از اطهینان از کار اذربایجان از چین
او جان بدار الخلاقه طهران نور افشان شد و وزیر عدم النظیر روانه در بار جهان
مبارک گردید چون مرحمت پادشاهانه را نظیر بسادت و قدمت خدمت در باره خود
بسر حد کمال یافت استدها کرد که منصب وزارت او بخلف ارشاد اکبرش

ساله اکرام و الاطیاب میرزا محمد حسن که بحسن سلوک و خلق حسن و صفات
متحسن و حللی فایق و نواضعی لایق و ادبی رابق و ذهنی و سبق و لسانی ذابق
و وجهی انیق ممتاز و مستثنی است مقوض و انجناب خود معتکف استان پادشاهی
که مقام راست است کرد و فی الحقیقه خلف ار چند انجناب با وجود جوانی و قار
پیران داشت و در او ایل تجربت اند و زنی نقش صلاح اموزی امور بر صفحه
خاطر پیر و جوان بینکاشت از اول شباب با خلاق حلم و تواضع مکرّم و معظم
و بشو بزرگی و بزرگ منشی و بزرگ زادگی مسلم بود * شعر * او همه دل
باشد بیخبر و بجز او همه جان باشد بی کبر و کین * چشم نبوده است بر اعدا ش
هیچ چشم ندید است در ابروش چین * چون وزیر زاد معظم نظر با استعداد
و قابلیت فطری منظور رعایت سلطانی بود و رعایت خاطر میرزا بزرگ نیز داور
کشورستان را بسبب ظهور خدمات شایان فرض عین و عین فرض مینمود
ملتمس او در پیشگاه سریر گردون نظیر مقرون بقبول و خدمت وزارت نواب
نایب السلطنه و الخلاقه میرزا محمد حسن موکول شد و بر وودوشش مزین بخلاج
لقاب شعاع سلطانی و میرزا بزرگ هم بر تبه جلیل القدر قائم مقامی و نیابت وزارت
دیوان اعلی سرافرا از کشت و پوشیدن خلاج فاخره و نوشیدن کاسات النقات
و عنایات متکاثره از امثال واقران ممتاز و در همان اوقات مامور باذربایجان
گردید که خلف سعادت مند را در کار خود مستقل ساخته بخاطر جمعی تمام مقیم
استان گیوان مقام کرد و از اتفاقات مقارن ورود انجناب باذربایجان بولکونیک
بارون و یردی روس از جانب طور مصوف سردار سپاه روسه وارد حضور
نواب نایب السلطنه گردید عرضه او را رسانید مشغول بر اینکه از جانب پادشاه
روس شرحی بمن رسیده واضح و روشن گردید که پادشاه روس خواهان دوستی

بادولت ایران است و من برای تمهید قواعد مصالحه مأمورم و از شبیهه مخاشنت
و خاصیت دور و آزر ای او لبای دولت ایران قرار بر متار که باید در مدت
متارکت از تردد سفر و اجتماع ارا افتاب مصالحه اصلی بر اقطار مضار تابد و بواسطه
این صلح و صلاح هر دو مملکت اسودکی یابند و تجارت و ارباب معاملات طرفین
بقراغ بال و عدم تشویش اسوی سود اسود خود شتابند و بهین سبب شرح
موکده بمریک از سر حد داران نوشته ام و بساط محادلت از هر کران در نوشته
از شما نیز خواهش دارم که چون انجام کار متار که موقوف بر آنست که در سر حد بحال
متصرفی خود شرفیاب حضور نایب السلطنه و الخلاقه شوم بایک کدام از ممبران شافع
معتمدالدوله یا ممبران بزرگ نایب الوزاره ملاقات نمایدیم بنا بر آن بار و نوبدی را
روانه ساخته منتظر حصول مامول خواهیم بود بارون ویردی هم بالشافیه بعرض
نایب السلطنه رسانند که اگر این مسؤل مقرون بقبول گردد اولبای دولت روسیه
بحال متصرفی را با اولبای دولت قاهره خواهند گذاشت که محض امد و شد سفر
روسیه از ولایت تصرفی خود دست کشیده بدون گفتگو و تکلیف شاق بملاحظه
مراسم وفاق بای استیلا بیرون خواهند نهاد و من بعد امری که خلاف رویه
دستی باشد از اطایفه روی نخواهد داد و چون عقلا روی روسیه بتجربیت معام
کرده اند که درین مدت از ولایات متصرفی مطلقا صرفه نبرده و در آن امکنه و بلاد
لمجره ای با سایش نخورده اند و جعی کثیر و مالی خطیر از دولت روس درین
چند ساله بخاربه تلف کرده سودی نبرده اند و نقد جانها در سر این سود از کف داده
اند نایب السلطنه کمان راستی بتقریرات بارون ویردی کرد و جای آن داشت
زیرا که ترتیب این مقدمات و اخذ تمایج آن موافق قاعده حکما و عقلا بود و در
جواب تحریرات طور مصوف بعد از اذن از درگاه سپهر مثال تمیر بر یافت که نزول

نزول موکب ما قبل از استدرالکهنکام سفر ظفر انر که هر ساله معهود است
بسرحدات واقع نخواهد شد مبرز شافع معتمدالدوله نیز چون عرض لازم جوهر
همواره ملتزم رکاب نصرت انتساب دارای دادگر است و درین اوان آمدن او
باین سامان ميسور و معذور نیست لیکن بعد از نوروز وزیر صایب تدبیر
مبرز بزرگ قایم مقام حسب الامر ما برای بنا و بنیاد کار قراجهد داغ عازم اندرود
خواهد بود و برای کار متار که ملاقات خواهد نمود و بیامرای سرحد مقرر و مأمور
فرمودند که تیغ ستیزه و خلاف را در خلاف بقاده از فرموده انحراف نورزند بارون
ویردی خود برای اتمام امری که منظورش بوده در تبریز توقف نمود و دیگر بر
با جواب نایب السلطنه روانه ساخته با کاهی طور مصوف بود اخت امداران اوقات
علی الغفله فوجی از طرف شهر و آن بجد و دموغان تاختن کرده قریب بیست هزار
راس کوسقند ایل قراجهد داغ را تاراج نمودند و ایل مزبور از بیم بازخواست
نایب السلطنه در مقام تلافی و کاوش بر نیامده گذارش را با اوقات حضور سعادت
دستور معرفت داشته اند بعد از اظهار کار گذاران در کاه بیارون ویردی
و استحضار او از این حرکت ناخوار در حال کس نزد طور مصوف روانه و اظهار
انفعال بسیار نمود طور مصوف در جواب نوشت که این مقدمه برخلاف حکم من
روی داده و جعی انراک پیکال از برای بردن کوسقندان که بن گشاده اند و هنگام
ملاقات نایب الوزاره بروز ظاهر خواهد شد که چگونه از عهد رفع این انفعال
که چهره از گرمی ان عرق ریز است بیرون خواهیم آمد باز در همان اوان فوجی
از روسیه علی الغفله وارد مفری قریه باغ که تا آن زمان از جانب شاهزاده کامران
در تصرف ابوالفتح خان بود گشتند محض وصول انخبر و اطلاع بارون ویردی
و کس فرستادن او نزد روسیه مزبور و اظهار خجالتهای موفوره بدون آنکه

اهانتی با خردی رسانند روسیه از مقری معاودت نمودند و معلوم نشد که مقصود
ازین آمدن و برگشتن چه بود و چون نواب نایب السلطنه همواره بخوشنودی
فرستادگان دوست و دشمن میل دارند نوعی بیابارون و پردی رفتار میفرمودند
که خجالت ان الطاف برای هر کس که فی الجملة از شعوب بهره یاب بود سر آمد
هر گونه اتفالی مینمود از انجمله او مازون بود که بهره جاکه خواهد رود و بهره کس
که خواهد طریق اختلاطی امیزش سپرد تا در روز رخصت و هنگام رفتن
با انعام وافر و خلعت فاخر فرمائی از پادشاه روس بیولکونیک غماندات که از جانب
روسیه حاکم گنجه بود و در سال پیش بدربار نایب السلطنه آمد ابراز اظهار
نمود مبتی براغوا و تحریک و اغرای او و روسیه فراری از گنجه و کرخستان که
سپرده او بودند و جهد بسیار هم در مایل ساختن آنها معاودت آنها کرده بود
و غماندات مزبور این قصه را مستور نداشته در خدمت نواب اشرف باظهار آن
زبان گشاده و برآستی در طبق عرض نهاد * وقایع سنه هزار و دو و بیست و یکست و
پنج هجری و تعیین مهر زان بزرگ قائم مقام بجهت بنای متار که بخواهش طور مصروف
و انجام بنافتن متار که * دیگر باره فصل اندی بهشت ساخت چمن راناز نراز
بهشت ساخته شکوه جشن همانون خسروی جهان کهن را خلعت نوی داد و کتیور
همت و الا بدرهای زو کتجهای کوه بر وضع و شریف بادل کرده رشک ریزش
سحاب و بخشش مهر جهان تاب گردید پس از طی بساط عیش نظم مهام ملک پیش
آمد و هر چند از تاخت اغنام ایل قراجه داغ و ذهاب و ایاب روسیه بمقری قریب
و روسیه بارون و پردی نعماندات علامات خدعه و حيله و افساد طور مصروف
بظهور می رسید و در همان اثنا نیز خبر رسید که روسیه با والی باش اچوق نزد جباتی
باخته طرح الفتی انداخته خواهد نمود ملاقات شدند و هنگام ملاقات او را دستگیر به

به تقلب پس برده اند نواب و الا تعیین قائم مقام را بدین اخبار و توهمات موقوف
نداشته خلف و عده کریمانه و واندیدند و او را با چند تن از غلامان بهرام انتقام
مامور و مقرر داشتند که بهره جاکه طور مصوف معین کنیدی تمهیل و تسویف شتابد
وادی الورد خنای خود را بانندک فاصله با خنای او افراخته خرگاه خسته باسم سامی
دولت همانون بریا کند که هم در آن پرده شاهد مقصود و تعیین بی پرده شود و اسرار
ملک از جلباب خاطر مغربان جلوه کند و اگر بنای کار طور مصوف برخدعه و فریب
بیندیدی اندیشه در حال اهنگ مراجعت کرده معاودت گیرند و اگر از اطوار او
استنباط عذری در قصد نکاه داشتن خود کنند قائم مقام نیز مضائقه در رستخیز
نمایند قائم مقام حسب المقرر روانه و طور مصوف در بادی امر سه مکان بی در پی
برای ملاقات معین و اخبار کرده بود فوراً التیام شده بالاخره محل تلاقی را در
انطرف مسکران مشخص کرد و قائم مقام بدون اندیشه روانه آنجا و بد آنجه مامور
بود عمل نمود طور مصوف اگر چه بحسب ظاهر شرایط استقبال و اعزاز و احترام در
زیاده از آنچه منظور بود بیاداب تواضع و فروتنی مقرون داشت و دقیقه از مراسم
السانیه فر و نکداشت فرمان پادشاهان دو دولت هم بوضعی شایان ابراز شده
حسب الصلاح جاتین بنای نوشتن متار که نامه گذاشته شد فرق و توفیر در نوشتن
اداب و انصاف پادشاهان دو دولت قوی بنیاد در میان واقع نکشت و امری
که ظاهر مخالف قاعده و قانون باشد از طرفین رونداد و اما بالاخره از تقریرات
بارون و پردی و تحمیرات خود در باب کوسقندان قراجه دانی نکول نموده علاوه
بر آن در ایام توقف نایب الوزاره بعسکران فوجی روسیه را بازمقری تعیین نموده
بعده از اطلاع نایب الوزاره از اذاعی او برخنه و تصرف مقری و اظهار ایندعا
جواب ناصواب و عذر ناموجه که شنید این بود که چون قبل ازین فوجی از روس

با تخیل آمد و شدی دور و زود نموده و مقبری از جمله بلوکات قریب است و با القفل
سالکات در اینجا ممکن اند این ادعا و مدعا بیجا نیست همد بر هم خوردن صلاح این
بود که تکلیف او ان بود که بعد از مصالحه با این دولت از سمت اخسقه و قارض
بسمت روم لشکر خواهم بردمی باید از طرف این دولت به پیوچه آمداد نشود نظر
باینکه میان دولت علیه و دولت عثمانیه شرط و طموک کرده شده بود که در صلح و جنگ
متفق باشند و هیچیک بی دیگری طالب صلح نشوند نظر بان شرایط حفظ عهد و شرط
نواب نایب السلطنه مراعات فرموده قبول صلح نکردند و تمام مقام را مامور به مراجعت
فرمودند و رضایت قدیر داده خلاف شرط را عاود دولت دانستند نایب الوزارة
بناظر نموده نایب السلطنه بهین نسبت ترك متاثر که نموده برك معاودت ساز کردند
طوری مصروف باز نگاهد مظاهر سازی کوشیده هنگام معاودت نایب الوزارة
زاید الوصف در ادب و احترام و بدرقه و اکرام افزوده و اگر اراده میکرد که با ایشان
بر سلوک سلیمان خان و الی باش اچوق مسلوک دارد از دلیری غلایان و همراهان
جلادت توامان او صرفه نمیدر بلکه تضییع بر عکس نتیجه می بخشید با جمله اگر چه
مشری با وصف زود خورد بسیار و اتلاف مردان کار از طرفین در کارزار
بصکم قضا و اقتدار قدر تصرف روسیه در آمد اما ابو الفتح خان تمامی اهالی اینجا
و قیانات و بلوکات قریب و جوار انجا را کوچانیده باین طرف رودار می آورد
بفرمان نایب السلطنه حکومت در مار بابو الفتح خان مفوض و مرجوع گردید
و ایل و احشام قریب از تطاول و بیقریبی انجا را که بارها بامر نواب نایب السلطنه
چاپاول کشاده بود فوج فوج بسمت مجنون و سایر ولایت محروسه کوچیده متفرق
شدند ابراهیم خان قاجار از دربار کیوان مللر خاقانی بکنار کرمانمورد بسرحداری
انجا گردید و اغور لو خان کتبه بر چندین دفعه بتاخت حد و کتبه رفته چندی از

از سالکات طبعه شمشیر نموده ایل ایرملوی لجه که از ایلات معتبر انجا و بغایت
مقول بودند بالکلیه کوچیده بطرف شهر و رود و نخبوان آمدند * نکارش بعضی
حالات و توجه نواب شاهزاده علیخان بچاول جمع از ایلات قزاق و معاودت
انجناب * در او اخر فصل بهار که چمن او جان از قدوم مهینت لزوم اعلی حضرت
شاهنشاهی رشک کلزار جهان شده بود رایت عقاب میگردد بوم و بر ششمن اجلال
ساخت نایب السلطنه با آنکه در ان او ان در چمن دو کیهان شریف داشتند از
غلبه شوق در کمال استیصال خود را در عرض دوازده ساعت با استقبال داور
جشد خصال رسانیده رکاب بوسی بعمل آمد و چون هنگام ورود دولت فرسای
سلطانی بچمن سلطانیه نواب شاهزاده علیخان را بجای بدشمار از پیاده و سوار مامور
بایروان ساخته بودند انجناب با چمن قریب با غلر محوان رفته منتظر ورود موبک
مسعود نواب نایب السلطنه بود اعلی حضرت ظل اللهی نایب السلطنه را رخصت
انصراف از رکاب مستطاب فرمودند انجناب در او ان توقف شاهزاده نایب السلطنه
در نخبوان دستور العملی بشاهزاده کامران علیخان داده انجناب را روانه چمن
ایاران ایروان ساختند شاهزاده علیخان دو دفعه غازیان ظفر نشان سرداری
اسمه بیک دامغانی غلام پیشخدمت باشی سرکار پادشاهی و دیگر سرکرده کان
جلادت نشان بجماملو مامور ساخته و ایشان با بارت نکین بخاریه نموده جمعی از
روسیه را مقتول ساختند و از انجا شاهزاده را برای گوشمال منهدین شمس الدینلو
و سایر ایلات کتبه و قزاق و سبزو او نیز باینارال نبالسین که در انجا اقامت داشت
روانه و خود بدولت و اقبال معاودت فرمودند شاهزاده ازاده بعد از ورود بکتبه
و حوالی انحد و بایل قزاق دچار کشته دواب و اختتام زیاده از شمار و حساب
ناخته جوانینارال نبالسین با سپاه روس و سوار قزاق و شمس الدینلو همگی

در اطراف و جوانب اموال منهبه فوج فوج مجتمع و مهیا بودند از هر طرف آغاز
جنگ و جدال نمودند آن شاهزاده از آده بهر جانب فوجی از سپاه را بکار پیکار
مشغول ساخته و شاهزاده جوان بخت که امکار و ملتزمین رکاب نصرت شعله
بامروا خیزه و اسپر پیشمار و غنیمت فراوان از آنحد و د عطفه آن کرده بایروان
آمدند و چون در آن اثنا از قرار اخبار متوالیه تحقیق پیوست که ماوراء مصوف
از جانب صدقلو به تقابلس معاودت نموده نایب السلطنه شاهزاده علیخان را
با غالب سپاه روانه در بار پادشاهی و استدعا نمودند که نفس تقابلس پادشاهی
زیاده ازین متحمل توقف چمن او جان که بمبلاق بسیار است نشاید پادشاهی
منصرف بدو را بخلافه شود * تعهدات شیخعلی خان قبه و مصطفی خان شبر وانی
و مامور شدن ابراهیم خان قاجار بکسر راکر * سابقا است ذکر یافت که ابراهیم
خان قاجار مامور بیکار کرد باعث بران این بود که سلم خان شکر و حسینقلی
خان باکو به که مستطل بظل مرحمت دولت قاهره اند در چمن او جان شرفیاب حضور
پادشاهی شده کسان شیخعلی خان هم باعراض او وارد و استدعای همگی این بود
که سرداری با فوجی سپاه هموغان تعیین شود و وجهی بشیخعلی خان از خزانه
عامه رسد با مصطفی خان شبر وانی که ندامت از سوائف اعمال خود بهر سائده
باشیخعلی خان در خدمت دولت علیه و مخالفت از روسیه منهد گردیده است
مصدر استقلال سلم خان در شکی شود و حسینقلی خان هم نزد شیخعلی خان رفته
مالا اتفاق هواخواهان لکزیه را در قبه مجتمع سازند و بهیات اجتماع بمجا به روسیه
السامان برد از ندبا اینکه اهلی حضرت ظل اللمی اعتمادی باین مقالات نداشتند
رض رعایت خاطر آنها قبول این مسؤل فرموده ابراهیم خان قاجار را با فوجی از
لشکر حواری تعیین و وجهی که بایست عنایت فرموده مقرر داشتند که اگر اثری از

از خدمتگذار می مصطفی خان بظهور رسید یا کار شیخعلی خان بایر ج باشد و یک
کدام خواهش مند عبور او و سپاه منصور از رود کرد شوند با نظر رفته در
معاونت و امدا د آنها بقصیری از خود راضی نگردد و الا قریباغ را ناخته حسین
قلی خان راهم که امر از رفتن نزد شیخعلی خان دارد با هر قدر سواره که خواسته
باشد و وجه استدعای باور رساند ابراهیم خان نیز حسب المقرر معمول داشته
مدتی در اصلانند و زموغان متوقف مطلقا رایحه صدقاتی بمشام او ترسید لا بد
بنهجهی که مامور بود بچپاول قریباغ برداخته نقد و جنس و اقال و اجمال و دو اب
و اتمام بسیار بدست آورده از آنجا مراجعت نموده باز در اصلان دور متوقف
گردید بایر قلی خان قاجار که ملتزم رکاب خضر شعار نایب السلطنه بود حسب
الامر پادشاهی از ایروان احضار و مامور بکسر حد داری موغان گردید بمهرز بزرگ
نایب الوزاره نیز مامور شد که فوجی سپاه پیاده و سوار را از اردوی پادشاهی
برده به بیر قلی خان سپارد و مامور قریباغ داغ و دزمار را رونقی داده معاودت
نماید قائم مقام حسب الامر قدر قدر عمل نمود ابراهیم خان احضار بدربار سپهر
نمون و وارد اردوی همایون شد بایر قلی خان هم محض ورود بقریباغ داغ قشون
نصرت نمون را بر داشته با حاجی محمد خان قراکوز لوجا حکم قریباغ داغ روانه قریباغ
گردید چون از اب ارس عبور نمودند و الا خواستند که مهد بقلی خان قریباغی را
کند در قلعه عسکران بمحافظت انجام مشغول بود کوشمال کامل دهند وی بای بمامون
تنهاده از رود ترتر بصرم تاخت ایل جبر بیلو عازم شدند و ایل مزبور خود را
در سقانی محکم کشید بودند سپاه منصور بپوشش برده سقانی ایشانرا گرفتند آنها را
تاخه از آنجا رایت مراجعت بقریباغ داغ امر آخند چون هنگام عزیمت سردار
مزبور امر شد بود که جماعت چلبیانلو که از رود ارس گذشته در همانه طریق ناصواب

تذیب می نمودند کوچانده با طرف اب آوردند سردار مزبور بموجب فرموده
عمل نموده اخبار باطابقه پوسقانلو کوچانده با طرف اب آوردند چون نایب السلطنه را
گفت این قضیه معروض شد باس ناموس اسلام را ارقام محکمه صدور
یافت که اسرای شعبه و سنی را حاجی محمدخان از سپاه ظفر بنام باز گرفته صاحبانش
تسلی نماید* کرفتن طور مصروف سلیمان خان و الی باش اچوق را شکست
حسین خان سردار در اخسقه از روسیه و بصد تلاحی بر آمدن سردار باروسه
و کرفتن سنکر حاجی قراوقتل و تقربق جمع روسیه که در آن سنکر بود* طور
مصوف سردار روس با جمع بسر حد تغلبس و باش اچوق رفته سلیمان خان
والی باش اچوق پیغام کرد که آمده یکدیگر را ملاقات دوستانه تمایم و ابواب
فلاح و صلاح بر روی روزگار یکدیگر کشاییم و از راه حمله و تندی و پرور خفته
اسباب کرفتن او را آماده کرده بعد از ملاقات و مقالات بدست یاری چند نفر
از ایل باش اچوق که ظاهر برای خدمت او کمر بسته بودند و باطابقا طور مصوف
سازش نموده بر مرصد عذر و مکیدت نشسته سلیمان خان را دستگیر ساخت و به
تغلبس برد بعد از چندی چند نفر روسی را تعیین نمود که سلیمان خان را
بطریق حبس شب هنگام از تغلبس روانه پترو بوزغ نمایند سلیمان خان شبی
در مجلس شراب از پیشقدمه اکام شده خود را با تدا بهر بسیار از مجلس مستخاص
و با چند تن فرار نموده باطائف الحبل بالباس مبدل از دروازه شهر بیرون رفته
و در خارج اسب و بلدی بدست آورده به سارعت تمام روانه شد منقول از قول
حکماست که عاقل آن نیست که خود را از دام بلا و ورطه غناصانت نماید بلکه
عاقل آنست که اگر در مهملکه اقد بدست یاری فکر متین گریبان خود را از چنگت بلا
رهاند و گشتی تر از غرغاب هلاک بیامردی ناخدا می ندید رساحل نجات گشاند

ند باجمله سلیمان خان خود را بولایت اخسقه رسانید و سلیمان بیک دیوان بیک را
که از خویشان و خیر اندیشان او بود روانه درگاه جهان بنام سلطانی ساخته
استدعای صدور فرمان باقتحار حسین خان سردار و شریف پاشای والی اخسقه
کرد و درخواست که از درگاه اسمان جا به معاونت او عنایت اخراجات لشکر
کشی حکم رود و استدعای او مقرون بانجام شده حسین خان سردار با خزانة
بسیار و لشکر جبار بفرمان سلطان عازم اخسقه و در اول ورود سردار چند
نفر از تاوادان کار تیل و قراقلخان که از سو مسلوک روسیه بجان آمده بودند وارد
و خواهش تعیین لوان مهرزاد والی زاده کر جستان را باناسامان نمودند حسین خان
سردار مملکتس ایشانرا امید دل داشته و او را با سامانی لایق بکار تیل کسپل کرد
و سلیمان خان بعد از ورود دیباش اچوق چندین دفعه زد و خورد باروسه انجام
نموده بعضی از انکروه مقتول و بعضی منکوب و مخدول مراجعت کردند در محل
باش اچوق سوای بیک قلعه در دست روسیه نماند لوان مهرزاد بعد از ورود بکار
تیل اجتماع جمعی از اهالی کار تیل داوس و قراقلخان نموده لازمه کوشش در سبزه
و او بزباروسه معمول داشت اما شریف پاشا والی اخسقه که تا آن هنگام از تعرض
روسیه ارام داشت تسلیم پاشا والی سابق انجام باروسه سازش کرده ساعتی
او را سوده نمیکنداشت و بسبب اعانت دولت قاهره و عزیمت حسین خان سردار را
من جمیع الجهات مرفه الحال گشت بعد از ورود سردار مزبور باخسقه نظر باطمینان
سردار بانتظام و انتساق امور شریف پاشا و مظنه بسر حد داری او بطریق حزم
و احتیاط امر می نداشته قراول در همه طرق و شوارع نگذاشت و بسبب عدم
انتظام امور شریف پاشا فوجی روسیه شب هنگام علی الغفلة از راهی که قراول
نبود بسر وقت سردار رفته در حوالی اردوشلیک توب و تفنگ نمودند سردار

وسپاه همگی غافل ازین کار تا صواب بعضی بیاد و بعضی در خواب از مشاهده
اینحال اضطرابی بهم رسانیده از اردو بیرون شدند و روسیه داخل کنار اردو
و شروع بدست اندازی نمودند در آن اثنا میرزا علیقلی خان قندرسکی استرآبادی
بادسته خود بر سر آنها ریخته و چون شعله سوزان باخس بر او میخت و شکستی
درست با نهاد داده سرواخرمه بسیار و اسلحه پیشمار از آنها بدست آورده روسیه
مراجعت نمودند حسین خان سردار دیگر اقامت و درنگ را در آن ولایت صلاح
حال خود ندیده برای تدارک کار روسیه برگشت بعد از معاودت شاهزاده علی
خان و چپوش رکابی باوجان وارد اردوی نایب السلطنه شد و استدعای تعیین
فوجی سر باز و غلامان و تفکیکی با خود برای سخنپزیک کلام انستکریهای پتیک
نمودنایب السلطنه بحسب استدعای او محمد پیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم
پیک سرکرده غلام تفکیکی را با دسته آنها تعیین و با اتفاق سردار روانه نمودند ما مو
رین در بیست و سه ماه صیام بجانب قراکلیسبای پتیک سفند ایلتار را پتیک
کردند با اینکه برف و یخ راهها را مسدود کرده بود و از سردی هوا خواهند
بدنهای مجید کشته در یکر و زویک شب بیست و هشت فرسخ راه را پیاده طی کرده
در هشت فرسخی پتیک بایین و نظام تمام صفوف را ترتیب داده برآه افتادند و
ساعت بصبح مانده بحوالی سنکر حاجی قرار شدند و در آنجا ساعتی درنگ کرده
و پنج نفر از مخبران سر باز را که سردار برای استخبار خبری و استعمال اثری تا حوالی
سنکر روسیه فرستاده بود که از کار و کردار و رای و اراده و راه نورش و لوازم
کار اطلاعی حاصل نمایند و ایشان در حوالی سنکر پتیک و نفر از قراولان روس که
در خارج سنکر بودند دچار کشته آنها ازنده دستگیر کرده نزد سردار آوردند
و سردار نیز با احتیاط اینکه مبادا گرفتاری قراولان روسیه موجب اختلالی شود

شود همانند که حوالی صبح بود با سر بازان بسر سنکر روانه روسیه نیز چون در مقام
حراست واقف بودند بجز در رسیدن سپاه در آن نبره شب آتش جنگ را با اشتعال
آورده بمجار به و مجادله اشتعال نمودند سر بازان دشمن شکار یکبار از اطراف
و جوانب نورش آورده داخل سنکر و بی آنکه راه بجایی برای روسیه گشاده شود
انها را دایره وارد در میان گرفته و سنکری سخت مستحکم را که متصل بچند سنکر افواج
سالنت روسیه و چند قریه جمعیت تفکیکی از منی و بسیار می درایکون بود مسخر
و مقنوع کرده بقتل تمامی روسیه سنکر و اسر و غنایم و اطفال و ثقال و احوال
را منقریه متصله بان برداختند تا بعد از طلوع آفتاب بکشتن و اسیر کردن و سوختن
اشتعال داشتند و چون جمعی از سادات خود را در خانه های آرا مننه پنهان کرده
بودند تمامی آنها را سوخته آتش قهر در بنیاد وجود آنها فروختند و تپوهای آنها را
شکسته مال و دو اب و اغنام از آرا مننه با اسرا گرفته مظفر و منصور مراجعت کردند
روسیه سنکر متصله بجای قریه منصور آنکه شاید غارتیان منصوره را از آنکینین
غوغا مضطر با مالی بغارت برده را تواند پس گزیت تعاقب ایشان نموده طی قدوری
مسافت نمودند اما بجز در بکشتن چند نفر از غلامان تفکیکی و انداختن چند تنه رتفک
که منزل آنها از منزل زنبورک زیاده تراست چند نفر از روسیه مقتول و زخمی
گشته لی نبل مرام معاودت بمقام خود کردند سردار که از تدارک عمل روسیه
رفع انفعالی از خود نمود سرها و اسرا و اموال را بر گرفته بایین شایسته وارد حضور
نایب السلطنه گشت و نواب نایب السلطنه هر یک از خدمتگاری علی قدر مراتبیم
مورد نوازش فرمود * بیان ورود ملک بهادر و آوردن توخانه آنکلیس بد رکاه
جهان پناه و تقویض توخانه مزبور به نایب السلطنه * از جمله تدارک سرحد داری
و اسباب بزرگ التیازی و صاعقه افشانی که هم وقت در ایران متداول نبود

تو بجانہ انکلیس است با تو بچیان ماهر و کلولوہ و اسباب و آفر کہ از راه ہندوستان
و فارس ہمراہی ملکم بہادر وارد رکاب اسہان جاہ شدہ مستر کر شط و مستر زری
تو بچی کہ بصفت کار دانی و جوہر جلالت ذاتی موصوف و معروف بودند و چند
نفر دیگر از قرار صواب دیدہ سفیر مز نور و حسب الامر پادشاهی تو بجانہ مذکورہ
بنواب نایب السلطنت مفوض کشتہ مستر کر شط و مستر زری مز نور و چند نفر دیگر
ہر یک در کاری و صنعتی ماهر بودند مامور بتوقیف تیر نیز نایب السلطنت نظام
تو بجانہ سرکار راہ مستر زری کہ بکمال قابلیت ارستہ بود محمول داشتہ جمعی ایرانی را
نیز مقرر فرمودند کہ نزد تو بچیان مز نور بتایین نودہ قاعدہ و قانون تو باندازی
مطریق تو بچیان انکلیس تعلیم گیرند و الحال بسعی تمام و جہد مالا کلام مشق
تو باندازی مہماندہ در ان باب مہارت کلی حاصل کردہ اند و در عرض یکدقیقہ
ہفت بار تو بچیان مہر کردہ خالی مہر کردہ و دیدہ و متصل ہمشود * تقویض فیصل
دادن امور سرحدیہ بغلہ دینایب السلطنتہ ہوا افتت شاہزادہ محمد علیہ را *
درین سال حالتی افتدی رہنس الکتاب سابق دولت عثمانیہ بدجوی و اسمالت
عبد الرحمن باشاکہ با ولہای این دولت ابد مدت متوسل شدہ بود و باہم یک
از دو دولت رفتاری نہ داشت مامور کردید اعلیٰ حضرت سلطانی نظر بجهات
عہدہ اعانت او را منافی قانون و رویہ دوستی باد دولت عثمانیہ دانستہ مقرر
فرمودند کہ درین خصوص دوستی دولت عثمانیہ ملحوظ شود بطریق کہ باعث
نقص دولت عثمانیہ و رنجش مہمانہ دولتین واقع نشود نایب السلطنتہ ہوا افتت
شاہزادہ محمد علیہ را مہمات انجا فیصل دہند و تداخلی در ان مملکت روی
نقاید حالتی افتدی با اعانت عبد الرحمن باشا سلیمان باشا را معزول و عبد الرحمن
باشا با سلیمان باشا محار بہ نمودہ اورا دستگیر و مقتول و شغل وزارت را قبل

قبل از رسیدن فرمان از دولت عثمانیہ بعبد اللہ افغانام کرچی کہ نزد او بود موکول
ساختہ حالتی افتدی از ملاحظہ خود را پی و لاقدی عبد الرحمن باشا تغیری
ہم رسانیدہ در مقام تغیر رفتار برآمد عبد الرحمن باشا ہم تحمل نشدہ اورا در ملاء
عام تخفیف نمود و بعد از ظہور این امر احمد افکار کہ از معارف عراق عرب و سابقا
با احمد چلبی ملقب بود روانہ دربار سلطانی ساختہ با ظہار مراتب ارادت و وابستگی
باین دولت ابد مدت برداخت و چون امور سرحدیہ تمامت سرحدات دولت
عثمانیہ حسب الامر پادشاهی بنواب نایب السلطنتہ محول و بسن زادہ عبد الوہاب
افتدی ایلچی دولت عثمانیہ ہم کہ ورود او بدربار کیوان مدار غنشریب رقمزادہ
کلیت بیان خواہد شد مامور بتوقف خدمت نایب السلطنتہ گردیدہ چون نواب
نایب السلطنتہ ہوا راغب بنزید التہام دولتین ایران و عثمانیہ و مسدد را ہفتہ
جوہی مقصدین میباشند مامور شد کہ در امور سرحدیہ بقصد دقتی کامل نمودہ
مہمات سرحدیہ نواب محمد علیہ را از اجسن رای یکدیگر مستظم و مضبوط سازند
* رفتن امور مصوف بنسبہ از خفقہ و شکست یافتن او از شریف باشا * طود مصروف
سردار روس بعد از معاودت موکب انجم شکوہ از ایران و ان بمستقر جلال
عرصہ را خالی دیدہ اتہا از فرصت نمود سباهی را کہ بتسبیح باشا اچوق برانگیزتہ بود
طلبیدہ اطراف شہر و قلعہ اخفقہ را مضرب خیمہا کردہ ساختہ سلمہ باشا
والی سابق باشا اچوق کہ ہموارہ در سر حکومت اخفقہ شریف باشا را بسیار
طریق عناد بود از استماع این خبر غیرت اسلام دامنک برش کشتہ ترک عناد و ہجاج
کردہ بسرخود را با جمعیتی کامل باستعداد شریف باشا فرستادہ خوردن زامادہ قتال
و جلال کردید طور مصوف و لشکر و سپہ سہ ساعت بصبح ماندہ اطراف و جوانب
پورش بردند و بغلبہ و قہر داخل شہر اخفقہ کشتہ اجاقلوبان و صولی بیک

وسایر دلوران و شریف پاشا و انجمن کان شروع بقتال و جدال نمودند تا دو ساعت
از روز گذشته تیر و حرب مشتعل و دست مجاهدان بهمراه بازی تفنگ مشتعل
بود کار باستعمال سیف و سنان رسید و سپاه اسلام الشکر و روس دست و گریبان
کردید بالاخره طور و صوف با سپاه روسیه منتهزم گشته روسیه وادی ابدار شد
و شریف پاشا و لشکر اخسقه ایشان از شهر بیرون کرده یکفرستک از شهر پس
نشاندند و علی التعاقب بسعی امین پاشای سرعسکر از ولایت ارزنة الروم
و حوالی و حواشی انهر زو بوج مدد رسید روسیه بعد از دو سه روز شکست
خود را درست کرده بهیامت اجتماعی از اطراف و جوانب شهر اخسقه کار
نورش را میان بستند از دو جانب سمند و وارد در میان شعله نار نشستند با جمله
سپاه روح از توارد حسام و صدمات کلوله توب و تفنگ سپاه روسیه چنان از هم
متفرق و پراکنده کردند که آنهمه لشکر عد و لشکر اساسه نظام از هم کسخته همگام
انفزام لشکر گاه خویش را کم کردند و در چهار فرسخی اخسقه یکدیگر ریافته شکسته
سلیح و کسسته عنان زمام مراجعت بکرجستان یافتند و شریف پاشا کفایت و قایم را
بدربار نایب السلطنه معروض داشته از مخزن خاص خلایع فاخره لشریف پاشا
وسایر دلوران و مجاهدان انولایت عنایت فرموده علاوہ خیمه مرصع لشریف پاشا
مرحمت شد و از اصطبل خاص اسب صر صرنگ با ساخت زین زر نصب یافت
* وفات وزیر معظم میرزا محمد حسن در دویم شهر محرم الحرام * وزیر معظم
و صاحب نیکو خوا و مقیم میرزا محمد حسن که در بین سال بوزارت شافهزاده پیممال
نایب السلطنه العلیه بن الاقران و الامثال شرف امتیاز و افتخار یافت بود چند ماهی
مریض گشته بزم تراوانی افتاد و اطباق در علاجش بسعی ملا و اگر دند سودی نداد
بالاخره در دویم شهر محرم احرام کعبه وصال بسته * مصراع * لیلیک زبان لقمان

لقمان جانان دریافت **نواب نایب السلطنه** را غر و غریب ای سلطنت و خلافت
ازین اندوه تغییر یافته از جبرع جهان بین اولولای لای اشک انکینت و جناب
قائم مقام از مشاهده حالت ناگریز فرزند اشک حسرت از دید ما فشانند و سپهر
سماکار ازین اندوه و ملال همکاران در آتش غصه و اندوه نشاند پس روالتشرا
بمختمات کلام ملک علام و امام طعام بفقرا و ایتام خوشنود ساخت و حسب
الامر نواب نایب السلطنه نعش مطهرش را بهمراهی بنحقیلی خان گروس که همواره
در زمان حیات با امور الف و مانوس بود با ائانه شایان که بنحقیلی خان مرتب
ساخت و باجعی از فر او حفاظت میداد مقدس نجف علیه من الله التحية والتحف
نقل کردند و ضمنا برخی مهمات خطبه هم بنحقیلی خان محول شد که در سفر مرزور
بتقدم رسانند و در کران خارج از مدعا میشود * مامور شدن جمعی از سربازان روسیه
شیخ او نیز و استیصال جماعت روسیه بدست سرباز * در اواسط زمستان بعرض
واقفان حضور لامع النور رسید که جماعت روسیه از وقه و اسباب از قریب باج
و سایر امکانه متصرف فی خویش او رده در قریه شیخ او نیز که محلی صعب بود جمع
موده و از انجام بقری نقل و تحویل مینمایند نواب نایب السلطنه دست محمد نیک قاجار
افشار سرهنگ را ابادسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلامان تفنگچی را بگروتن
محکمہ شیخ او نیز مقرر و مامور فرمود ایشان با استعجال تمام از رود ارس گذشته
وقتی که کوهها را برف گرفته بود علی الخفله شیخ او نیز را خاطره کردند ساکنان انجا
از روسیه و از امنه وقتی خبردار شدند که خود را گرفتار دام بلا دیدند باز نژده
نفر از ان جماعت فرصت یافته اسلحه و اسباب بر گرفته خود را پیام کلبسالی که
در کنار شیخ او نیز بود رسانیدند و خود را احسانت نموده دست بانداختن تفنگ
کشودند و باقی ایشان بالکل به در دست سربازان جلادت شعار گرفتار برخی

بزرگم کلاه مقتول و برخی را گریبان گرفته بیرون کشیدند و در میان قریه مانند
که و مقدس بریدند و جمعی از ایشان از برابری بازان گویند در خانه پنهان
شدند و سر بازان چند عدد نارنجک در میان ایشان افکندند بشکافت و همگی
بجال در نیک نیاقه بیرون دویدند و سر بازان ایشان را سر بریدند تمامت انجماعت
مقتول سوای دوسه نفر که بر اسب سوار شده گریختند و کسی جان نبرد و هر چه
در شمع او نیاقه غارت کردند و درین نوبت زیاده از سه چهار نفر از لشکر منصور
زخمی و مقتول شدند و سر بازان سرهای آنها را بر سر نیزه تفنگ کرده بر کاب ظفر
نصاب پیوستند و از نواب نایب السلطنه در ازادین خدمات نمایان مورد انعام
و احسان گشتند * و قایم سال همایون قالی قوی مثل سه هزار و دلبست و دست
و شش و آمدن پس زاده عبد الوهاب افندی ایلیچی دولت علیه عثمانیه * ر
همین مقدم نور و زفر و زجهان پیر جوانی از سر گرفت هوا با عدل با زامد و ساری
و هزار دستان بر شاخ کلین در او از سلطان سرانبر از بعد از انقضاء جشن
نور و زری با انجام مهم نزدیک و دور پرودا خیمه رایت کامرانی بسپهر برین افراخت
و مقارن بحال پس چی زاده عبد الوهاب افندی که از دربار دولت عثمانی
مامور بوسالت ایران بود در او آخر شهری ری حجه الحرام و ارددار السلطنه تبریز
که شایسته نواب نایب السلطنه چندین از اعیان اسقبالش بودند و بعد از
عز بساط بوسی عازم دار الخلافه طهران و نامه ملوکانه و هدیه دوسبانه ابلاغ نموده
مورد تفقدات خدیوانه گردید و مقالات خوش و مکالمات دلکش که مورد
مزید استحکام دولین عابین بود بلفظ کوهی بارشید و چندی در اسان پادشاهی
معسکف و مامور بوقف حضور نواب نایب السلطنه گردید * تعیین شدن مهر
ابو الحسن خان بسفارت انکلیس و معاودت او و آمدن سر کور او زلی ایلیچی

چی بزرگ سفارت در بار کوران مدار * بعد از ورود ملکم بهادر نواب اعلی
حضرت خاقانی مهر ابو الحسن خان همشیره زاده حاجی ابراهیم خان معتمد الدوله
سابقه که با امین الدوله حاجی محمد حسن خان بیگلربیگی اصفهان نیز نسبت
قرابت داشت از دولت قاهره بدولت انکلیس تعیین بعد از ورود مهر ابو الحسن
خان بان دولت اعزاز و اگر امی فوق الغایه یافته قرین عزت و احترام اجازت
معاودت دادند سر کور او زلی برونت را که مرتبه او در دولت انکلیس بچندین
درجه از سر هر فرد جنس برونت برتری داشت مامور بوقف دولت ایران و امضای
عهدنامه مرقومه فیما بین اولیای دولت ایران مامور و قهر برداشتند انار و فا
بمهد موافق قرارداد فیما بین ظاهر ساختند و خبر آمدن او باقیاق سفیر ایران بدربار
پادشاهی رسید و مهر از کی مستوفی دیوان اعلی بهممانداری او تعیین شد و او
در بندر بوشهر با ایلیچی مصادف شده جابانواع اعزاز و احترام او را بشهر از
آورده نواب شاهزاده حسنعلی مهر فرمان فرمای مملکت فارس جمعی از اعز
واعیان و مقربان خود را با استقبال او فرستادند بعد از چند روز مهمان نوازی
و عزت و اکرام مالاکلام از شهر اصفهان رسید و حاجی محمد حسن خان
امین الدوله بیگلربیگی اصفهان نیز قدم او را کرامی شمرده همه جابان احترام و اعزاز
بیکران وارد دار الخلافه طهران ساختند و سر هر فرد جنس برونت ایلیچی سابق
حسب المرام بعد از نوازش بسیار با نامه پادشاهانه رخصت آنصرف از دربار
پادشاهی یافت و از راه اسلامبول متوجه مقصد گردید و سر کور او زلی برونت
شرفیاب حضور استان سپهر ارکان پادشاهی گشته بوضع شایان نامه نامی دولت
ویاد و بود و ستانه شوکت را ابلاغ نموده و از طرف قرین الشرف پادشاهی نوعی
شرایط اعزاز و لو از کم اکرام در باره او بعمل آمد که تا آن زمان دیگر بر امقدور

ز گذشته بود از جمله تفقدات خدا و آنکه بعد از رسانیدن یاد و بود دولت
علیه از کلبس که بغایت نفیس بود اعلیحضرت پادشاهی بلفظ مبارک که بار
فرمودند که بهترین تحف و هدایای اندولت او رنده آن است که در بادی النظر صورت
اوصاف همیشه اش بر اینه ضمیر منبر ما عکس پذیر و آثار خردمندی و اداب دانی
و نکته یاری او از مشاهده اطوار و سکنات او در خاطر همایون جایگز است و البقی
مشار الیه بعد از شرفیابی حضور پادشاهی بمراسم دولتی و دولتی برداخته
افکار صایه برای نقای اتحاد دولت ابد بنیان و مزید نظام دولت علیه ایران نمود
که ذکر آن درین کتاب مورد اطنا بلکه افزون از چیز بیان و استکنا است
و تا آخر این سال و سال پیش کاهی در دار الخلاقه طهران و کاهی در خدمت نایب
السلطه در تبریز توقف نمود عهدنامه مفصله را با امضای همایون رسانید غالب
اوقات در غیبت و حضور از نوازش و عنایت اعلیحضرت خاقانی و شاهزادگان
عظام بتخصیص نواب نایب السلطه و الخلاقه که شغفتی خاص در باره ایشان
داشتند مستج و مسرور بود و شها و خصوصیه های فراوان نیامین او و همگی
امنای دولت و ارکان حضرت حاصل کشت نقل اوصاف حسنه اش نقل مجالس
امرا و ذکر اخلاق مستحسنه اش زیب محافل امانا و عظمای سلطانی است در کمالات
زیکنه سنجی و سخندانی و فارسی نویسی مهارتی تمام داشت و مطلب را بسیار
مربوط و منجمه منوشت در نظر اهل دانش و ارباب کمال و قعی تمام یافت و سلیقه
زیکو و طبعی مانوس داشت در عمارت محل سکنا و باغ جواران تصرفات شایان
نموده منظر دلیکش در انجام ساخت که دیده نظار کبان از مشاهده آن روشن
و خاطر تماشا یان از تماشای آن نمونه کاشن میشد و جاننش بغایت مکرم و محترم
بود * بیان جشن عروسی شاهزادگان در چین سلطانه * بعد از انقضای جشن

جشن و سرور و زوری را یات کشور که پادشاهی هنگام سفر بهار عازم سلطانه
گردیده قبل از حرکت از دار الخلاقه طهران مقرب الحضرت اسمعیل بیگ غلام
پیش خدمت باشی را بسرداری تعیین و با افواج سپاه سواره و پیاده جانباز و
نقنگچی روانه از در بایجان و بعد از نزول را یات سلطانی بچین سلطانه فوجی دیگر
از سپاه نصرت بناه از عقب او راه و ساخته جمعی نیز بخراسان فرستاده ابو ایجم
شاهزاده محمد و امیر زاکرد و جمعی که لازم بود از خزانه عامه برای مصارف لشکر
کشی از در بایجان و خراسان علی قدر مراتبهم علاوه بر مواجب و مرسومات
سپاه رکابی عنایت فرمودند بعد از فراغت ازین امور در ایام توقف چمن مزبور
مقرر فرمودند که اساس کار خیر شاهزادگان عظام عبدالله میرزا صاحب اختیار
خمس و شیعیلی میرزای صاحب اختیار ملایر و نهادند موسس کشته در آن چمن
دلگشا که مکانی بهتر از آن برای عیش و عشرت نیست تفریح خاطر می بعمل آورده
باشند و سران ایران ازین نعمت عظمی بهره مند و خاص و عام ازین فیض عام
مخلوظ آیند اسباب عیش و عشرت بر حسب مقرر نوعی انتظام یافت که دیده
روزگار مثل آن ندیده بود و ذکر آسبازی و سایر ملزومات و معمولات آن
تطویل بلاطایل مینماید لیکن چراغان آن جشن کمال تکلف و نهایت تازگی داشت
چه خیام اردوی پادشاهی با تمام موافق نظام زده شده و ملاحظه فرمونه و موزونی
و موانی و مساوی ساختن صفوف خیام بعمل آمده بود که عقل جبران میشد
شب چراغان در اردوی پادشاهی و هر شب در هر یک از خیام بنهجه خاصه
چراغان میشد که هر خیمه خیمه آسمان و چراغان کو اکب آن بنظر می آمد و تماشایی
از قصر سلطانه که از غایت ارتفاع سر بر آسمان افراشته لذت عمر چاودانی می یافت
القصر برای نظام تمامت مملکت رایت سلطانی در چین مزبور در حل اقامت انداخته

نواب نایب السلطنه را مامور ساختند که هر چه در باب حرب و جدال زو سپه
صلاح داند موافق قاعده و قانون تقدم نماید نایب السلطنه هم بنای کار را بنده ریج
و مرور گذاشته اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ سر باز فوج تبریزی
و علی بیگ اوزباشی غلامان و بطریق علی خان کنکریو حاکم نجوان را تعیین فرمودند
که بصوب بلوک معاویة قرا باغ زفته هر یک از طوایف سکنه ایجا را تکلیف
بمهاجرت و کوچانیدن نموده از رهنگذر معیشت مطمین سازند تا هر کس اطاعت
نماید سالها غنما وارد نجوان و مورد عنایت و احسان شود و هر کدام تمرد نمایند
مورد دغب و اسیر شوند مامورین حسب المقرر عمل نموده با آنکه در زمان نادر
شاه افتار و عهد خاقان مغفور که همت بر استیصال و خرابی قرا باغ گماشتند
احدی از سرداران و افواج سپاه و پادشاه جلیل الشان را قدرت رخته و راه
یافتن مغاویة نشده بود مامورین بحکم شاهزاده بامکن بی محابا با نجا تاختند
و بسیاری از ایلات انجار که قبول کوچیدن نمودند روانه نجوان نموده قدری
ارامه را که تمرد و تخلف ورزیدند مورد دغب و اسیر ساختند و بعد از آنکه
منهویین از کرده خود نادم و بشیمان گردیدند بیامت اجتماع وارد و ساکن نجوان
شدند نواب نایب السلطنه اسرای انجار با قیمت معقول از او زندگان خریداری
و محض ترحم و مروت تسلیم ارامه صاحبان انجار نمودند و چون در ابتدای بهار
مقرر شده بود که در کوردشت در زمان قلعه که یکطرف آن رود ارس باشد
بشود و نظر با اتصال طرف دیگر قلعه بکوه که موهم سر کوب بود میهندسان
فرنگی و ایرانی تر دید و تاملی در بنای قلعه مزبور داشتند نواب نایب السلطنه
خود ایلتار با مجافر موده ملاحظه وضع قلعه را نمود و بطریق خالی از هر گونه علت
و نقص بنای قلعه را گذاشته دستور العملی میهندسان عنایت فرموده مراجعت

مراجعت بدار السلطنه تبریز فرمودند و در اساتین مقرب الحضرة اسمعیل بیگ
دامغانی که از دربار سلطانی سرداری سپاه سواره و پیاده رکابی تعیین شده بود
وارد و نایب السلطنه انجار را بجمع روانه چمن کلنبر ساختند و رایت ظفر به تعاقب
او در حرکت آمد و از چمن مزبور امیر خان قاجار و نور ایا محمد بیگ قاجار افسار
سرهنگ و فوج سر باز و فوجی سواره با ایلتار بر کشاط و تصرف قلعه و مامورین ایجا
مامور فرموده مامورین بعد از عبور از آب ارس با آنکه غالب انجا سرباز پیاده بود
بنابر وفور شوقی که بخدمت گذاری و جان نثاری داشتند در یک شبانه روز هشت
فرسخ هنگام رفتن و هشت فرسخ هنگام برگشتن طی مسافت نموده در ظرف بیست
و چهار ساعت قلعه بر کشاط را که موسوم بباله قیاست و مشتمل بر انچه های بسیار
و جنکلی و کوه و اهالی بر کشاط بر سر تنگنای راههای ان چوینهای جنکلی را یکدیگر
لسته انداخته بودند تا عبور و مرور از حول و حوش ان هم مقدور نباشد بقیه
و غلبه تسخیر و تصرف نموده بسیاری از رجال ان در انشای زد و خورد مقتول
و اموال انجا بالتمام منهب و اولاد و عمال انجا اسیر سپاه شبر گردیدند و باز محض
مرحمت جبلی و مروت نظری اسرای انجار از سپاه منصوره خریداری نموده رد
فرمودند و انعام و احسان بسیار در بار مهر بیگ از مامورین که مصدر اینگونه
خدمتی دشوار شده بودند بعمل آوردند و اهالی ایجا از ظهو و اینگونه مرحمت
وارد قرا حده دفع مورد احسانه زه و ریزش بی اندازه شدند و در رهبان او ان
بیرقلی خان قاجار را هم با فوجی سواره و پیاده رکابی و سواره ایلات قرا حده دفع
مامور فرمودند که بقرا باغ رفته ایل جبر نبللور و تکلیف بکوچیدن نمایند و اگر انجا
در مقام تعطل بر آیند مورد تاخت و تاز سازند بیرون خان راهوری بخاطر رسیده
چون راه چنانچه اصعب از جمع راههای قرا باغ است بر خلاف دستور العمل

نواب نایب السلطنه جسارت و ورزیده از راه مزبور عازم و چون آرامنه و سکنه
انظر فیما کوج و اموال خود را بحال دیگر برده خود بر سر راه نشسته بودند و راههارا
از چوئها که بر روی یکدیگر انداخته بودند نوعی با چوب بچسته مسدود ساخته
و سنگری ترتیب داده بودند که عبور از آن راه هیچ وجه مقدور نبود پیرقلی خان
تفکیک این استرآبادی را مامور ساخته بود که بر سنگرهای مزبور روشن برده هر یکرا
که تصرف نمایند قدری تفکیکی در اینجا گذاشته پیورش سنگر دیگر بردارند
انفاقا در یکی از سنگر هاد و نفر از معر و فین استرآبادی قتل رسیده با آنکه
ارامنه را تاب توقف و فرار در آن حول و حوش نماند و بعد از اندک روزی
روی امیدواری باینطرف آورده بعضی در بحیوان و برخی در قراجه داع متوطن
شدند باز آنطور و بیخبری پیرقلی خان برخلاف امر و فرموده ناملاطم طبع نایب
السلطنه کشته پیرقلی خان و امرای سپاه راه متصوب و مخاطب ساختند و چون
در آن اثناء رضه آقاییک ریش سفید ایل کولانی بنظر نواب نایب السلطنه رسید
مبنی بر آنکه همگی ایلات سهت معاویز قریب اربع و انحول و حوش که به بحیوان اتصال
دارد بامید عنایت دولت قاهره و از بیم تاخت و تاز سپاه منصوره بامر هیندستان
و مصهم کوچیدن بصوب بحیوان شده اند اما چون ینارال خطاکوف و جمعیت
سالدات روس و سواره مهد نقلی اتاهاکم قریب اربع درین نزدیکی توقف دارند و هنگام
کوچیدن ایل اهانت کلی از آنها خواهد رسید استدها نکه سردار کثیر الاقدار
با فوجی سوار و تفکیکی جراز بر سیم ایلغار تعیین شود تا بدو نمانت و مخافت همگی
خود را بزیر سایه دولت ابد مدت رسانیم نایب السلطنه هم مقرب الحضرة اسمعیل
بیک دامغانی را با سواره و پیاده رکابی ابو اجمعی او مامور بخدمت مذکور ساختند
انفاقا هنگام ورود اسمعیل بیک و سپاه بحیوان ایل آقاییک برای اغفال و رفع

مظنه ینارال و مهد نقلی آقا قلعه شوشی رفته ضمنا میخواست که کر و خود را از اینجا
مستخلص سازد و سایر روسای ایل کولانی هم تصور کرده بودند که انهمه سواره
و پیاده برای چپاول و تطاول آنها وارد گردیده اند و از راه نادانی در مقام تهر در
و عصیان بر آمدند چون قریب چهار فرسخ انراه مشتمل بر جنگلی است که زیاده
از یک نفر را عبور از عرض انجنگل میسر نیست تفکیک انهمه سوار و عقب سپاه را
بسته بنای جنگ و جدال گذاشته بودند اسمعیل بیک با وصف قدرت بر قتل و اسیر
و غلب انهار با از بملاحظه از یک آقاییک بلاشک و شبهه در صد خدمتگذاری
و اطاعت خواهد بود حرکت ناخوار دیگران منوط بنادانی دانست مطلقا بمقام دست
اندازی بر نیامده نوعی که مطلقا سببی با حدی از سواره و پیاده ابو اجمعی او
نرسید دیرانه همه با جنگ کنان معاودت نمود آقاییک و تمامی ایل کولانی بعد از
مشاهده اینحال زیاده از حد مستمال شده بهجات اجتماع کوچیده بایروان و بحیوان
آمدند و تته ایلات معاویز بملاحظه این گذشت مستمال شده وارد بحیوان
و مورد عنایت بی پایان شدند * ذکر آمدن امین پاشا بقارص و انحدود و معاودت
و بتقدیر حی و دود * چون در آن روزها عرض نواب نایب السلطنه رسید
که امین پاشای سر عسکر دولت عثمانیه که حسب الامر پادشاه ذبحام اندولت
مامور بقارص و محکوم باطاعت امر و فرمان نواب نایب السلطنه بود از از زنه الروح
حرکت نموده روانه قارص شده است نایب السلطنه هم بنای سبزو او بزیر روس را
از سمت قراجه داع موقوف و با تو بخانه سواره بنظام انگریز که عقل از مشاهده نشانه
زنی و چابکی ان حیوان میشد و سر بازان و سایر سپاه و اسباب و آلات حرب
و جدال از چمن کلنبر حرکت و روانه ایروان شدند تا از سمت سپاه دولتین
بمعاذت یکدیگر بمجاریه روسیه تقلیس و باش اچوق کوشند و در انحوالی بدفع

لها بر د از ندهد از و رود به بخوان معلوم و الا شد که هنوز سر عسکر و اردقارص
نشده و درین هنگام بنابر نرسیدن سر عسکر قارص نایب السلطنه ایلتغار چند
روزه از راه محجوان بقرا باغ فرمود دنا در نظر چند روز توقف هر يك از ایل
و رعیت که مستطل نطلال مرحت دولت ابد مدت شود از اقت صدمات سپاه
بصرت همراه مصون گردید خاطر جمعانه وارد محجوان و قراجه داع کرد و هر يك
تدریجاً بناید پسرای خود رسند و محض ورود بانحد و صادق خان قاجار عزالدین و
بکوشمال اهالی محال موسومه بگوروس که در مقام تدریس کشمی بودند تعیین
و اشر فحان دماوندی و علی خان نوری را با آغاز بیان پیاده رکابی تحت آنها باو اجمع
صادق خان ساختند مامورین هم مقررین را کوشمالی بسزاده او از نزل موکب
اب نایب السلطنه رعب افکن قلوب روسه و قرا باغی گشت از یک طرف فوج خروج
ایلات قرا باغی که از انجمله کولانی و احشامات مغاویز بود کوچیده عبور بصوب
محجوان نمودند از یک طرف بتارال خطا کوف با جمعیت روس و قرا باغی حرکت
مذبحی نموده وارد گوروس و بعد از ورود بانجا چون خوف و دهشت بر غالب
و مستولی شد چاره کار را منحصر همین دید که تحکیم بزانه های گوروس و قلعه
و سنگر بسیار محکم در انجا نموده متحصن شود قدری از سالهای او هم فرار و وارد
خضو رفیض انار شدند نایب السلطنه هم بدست روز در نظر انها اقامت نموده
ایل و رعیت مطیع را که روی امید واری بدولت قاهره او را ندانموردنوازش
و انعام و احسان و اعطای ازوقه سالبانه فرمودند و مقررین را کوشمالی بلسخ داده
قتل و اسر و حرق محصول و بیوتات انها بعمل آمد و سه بار هم در ان او ان فوجی
سواره را بصوب کجه مامور ساخته مامورین هر دفعه کوشتهای دلبرانه نموده
سر و ایل روس و چپاول از مقررین کجه او را درند مراجعت به محجوان فرمودند

ندتا از انجا عازم ایروان و لشکر و دولت را بکنار کبر چستان مشغول سازند
اتفاقاً در روز و رود به محجوان چاباری از ایروان و اید تحقیق گشت که سر عسکر
دولت عثمانیه و سردار ایروان بنای ملاقات بیا یکدیگر در سر حد قارص و ایروان
گذاشته از انظر سر عسکر و از نظر فسر در این شب استه روانه عمل تلافی
شده بودند و بطریق که معمول ایران و روح است در عرض راه پیش روی
صف جانبین سواران خاص و چابک انهاست تازی و تفنگ اندازی و چو بند بازی
آغاز نمودند تا کلاه علی الغفایه احدی از خاصان سر عسکر تفنگ انداخته بود که
کلوله ان از بنا گوش سر عسکر بیرون رفته و دندان او را با خود برد سر عسکر
بیهوش شد و همراهان او را بقارص بردند سردار هم با کمال تأسف لایب معاودت
بایروان کرد و تبرقضا نگذاشت که ملاقات انها مبر کرد و بعد از بنا کداری امور
مخوی که قرار داد بود موکب و الاروانه ایروان و سر عسکر شرفیاب حضور نشود
نایب السلطنه محض استماع این خبر کس بدیشش حال سر عسکر تعیین و احکام رفیقه
بهر يك که سپا و روسا اجاقلو و بتکبری و حکام قارص و غیره عساکر او مر قرح
داشتند که مطلقاً از زیر هر کد را اضطراب برای احدی رون داده شمر کونه ضرورت را
بعرض رساتند تا بنا بر اتحاد دولتین عنایت شود و مستر کمل جراح انگر نیز را هم
که ملنزم رکاب بود برای استعلاج او تعیین و انواع رافت ملوکانه در باره سر
عسکر کار فرموده زخم سر عسکر اگر چه او را کار باز داشت اما کارگر نبوده و بعد از
چندی که بهبودی یافت باز زنه الروح مراجعت نمود سپاه روس هم در هر جا که
بود اسایش گزین شدند نایب السلطنه در همان او ان که در محجوان توقف داشتند
واقع نشدن جنک شایان و نزدیک شدن موسم زمستان که هنگام اسایش
غازیان است افسرده خاطر میبودند مبرز احمد مستوفی سر هفت فوج سر بازان

خاصه که تمامت آنها از سالدات روس میباشد چه در اوقات جنگ دستگیر شده
و چه از سپاه روس روگردان شده دست تو سل بدامان مرحت نایب السلطنه
العلیه زده تمامت آنها را بشرف اسلام مشرف فرموده و همگی را صاحب خانه
و کرج و اهل و عیال نموده اند و ثواب همین عمل در پیشگاه قرب احدیت که صفت
سلبی لم یلد ولم یولد بر ازنده ذات بیمانند است بر همه اعمال راجع خواهد بود
و بهادران لقب انفاست و سرهنگ ایشان میرزا احمد مستوفی کاشانی بود و ابراهیم
بیک باکویه سرهنگ فوج تبریزی را مامور فرمودند که بمقری رفته اگر چه تسخیر اینجا
درین هنگام بعضی جهات منظور نبود لیکن از رهگذر ستیز و او نیز بار و سبه
انجافی الجملة رفع افسردگی خاطر خطیر و الا می شد مامورین حسب المقرر روانه
گوردشت و از انجا مهدی خان هنر ارجر می باقدری از تفنگچیان ساخلو
قلعه گوردشت با آنها همراهی کرده از اب ارس عبور و مانند اجل ناکهان بار و سبه
انجاد سب و گریبان شدند باندک ستیز و او نیز کار از استعمال توپ و تفنگ گذشته
جنگ و جدال جانین بسر نیزه تفنگ انحصار یافت بلکه کار بکشتی رسید و تمامی
سربازان اسلام و سالدات روس بیکدیگر در او میخشد بالاخره سپاه اسلام
غالب و سالدات روس مغلوب گشته سالدات که در دوبرج موسوم بسید و مختار
متمن بودند احدی از آنها راهائی و نجات از جنگ سپاه شهر کبر مقدور نشد
و دهکده مقری را هم هالهها سالده نمودند میرزا احمد و ابراهیم بیک و سربازان
سرواخره روس را برداشته منظر و منصور در محجوان باین شایسته شرفیاب
حضور باهر التور و هر یک از سرهنگان و سرگردگان علی قدر مراتبهم و خدمت هم
مورد توازش موفور و تقدیر محصور گردیدند و فوجی سربازان خوبی را
بسرگردگی احسان سرهنگ باقدری از غلامان تفنگچی مامور بکوشمال ارمنه

ارمنه اخبان قریباغ ساختند و بانکه ارمنه مزبور در قلعه را که از سقناغهای
مشهوره قریباغ است مامن ندانسته از هم باجد رهمان روزها حرکت و مکانی
بسیار صعب را که از هر جانب مشتمل به دوازده فرسخ جنگل انبوه بود مسکن
ساخته بودند سربازان و غلامان تفنگچی بی پروا از راه ازاد چهران با آنها رسانیدند
ز دو خورد و ستیز و او نیز نمودند بالاخره عیال و اطفال آنها را اسیر و اموال و اجمال
انها را غارت کرده بسیاری از مردان آنها را قتل و از راه پل خدا فرین بقراجه داع
معاودت و در عرض راه باز بقیه مردان ارمنه که خود را بجنبه کلهها کشیده از
جنگ سپاه منصور رهایی یافته بودند و شبانه روز دسته دسته خود را به پناه
اشجار جنگل کشیده مخفی میشدند و علی الغفله شامگی نموده جنگی که در قوه
داشتند مینمودند تا اقای نام بزرگ انعام مقول گشته دیگران لا بد و ناچار دست
از مال و عیال و اطفال شسته معاودت بهمان مکان نمودند و چون دانستند که
سقناغ و جنگل و کوه و کتل مانع اینگونه اجل نمیتواند شد بعد از چندی لا بد و ناچار
بقراجه داع آمده در زیر سایه دولت قاهره اسایش گزین شدند و نایب السلطنه
از فرط محبت محصل تعیین و اسرای آنها را گرفته با آنها پس دادند و نقد و جنس بسیار
هم برای مدار گذار آنها عنایت فرمودند و درین اثنا بمسامح علیه نواب نایب السلطنه
رسید که روسیه از سمت کروس و هاتف میخواهند برای ساخلو مقری چیره
و از وقعیبا و رند و لیکن اندیشه سپاه نصرت پناه دارند جنرال خود را بیک فوج
ارسال دات خود برای محافظت قافله عزیمت مقری دارد بنا عامله نواب نایب السلطنه
میرزا احمد مستوفی را با فوجی بهادران و جعفر قلیخان مقدم و سربازان مقدم
بایک صد سوار از غلامان جلادت نشان تعیین و مقری رسانیدند که از راه
اردو باد رفته در میان مقری و قبان سر راه آنها گیرند و ایچه باید از مقاتله

با جنرال و منع قافله بعمل آوردند مامورین نیز بسرعت تمام روانه و محض ورود
 بار دو باد جاسوسان خبر جنرال رسانیدند جنرال مزبور از بیم سپاه منصور جرح
 فرستادن قافله نکرده در کورس توقف نمود بعد از یاس از آمدن جنرال و قافله
 حکم محکم شرف نفاذ یافت که مامورین بگو جانبدن ایلات قیان اقدام نمایند
 مامورین بتویر حسب فرمان قضا جریار روانه قیان گردیدند در اتنای راه خبر غریبت
 آنها با ایلات مزبوره رسیده ایلات مزبور فی الفور از بیم جان کوچیده بپناه بقل
 عنایت نواب نایب السلطنه آوردند و موکب نصرت نصاب بعد از فراغ ازین
 امور غارم خوی کشته بعد از ورود اینجا خبر رسید که بنار ال مرکز بدولت روس
 اظهار نموده که بنار ال بتروج طور مصوف در کار لشکر کشی و مجاریه با سپاه ایران
 تساهل نماید و پیچیده اینتهه مال و سالدات روس را تلف میسازد و اگر بجای
 او من تعیین و منصوب شود مصدر رفوحت شایان خواهد شد دولت روس
 هم او را سرداری تعیین و روانه نمودند و بنار ال مزبور محض ورود بقلیسی
 و استحضار از مراجعت موکب نواب نایب السلطنه و رخصت دادن سپاه با سایش
 خانه و ولایت بنار ال بیدک را با هشت هزار نفر سواره و سالدات روانه ایران
 و مامور ساخت که اگر تواند ایل و رعیت از اینجا کوچاند و اگر این ارتز و حاصل
 نکرده چپاولی بمال و دواب اهالی ایران نماید یا غله و شاتوکی از صحرای آنکی
 از معدن بدست آورد درین اثنا که عرصه ایران از لشکر منصور خالی است
 علی ای حال مصدر امری شود نایب السلطنه مجرد شنیدن اینخبر تو بجانیه رکاب را
 که بر سر آنگریز منظم کشته و عمله آن بالعام سواره اند و مانند آن دیدار و رکاب
 ندیده است بامسئولین آنگریز که معلوم و ناظم آن بود تعیین و افواج سواره و سرباز را
 که دست رس بود احضار و تعیین نموده موکب و الا هم بقاصله سه روز از خوی

خوی حرکت و بر سر ایلیان روانه ایران شدند و در ورود موکب و الا بمنزله
 قیان با سان ماگو که میانه خوی و ایران است اخبار صریحیه و توضیح پیوست که
 بعد از ورود بنار ال مزبور هشت هزار نفر با وج کلبه سپاه آمدن ازین طرف هم
 حسن خان برادر حسین خان سردار یار و هزار و صد نفری که در نزد او از سواره
 و سرباز مجتمع شد بود و تو بجانیه آنگریزی بمقابله او برداخته او از ره ورود
 موکب مسعود نواب نایب السلطنه هم رعب افکن قلوب روسیه گردیده بود لابد
 و ناچار شب هنگام از اینجا فرار و مرحله بیامی طریق معاودت کشته شدند سردار
 تازه که او طلب فتوحات تازه بود محض ورود نهایت چابکی و تعیین سپاه نمود
 ابواب ندمت و لشیمانی بروی خود کشته و بنار ال بیدک و سپاه او هم ازین حرکت
 مذبحوشیمان از برابرد و هزار نفر فرار و روانه تمام خورد گردید سپاه منصوره
 تعاقب آنها نکرده بسیار از انقاد در عرض راه نظر بسردی هوا و برف شدیدی
 که نازل شده بود تلف کشته نواب نایب السلطنه هم از منزل قیان با سان
 معاودت بدار السلطنه تبریز فرمودند * ذکر ایلیان فتحعلی خان بکلمر بیگی خوی
 و سلیمان یوان و کیفیت انسابان * چون در ویش باشا که چند سال قبل ازین
 ولایت و آن اموال حاکم سابق را متصرف کشته و از طرف تفریق الشرف دولت
 علیه غم آنبه منشور حکومت باسم و صادر شده بود از آن سال الی حال مطابق خدمتی
 بدولت عثمانیه نکرده هر وقت از آن دولت سرگیری مامور بقارص و جمعیت
 وان او را بجمعی او شده احدی روانه نکرده متمسک بعد رسد حیدریت ایران گردیده
 و بعد از آنکه سرکشی و تمرد او معلوم رای اولیای دولت عثمانی گشت او را مغزول
 و حکومت وان را بعباید باشا محول و موکول ساختند عباید باشا را ارجاب و طغیان
 و تمرد دولت را از یادمانند از آنرا زه و حساب ظاهر نمود و از آن گذشته اموال تجار

ابران و مترددین و آن را کاه بدست او نیز مساعده و اتباع و کاه بدون دست
 او نیز عفا از جنگ آنها بیرون آورده با وصف نصایح عدیده و تا کلمات اگیده چیزی
 از آنها بصاحبان مال رد نکرد و باین امور اکتفا ننموده بنای دست انداز و ناخت
 و تا ز بعضی از قرای ارومی و خوی و احشامات سکنه آنها گذاشت و هر چه اطوار
 تا هجرات او بدولت عثمانیه اظهار شد فایده بظهور نرسیده مسود احوال او زیاد تر گردید
 تا هنگامی که موکب نواب نایب السلطنه در بازار چالی قریب از نرول اجلال داشت
 از راه پیغمردی و پیغمردی تصور اختلالی در امور لشکر ظفر دستور کرده خبر زخم
 امین پاشای سرعسکر هم باعث بقیین او بر اختشاش سپاه عثمانی شده بود یعنی
 بیک و همراهمان محض و رود بانجا ایل تیغور اقا برادر اسمعیل اقا بزرگ شکاک
 ارومی راهلی القلقه ناخت و تا ز و تیمور اقا و یک نفر برادر کوچک او و چند نفر
 دیگر را بقتل رسانیده بعد از عرض اینحال بدربار شوکتدار نواب نایب السلطنه
 فتحعلی خان قاجار بیکلری بیک خوی و سلیمان و عسکر خان افشار ایل بیکلی اگراد
 ارومی را مازون بتلافی این حرکت ناشایست و کوشمال در ویش پاشاد و از راه
 تهر در دولت ساختند شارالیه مانند باجعی اگراد ارومی و خوی بضم قصاص
 روانه و بمجال تصرفی بچی بیک و ارد کشته بچی بیک محض استحضار اموال خود
 و رعیت و عیال و اطفال مسلمین انجا را با ماکنه در دست و سخت فرستاده فرصت
 نه حکم ده بود که عیال و اطفال ارامنه انجا را هم از آن ورطه نجات دهد جهت خود
 و در ویش پاشا که بقصد چیا ولی تازه آماده ساخته بود و داشته در محلی که صعب
 میدانست بر سر راه سپلی زلفار سپاه جبار متوقف گردید اما محض و رود جنود
 ظفر نموده بقی مقاومت نیاورده کریمت و شهر از جهشش از یکدیگر کسینت
 سواره مزبور هم به عیال و اطفال ارامنه که زیاد از حساب و شمار بود رسیده

رسیده همگی را اسیر ساخته و ازین رهگذر اسمعیل اقا برادر مقتول و سایر
 اگراد را عرق جنت در حرکت و خون عصبیت ایلیت بجوش آمده بود تسلی
 خاطر می بفرستد و بعد از آن با ز نواب نایب السلطنه حسب الاستدعای یسنجی
 زاده سید عبد الوهاب افندی ایلچی دولت عثمانی و جوه خطیر مدد و وجه او زندگان
 اسرا زند و قحانه سرکار عنایت فرموده اسرا را با القمام خریداری و از قراط
 مرحمت جبلی بصاحبانش رد نمودند اما قرار داد فرمودند که اگر من بعد این نوع
 حرکت از در ویش پاشا و اتباع او ظهور رسد بر او و عیال او همین ماجرا رود داده
 خال ننگ تهر و نافرمانی او از چهره دولت علیه عثمانیه زایل و عابد پاشا یاد بگیری
 که از جانب اندولت مامور بحکومت و ان شود بدستباری مجاورت نواب
 نایب السلطنه در ولایت مستقل گردد و چون در هنگام توقف موکب و الادرچین
 کلنبر فرمان هم ایون از دربار پادشاهی رسیده بود مضمون آنکه عبد الرحمن
 پاشایان که همیشه مستظل ظلال دولت ابد اقران بود و بی اذن و اجازت بغداد
 رفته سلیمان پاشا وزیر انجا را مقتول و اموال بسیار و بسیاری از تویمخانه بغداد را
 بکوی و حریر فرستاده بود درین هنگام از آن طرف رئیس الکتاب سابق
 دولت عثمانیه غالب افندی را که در بغداد بود خار و خقیف ساخته بطریق
 ذکر ان مناسب نیست هتک حرمت او نموده و اغلب روسای بغداد را بقتل
 رسانیده است از اینطرف هم دست اندازی بسیار به ایلات کردستان و کرمان
 شاهان و قهر نموده از راه نادانی بعضی تصورات بیامترد از دولت کشته است
 و نواب محمد علیم ز از کرمان شاهان با سپاه رکابی و ولایت از کرمان شاهان
 و کردستان و غیره بتادیب او تعیین شده باید از سمت از بیابان هم احد خان
 مقدم بیکلری بیکلی تهر نیز مراعات و ابراهیم خان بیات قولاً و اقوال نواب نایب السلطنه

بافوجی تعیین و از راه سردشت و تکوش عازم تپه او و اتباع او شوند نواب
مایب السلطنه نیز بفرمان پادشاهی احمد خان مقدم را باده هزار نفر سواره و پیاده
و چند هزاره نوب تعیین نمودند بعد از ورود مومک و الایدار السلطنه بپیر اخبار
متوالیه رسیده بوضوح پیوست که محض حرکت نواب محمد علیرضا و عزیمت سلیمانیه
موطن اصلی عبدالرحمن پاشا و خالد پاشا که متصدی امر انجا بود در قریب حضور
نواب شاهزاده کشته مورد تواتش شده بود بعد الرحمن پاشا وزیر بغداد هم
محمد مصرف اقدی را روانه حضور نواب محمد علیرضا و از قرار عزیمت ارادت
فریضه در مقام خوشودی و بشکر گذاری از رهگذر کوشمال عبدالرحمن پاشا
برآمد از انجا نواب شاهزاده جانبازان عرفی و فوجی دیگر از سپاه منصوره را بر سر
عبدالرحمن پاشا تعیین و قدغن فرمودند که اجدی از سپاه نصرت همراه پیرامون
سرموی اهانت و اضرایمال و حال و ایل و رحمت بحال عرض راه بگردیده تهر در
مورد انواع سیاست دانند و از طرف اذربایجان احمد خان و ابراهیم خان بیات
قولا راقاسی و سایر مامورین بر سر ایل و اتباع عبدالرحمن پاشا رفته نوعی انذار
مورد قتل و غلب ساختند که شهباز به جعبت عبدالرحمن پاشا از هم پاشید چاره
کاور اجزای طاعت و انقباض پیدا بداند در عجز در آمده و بدان خود را با کوج
انجا و پیش کشش بیان بحضور نواب شاهزاده فرستاد نواب شاهزاده محمد علیرضا
کس روانه در بار پادشاهی و استدعای عقوبت نصیبات او نموده از طرف اذر
بایجان هم نواب نایب السلطنه امضا خضره میرزا ابوالقاسم وزیر سرکار روانه
در بار پادشاهی ساخته همین استدعا نمودند اعلی حضرت ظل اللهی تصور سابقه
اور از صفحه ضمیر مبارک محو و رلات سالفه را مقرون با غماض و حقوف فرمودند
در خلال این احوال شاهزاده محمد ولیرضا و الی خراسان هم نظر بنا فرمائی و طبعان

طبعان که از قزوین و تبریز و الی هرات مشاهده نمودند باذن و رخصت اعلی حضرت
پادشاهی با فوجی سیاه عزیمت بصوب هرات نموده قزوین و تبریز را محض کجایی از خواب
خفت بیدار و ولد خود را بایش کش لایق فرستاده حسب الاستدعای نواب
محمد ولیرضا اعلی حضرت ظل اللهی جرایم او را بخشیدند و کجا مکان بمکومت
ولایت هرات سرافراز شد * ذکر بحاربات شیخعلی خان ولکزی به روسیه و کیفیت
ان * شیخعلی خان قبه همواره با اهوان و انصار خود مشغول سنز و او نیز وزید و
خورد بار روسیه بود درین سال جمعیتی کامل از دماغستان قراهم آورده محمد بیگ
قاضی سابق تبریز را که بار روسیه سازش داشت از انجا بصدقات متوالیه او آره
و عبداللہ بیگ خویش خود در ادراجا کوم و قاضی ساخت و بعد از ان بمجار به
روسیه بجمعه در قبه برداخته روسیه بمقابل او شتافتند و هر چه از جانب کجه
و با کوبه و شپروان روسیه تمهیه روسیه قبه شدند چاره او را قدرت نیافته
هنوز در دماغستان بحرب و بیگاری اشتغال دارد * در میان استخلاص عبداللہ
خان باچار از کجه و خواهش روسیه التیام میانه ایران و روس * سر در تازه
سپاه روس از کار بینی در مملکت ایران مابوس و کذا رش تعیین هشتم از نفر
بایروان در وقت خالی بودن انجا از غازیان و فرار انها از مقابل دو هزار کس
و قلی که از روسیه در منزل و خانهای عرض راه و تبریز واقع گشته و فرار فوج
فوج سالکات و آمدن بحضور باهر التوز و الاوصد مانی بلاهایانی که از سپاه منصوره
بولایت تصرفی روسیه رسیده و ذکر تفصیل انها درین کتاب مرقوم و عمر و تکرید
و خرابی و تخط و خلائی که بهین سبب در ولایات مزبور بپهر سیده و بحاربات
و فتوحات مشوالیه عالیجاه شیخعلی خان ولکزی به و اعلی سبیل التفصیل بدولت
روس اظهار و اظهار ندامت بسیار از رهگذر دوا طلبی و اقلای این کار دشوار

نموده بود پادشاه روس هم در جواب نوشت که چاره این کار بسا دشوار است
نه بکوشش و رفع این شورش بدوستی میتواند شدنه بدشمنی باید در باب التماس
بادولت علیه ایران مساعی جبهه نموده خودداری نکنی سردار منور هم عبد الله
خان قاجار را که بر قلی خان قاجار قبل از اطاعت ابراهیم خلیل خان جوانشیر
بر وسیله برای استعالت روانه شوشی ساخته بود ابراهیم خلیل خان او را دستگیر
و بر وسیله داده و تا این اوان در کلبه مخصوص بود از مجلس مرخص و نزد خود برده
لازمه محبت و مهر بانی و ریزش در باره او معمول و او را با نامه دوستانه روانه
خسرو نواب نایب السلطنه ساخته باین وسیله در مقام اقتضای ابواب التماس بین
الدولتین بر آمده بود مصطفی اقا قزاق را هم تعیین نمود که با حسین خان بیکری یکی
و سردار ایروان بنای امر التماس گذارد * ذکر بعضی خرابیها که بقریاباغ رسیده و برخی
صدمات که بر وسیله انجام داده * مقرب الحضرة حاجی محمد خان مستوفی سرکار
و حاکم قریاباغ که در غیرت دین و خدمت دولت مثل و مانند ندارد و در راحت
و آرامی مانند سایر لذات دنیوی بر خود حرام ساخته لذت دنیا و آخرت را منحصر
به پیش رفت کار جهاد میداندد و روزی دیگر با موختن مسایل جهادیه تشویق
و تحریص نموده بر سر غیرت می ارد و نایب السلطنه هم اعتقادی تمام با امانت و دیانت
او حاصل است حکومت قریاباغ را که سرحد مملکت محروس و همسایه قریاباغ تصرفی
روسی است اختیار نموده اوقات شبانه روز صرف در اصلاح لال روسیه و استیصال
پایروان انجام میدهد شهر آرزو ولایت قریاباغ را که از قدیم الابان از هم پاشیده
بود مجتمع ساخته ایل و رعیت آنجا را عموماً و طائفه چلبیان را و مخصوصاً همواره بکار
ستیز و او نیز زود و خورد بار وسیله و اتباع آنها و ادشته است درین سالها بون
قال افکار مختلفه کرده از یکطرف سر راه آمد و شد روسیه را بلندی و بلوکات

ت قریاباغ گرفته منرد دین را دستگیر و کتابتهای روسیه را که بیکدیگر می نوشتند
بدستی او رد تا از خیالات باطله و جزئی و کلی امور آنها آگاهی حاصل و از یکجانب
اهالی قریاباغ را تکلیف به مهاجرت و کوچیدن از آنجاها نمود و هر یک را که قبول تکلیف
کردند و بقریاباغ دعوت آمدند از رهگذر مدار گذار زندگانی و سایر جهات از مال
دولت سرکار دیوان مرفه الحال و فارغ البال بساخت و هر کدام را که تمرد می نمودند
بقدر امکان مورد تعقیب و قتل و اسیر نمود و بیوتات و محصولات آنها را مصادف نمود
و زراعت را زمین را مانع بود بعد از کوشمال و تنبیه با زهر یک متنبه شده می
آمدند اسراهای آنها را از او زندگان از مال سرکار خریدار بصاحبان رد می کرد
و مدار گذار سالانه آنها را از مال سرکار نواب نایب السلطنه مبدل و سالدات
روسی بقدر قوه و توان ترخیص و تطبیع نموده هر یک که فرار یا بنظر می نمودند
مورد کمال تواضع و محبت بساخت از جمله افکار اباکار او یکی آنکه چند نفر از
طایفه امیر لوی قریاباغی که بنازکی کوچیده آمده بودند بسوزانیدن قورخانه قلعه
شوشی مامور ساخته مامورین بطریق طراری شب هنگام داخل قلعه شده بودند
و علی الخفله خود را بدرواز خلیفه لوی شوشی رسانیده بتدابیر صایه قورخانه
انبار آتش زده و باین کار اکتفا نکرده حلف انبوهی را که در خارج و داخل قلعه
برای علیق دو آب عراده روس منبر و موجود شده بود آتش زده چندی از خانه
های قلعه را هم سوخته نمودند روسیه این جرئت و جسارت را از جانب مهد بقلی
افانلد ابراهیم خلیل خان که حاکم قریاباغ است دانسته که آن کرده بودند که اهل
شهر بیهوش اجتماع لورش نموده باین سبب نوب بسیاری اندر وازه و برج
بقلعه انداخته چند نفر سالدات حکم برای موهی در میان شهر بودند فرار بیرون
می نموده در عرض راه طراران امیر لوی با آنها رسیده چند نفری از آنها را هم مقول

ساخته بودند مجلاد در انشب هنگامه در قلعه شوشی و خارج قلعه بر باشد که روز
رسته خیز روسه چنان خواهد بود و از جمله افکار حاجی محمد خان یکی است
که مدتی بقدر استمالت جعفر قلی اقا جوانش بر ولد محمد حسن خان که پسر راده
ابراهیم خلیل خان باشد و اطینان طایفه جبریلو که متعلق و خویش او بودند افتاده
یا آنکه اطینان جعفر قلی اقا و ایل جبریلو هر دو در نظرها امری محال میبود چرا که
محمد حسن خان ولد جعفر قلی اقا به تشویش آنکه شاید اعلی حضرت ظل الهی بعد از
فوت ابراهیم خلیل خان ایالت قراباغ را با بالوالفتح خان برادر که هترا و که هبشت
معتکف استان پادشاهی و مشهور عوطف غیر متاهی بود محول سازند و از هبشت
تصرف جواهرالات خاقان سعید شهید بعد از قضیه شهادت انجناب در شوشی
باین فکر که مبادا اعلی حضرت ظل الهی با سرداد جواهرالات موهومه بر دارند
بسیب هبشت اندیشه از اعلی حضرت شاهی قلبا هر استان و از دولت جاوید مدت
بالکلیه روگردان و با جبار و اکرام ابراهیم خلیل خان را بمناجعت روس و مخالفت
از دولت اندامانوس مبتلا ساخته جان خود را او را بر سر این کار گذاشت
و جعفر قلی اقا خود از راه نادانی و عدم خبر به هنگام قصد ابراهیم خلیل خان بقتل
روسه شوشی ما بو روسه را از آن قصد و اراده آگاه ساخت اظهار از راه
خانه خود علی الفقه پسر وقت ابراهیم خلیل خان که در خارج شهر بود رسانده
باعث قتل او و پسر و دختر و زن او و جمعی دیگر که نزد او توقف داشتند شده بود
ایل جبریلو هم هنگام مراجعت موکب نواب نایب السلطنه از جنگ خاشین
قراباغ دو هزار نفر کجیان فرمانی و کراری و سواد کوهی را میان ایل بردند تا بدستاری
انها کو چیده هازم قراجه داع شوند و کس فرستاده روسیه را غفله آورد و از
یک طرف روسیه و از یک جانب جبریلو و هزار نفر را از اسب و اسباب غاری

غاری ساختند و ازین راه کمال وحشت از دولت علیا و ذیابیت مبل
و رغبت بر روسه داشتند باز حاجی محمد خان اظهار استکبار و تحریرو و مواظد پذیر
از خواب غفلت بیدار ساخته از روسه متزجر و متاذهی و از بند دولت مطمین
و مسال ساخت و بفکر کوچیدن انقراباغ و خدمت دولت علیا انداخت این را از
هان اشکار و روسه شوشی از بمعنی خیر در کشته جعفر قلی اقا و لطفعلی مین باشی
جبریلو را با لطایف الحیل مجبور ساختند و محو و اقا را پیش سعید جبریلو و محض
اطلاع از گرفتاری انها فرار و ایل را در مکانی سخت و صعب که مشتمل بر چمن کل
بسیار بود متوقف ساخته حکونکی را بحاجی محمد خان اظهار روی مراتب را بعرض
نواب نایب السلطنه رسانید و چون روسه قراباغ کثرتی داشتند و جمعی کثیر
از آنها در حرالی ایل جبریلو متوقف گشته اهتمامی کامل داشتند که ایل را مطیع ساخته
از هر ده خانوار یک خانوار را بر سیم کر و بگردانند و قلعه شوشی بر ده جعفر قلی
اقا را هم با فوجی سالدات و سواره روانه تفلیس و از آنجا روانه پتربورج سازند
لهذا حاجی محمد خان الحاح و استدعای بسیار از دربار نواب نایب السلطنه کرد که
حرکت بجانب قراباغ نموده جعفر قلی اقا و ایل جبریلو را از ورطه هلاکت نجات
دهد * ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از تبریز و عزیمت قراباغ * در آن اوان که
عراض متوالیه حاجی محمد خان می رسید سردی هوای زمستان نهایت اشتداد داشت
مزاج مبارک نواب نایب السلطنه را هم مرض مزمنی عارض گردیده بود که مستر کبیل
حکیم فرنگی معالجه میکرد و اندک بی احتیاطی از سرمار امتضین ناخوشی غیرالعلاج
میدانست و کمال مبالغه در منع از سفر زمستان میبود و اتفاقا میرزا برک قائم مقام
و اصف الحضرة میرزا ابوالقاسم خاف از چند او که کار کذا سرکار اند و بیالست
بشبه اسباب سفر اقدام نمایند هر دو مرض شدیده می دیگر از قائم مقام که موسوم

پیرز احسن و کمالات صوری و معنوی و شایستگی و قابلیت او که ترازمهرزا
حسن پسر او که در سال قبل تلف شده بود نبود با طفلی دیگر از مشارالیه وفات یافته
داع مهرز از بزرگ و مهرز ابو القاسم را تازه و در دو مصیبت اقرارانی اندازه ساخت
و از توفیق این مصایب متوالی بدستها رکار و زیانها را گفتار ماند چه بود متصدیان
که همگی یار دل سوز و مو تس شب و روز آنها بودند ازین قضایا لغد و هکین
و باه و ناله قرین بودند و اغلب سپاه رکانی هم بدستور استقرار سنوا قبل از
رسیدن موسم زمستان رخصت یافته روانه عراق و سایر اقطان خود شدند
و قدری که باقی بود مامور بایروان و محافظت السامان کشته چون قلعه اخلاک کلاک
اخفته همسایه ایروان علی الغتله در همان روزها بجهت تصرف روسیه در آمد
حسن خان سردار بیکار بیکای ایروان را اندیشه دست انداز روسیه بایل و رحبت
تالعه خود بود و مستدعی فوجی مبراز و چند عمده توب سواره انگریزی شده بود
مربازان فوج خوبی و ارومی و کنگر لوراهم ابویحیی او ساخته بودند و چندان
سپاهی با ترم رکاب و الا نبود از آن گذشته با آنکه درین سال متجاوز از صد هزار
تومان زر نقد از خزانه عامره پادشاهی سوای مواجب غازیان رکابی و مالیات
اذر بیایمان در وجه نایب السلطنه عنایت شده بود باز نظر بقو در مخارج لشکر کشی
و مرحداری و جیبی برای مصارف این سفر در صند و قخانه سرکار و ولایت
موجود نبود و نواب شاهزاده عبدالله مهرزاهم که محبت برادری او نسبت بنواب
نایب السلطنه دستور العمل برادران روزگار و ابناهی زمان میتواند بود
بر سر پریش حال فرخنده مال از حمله به بربیر آمده بعد از استحضار از عزم برادر
مهرز بفرز زمستان با وصف ناخوشی مزینتی چنان اصرار و ابرام بسیار نمود که شاید
خود مامور بدستور کشته نایب السلطنه فسخ عزیمت نمایند با تیار و فوری خبرت طبع

طبع غیر محض اطلاع بر گرفتاری جعفر قلی اقا و اضطراب و پریشان حالی ایل
جبر بیللو و بقیین بر آنکه اگر نایب السلطنه بنفس نفیس عازم نشوند روسیه بی
شبهه جعفر قلی اقا را به تقلب پس برده از انجا بولایت سپهر که از انجا بازگشت ممکن
نیست خواهند رسانید و ایل جبر بیللو را مصحل و مساعیل خواهند ساخت
نواب عبداالله مهرز او سایر موانع را برای سفر خجسته اثر مانع و عایق ندانند سوکلا
علی الله در دو از دهم شهر محرم الحرام از تبریز حرکت و منزل بمنزل عازم مقصد
شدند در آن اوقات خبر فرار جعفر قلی اقا لغرض مقیمان در بارش و کمدار رسید
* و کیفیت آن گذارش چنین بود که روسیه جعفر قلی اقا را گرفته بی آنکه بدی
بردست و با نهند بر اسبی سوار ساختند و کیمیائی را با انجا نقره سالدات روس
بمحافظت او باز داشتند که او را بقلعه کبیره رسانند در حین عبور از رود ترنو
سالدات بکنار رودخانه مفرق میشوند که راه عبور پیدا کنند و از نزدیک و دور
او را مراقب بودند جعفر قلی اقا فرصت یافته جلوا سب خود را که در دست یکی
از سالدات بود برید و دست بر بال اسب آورده سه مند گریز را به مهرتیز کرد و از
میان آب چون گردید رفت مستحفظان روسیه از عقب نگران و انگشت تاسف
بدندان حسرت کزان شدند و اولش اب تمام از عرصه خوف و خطر رسته دل
بقوت طالع خداداد بست و خود را بایل جبر بیللو رسانید و در ساعت ورود کس
بخدمت نایب السلطنه فرساده کیفیت فرار خود را بعرض و اتفاق حضور رسانید
و ایل را بصحبت تمام بکوج کردن امر نمود و نایب السلطنه از خلاصی او که مقصد
اصلی از مشقت سفر زحمت اثر شاهها بود مسرور و خوشوقت شدند او و کسان
او مورد نوازشات و خلایق فاخره کشته چهار هزار تومان مواجب بعلاوه حکومت
قراجه داع با و مرحمت فرمودند همان ساعت امر فرمودند که بعد از عبور

از رود ارس کوچ بر کوچ ریحانه اصلان دوز و از انجا بر سر سنکر روسیه
در سلطان بود که میان بشکی و شپروان و شوشی و کبچه واقع بود بر اتند و کوچ
سیم لبه سخی فرسنگر سلطان بود منزل فرمود امیرخان قاجار را با حاجی محمدخان
و سواره چار دولی و افشار و مقدم و فرادغی را حکم فرمود که با ایل و او بیاق
چیر تیلو ملحق شوند آنها و سایر ایلات قرا باغ را از جنگها و بدشها کوچانیده از
ارس بگذرانند و همرد و متخلف را عرضه قتل و اسر سازند * میان حضرت نواب
نایب السلطنه بر سر سنکر سلطان بود و مجادله عظیمه با روسیه و ظفر یاقین لشکر
منصور * سلطان بود چای بود در میان قرا باغ و بشکی و شپروان واقع و بنا را ل
مرکز سردار روسیه سنکر ایما را مستحکم داشته و قریب بد و سه هزار نفر از دلان
روس در آنجا گذاشته بود و خود متوجه اسما لت مصطفی خان شپروانی و مصطفی
خان طالش شده نایب السلطنه علی الصباح از روز که اول طلوع آفتاب ظفر و هنگام
انول کوکب اقبال دشمن بد اختر بود با تو بچانه و اقواج تاهره سر باز و بقیه سواره
بمجادله عازم و مجرد وصول اول تو بچیان ایشار بصاعقه ریزی مشغول و از صدمات
توهای الیرزکوب صفهای روسیه که در خارج سنکر کشیده شده بود متفرق
و اقواج پیاده که آماده و مهپای کار یکبار بودند فوج بعد فوج بر ایشان حمله و
وارد و طرف ایش بلا بالا کشید بقدر چهار و پنج ساعت میان پیادگان و طرف
مجادله و محاربه واقع و از طرفین رشته جانها بمقراض فنان بریده گشت و سینه ها از
صدمت الیرزکوف ککله توپ و تفنگ دریده از غوغای یکاز هول محشر
بر همگان اهر کردید و در آنحال نایب السلطنه مسترازی تو بچی باشی انگر یزرا
با سر دستگان و تو بچیان نیز زمام و فرمودند که از هر طرف عمده های اسمان هیکل
او بپای ازدها شکل برق شتاب را بر سر روسیه حرکت دهند و تو بچیان بموجب

بفرموده عمل نمودند عمده تو بپای ثعبان مهپای رالینگر روسیه مشرف ساختند
و دست بشمار از انگریزی و الیرز ریزی افراختند در وهله اول توها و عمده های
روسیه را بنشان برداشته از صدمت ککله توپ صخره کوب الات و اختاب
عمده روسیه را باره باره کرده از باره های چوب عمده پنج نفر تو بچیان ایش
دست روس از نعمت حیات ما بوس و ککله توپ بدهن یکی از تو بپای اهر من
هیکل روسیه خوردده هانش برداشت که دیگر بر روی لشکر منصور نغرد و از
سر هر بدنه و مستی جوش و خروش بر تپا و رد با جمله ازین نشانه اندازی افسانه
قدر اندازی در افواه جهان یادگار گذاشتند کار را بر تپه بر روسیه تنگ کردند که
هر کس از میان سنکر سر بر آوردی از ککله توپ از یاد آمدی و از طرف دیگر
اول فوج نهادان و بعد از آن ابراهیم بیگ باد و فوج سه با ز تیریزی و جعفر قلی
خان با سر باز مراغه و میرزا احمد و نظیر علی خان و ما بورد گشت با قدری از فوجهای
خود که در انجا حاضر بودند بسنکر حمله و رو بقانون فرنگ بی اندیشه و درنگ نیزه
پیش کرده داخل و فوجی کثیر از سالکات را با یک نفر از ما بورد صاحب نشان بزرگ
و چند کپتان و افسیال و مشررتد را معروض نیزه های افعی شکل داشته
و یک نفر ما بورد دیگر در سلك اسرا منسلك و چند سر کرده دیگر مجروح و سرور زنده
بسیار آوردند روسیه چون درهای بلا بر روی خود دمقوج و سر کرده گان
بزرگ خود را مجروح و بیروح دیدند خود را از بیم یک طرف سنکر گشیدند مهد بقلی
خان جوات بر حاکم قرا باغ با سواران خود تکیه ببنگال داده نگران مهر که هولناک
بودار مشاهده هلاک بردلان روسیه فرصت یافته از سلطان بود فرار نمود و بعضی
از همراهان او دستگیر سپاه شپروان کردند و چون معلوم رای آفتاب ضیای نواب
نایب السلطنه کردید که حرکت روسیه حرکت مذنوح است و عجز و فتور بر آنها غلبه

کرده است حسب الامر اشرف علم سفید را که مابین نمرتک نشان امان است
شقه کشا ساختند تو بچیان و سر بازان قدر انداز را با بجا بوقت و بیک نفر
از اسرار آن در آنجا روانه و بران جماعت معلوم فرمود که اگر توب و اسلحه خود را داده
مقبول اطاعت شوند از اسب لشکر جان شکر و شرارت توبهای دوزخ اثر مصون
و تمامون خواهند بود و الامداد کم که با تمام طایفه توبهای شراره نشان و شقه سندی ای
تفتک مرگ اشک نکردند تو بها از جهان سوزی و سر بازان از نورش و شعله
افروزی دست باز نخواهند داشت جماعت روسیه چون مرگ را عیان و نجات را
از آن ورطه هولناک محال دیده بقیه کردند که اگر پیش ازین تهر و تهر نیامند
تمامت در معرض تلف و کلوله توب و تفتک راهدف خواهند شد حصول امان را
نعمت بیکران دانسته کیتان بزرگ وارد حضور مرحمت دستور و بدیل امان
متوسل گشت توب نایب السلطنه قائم مقام صدور دولت را مامور فرمودند که در میان
سنگرها فرقه آنها را با تمامت اسلحه و اسباب و علم و تقیات و شمشیر و جبه خانه
بر داشته بحضور آورد قائم مقام باد و سه نفر در میان ایشان رفته همگی از دیدن
انجناب شیوه تکریم و خدمت را بی سپرد و جناب شرفش انجماعت را بعفو و امان
انواع احسان بیکران خدی بود و از حضرت نایب السلطنه العلیه مطمئن و امیدوار
ساخته دو هزاره توب البرز کوب و دو شقه علم عقاب بر چم که نشان خاصه دولت
روس است با نشان مایور بزرگ و تمامت اسلحه سالدات از تفتک و شمشیر و جبه
خانه و کیتان و مهندس و بر و جنگ و اقیال و شررتند با هشتصد و بیست نفر
سالدات که زیاده از یکصد هشتاد نفر آنها مجروح بود بخدمت که ان رفعت رسانیده
از نظر گذر ان پند شاهزاده جرم بخش عطا پوشش ان جماعت را خلعت امن و امان
پوشانیده و نوید عفو و اطمینان گرامت فرمود و جراحان را حکم فرمودند که زخمهای

ی ایشان را منوجه شوند و تفاوت با چاکر منصوره نکند از نند و کشتگان را قدغن
فرمودند کبریا این خود بخاک سپارند و در ساعت بدربار سپهر اقتدار اعلی
حضرت شاهنشاهی روانه فرمود اما از انطرف امیر خان با عساکر منصوره و راهزنان
جعفر قلی اقا نیت سیاست و صیانت اعلی حضرت بادشاهی را بر ایشان خوانده
چون در ان هنگام او ای قیامت توب و تفتک جنگ اما کن ایلات را فر و گرفته بود
هر خانواری در بر خاری و هر سپاه خیمه در شکاف کوهساری از خوف در خزیده
بودند و رعیت تمام بر ایشان غالب گشته شش هزار خانوار ایشان را بی جنگ و جدال
کوچانیده بجانب قرا داغ روان و امیر خان و جعفر قلی اقا بانبل مراجع وارد رکاب
ظفر نصاب و از انواع نوازش و احسان نایب السلطنه بهره یاب گردیدند چون
روسیه قلعه بناه اباد نیز چهار صد نفر سالدات و یک هزاره توب با امداد محصورین
و مقتولین و مامورین روسیه سلطان بود فرستاده بودند قراولان لشکر ظفر از
که در راه عسکران بودند خبر آنها رسانیدند نایب السلطنه امیر خان را بصد
انها مامور و بمجرود و در مشارالیه روسیه صورت استیصال خود را در این
خوف و هراس مشاهده کرده خود را با قلعه ترنا و وت کشیدند و امیر خان بمحاصره
انها اشتغال و روز دیگر نایب السلطنه با جمعیت بر سر آنها ایلتا فرمود در رهانشب
روسیه در میان برف و باران و سرمای شدید از انجا فرار و خود را به کوه جرق
کشیدند سوار سپاه نصرت بناه بتعاقب ایشان پرداخته تا دامن کوه تعاقب
و چند نیزه سر بی دست آورده معاودت کردند و ز نور مانور که یکی از شیباغان
مشهور روسیه بود در روز گذشته ضرب کلوله توب مقتول گردیده بود زنی
در سلطان بود داشت با آنکه از سرخ و اموال بی شمار زن و زن او بود بمقتضای
رعایت ناموس احدی تعیین شد که زن ز نور را با مال و زر مسکوک بقلعه

شوشی رسانیده معاودت نمودن نایب السلطنه از آنجا حرکت و حوالی مغرب وارد
حوالی ترناوت گشته فوجی را برای تورش ترناوت معین فرمودند هنوز مامورین
بیکار تورش نبرد اخته معروض رای ساطع الضبا کردید که روسیه از ترناوت
در تاریکی شب فرار و خود را بجنکل رسانیده از راه جرق که سختی و صعوبت آن
بینه است او را در دیار ادبار شده اند و زدیگر از آنجا حرکت و بفرم دفع
روسیه نبرد اخته روسیه آنجا را تاب مقاومت نمانده گوید بگو و روانه شوشی
و از آنجا سکنه آنجا کوچیده عازم ساحل رود ارس گشتند بعد از فرار آنها خبر
رسید که ینارال مرکز سردار روس که برای تسکین طغیان شیخی خان قبه و لکزیه
داخستان و اسمالت مصطفی خان شبروانی رفته بود از قتل و اسیر روسیه و وقایع
سلطان بودا کاهی حاصل نموده کارهای مسطور در معوق گذشته بی نبل مرام بایاس
و اندیشه تمام از راهی که رفته بود مانند بخت خود برگشت و جمعیتی که در کنار کو
گذاشته بود بر داشته بسرعت بی نهایت از رود کر عبور و وارد قرا باغ میشود
نواب نایب السلطنه راشوفی کامل مجادله او حاصل گشته مصمم مقابله او شدند
تا که خبری دیگر رسید که مرکز سردار روس از بیم حرب و بیکار لشکر منصور
در قرا باغ نواب توقف نیاورده ینارال کتلا رسی را مامور به توقف در قلعه شوشی
کرده خود از آنجا بسرعت تمام روانه تغلبس شده است چون از صدمات سپاه
نصرت ایات در آنحوالی و ساحت فسحت ریات قرا باغ آبادی نمانده از وقت سپاه
در آنجا و دریافت نمیشد موکب و الا از رود ارس عبور نموده در اصلان دوز
رحل اقامت انداختند و بانتظام مهمات جعفر قلی خان جوان شبر و ایل او برداخته
برودوش همگی اعیان را علی قدر مراتبهم بمخارج فاخره مزین ساختند و بطریق
که حاجی محمد خان وعده کرده بود حکومت قرا باغ داع را بجعفر قلی

قلی خان مفوض داشته چهار هزار تومان بصیغه مواجب سالبانه در وجه او
برقرار فرمودند و اگر چه این معنی بر رای صوابا ظاهر و هویدا بود که اگر بعد این فتح
عظیم عازم قلع ماده فساد روسیه شکی و شبروان و غیر ذلک شوند همچک را
طاقت بایذاری نخواهد بود و ولایت مزبور را در کمال سهولت مسخر خواهند
فرمود اما چون انحول و حوش بالقام بیابان و سر انجام از وقت در انسامان خارج
از حازمکان بود و قدری ذخیره که برای صرف سپاه ظفر فرجام در اصلان دوز
سر انجام شده بود باست به صرف ثوت لایموت انهمه ایل و احتشام رسیده اجبای انهمه
نفوس بعمیل ابدانها ذخیره مزبور را در وجه ایل مذکور رعایت کرده از تصرف
انهمه ولایت محض این رعایت نموده از آنجا حرکت و عازم تبریز گردیدند موکب
والا بقبروزی و مینت قرین فتح و نصرت وارد دار السلطنه تبریز گشته نواب
نایب السلطنه و ضعیع و شریف سپاه و رعیت را مورد نوازش و رعایت ساخته
هر یک از خدمتگزاران و جان نثاران را که در جنگ سلطان بود مصدر خدمتی
شده بودند مشمول کمال احسان و انعام فرما خود خدمت ساختند و عیال و اطفال
و وراثت مقتولین را موافق قاعده مستمره بموجب و مرسوم ابا و اسلاف مقتولین
انها و وظف فرموده در ازای انهمه مرسوم خدمتی به همچک مفوض نداشتند * ذکر مامور
شدن احمد خان مقدم و عسکر خان افشار به تنبیه مفید بن بلباس * و چون
بعرض و الارسید که طوائف بلباس ابواب بی اعتدالی بر روی اهالی سلد و زباز
و دست تطاول بر سکنه صانز قلعه در از نموده اند احمد خان ریش سفیدان در بایجان
و عسکر خان افشار را بگوشمال انها مامور ساخته در ان او ان تنبیه و گوشمالی از انها
بجمل آمد که باعث عبرت دیگران گشته من بعد احدی را از طوائف بلباس اسبب
و اهانتی نخواهد رسید و همگی طایفه مزبور و سالک مسالک اطاعت خواهند بود

* رسیدن اخبار مجاهد الکسنه در بهر زای والی باز و سبه و مخالفت اهل قسوق
باز و سبه و طالب صلح شدن مرکز سردار روس * در همان اوان چند نفر توادان
کرجستان وارد نزد الکسنه در بهر زای والی آمدند و آن توقف داشت گردیده
از فرار اخبار آنها و ضوح بیوست که محض وصول خبر بخت اثر فتح سلطان بود
و قتل و اسیر روسیه اینجا بکر جستان اهل قسوق که از تعدیات روسیه بیجان آمده بودند
جزئی یافتند بیکدیگر در تهر دولت و قتل روسیه اینجا بهدستان و بالاتفاق
بر سر روسیه مستحقان اخبار بیخه تمامی را علی التقله مقبول ساخته است بدوایت
قاهره گردیده اند پس خان سردار ایران هم در همان روزها بیجا اول و تطاول
بنیک و شور و کل و قتل و اسیر کم و بیش سالان و سواره قزاق که در عرض
راه بلاد چار شده بود اخته سالان روسی به تاتار آمده بود و در بار و وارد در بار
مرحمت مدار و بگردیدند مرکز سردار سباه روسی از مشاهده این احوال سراسیمه
گشته چار و کار را منظره بهین دید که بتوسط بنار الیسا و بروج مستحق شد و کل
و بنیک که از بدو و زور و سبه بید و ایران در سرحدات متوقف و با بعضی
مردم فر و مایه و تجار بی رتبه و پایه متزددین قزاق و تاتاریس هر بو طود در ظاهر
بنای دوستی با اولیای دولت علیه گذاشته بناران مزبور نه بوساطت حاجی ابوالحسن
تاجر ایرانی که در آن هنگام متوقف شور و کل و مشغول معامله تاجران خود و راه
آمد و شد و کائنات و فرستادگان کشور سردار مزبور خود بنز عبد الله خان
قاجار را بنحو بیکه قبل ازین مرقوم شد با مادر اغور لوخان ولد جواد خان قاجار
حاکم کبچه را که بعد از قتل جواد خان در کبچه بعسرت میگذرانند بنز روانه نزد
اغور لوخان ساخته بصحابت او هم عرضه عداقت امیزا رسالت داشت در آن انا
سردار مزبور بنابر احضار از جانب دولت روس روانه بنز بوزج گشته بنار ال

لرد شیخوف که بحسب مرتبه تقوی و برتری کامل بر بنار ال مرکز داشت بجای او
تعیین و وارد تاتاریس گردید نایب السلطنه در آن اوان که آخر فصل زمستان بود
بتسبب اسباب کار فصل بهار برداخته از انجمله چند هم آمده توپ بطرح و نظام
جدیدی که درین سنوا مشتمل بر بعضی تصرفات در دولت از کابل پس منظم
شده بود ان نظام دادند و چون مصطفی خان طالش از راه تهر بختی فوجی روس
بنکران آورده تهر و عصبان را از دولت ابد توامان اشکبار و حیان ساخت
سید کالم را که تقصیلت و تقوی معروف و مشهور و مدترم حضور مروت دستور
و از جمله بنی اعیان او بود برای اسقامت و اتمام حجت بر او روانه لنگران ساختند
اتفاقاتیل از و در سید کاظم ملا علی کبیرانی هم که علم و صلاح او کمال استخبار
داشت از طرف قزاقین الشرف شاهی بهین خدمت مامور و از اسقامت او مابو پس
گشته معارفت نموده بود سید کاظم هم بر همان منوال معاودت کرده انهمه اتمام
حجت مطابقا بر بحال او کرد * رسیدن نوروز و فروردین سال فرخنده فال هزار
و دولت و بیست و هشت هجری و طالب صلح شدن رد شیخوف سردار تازم
بتوسط سردار او زلی ایلیچی دولت انکلیس * نوروز فروردین رسیده و خالغ فاخوه
و انعامات و اضره در ازای فتح سلطان بود از دربار شاهنشاهی برای نواب نایب
السلطنه و جان نثاران و اصل گردیده اسرای سالان هم که بانعام نایب السلطنه
مقرر شده بود وارد و در سلسله فوج بهادران روس انسالک یافتند و بیست
هزار تومان وجه هم بانعام همه ساله نایب السلطنه مقرر گشته حکم شد که چهار
هزار نفر سرباز علاوه سربازان سابق از دیارهای نموده ابواب جمع خود دادند
نایب السلطنه حسب المقرر معمولی داشتند رد شیخوف سردار جدید روسیه
اولو کونیک فریقان نام را روانه نزد سردار او زلی برونیت ایلیچی بزرگ دولت

انکلیس ساخته شرحی با نوشت که اگر چه هنوز قیام بین دولتین روس و انکلیس
عهد دوستی و اتحادیکم نگشته است اما چون حال دولت فرانسه با هر دولت
کمال خصومت دارد بالضرورت در همین اوان اساس التیام و داد میانه این
دو دولت استوار خواهد شد و بهین سبب از جانب دولت روس مامور شده ام
که بتوسطه اینای دوستی با کار برد از آن دولت ایران گذارم و درین باب
بر حسب امر پادشاه مایلی سبلیسا که با هر دو دولت دوست است شرحی از پیر
بوزع بشما نوشته که در سال گذشته توقع است که درین کار لوازم مردانگی
و استادگی را ظاهر سازید عرفتم مصحوب او عرضه داشت حضور و با هر دو
والا ساخته علی التعاقب مابور با یوف الشبک افاسی و معتقد خود را با اتفاق حاجی
ابوالحسن خان ایروانی که بر رسم تجارت متوقف تفلیس و جواب دو طغرا هر نصد
سردار سابق مصحوب عبد الله خان قاجار و همراهان مادر اخور لو خان مشارالیه
ابلاغ نموده بودند روانه در بار سپهر مدار ساخته عرضه مشمل بر شوق بالتیام قیام بین
دولتین عرضه داشت و چگونگی مافی القهبر را محول بقدر بر آنها داشته بود اما چون
ایلیچی بزرگ دولت انکلیس که از دار الخلاقه طهران عازم دار السلطنه تبریز
وروانه حضور نایب السلطنه شده بود هنوز وارد نشده بود فرستادگان سردار
روس چند روزی بانتظار ورود او توقف نموده بعد از آنکه ایلیچی مشارالیه
وارد تبریز و مورد التفات شد بطریق که شایسته و سزاوار بود در خدمت
اسمان رفعت فری تمام یافته از فرمان شاهنشاهی محقق گردید که درجه اعتبار
او در سرکار که توان اقدار بس حد کمال رسیده از طرف فرین الشرف دولت علیه
هم اذن و رخصت کتبی کوی التیام میانه دولتین ایران و روس یافته است شرح
مستوره بنارالرد بشیخوف سردار روس و ایلیچی سبلیسا را بنظر و الارسانیده جواب

ب گرفته معاودت نمود * ذکر و در ایات سلطانی بچمن سلطانیه و سایر حالات *
هنکام چهار لوای غلک فرمای سلطانی از دار الخلاقه طهران حرکت و با سپاه نصرت
ایت نزول اجلال بچمن سلطانیه فرموده تدارکات لشکر کشی و دستور العمل
کشور کشایی را بهر یک از شاهزادگان که در سرحد مملکتی فرمان فرما و حکمران
بودند رسانیدند از انجمله نواب محمد ولیم زوالی خراسان را مامور فرمودند
که در کار ترکسان اهمای کامل بعمل آورند نواب مشارالیه محمد خان قاجار را
بافوچی از قازیان مامور بانسان ساخته ابراهیم خان هزاره و پلنگ پوش خان
جشدی را باجی غفر سپاه انوای جمعی آنها حکم فرمود که تا حد و دمیند رفته با احد خان
والی بخارا تکلیف اطاعت و ترک تمرد نمایند محمد خان هم بنهج مقرر عمل نمود
احمد خان خیره کی کرده باد و از ده هزار سپاه انتخابی خود معرکه ارای کارزار کشته
محمد خان و پلنگ پوش خان بای جلالت افشرد و در چین سبزه و او نیز احمد خان
و ولد او و ده هزار نفر از دلبران سپاهش بقتل رسید و بمحکم شاهزاده برادر
احمد خان رستم خان که از او روگردان و ملتزم رکاب شاهزاده بود در میضد بجای
او منصوب گردید و نواب محمد علیم ز صاحب اخبار که مانا شاهان و لرستان
و عربستان هم مامور بودند که لازمه حسن سلوک با عبد الله باشا وزیر بغداد
مسلوله داشته بطریق که در سال گذشته با عبد الرحمن باشا حاکم سلیمانیه عهد
کرده بودند رعایت جانب او را منظور دارند بر همه آن پنج معمول میداشتند
اما عبد الله باشا بنابر حکم خود که این در اول فصل چهار بنای بی اندامی گذاشته
عبد الرحمن باشا بر ولت علیه تکبیه کرده بالشکری انبوه عازم سلیمانیه و مشغول تنبیه
عبد الله باشا گردید و نواب محمد علیم ز عبد الله باشا اظهار نمودند که چون
در سال گذشته با وصف اظهار موالبه اولیای علیه دولت عثمانی تدبیری در کار

عبد الرحمن پاشا کرده ازین طرف هم امر اردو لشکر کشی و قدم بر او موهم مغایرت
بین الدولین بود لهذا چاره کار را منحصر با سمالت او دانست و مصلحت او که الظهیران
از کاوش دو دولت بود مقرر و بمصوب کشته یا او عهد شده که بدون تقصیری
تا زه از منزل و سخط و سبب است و نقص این و وعظت مصون و محروس باشد
و اینگونه کاوش و بیکار منافی آن عهد است و او بر طبع غیور اولیای دولت
ناگوار است این مکالمات مطالعاً بوزیر تاثر نکرده بجزاریه عبد الرحمن پاشا پرداخت
و جمعی از طرفین خصوصاً برادر عبد الرحمن پاشا و چند نفر از معارف ایل او بقتل
رسید و عبد الرحمن پاشا منزه با ایل و اتباع خود بظلال عاطفت دولت ابد مدت
فاهمه مستظلم گردید و در کرمات شاهان بمصوب محمد علی پاشا مشرف کشته مورود
تفقدات و قریبین خاطر جمعی از استحکام عهد و پیمان شده و گذارش بعرض واقفان
عقبه عاید شاهنشاهی رسیده هم از طرف امنای دولت سلطانی با اولیای دولت
عثمانی اظهار شد که بنا بر عهد سال گذشته باید ولایت سلیمانیه بعبد الرحمن پاشا محول
و موقوف باشد و هم این مطالب بعبد الله پاشا وزیر بصره و بقصد اشعار شد در آن
اشا خبر رسید که گفتگوی سازش و التیام فیما بین دولتین روم و روس واقع گشته
و هنوز کار سازش از هم ننگد شته و این باب هم توسط ایلچی بزرگ آنکلیس
انگلیز با وای دولت عثمانی شد که چون قبل ازین از جانب دولت روس
تکلیف سازش با ایندوات روداده اولیای ایندلت جواب صریح دادند که تا بادوات
عثمانی صلح روس متحقق نشود ازین طرف هم ابواب دوستی مسدود خواهد بود
لهذا اگر درین بنحکم او ای دولت عثمانی بدون استحضار و موافقت ایندولت
با روسیه سازش نمایند و اینگونه خلاف دولت و و دهد کار دوستی دیرینه
میان این دو دولت بنحومت منجر گشته از طرف بغلا دانچه مقدر است روی

می خواهد داد کار گذاران دولت عثمانی با اینکه نو شجاعت معتبره میسر عامان و وزیر
بایندولت سپرده بودند عار و ننگ را قبول کرده با امر ترک عهد را کرده بار و سببه
سازش کردند و باره عذر رشای نامه وجه او ردند اول کدورت همین بود مع تملک
المراتب جواب هیچیک ازین دو مطلب نرسید نواب محمد علی میرزا را هم از رهگذر
تعویق کار عبد الرحمن پاشا طاقت طاق کشته بالحاج و اصرار بسیار از دربار
شاهنشاهی اجازت و اعانت یافته عازم انحد و دو عبد الله پاشا را از خواب غفلت
بیدار ساخته و وزیر مشرانیه که کماکان حکومت سلیمانیه را بعبد الرحمن پاشا مفوض
داشت و او را در آن ولایت حکمران کرد نواب محمد علی میرزا هم مقتضی المرام
معاذت بکرمانشاهان نمود و چون ایلچی بزرگ دولت آنکلیس از دربار
شاهنشاهی استعدا نمود که اولیای دولت عثمانی را از اقدام بصلح روس بعد از
ضعف حال معذ و و داشته تلافی و تدارک آگاه نساختن کار برد از ایندولت را
موقوف دارند خاطر خاطر شاهنشاهی هم بر عایت اتحاد مذهب مایل بود ازین
حرکت ناخبر بود در گذشته مقرر فرمودند که از طرف اذربایجان نواب نایب
السلطنه و از حد و ذکر پاشاهان و حویزه نواب محمد علی میرزا ایچله لازم حسن
رفتار و رعایت است در باره سرحد داران اندولت بعمل آوردند و بر بلخ
باقتحار نواب نایب السلطنه شرف اصلا ریافت که چون اصرار مصطفی خان طالش
در حصان دولت علیه و تثبیت او بدولت روسیه و حوسل و او بر جای او بر ای
از حد و نهایت گذشته است لهذا باید بدون تعطیل و تاخیر بدفع ماده فساد او
پرداخته این امر را مقدم بر سایر امور در داد و اسمعیل خان و جبار و میرزا محمد خان
برادر زاده او را با فوجی کثیر سواره و جی غنچه پیاده و تبارکات شایان روانه
از اذربایجان و جعبت کیلان با کرجیهای آسمان برای پیشرفت کار طالش انوار جمع

نواب نایب السلطنة کردید نایب السلطنة هم بر حسب حکم هما بون لعزم اتمام کار
طالبش از تبریز حرکت فرموده در روز حرکت بخارج شهر تبریز از فرار عرصه
اشرفخان دماوندی توضیح پیوست که اسد سلطان قراچورلو باقیه ابالات مغاوت
قرا باغ وارد مجوان کشته شخص رسانیدن ایل خود با سواره قراچورلو روانه
گروس قرا باغ و کوشمال کامل بر وسپه انهد و داده چپاولی فراوان آورده است
امامقلی خان افشار و غلامان دسته او و سهراب بیگ پوزباشی غلامان باده
خود و نظریه علی خان کنکرلو و سواره او با تفاق اشرفخان و دسه دماوندی و کرمانی
لازمه کوشش در اتلاف محصولات و قتل و اسیر و وسپه و اتباع اهل عمل او رفتند
روز دیگر از ایروان هم خبر رسید که حسین خان سردار کار بیک و شوره کل را
چنانکه باید ساخته روز دیگر امیرخان قاجار که با فوجی کثیر مامور بکنجه شده بود
و حاجی محمدخان قراکوزلو و علی خان نوری که با جمعی سواره و پیاده مامور
با اتلاف محصول خربک و حول و حوش قرا باغ بودند معاود نموده معلوم شد که
هر یک بقدر مقدور در خسارت و خرابی کوتاهی نکرده اند و در منزل اهر قراجه
داع مسترکار دان که از جانب ایلچی بزرگ دولت آنکلیس عازم تغلبس شده بود
با عریضه سردار روس وارد حضور و با هر التور کشته از مضمون او واضح شد
که بعضی متار که چند روزه و حصول اطمینان از تعرض غازیان در هر جا
سوی تبریز که نواب و الامین فرمایند مشرف با حضور کشته بنای صلح و التیام را
استوار خواهد ساخت نواب نایب السلطنة هم جوابی التفات امیر با و مرقوم و مبارکه
چهل روزه را قبول فرموده بسر حد داران قدغن نمودند که در یتیمت احدی
پیرامون دست اندازی نکرده و محمدقلی خان حاکم گروس باده خورده بر حسب
اسد های ایلچی بزرگ دولت آنکلیس بمهمان داری سردار روس تعیین و سر انجام

انجام اسباب مهمان نوازی بعهده او محول شد اما عریضه سردار روس مرقوم داشتند
که اشکر کشی طالبش از متار که موضوع و مستثنی است و نیز قدیمه و بنده که اگر
ناد و اندهم ماه رجب که در دوازدهم ایام متار که است خبر حرکت نواب تغلبس
بایروان رسد متار که موقوف و اوقات بدشمنی و خصوصت مصر و ف خواهد بود
* ذکر صرف لشکران و ارکون طالبش و فرار مصطفی خازنه کاشوان * بعد از
روانه ساختن چابار تغلبس موکب و الا از اهر حرکت کرده منزل بمنزل وارد
دده بیگلو من قرای مشکین و امیرخان قاجار را با سربازان و توپخانه و سواره
و پیاده روانه طالبش ساختند مبرز احمد علی مسوفی سرکار دانه که محل استقامت بود
بمراقت و تعیین فرمودند که برای صایب و فکره ثواب امور و اقرین انجام سازید
و امیرخان با فوجی سرباز و بعضی از توپخانه از راه ارکون روان و امیرعلی خان
قاجار شام بیانی و صاد قحمان قاجار غرض الدین باقیه کچان استر آبادی و عجم بیظام
و ماژند رانی از راه دریغ و زورند و جمعیت کیلانی از راه استار تعیین و همگی
با اطاعت امیرخان مامور و امر نافع نماند شد که همه سپاه پیاده قطع مواحل کرده
روز هفتم شعبان اول امیرخان با توپخانه و سرباز و بلا اصله سایر امور بنی بلنکر
کنان وارد کردند اگر روسیه متوقف بکنان اقبالی بقبال نمایند توپخانه مبارکه
حاضر و آماده باشد و همچنین احکام رفیع به همه سکنه طالبش صادر و در مقدمه
لشکر چون مبشران رحمت و عذاب روان شد که هر یک از نزول بلا و ظهور
غضب خدا تو کشور کثانیت بمصطفی خان و حصول امن و قلاح خود در اولای
دولت قاهر مستحضر سازند احدی از مکان خود به مکان دیگر حرکت نکرده از هر
طرف راههای جنکلی و پشته و از ارکون بلنکر ان که راه عبور توپخانه و دهمه جا
مصطفی خان بلنکر اشکسته و راههار آبادر خان قوی بسته و میر حسن ولد خود را

با جهت کامپشوان بگذرد و فرساده بود که شاید از جنو و سپاه مانع شود مانند
خاشاکه بگذرد و سبل مؤثر اثری نشد از هر بن درختی که در این علم و و اوله طبل
سر بازان و جنبش عراق شای توب البرز کوب ظاهر شد پاره و تقه که آن طالش
چون کوزن در جنگلی روی نمر ارمی نهادند و تو بخانه و سر بازان جای افهام بگرفت
روز موعود اولاً امیر خان و مانند فاصله ماه و درین دیگر وارد کرد و کوزن و روز
پیش که تو بخانه و سر بازان جنگل و پیشه عبور میکردند و سه بجای توقف نکردند
انزول بلای ناگهان بحال دانسته بکامپشوان فرار نمودند و کشته بهای بزرگ
جنگی را که در فرضه ساری از دیر گام آماده داشتند با آنکه بسیار که در هر کشتی
شازده مترب و در هر لنگه یک توب و دو توب میبود با طرف کامپشوان از دریا
و مرداب و ساحل دریا نامقابل معبره لکن آن لنگه کرده خود نیز از کامپشوان
برآمد است و یک به لوب دریا و کشته او به لوی دیگر به بنستان متعمره عبور متصل
لساحل بجز داده بودند که سر بازان و تو بخانه را با آنجا کشته به مگردان تنگنا از طرف
دریا و خشکی اسبی رسانند امیر خان مجروح و در آن مشاهده این جبارت
منتظر رسیدن تمامی مامورین شده بی پروا فوجی سر بازان را با چند عراد و توب
بان تکسار آند و بجای به قیام روسه نیز از پیش رو و طرف دریا بصاعقه ریزی
و آتش افشانی توب و تفنگ اقدام و تا دو ساعت جنگی عظیم تقدم رفته چون جمعی
کثیر سادات اطعمه دهان توب و تفنگ گردید و یکفر و ندانند که آنجا که از دیگر
کشته یار لنگه ها نزدیکتر می آمد بضر ب کلوله توب در هم شکسته غریق و سگان
ان در آتش جهنم حریق شد شکست بر روسه افتاده گوشه ای باخ دیدند مقارن
این حال توبه مامورین نیز رسیده مردان نامدار همان تنگای کنار دریا را که
کامپشوان هزار زرع و بلنگه گاه کشته ها بقصد زرع را و یک طرف آن کل

کل ولای و همه خشکی آن عرضا هفتاد زرع و هفت کلوله انچه خیاره و توب
دریا و خشکی بود برای سنگر سر بازان مشخص و تفنگی از این نزد رغل مار شلو
که میان آنجا و کامپشوان مرداب و خشکی کم و نی زاری قلیل فاصله بود متوقف
داشته خود در کنار رودخانه متصل بلنگه آن نزول و راه خروج و دخول را چه از
بر آورد و سنگر و چه از معابر قزل اعاج الی شلومار که شش فرسخ راه میبود
مسدود داشته در هر جا هر قدر تفنگی که در کار بود برای حفظ و حراست گذاشت
بر سواحل دریا نیز تا مرداب سپاه و در بعضی جاهای مثلث احداث کرده در هر برجی
فوجی مستحفظ تعیین نمود که از راه خشکی و دریا و روسه را بحال خروج ممکن
نگردد در ایام محاصره چندین بار بحضورین کامپشوان شهباز از طرف مار شلو
و چه از طرف معابر خودش آورده غیر از امت حاصلی نیاقتند و در هر بار جمعی
از آنها مقتول و مجروح گردید و دو ماه متوالی لبلای و نهار کلوله توب و خیاره مانند
باران از دریا و خشکی بسنگر سر بازان ریخته با آنکه کمتر کلوله آنها از سنگر رد
میشد محض فضل و مرحمت الهی باد هزار کلوله توب و خیاره زیاد از چهار نفر
سر بازان مقبول نشد و در همه این مدت صدای خیاره و توب بگوشن سر بازان میآید
باطمین ذباب مساوی می نمود و اینگونه نبات و نباتی و جلا دت و نامداری
انجا حیرت دوست و دشمن و مایه تعجب سرگردگان انگلیس که چند می در آن
کبر و دار حاضر و نظر بمصالحه انگلیس و روس هم در ای ایل کار از مجادله
تقاعد کرده مراجعت نمودند که دیدن بزرگ روسه چون چهرگی و خیرگی سپاه ترا
بان مرتبه دید چند لنگه و کتی او نیز که برای او رذن اب شیرین و همه بکنار جنگلهای
الوف میرخت دستگیر سپاه مظفر شد با الوف الوف حیرت و تاسف از خیاره
و توب خود مابوس طریق سلوک و سنگر و پیش گرفت خوف و هراسم روسه

کامبشوان نیز بجای رسیده که شب هنگامی چند از قراولان سر باز نظر بشاید یکی
 شب از قراول گاه گذشته علی الاتفاق بسزگر رو سپه که پیش روی دروازه
 کامبشوان کشیده بودند رسیده سالدات مستحفظ مجرذ ملاقات ملاحظه کم
 و زیاد را نکرده مفرق و همان چند نفر قراول چند نفر اهل اسب کرده مراجعت
 نمودند اسناد خاصه پیرکار را بر محصورین تک نموده از فحطی همه و علق و اب
 شبرین مصطفی خان مادیهای خود را باها را سالیان بیه ای با قابل فرخت و برخی
 دیگر را بصرف سیر رسات و از وقه روسیه رسانید و همه خانه و عبال موافقان
 خود را اساری فرستاده از تنگی مکان اهل اسب رو سپه بفرمانده و قضایای چند حاصل
 نمود که قلم را شرم می اند که زبان بتقریر و تحریر ان فرساید چون بقیه خانوار کامبشوان
 نزدیک بچار صد خانوار سادات و عجز و مله و فین طالش بود که همه اهل ابقهر
 و علق برده بودند و با وجود آنها اگر از طرف مراد اب یا خشکی سپاه مظفر مامور
 بیورش میشد شب هنگامی که داخل کامبشوان میشدند منع آنها از تعرض عرض
 و تقوی سادات و مله و فین مسلمان بکنامه متع و عبال مامور و مصطفی خان
 نیز این که را در یافت و آنها را اسب حفظ و امان خود کرده بود و همه ولایت طالش
 نیز تمامت مسخر و مد مرشد بود حفظ ناموس و تقوی سادات و عجز در نظر
 مبارک باد شاه زاده مظفر بر او رش کامبشوان که متضمن ظهور رشایع مزبوره
 بود و رایج نموده برای سدر خفه روسیه و حفظ سرحد طالش حکم بحکم الشا و احداث
 سه قلعه متین محکم بنیادی در قصبه لنگران محل نشین مصطفی خان متصل بدهنه دریا
 یکی در اردکان یکی در استار اسناد و عمو سپاه بکار کل مامور و کل کار
 بسیاری نیز از ولایات ضمیمه آنها فرموده بحسن کفایت و کفالت و زیر کافی الرای
 مبرز ابوالقاسم که هم در آن اوقات بنظم مسدات امور طالش که از دیگر گاه اختلالی

الی کامل داشت مامور شده بود از اوایل موسم زمستان تا اوایل فصل بهار
 که عین شدت باران در ولایت مزبور بود و زمینها گل و کار کارهای رعایات
 مشکل مینموده هر سه قله مزبوره بطرح و شکل و انواع فرنگ یکم و ستمین و از نقاد
 امر نافذ و بنات رای جازم و اهتمام تمام وزیر مشاور الیه مستحق و وجهه خانه و قور
 خانه و توپخانه بنا و بویهای بزرگ کشتی شکن و از دو سال مستحفظان و جزئی و کلی
 هر گونه تدارک و مایم حاجی که ضرورت بود بنا که با از باب حرفت و سعادت انچه
 در کار و مزاور سپه و در دهان مدت قابل و روزهای اندک بیاید مرتب
 کردند بنوعی که مایه جبروت رفتن و ایندگان اندک حاجی محمد خان غزالی و زلو
 هم که در سر کار شوقه کار استیفا و حفظ حدود و قریب به داغ منصوب و مخصوص
 بود بحکومت و ایلالت انجا و محارست فلاح مزورده عین شد و بر حسب حکم
 اعلیحضرت شاهنشاهی جمعی از تنه گران رشت بحارست دهنی از قلعه اردکان
 مامور و از رشت حرکت کرد بسزگر کی بهرزار فیه خان رشتی در ان مقام بمجادلات
 مشغول شدند * و بعین مبرز از رضا سپه دوات ایران بصوب دولت عثمانیه
 * بعد از روانه شدن عبدالوهاب افندی و جلال الدین افندی دولت علیه
 عثمانیه جلال الدین افندی را بسفارت عثمانیه و از راه بغداد روانه در بار سلطان
 ساخته بعد از ورود او بدارگاه سپهرا شنبه خسر وی فر خور کجایش و قابلیت
 مورد نوازش و عاطفت گشت بسنجی زاده سپهبد عبدالوهاب افندی که متوقف
 دارالطه تبریز بود شرفیاب حضور بیامر النور بادشاهی گردید و با اتفاق جلال
 الدین افندی مطالب دوات علیه عثمانیه را بموجب یادداشت مصحوب جلال الدین
 افندی با ولای دولت علیه اظهار و گذارش بعرض و تقاضا در بار اردکان اقتدار
 رسیده قریب انجام و حصول گشت و چون از جانب دولت عثمانی سپهبد عبدالوهاب

افندی احضار بند دولت شده بود اندر درگاه سلطانی اجازت یافته فراخور حسن ذات
و نیکی صفات مشهور و غنایات و قرین اقتدار و مباحثات عازم مقصد گشت جلال
الدین افندی که مامور برترقی ایران بود مدتی در او جان و دار السلطنه تبریز و در
و آن توقف نموده نظر بمحلافت و تمکین مغزی بدو و آنکه از طرف دولت عثمانیه
احضار شده از جانب دولت ایران اجازت یابد بدست او نیز ملاقات احمد پاشا
صدر اعظم سابق دولت عثمانی که در آن اوقات بسره عسکری ارزنة الروم مامور
گشته بود در وقت ارزنة لروم و از آنجا لاجرم شعور عازم اسلامبول و بی سبب
وجهت بافساد ذات الدین مشغول گشت اما اولیای دولت عثمانی بنا بر معرفت
کامل که از بیباکی او داشتند سخنان مفیدت انگیز او را شنیدند انکاشته او را
مورد ملامت و توبیخ بسیار ساخته بودند از جانب دولت علیه ایران هم مهر زنا
محمد رضای منشی که از جمله اختصاص یافتگان دربار سلطانی و قبل ازین هم
سفارت دولتین فرانسه و عثمانیه نموده بود و مردی از مبدع و اکام و زبان دادن و
بآثار کمالیات ارسته بسفارت دولت علیه عثمانیه تعیین و روانه گردیده و در
و در او بارزنة الروم لازمه اعزاز و اکرام از جانب احمد پاشا سر عسکر در باره
او معمول و در او باسلامبول نیز انواع نوازش دولت علیه عثمانیه مشهور
گشته بود در انجام توقف و اساس دوستی دولتین علی بن کماله و حقه از و مسیحک
و نه ضوابط بود و سفیر مزبور مراسم سفارت را که انبغی مرعی میداشت * بیان
مکالماتی چند که امنای دولت را با سردار روسیه اتفاق افتاد در باب صلح و انجام
توافق صلح * چون قبل از مجادله سلطان بود و شکست و قتل روسیه در انحدود
بنارال اردشجوف که از دولت روس بسرداری سپاه روسیه تعیین و وارد
کرختان گردیده بنارال مرکز سردار سابق را روانه مملکت روس ساخت

نخت در صد افتتاح ابواب دوستی با دولت ایران برآمد عبد الله خان قاجار زاکه
ابراهیم خلیل خان بعد از مطابقت روسیه در خانه خود گرفته بر وسبه داده بود
روانه حضور نواب نایب السلطنه ساخته شرحی دوستی امیر نوشته بود لهذا نایب
السلطنه شرحی در جواب مشتمل بر خوشنودی از او در باب روانه کردن عبد الله
خان مرقوم و بصحابت حاجی ابوالحسن تاجر ایرانی که بر سرهم تجارت عازم نقلیس
بود مرقوم داشتند اتفاقا در آن اثنا شرحی از دولت روس بسردار مزبور مبنی
بر تاسیس اساس دوستی با دولت ایران رسید و ایلی سجاها هم که در پای تخت
دولت روس بود شرحی بسردار و زلی بر و نت ایلی دولت انکلیس مقیم
پای تخت دولت ایران نوشته بود که نظر با عازم خصومت روس و فرانسه باینکه دیگر
و بتای دوستی انکلیس و روس با هم و عهد دوستی میان دولتین ایران
و انکلیس اولیای دولت روس مناسب میدانند که تو واسطه التیام بین
الدولتین شده رفع خصومت نمایی سردار روس فریقان نام را روانه نزد ایلی
انکلیس و با یوف نام با اتفاق حاجی ابوالحسن روانه حضور نواب نایب السلطنه
ساخته اظهار مطلب دوستی و اشعار اختیار کلی خود درین کار نمود و مقبل
شد که بهر یک از سرحدات که نایب السلطنه معین نماید آمده عهد دوستی دولتین
را محکم سازد نظر به مراتب مذکوره و بنا بر آنکه با دولت عثمانی شرط شده بود که
باتفاق هم در دوستی و دشمنی شریک باشند لهذا نایب السلطنه ایلی انکلیس
را مازون بجواب مقرون بصواب ساختند ایلی انکلیس هم جوانی به همراهی
مستر کاردان انکلیس نوشت که اگر اختیار در مصالحه اصلیه و گرفتن و دادن
ممالک داری عازم قشلاقات قراجه داغ شود قبل از حرکت از نقلیس چگونگی
را اعلام کن تا مدت چهل روز برای آمدن و ملاقات و گفتگوی دوستی

خصومت و ستیزه در میان نباشد لکن کارطاش که درینطرف واقع است دخلی
 باین متار که نخواهد داشت نایب السلطنه هم با یوسف را با اتفاق حاجی ابوالحسن
 روانه ساخته جواب را بتمبر ایلی محول ساختند سردار روس بعد از وصول
 جواب و ورود فرستادگان چندی تأمل نموده بعد از انقضای مدت چهل روز
 عازم و وارد قرا باغ شد لکن او اب نایب السلطنه مع هذا کاوشی نفرموده بهمان
 کارطاش اوقاتی گذرانید و موسم کار را از دست داده منتظر ورود سردار
 روس بودند سردار روس کس فرستاده اظهار اختیار کلی در گرفتن و دادن
 و اشعار آمدن خود بقرا باغ و عزیمت حضور و الا نموده علی التبت وارد
 قرا باغ شد نایب السلطنه هم بجهت خان کروس را بهماننداری او تعیین و روانه
 قرا باغ ساختند در آن اثنا الکسندر مہرز اوالی کر جستان که در ایران بود از
 انجا بعزم دیدن سلیم پاشا و الی اخفقہ بچلدر رفته بود از انجا حسب التکلیف
 تواد ان کماخت بکر جستان رفته مصدر انقلاب انجام شد سردار روس هم از
 این مقدمه متوحش گشته از عزیمت بحضور نایب السلطنه را اجل و متمسک باین
 عذر شد که در حوالی رود ارس باید ملاقات واقع شود و تا سلطان حصار می
 نمیتوانم آمد و همچنین در ملاقات تساوی جانین باید بعمل آید ازین بقوله تکالیف
 شاقه نمود که تحمل آن امر ممکن نداشت و نیاز ال حقوق برد و ف نام را فرستاده از
 اختیار کلی نکول کرد و اظهار نمود که در باب بنای مصالحه تر اختیار می نیست
 و همین قدر اذن دارم که متار که تمام تا آمد و شدی در میان دو دولت واقع
 شود با اینکه سرگور او زلی برونت ایلی دولت انگلیس که بظنانت و زکاوت
 و خیر خواهی دو دولت و بیک خوبی مشهور و معروف بود نظر بالتفات نایب
 السلطنه که رای صایب و فکر نایب او را پسندیده بود و سخنانش را مناط اعتبار

اعتبار میدانست مستر موریه نایب و امین خود را نیز سردار روس فرستاده
 آنچه شایان شان دانشمندی و توسط بود نظر و در رساندن بر حسب اقتضای تقدیر
 آنکه ندیدند و درین باب مقید بقصد نایب السلطنه هم نظر نکول سردار روس
 از اختیار کلی و اینکه نوبه تکالیف عهد او را بی نیابت دانسته صادق خان ولد بجهت کلی
 خان کروس را با مستر ای تو بی و مستر کمل حکیم انگلیس با اتفاق بنارال
 حقیرد و ف نزد او روانه ساخته دیگر باره تکالیف نمودند که برقرار سابق بوده
 نکول نماید و برای خاطر جمعی و اعزاز او میرزا ابوالقاسم وزیر سرکار را
 باصلان دور که برود ارس اتصال داشت مامور ساختند تا بسردار موزبور دست
 رس بهرسانند او را از تشکیک دور و از بدگمانی و وحشت برآورد و سردار
 موزبور بنارال حقوق برد و ف را نزد میرزا ابوالقاسم فرستاده منظور خود را پیغام داد
 و بوضوح پیوست که جز خانه سازی و جمله بازی ازین آمد و شد منظوری نبوده
 و امر التمام فی این صورت انجام نخواهد یافت میرزا ابوالقاسم بنارال حقوق برد و ف را
 مورد توازش و محبت ساخته باید رفته روانه ساخت و خود کلا ریش را بر سرش
 رسانید موکب و الا از سلطان حصار می حرکت کرده و اید اصلا تده و تر شد چون
 مطلب التمام انجام نیافت سردار روس بتقابل رفت و کتلا روسکی بنارال
 قرا باغ را بحفظ و حراست انجام چنین و هر یک از این دو مکان سالداتی که جلادتی
 دیک بود بر کزید با وسع و او نیز سالداتی قلیل بقلعه شوشی فرستاده خود در قلعه
 ان اعلان موقوف کردیدند * شرح قضیه اصلا تده و ف و وقایعی که روی نمود *
 حضرت حق جل و علا که جمیع موجودات لوحده او کوا است چگونه تواند شد
 که کردونی چنین بلند بر کشد و قضای فصح الارجا و ایشوایت و سبار و پرو
 ماء و هور و ابراج و منازل برآید و خیمه کردن رانی طناب و ستون بدارد آنکه

الاجرام علوی در حرکات و سکنات و مقارنه و مقابله و غروب و طلوع و استقامت
و رجوع خالی از نفع و ضرر و هاری از سعود و نحوس باشد و جهت زدگان عالم
ذات که ناظر حرکات و اشکال افلاکها را یکبارگی در گذرگاه سنین و شبور
از ناپدید و صرف مجبور دانند و حال اینکه درین سال مشاهده شد و معلوم گردید
که بواسطه نظرات و علامات رده از ظهور زوایه و خسوف و کسوف
لشکر کشید و خون ریزها و آشوب و قتل قتل و محن در دول متعدد پدیدار که
باعث جهرت عقول و دهشت نفوس اولوالایصار گردید از انجمله پادشاه روس
سب دوستی و صداقت با پادشاه انگلیس در عداوت پادشاه فرانسه جازم گشت
تجار و اهل معاملات را از تردد و تجارت بملکت فرانسه و اهریقن انمانع نمود و
بالاخره در میان ایشان اتفاق بحار بانی چند افتاد و جمعی کثیر از دو طرف گشته شد
که شرح این وقایع طولی دارد و لایق بسباق کتاب نیست و نیز از تاثرات ثوابت
و سنای درین سال مرض و ناو طاعون باهالی اسلامبول راه یافت از قرار اخبار
جمعی تجار که سفیر ایشان اعزام نمود و العهده علیهم قریب ششصد و پنجاه هزار
نفس توله زندگانی کرده اند از حیات فانی دست شستند آشوب و ترس لرزفته و
طاول فساد و تداخل در سرحدات از بیابان نبر که متصرفه روسیه بود اتفاق افتاد
روسیه در بساط ظلمه و ترس و بی نصوبه ساختند و بغفلت رایتی در خود نمایی بر
افراختنداری اگر باد و تسار از همواره دولت ظفر پار باشد ایشان امرات بجهت
اندوزی و قدر دانی و عدل آموزی روی تقاید و اگر قریب صاحب فرمان همیشه
شاهد نصرت گردید همگام خلافت غایب بردش بعد از انحطاط کار در مذاق
نلاش و سنجی ایشان لذت نبخشید بلکه همواره کامکار بر اعادتی دایتد ما لوف
و کامرانی را بر سنجی بنده اندام بود و در طبیعت ملک داری ایشان کامروایی چون

ن طبیعت مانده باشد که گفته اند العاده کالطبیعه الثانیة تا نشکی غالب نکرد و قدر
اب زلال ندانند و تا شام هجران پرده ظلام نکسند ایت پرتو افروزی آفتاب وصال
از اوراق بلبل و قمار نخواتند باینده بر یکحال ذات بی مثال خداوند ذوالجلال است
* شعر * خدا بست آنکه ذاتش بی مثال است * نگردد دهر گز از حالی بحالی * تغییر
حالات که از بناج ادوار چرخ دوار زاید و درک ان از بیدیهات اول است
مخصوص بنی نوع انسان است بتخصیص ظاهر و آشکار در کار فرمان دهان و در
عالم امکان که عالم صورت است و مبتنی بر حدود و جهات چگونه ممکن باشد که
چهره خستای مکنونات خالی از خال تغیرات و عاری از خدشه تبدلات ماند
هر که زاد عالم معنی و صورت در وجه و ربنت بلند تراست در مدارج و مسالك
او نسبت تشب و قرا زین تراست فر و ما بکاتر از گزند حوادث چه غم و درون
همان را از کردش ناهموار چرخ بر از ارچه الم پادشاهان در غم گرفتار اقالیم
باشند و کدیان رادل از غصه نیم نالی که بچنگ آرند و نیم قامت همت بلند
و ربنتی که بخلعت ریاست عامه و سیاست مدر و کتب اخلاق فاضله که مهیو خطیو
است از اسه است در صوادراحوال او کمال و نقصان و کاهش افزایش و قبض
و بسط و نفع و ضرر باهم امیخته * شعر * بر اسمان ستاره بودی شمار لیک به رنج
و خسوف بر دل شمس و قمر بود * صاحب دولتان را علی در همتیته او قراشها
در کاهشهاست پادشاهان قوی ما کنت امتحان بیشتر دیده اند و بیغیران بلند
ربنت زهر باهت بیشتر چشیده صافی که بران شناسند که جزر و مد در یای ملوفان
زای راست و صاحب نظران دانند که ارتقاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیدا
ست خلاصه این تشب و تبیین اینها است که همت بلند است ثوابت
السلطنه مقصود بود که هم درین سال بعون انور دیه مال کار و در سیه بکوشود

و در آن روزها و روز جمعی از اکابر شکی بر کاب و الا و عرض تعذبات جعفر
قلی خان در نیلی و استبدادای اهادر تعیین سردار و سپاه و تعهداتی که در تصرف
شکی نمودند و الحاحی که سلیم خان در انجام مسؤل ایشان کرده معاون و همدا این معنی
آمد تا آنکه غالب سپاه به هم طالبی که اهم امور بود مشغول و تعسر و بعد از آن وقت
در متوعان مانع از دحام همه سپاه اندر ایلیان در همه کس که ظاهر بود قاجار مواد
روسته و استخلاص عجز و ملبه و فین شکی منجم ماده شوق و دامن زن انش
عبرت نایب السلطنه کشته از موضع سلطان حصار بر قلای خان قاجار در ایلیان
محمد خان قاجار و عالی مردان خان حمزه و جمعی کثیر از مجاهدان شکر بر آرد راه
قربانغ لشکر اموری رایت فبروز از سلطان حصار با سه چهار فرج سرباز و توپخانه
و چند دسته غلام و جمعی سوار عازم اصلان دور و منظور نظر مهر گستران
بود که بعد از عبور مامورین از رود ارس و کز و اتمام کار و ولایت شکی از
اصلان دور و عزت رایت قراغ فرماید و در بدایت و رود با اصلان دور و سواران دشمن
سوار با طرف اردوی روسیه مامور و لشکر منصور اطراف ایشانرا احاطه کرده
انجماعت را محرم تقابل مقدور نبود از غلبه رعب و هراس در قلعه و سنگر خویش
خزیدند و رایت خاصیت میدان مجادلت نکشیدند و رفته رفته کار بجای انجامید
که از وقت و هفت برای سالدات مستخرج الحصول آمدن ازال روسیه بیکر چاره
جویی افتاد و دام حبلت نهاد و سر حقه تر و بر کتاد وقتی چند از قراغخان یاغبان
در لباس موافقان بفرستادند و فراریان بمعسکه اسلامیان و بملاقات جعفر
قلی خان قراغی پیوستند و اظهار کردند که ما از طرف ایلات قراغ آمده ایم که
سپاهی از رکاب منصور بریم و ایل قراغ را بمقامت از کسار رود تر و کوچانیده
بر کاب سعادت اثر آوریم جعفر قلی خان از ساده کوچی استخوان آنها فریخته سپاهی

هی بسرداری صادق خان قاجار از نواب نایب السلطنه بگرفت و از رود ارس
عبور نمود و وقتی دو از جاسوسان مریز چون دزدان در بند کاه جعفر قلی خان
مانده از خدمت سپاه و کم و کیف و کار و شمه ارباباذه و سوار اردو و آگاه بیهمانه اینکه از بی
مامورین مریز و از ارس عبور و بار دوی بنارال پیوستند و او را از حقیقت
هر کار خبر دارد استند او نیز جوان دریافت که جمعیت اردو و منحصرا بخند فوج
سرباز نوآموز و چند دسته غلام و بینه مامورین شکی و قراغ است و معلومین
انکلیس که متوجه تعلیم توپچیان و سربازان تازه مشق بودند بمناسبت مسالمت
انکلیس و روسی از کارای سکا از اسوده و اگر غفله حرم رزم نمایند صدمه اید نام
و کار بر وفق مرام خواهند بود و دریافت نمود که سواران اسلام نیز از ظهور و عجز
روسیه اطیباتی یافته اند و مانند زمان سابق اهتمامی در احاطت اردوی او بجای
نمایا و درند شب هنگامی بر همونی مراد خان دلا غمزه که غالب ایل او در اصلان دور
میان ایلات قراغی بود از آن اعلان راندیم شب از معمری غیر معروف عبور
و سواری چند از قراغ از معمری بیکر بقر اولان اسلام ملحق داشت که خود را کس
جعفر قلی خان کفقه قراولان را تار شدند او معطل دارند و آنها موجب تمهید
و خادعه عمل نمودند مقاری آن بنسار الی بر سپید و سواره قراغ دور قراولان را
فر و گرفت تمامت را دستگیر کردند و تعجب زانده صبحگاه در کنار اردو سپاهی
نمودند سپاه اسلام چنان بندا شدند که ضاد قحان مر اجعت نمود چون نیک
بگر استند رایت جماعت روسی نمودار بحال تسویه صغیرت سابقه اجتماع سپاه
در نظر اندیشه محال آمد و نبات و خورد اری در چنین هنگام مشکل نواب
السلطنه که خداوند بندگانش یار و یخت بلند ظفر مندش در نواست مدد کار
و دم نبات و ذوام افسرد و نور السلیک زینور کجانه فریمان داد تا جمعی که در ایل

خود را بصیرت برده بودند از آن شب که بی هنگام در یافت وقوع حادثه کرده
بارد و مراجعت نمایند و آنحضرت خود از سر پرده جلالت میان فوج سربازان
و تو بخانه آمده طبل جنگ فرود گرفت صفهای سربازان که متصل بنجام اردو بود
راست شد چون میان دو لشکر فاصله نمانده بود حکم صادر شد که علی خان بسجی
باشی اصحاب حرفت و صنعت و اهل اردو و بازار و بنه سپاه مامورین بشکی را
باستعمال تمام کواچانده از معرکه جنگ و غوغاد و در تر بر دسواره قزاق از قتل
سواره اسلام جرئت کرده عنان کشادند نواب نایب السلطنة باغلامان خاص
تا حقی آورد و بمجمله اول آنها را در هم شکست و داخل سالات و تو بخانه روس
نمود اما چه سود پس روسیه را از مشاهده انجالت آتش توب و تفنگ در اشتعال
آمد زبان نوایر جلال و قتال سربازان کشید چون معلوم شد که کلبیس خود را در
از کار داشته توبچان توامو زاندر بایمانی نیز استقلالی در آن کار یافته جنگ
تو بخانه بر حسب درخواست نایب السلطنة نبود از همه داده آن حرکت بریر آمد و دامنی
که اطللس فیر و زه چرخش عطف او بود بر کمر استوار ساخته بدست دریا مثال
از دهان توبهای د و زخ شرا دامن دامن شعله برد اامن سپهر دوار می افشانند
صواعق توب و تفنگ از دو طرف چون ابر بهاری برق ریز بود و هر صه کارزار چون
هوا می ها و بیه آتش انگار نایب السلطنة در روز چنین عاقبت سوزد لپریها کرده که
باعث هجرت دور و نزدیک گردید و از تو بخانه بصرف سرباز باخته آن شیر مردان را
بجنگ و جدال دلبر ساخت و باز وی تجلد و پستالت بر افتراخت فوج سرباز حاضر که
میراث از سالات روس در عهد که نر بودند کوششهای مردانه میشوند ندانسته
چهار ساعت سد در بای آتش شده تا اینکه اگر در اب اهل اردو رسید و جمعی
خاری از توب جنگ خود را از میان نار سوزان بکنار سلامت کشید نایب السلطنة

نه زیاده توقف را در ان مقام مقرون بصرفه ندید و از انجامای تبه اصلاندوز که
بار و سه زیاده از یک تیر بر باب فاصله نبود کشیدند در آن روز آرام سوزش بود
نبات قدم از جعفر قلی خان مقدم که سر هتک فوج مراغه بود ظاهر گشت و مصابرت
او مایه آرام سربازان توامو ز شقاقی و منجوانی گردید و در معرکه جلال از زبان
نایب السلطنة تحسینات کونا کون شنید روسیه در جای اردو تسویه صوف و بویه
الوف کرده لشکر اسلام متصل به بسته اصلاندوز از روزی شب نفسی اسودگی نبود
و جنگهای متوالی روی نموده غیرت نایب السلطنة تحمل آن خسارت از روس
و نه روسیه جز مدت چاره داشتند هنگام عصر هنگامه جنگ گرم ترو عبارزان
اسلام حملهای جان شکر میکردند چون نقاب تیر کون بر روی گردون کشیده آمد
روسیه خود را بدامن تبه بلند که بمقام اردو متصل بود کشیدند باین اراده که چون
شب تیره تر گردد راه معاودت بیامند پس بر حسب حکم سربازان مراغه بر سر
بسته اصلاندوز ممکن و افواج دیگر و تو بخانه در دامن بسته مقیم و فراوان
تعبین شد که از حرکات روسیه خبر رسانند اتفاقا در آتش شب شبه رنگ جمعی
سالات از ان برای سلطان بود که در میان فوج بهادران بودند فرصت یافته بر روسیه
ملحق وقتی که روسیه بار مراجعت بسته بودند ایشانرا از مراجعت ممانعت کرده
گفتند اکثر از شما غریبی بظهور رسیده ما پیشرو شده اسم بعضی از سربازان
شقاقی و منجوانی میبریم و شمار ایمان اند و فوج میرسانیم بنار الهان رای را
بسنیدید از قرار تمهید ایشان معبول داشت سربازان شقاقی و منجوانی وقتی بخود
بر داختند که روسیه را در میان خود یافتند جنگ در گرفت و در وقتک دامن
چرخ و اختر در شبک اول مستر گشت انگلیس سر هتک فوج شقاقی و منجوانی
که از اشتعال جنگ و جدال و اشتعال نایب و قتال فراغی داشت با چند نفر سرباز کرده

مقتول و بجز روح که شش سیر از آن برآورده بحال جنگ نیاید بجانب تیه اصلان دوز
روان و تو میخانه نیز بی ایشان گرفت نایب السلطنه از مشاهده انحال از بی دفع این
حادنه خود را از آن که رود در افکند اتفاقاً سمند آسمان رفتارش در کودی طرف
افتاده از صدر زمین جدا ماند علامان چنین پنداشتند که اسبی به بیکر مبارکش
رسیده از هر طرف جدا بلند شد و هر کس شنید خور ابکارای کشید سر بازان
مراغه نیز چون سالدات روس و سر بازان اسلام را دیدند که امیخته بود و صد تیه
شده اند و آن لشته جالی نبود که حفظ آن واجب باشد بعد از کشتن و کوشش بی
فایده بی دیگران گرفتند چون لطف پروردگار حافظ وجود مسعود و اب نایب
السلطنه بود خود را از آن خضیض بر خطر با وج سلامت رسانیده سوار بر آیدند
که مرکب انگلیخته و مرکبی دیگر می کشد تو اب اشرف تصور اینکه او سواره دشمن
است و اسبی بنیستی بر دیواره با شمشیر کشیده قصد او نمودند و همی بروی
کردند و آن سوار خود از جلو داران سرکار بود صدای مبارکش شناخت و
خود را از اسب بر زمین انداخت جنبیت پیش کشید و نایب السلطنه سوار گردید
و مردم از سلامتی وجودش استیشار کردند و انجناب کوشش زیاد از آن را بیجا
دانستند سوار در محلی که موسوم بجاجی حرم بود مجتمع داشتند که اجتماعی نمایند
و اختصاصی فرمایند مقارن آن خبر رسید روسیه در اصلان دوز ز بقدر اینکه
تفتک مقتولین را بر کهنند توقف جایز ندانسته مراجعت و بتعمیل از رود ارس
عبور نمودند نایب السلطنه روز دیگر در همان محل توقف و کس تعیین فرمودند
که اسبابی که در اردو مانده ضبط و شهدان جهاد را دفن نمایند پیر قلی خان
نیز در همان منزل مراجعت نموده مشخص شد که بعد از عبور از کر که خیر
شیمون روسیه و مراجعت مرکب و الا با و رسیده بود دیگر توقف در حدود

حد و دشمنی را بمیاصل دانسته مراجعت و از رود کور و ارس بی جنگ و جدال
گذشته بر کاب پیوست متعاقب او صادق خان و جعفر قلی خان از طرف قرا باغ
و ابراهیم خان از طرف سالیان مجر دشمنان این اخبار بر کاب سعادت انار
رسیدند چون هواها سرد شد و کباب در کوه و دشت یافت نمیشد و از آن موضع
تا آبادانی مسافتی بعید بود عزیمت مشکین بر توقف راجح آمد قاصد مشکین گشتند
و چندی در آنجا متوقف بودند که اسباب اختصاصی فراهم آرند و همت در تلافی
و انتقام کبابانند مقارن انحال خبر دست انداز روسیه بایلات مغاویز که ساکن
در مایلند که بجز آن بودند و رسید و این خبر عثمان کش موکب سعادت اثر بجانب
تبریز گردید و نظامی که بایست در کار ایلات ایجاد شده * ذکر وقایع بعد از
ورود تبریز و موجبات حرکت ریات سعادت ایات و حوادث طالش * بعد
از ورود موکب مسعود به تبریز خاطر خطر در آن روزها بهمی جز تدارک کار
دشمن اقدام نمیکرد و بکاری جز تهیه کار انتقام میل نمفرمود و همه همت بلندش
باین مصرف بود که در همان اوقات زمستان تلافی بعمل آید و در آن هنگام
خبری رسید که روسیه با شیخ علی بیگ کنگر لو برادر نظر علی خان حاکم نخجوان
که در جنگ اصلان دوز گرفتار روسیه گشته بود سازشی کرده او را می آورند
که بدستاری او رخنه در حدود نخجوان افکنند اگر چه گمان نرفت که شیخ علی
بیگ مصدر خطایی و خیانتی شود اما نظر بملاحظه حرم مملکت داری نظر علی
خان را بر کاب احضار و کریمخان کنگر لو را بمحکومت برقرار داشتند و شیخ علی
بیگ هم تنها از دست روسیه بجهت بر کاب همایون پیوست و کما کان در سلاک
ظلام پیشخدمتان منسلک گردید روسیه از فکر خام عزیمت مجنون و ظاهر سازی
شیخ علی بیگ که مطلب از آن خلاصی خود بود حرم نخجوان را فسخ کردند و بنا

بر روسیه و روسیه بطرف موغان بقصد ایل و الوسی که
بقتل امپشی رفته بودند حرکت کردند و خبر باختر و صول اسمعیل بیگ و سپاه
ماموره اعلی حضرت شاهنشاهی بمنزل میانجی مقارن افتاد نواب نایب السلطنه فوج
سرباز و آگه به نجوان و مرند مامور فرموده بودند بتبریز اخص و اسمعیل بیگ را
از راه اذربیل بموغان مامور و بعد از ورود سرباز و آو بخانه سپاه را برداشته
از راه قراجه داغ بموغان حرکت فرمودند و از تابان سردی زمستان هر آدم از
فره میر می بردند صحرای بیابان را چنان برف گرفته بود که پیاده و سوار را هیچ وجه
نرسد ممکن نبود بعد از حرکت از تبریز و خبر رسید که ایل قراغی روسیه را بمیان
خود داده اند عطاخان و جعفر قلی خان نیز بفرمانت سایر ایالات اقتدار آنها را
از مقام کردند و ضرر بکار کشیدند روسیه ایل قراغی را از چایی که بودند حرکت
دادند علی القفله عازم ارکون و علی خان نوری که مستحفظ ارکون بود باخندش
از مامورین از استماع خبر ایل مضطرب گشته بی جنگ و نزاع او سکون را خالی
و میرزا احمد متوفی سرکار که نظام امور روسیه مسلمانان در عهد اهتمام او بود
بعد از رفتن رفقا در میان تخصصه و فتن استاده در مقابله و مقاله روس شریعت
شهادت چسبید و عازم کلکشت چنان گردید روسیه از انجام توجه لنگران شده
مؤکب نایب السلطنه بایان عازم طالبش و در مشکن مشخص شد که اسمعیل بیگ
از طرف خود را بارشوق رسانید و تحقیق پیوست که در شب عاشورا جماعت
روسیه تقبله لنگران بپوشش برده اند و طرف جنگی عظیم و کوششی بر نکال و بیم
تقدیم رفته و تفنگچیان لاهیجانی که سر کرده ایشان در اول کار مقبول شده بود برخی
را که در عهد حراست ایشان بود خالی کردند و روسیه بان بروج صدها نموده از
انداختن توب و نفک که مشرف بسربازان محمد بیگ قاجار افشار بودند و در بجزخ

خ که بود رسانیدند پنج شش ساعت جنگ در میان روسیه و مجاهدان اسلام قائم
بود و در کنار بجزخ کشتی اجسام روس و مسلمانان از طرفان خون در کل نشست
صادق خان قاجار که در آن روز سردار سپاه لنگران بود با محمد بیگ قاجار افشار
که سرهنگی با فرسنگ و غیوری پلنگ اهنگ و دایره بی بز جنگ بود در مقام سبزه
و او نیز زود و خورد بار و سپه چندان استادگی و کوشش کردند که بقتل رسیدند
روسیه اگر چه بقاعه لنگران راه یافتند اما از افسه سادات ثانی باقی نماند و عدد
کشتگان روس زیاد از دو هزار و پانصد نفر آمدن هم که مانده بود بجزخ و
ینار الکتار و سکی سه زخم منکر که عیال علاج بود برداشت و جراحان ماهر
سعی در معالجه او کردند بعضی از اعضا و جوارح او از کار بازمانده بود بوب گردید
نایب السلطنه آدم تعبیه و سربازان و تفنگچیان بجزخ و جمع و در مجولی و التفات
فراوان فرموده بالا پوشش و لباس مرحت کرد و از برای ورنه مقتولین مرسومات
و وظایف همه ساله مقرر فرمودند ازین حسن مرحت و قدر دانی زندگان را
هوس حیات جاودانی در سراقاد و لذت زندگانی از نظر رفت در خانه شهدا
شادی بود و نصب کسانی که ازین سعادت محروم بودند حزن و نامرادی و چون
توقف انچه سپاه در شدت زمستان باعث زحمت شدید بود و بودن جمعیت در
انجا رعایا و زبردستان بسبب تنگی جا و سردی چله دی مشکل میبود اسمعیل بیگ
و سپاه ابواب جمعی او را در اردبیل امر بتوقف فرمودند مقارن آن حال فرمانی از
مصدر جاء و جلال خاقان فریدون خصال رسید مشعل برد بچوهای نواب نایب
السلطنه و موقوفی تلافی بعون الله تعالی بر رسیدن ایامها و اعتدال هوا نایب السلطنه
امثال امر سلطانی کرده بدار السلطنه تبریز مراجعت فرمودد و تبریز نوشته سردار
روس رسید و بالی انکلیس نیز فرمود داشته بود که نایبون پادشاه فرانسه بعد

از فتح مسکو از ارباب شاهنشاهی در روسیه تاب نیاورد و مراجعت کرد اما چنین معام
شد که بسبب شدت سرما بر کشته بود * مامور شدن شاهزادگان در مقدمه موکب
بیم شکوه با دریا بجان و نصبت رایت شاهنشاهی بچین او جان و بیان وقایع سنه هزار
و دو و بیست و نهم هجری * غرض جهان آرای خسروی در اول بهار طراوت
نار بسفر از دریا بجان بهیم یافت و قتی که باد آوری خاک مرده را خاصیت
اعجاز عیسوی داد و ترشحات سیلاب آوری انوار حضرت و نصارت بر چهره
عالمیان کشاد قمر از جهات مطامع شرف صدور یافت که شاهزادگان مشوچهره لقا نواب
علیحان و شاهزاده محمد تقی مهر زاهریک با فوجی دریا موج و امرا و سرکردگان چون
لوسف خان سپهسالار سردار افواج قاهره جان باز و فرج الله خان بسقچی باشی در
مقدمه الجیش اردوی گردون شکوه روان شوند و در عقب رایت یضائنات
شاهنشاهی در حرکت ایدمقارن انتشار این خبر از ثابرات بن مقدم شاهنشاهی
و ظه و رفوضات نامتاهی در اوقاتی که نواب نایب السلطنه حسین خان سردار
ایروان را بمصو رطابیده بود و در تبریز چند روزی در خدمت ساطع النور
اشرف شرف اندوز بود از ایروان خبر رسید که سردار روس بقدر دو هزار نفر
بسرگردگی ینارالی پلنگ جوهر از راه پنبک و شوره کل روان ساخته که از قرا
حوالی و حواشی ایروان مالی برتد و غلبه بدست آوردند و از معادن انحد و چند
بار نمک بار کرده برتد از انجا نواب نایب السلطنه بجا ریت و مقاتلت ایشان حسین
خان سردار را رخصت انصراف دادند سردار مزبور با استعمال تمام عازم شد
چون از رکاب ظفر ماب مساهی ابواجیح او بود و در آن حال بقدر دو هزار نفر
از اهل ایروان داوطلب شده بجهاد برخوایسته بودند و خود را بسلاح جنگ آراسته
چند نفر از فضلا و ارباب عمایم و اهل زهد و تقوی کفن در کردن انداخته بنج

تبع نصرت اختند حسین خان بجهان جماعت اکتفا کرده بجهاد تاختندینارال
وسالذات روسیه از مشاهده ان بحالت ترتیب صفوف حرب داده آماده کارزار
شدند جماعت جهادیه و سر باز و حسین خان سردار و مجرد ملاقات دشمن بی آنکه
ترتیب بتب نمایند همگی از سر گذشته جمله او رودست به تفنگ و شه شپرو و خنجر
برده از دو طرف برق بلا باریدن گرفت و ارواح از ابدان روسیه زمین بعد
از سه چهار ساعت تلاش در میدان جنگ و پر خاش شکست به ینارال و سالذات
روسیه افتاد فرار برقرار اختیار و خس و خار وادی از خون انگر و می شکوه
لا اله کون گردید و درین دفعه سی و چهل نفر از مجاهدان اسلام شربت شهادت
چشیدند و از جماعت روسیه قریب بیچار صد نفر بر وایت ثقات که در آن عصر که
حاضر بودند مقتول و مجروح و اسیر آمدند سردار و اهالی جهادیه ایروان رایت
ظفر افرخته روس روسار و آند در بار سعادت مدار نواب نایب السلطنه
ساختند و شاهزاده سرهای روسیه را مصحوب عرضه عبودیت فرشته روانه
در بار جهان مدار شاهنشاهی داشتند و سرهای روسیه بوقتی که همای رایت
جهان کشای از دار الخلافه طهران خرم بال افشانی داشت رسید و اردوی
کجهان بوی بغیر و زی و اقیال وارد چین سلطانبه و از انجا بسمت اذربایجان
در حرکت آمد و در یازدهم شهر رجب المرحوم موکب محمد تقی مهر زاهریک و لوسف
خان سپهسالار و دو هزار نفر جابا ز و فرج الله خان افشار و از عقب ایشان
نواب شاهزاده علی خان با سپاه ظفر نشان در رسید و حضرت نایب السلطنه در
دوازدهم شهر رجب از تبریز حرکت نموده برادران ارجمند در چین او جان
بلتای مهر افزای نایب السلطنه که شوق فراوان بملاقات سعادت سمات ایشان
داشتند بهره مند و از دیدار یکدیگر خرم و شادمان گشتند و افواج قاهره سر باز

ظفر طراز از عقب رایت نصرت ایت نواب نایب السلطنة و اردچمن او جان
و از پیدهای الوان مجاهدان ساحت چمن او جان نصرت افزای لانه زار جانان
گردید و چون سه چهار ماه قبل ازین حالات فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافته
بود که در اذربایجان باز دیاد افواج سرباز و سواره نظام که بتسلیم مسترد اوایل
انکلیس اشغال میفرمودند گوشند و در ارسال وجه نقد نیز از خزانه پادشاهی
بقدر ضرورت در تدارک انجام کار بهیچوجه مضائقه نمیشد لهذا نواب نایب
السلطنة درین دو سه ماه قطع آرام از خود فرمود و پنج شش هزار از سرباز و سواره
نظام بتوهمی از استه داشت که همگی در مشق و قدر اندازی کامل و در رفون اداب
حرب و فوقی زیاده از حد حاصل کردند قریب بدوازده هزار سرباز از قدیم
و جدید از بی هم چون موج دمان و اردچمن او جان شد از خروش و تشکشان
گوش کردند و از برق نمش برشان چشم افتاب جهانتاب نیزه گردید در
روز بیست و دوم شهر رجب المرجب که موکب گردون سالی شاهنشاهی
ساحت افر و ز هارت او جان بگردید نایب السلطنة با چند نفر از غلامان
که در رکاب حاضر بودند با استقبال استعمال فرموده و اردوی اعلیحضرت
شاهی شرف عقبه بوسی دریافت و از خدمت سپهر رتبت مرخص شده بترتیب
صفوف سرباز و جانباز و سواره نظام و تو بخانه شافت اکابر و اعیان فضلا و قضاة
و امر او سر کردگان سلکت اذربایجان با استقبال شافت شرف زمین بوسی
و فیض حضور در یافتند اعلیحضرت ظل اللهی همه جا از دو طرف بصفوف سپاه
ظفر پناه از تو بخانه و تو بیجان و سرباز و جانباز و سواره نظام تفرج گنان تشریف
می آوردند نظام و استعداد و قواعد و ضوابط سواره و پیاده بسند طبع مشکل
پسندشاهی افتاده تحسینات بلیغ کردند و از اداب و فرزانگی و سپهرداری فرزندان

ند جوان بخت جوان پیش از پیش شاده ان شدند خسر و کامران شرف افزای
قصر او جان و پیشکاران بلوا از مقرر بی و پیشکش و پای انداز تقدم نمودند
وضع عبارت او جان و ار استکی سپاه مرینج مهابت و نظام هر کسار که از نواب
نایب السلطنة ترتیب یافته بود در نظر خود رشید اثر سلطانی و وقتی بدیع یافت
و بارها بران سلطنت تحسین فرمودند و اظهار الطاف و اشفاق بی پایان بنواب
نایب السلطنة و اهالی و اعیان و فضلا و قضاة تبریز و سایر اهالی اذربایجان
نمودند و تمامت رعایا و بویا زبان بدعای دولت دوران عدت گشودند از مقدم
همانوش روحی تازه باندان بر مرده و قوالب افسرده اهالی اذربایجان رسید
و باعث خرمی و انبساط خاطر پیرو جوان گردید و سپاهی از پیاده و سوار در چمن
او جان ترتیب یافت و لشکری در مرغ زار انجاطناب بطناب یافت که چرخ پیرا
عدت سپاه سلیمان و جشده هوشمند از یاد رفت و زمانه حشمت تیور و اسکندر
بر طاق نسیان نهاد * اطلاع یافتن سردار روس از ورود موکب شاهنشاهی
او جان توسط المی انکلیس سر کورا و زلی بار و نیت و وسایل صلح انکلیس
* چون سردار روس خبر ورود موکب انجم شکوه و ایمین او جان و اجتماع
و احتشاد سپاه بکران گذشت و کوه از عدت ایشان بست و همدی بشنیده متفکر
و اندیشه مند گشته بجلا و پادشاه فرانس نیز بار دیگر ترتیب لشکر کرده با سپاهی
و افر و شوکت متکاتر عزم ممالک روس و داخل ولایات انداخته بود از دو
طرف با اضطراب و پریشانی او انتر و ذ و شرحی با المی انکلیس که ملازم رکاب
گردون سالی پادشاهی بود نوشته بتوسط او سازش دولتین ایران و روس را
طالب گشت و المی انکلیس حسب الاستدعای او سعه بهای بگرد و مستحسنات
در نظر پادشاهی جلوه میداد و صدر اعظم میوزامند شفیع نیز مقتضای صلاح

اندیشی را و موافقت نمودند و در حضور اقدس حکما بتجربین حسن رای او
می ارادت ام انواب نایب السلطنه و قائم مقام و امر او سرگردان صباه که امور
از زبان ایشان بحول بود در بایه سر براسه امر سپهر صده داشتند که سال گذشته
روسیه حرکتی کردند مادام که تلافی اخبار وجه اکل بعمل نیاید وقوع صلح و اصلاح
و تمینی امنی و فلاح صورتی نتواند داشت و ایلیچی در جواب عرض ایشان عرض
کنکرده تعهدات نمود که اگر بای کارب از شس قرار کرد بعد از تردد سفر او آمد شد
ایلیچیان طرفین خاتمه آن موافق خواهش دولت علیه خواهد شد شرو حی چند هم
که منازات اعتبار و منوط از شروح مسطوره سردار روس با و بود مشتمل بر تعهدات
خود بخط خود سپرده و در سابق انحال برخی امور از اغتشاش خراسان روداد
که با نسیب و بنا بر قلع بقیه ماده فساد شیخ کاشغری در میان ترکمانان و اجتماع
ایشان در دشت و معاودت موکب همایون مدار الخلاقه اولی و انسب بود لهندا
میرزا ابوالحسن خان از دربار کبکی مدار سلطانی مامور و سردار روس نیز
بملاقات او مبادرت نموده عهد سه از شس بقصد و قرار کار از طرفین باین طلب
اتمام پذیرفت که در بهار آینده ایلیچیان بیخاج فلاح در حرکت آیند و انواب مصالحت
و مسالمت بر چهره عالمیان کشانند و بنای امور مشخص شود که بر چه وضع خواهد
بود ای جهان را بر طبق این مصلحت راضی و عزم معاودت بتختگاه سلطنت
فرمود * و رود موکب اعلی حضرت شاهی بدر السلطنه تبریز و بیان التفاتی
شایان انحضرت با اهالی انجا * اهالی تبریز از صدق نیت و وفور ارادت در سالهای
گذشته همواره درین سال خصوصاً خدمات شایسته کرده بودند و جانها و ممالها
در راه دین و دولت خاده از جمله اسد الله سلطان حاجی علیلو که نه نفر بسراو
در جنگهای متعدده روسیه تلف شده بودند تا بنیاد و از ده نفر از قریب فرزندند

فرزند زادگان خود عوض مقتولین برای جان نثاری آورد و اهالی تبریز بعد از
وقوع حوادث هول انکا بزنگرداب تشویش و اضطراب افتاده همین خصمه و اندوه
کشتند و عوض هر چه در جنگها بر طرف شده بود نیز و دی سر انجام نمودند
و هفت هزار نفر مکمل و مسلح داد طلب جهادی جیره و مو اجب در نظر انواب
نایب السلطنه گذرانیدند و در رفع ضرر خصم و نقصان سفرهای پر خطر
هر کس هر چه داشت بر طبق اخلاص نهاد و چون از هر جانب تدارک سپردند
مسئول ایشان در خدمت نایب السلطنه مقرون بقبول نکردید و از استماع خبرهای
پریشان که بانجود و دهر سپید تمامی اهالی ولایت سلامتی ذات بی بهال انواب
و الا زاندرها کردند حتی پیرزنان از قیمت ربیهمان چرخ ربیسی خود بقضرا
زرهادادند و اعلی حضرت شاهی در روز استقبال از ناصبه حال ایشان اخلاص
و ارادت بی پایان و شوق و شغفی بی گران مشاهده فرمود لهندا برای سرفرازی
بزرگ و کوچک انولایت در ریست و هفتم شهر شعبان اردوی کیوان شکوه و ا
بنایب السلطنه سپرده صدر اعظم میرزا محمد شفیع را در خدمت انجناب گذاشتند
و بتشریفات قدوم دولت لزوم دار السلطنه تبریز را مزین و منور فرمودند
و هفت هزار نفر تقنکی از اهل شهر با استقبال استجمال گردان و زازیر و جوان
کسیمی در خانه تماند هر کس هر چه داشت تدارق قدم خیر و بیکانه نمود ولیکن از
هیچ کس پیشکش قبول نفرمود خورد و بزرگ التفات فرمودند اگر چه طبع اشرف
بسبب کثرت مشاغل جهانیانی و انتظام امور و رحمت و سیاه زیاده التفاتی بلهوا
و لعب نداشت لیکن اهل ولایت در میدان سرباز که وضعی داشت تدارک
النس بازی دیده بشلنگ زنبور کخانه و تو بخانه برداختند و از هزل التیباری
شب نار را نمونه روز روشن ساختند و از پیکر میلان جنگی و شرار شبران

آشپز خجالت آتش بجان نورد و اسد افکندند و از فروغ قلعه های آتشبار و تیرهای
شهاب کردار شعله و شرار بفضای کنبه چرخ دو ابر بر آگندند اهل ولایت یکان
بیکان بنوازش تمسکین و استعجابان مقتدر و به ساهی گشتند روز دیگر بدولت
واقبال سوار شد و بتخریج تو رخانه و تو بخانه و عمارت بار و طخانه که در بیرون
شهر بطرحی غریب و وضعی عجیب ساخته شده بود و بطرح و وضع بار و طخانه
فرنگستان اقلق اقتاده پرداختند و بعد از تخریج و تماشای قصر انجلیسون مهر عالم
از برج اسد منزل ساختند و دست زرافشان کشاده از بالا بوضع و شرف
وقوی و ضعف زرباشی و انعام و احسان فرمودند و خلافت زره را جمع کرده
از برای تین و تبرک مایه همبان دولت و زینت کبسه عزت خود ساختند از آن
منزل حرکت فرموده دوباره اردو را از زمین مقدمه اوون رشک بهشت برین
مگردند و در غره رمضان المبارک بغرورزی و اقبال بدار الخلاقه طهران حرکت
فرمودند * ذکر نله و رفته خواجه محمد کاشغری و احتیام کار او با احتیام لشکر
سلطانی * خواجه محمد کاشغری از شاهزادگان چین بوده و بعلت تعجب او ضاع
زمان جلای وطن اختیار نمود و مدتی در مملکت هندوستان و بعضی از قرال
فرنگ سپر کرده از انجا بروم افتاد و در عالم سیاحت بدرویشان ملاقات و از
ایشان بسی تبرک و طامات اندوخت تا بمملکت مصر افتاد و در انجا دکان تبلیس
و هوام فریبی گشادجهی از درویشان زورش فرو گرفتند و هوای ریاست کرد
و با بابت انجا رسید بعد از چندی بی تبلیس برده قصد قتلش کردند از مصر
برگریخت و بدیارات انطا که رفت و چندی در آن شهر دلکش فروکش کرد
و از انجا غم سلیمانیه و شهر زور نمود عبد الرحمن پاشا حاکم بمان را بنبرنگ
و افسون فرشته از جمله معتقدان خود ساخت و او را وسوسه کرده بیغداد برد

بر دو انجا را بگر فتد و چند روزی در بغداد با عبد الرحمن پاشا بود اهلای بغداد
حقیقت فتنه انگیزی و فساد او و تطاول عبد الرحمن پاشا را بدربار سلطان
روم عرضه داشتند حسب فرمان اهلای بغداد عبد الرحمن پاشا را از انجا راندند
خواجه محمد باوی بود بسلاطینه برگشت و اتحاد و یگانگی که در میان دولت روم
در ایران بود از فساد عبد الرحمن پاشا فی الجمله آنکارا یافت اعلی حضرت شاهنشاهی
برای رفع تقارنواب شاهزاده محمد علی میرزا را بیدار و استنبصال عبد الرحمن
پاشا تعیین فرمود لشکر شاهزاده بر سر او تا ختن کردند و او بگریخت و ولایت
او تا حد و دذهاب و حوالی بغداد بجا رو بغب و غارت رفته شد از جمله اموال
خواجه محمد مزبور نیز تاراج رفت و او بدار الخلاقه طهران شافت و حاجی محمد
حسین خان مروی را که باوی مسابقه الفتی داشت دریافت و او را شفیع خود
مگرد و از وی هر چه بخدمت شاهزاده محمد علی میرزا مکرر فتنه بگرمان شاهان
برگشت و شاهزاده بنابر رعایت حاجی محمد حسین خان اموال خواجه را از
لشکر بیان استرداد فرموده او می داد و از انجا بدار الخلاقه منعطف و اراده وطن
مالوف داشت و اهنگ دیار خود گردید در آن اوقات ترکمانیه استرآباد از سوسه
سلوگ میرزا رضی مازندرانی وزیر شاهزاده محمد قلی میرزا بجان آمده از جبار
کلی یافته بودند و از انجا که ترکمانیه را اعتقادی بدیشان باشد دست ارادت
بوی دادند و بای شرارت و خون ریزی بمملکت استرآباد و مازندران کشادند
میان انکروه و لشکر داو سلیمان شکوه مجاریات عنایه اتفاق افتاد ترکمانیه
شکست یافته فرار کردند و خواجه محمد مزبور در میان مقتول گردید و فتنه ترکمانیه
فرو نشست و انجاعت از اعمال و افعال خویش نادم گشته با کمال انفعال از
بیم سطوت شاهی ابواب نجات بر روی خویش مسدود یافتند و مدتی بر سر خدمت

تشانند سر به بیب کفهای کشیده در زوایای ناکهای خیزیدند خد نوجوم
فرمان محمد زمان خان قاجار و آکه عاکم سابق استرآباد بود و تو که نامه از حسن
سلوازه او داشتاد بیکو موت استرآباد تعین فرمودند: بیان وضع لخصی از قواعد
ملکیتی و نظام سیاد و هرج نواب نایب السلطنه بدار الخلافه طهران بیساطیرومی
اعلیحضرت خاقانی و مراجعت انجناب بمرکز دولت: نواب نایب السلطنه با هزار
حرمیان از رکاب خدیو دوران مرخص شده بمرکز دولت پیوستند و بتدارک
انجام خدمات مسائلی و اجرای ضوابط نظام مشغول گشتند قاعده های نیک اختراع
فرمود و رسوم پسندیده ابداع نمود از انجمله حکم اشرف نظام یافت که در هر یک
از ولایات از ریایمان دیوان خانه خاصه بنا کنند و امیری صاحب فطانت با یکی
از جناب برای اجرای او امر شرعی بدیوان نشسته و امور صرباز و تو بچی و زنبورچی
و سایر متعلقین نظام موافق شرع شریف انجام دهند و همچنین در رکاب و الا
مشور و تخانه بنا کمر دهند که عقلای اهل نظام در انجا قرار یافته بمشیت امور خود
بر و از ند عاقلان دانند که دیده بهر پیر که بسی خسرمان عافی خود دیده چنین
شاهزاده هر چه بد بریده تجریت ندیده و گوش دهر نمسه این تا گوش باز کرده
و او از ضر و این شاهان شنید قاعده چون رسوم و قواعد این ملک زاده
بانمکان از هیچ صاحب تاج و نکیس نشایده: بیت: کوفری بدونی که پند این ایین
مک و سکندر که پند این اداب: چون شهر زینده خویش رجعت و قابلیت
طاو و بود و دلش بن سباحان افتاد خواستند که انجا را از زمانه دار السلطنه بربز
بهکانت نفس نفیس محکم: عدل و دولت و عسکن اسایش و امنیت کرده از
سرور و جهور ابریز سازند لهذا از تیریز حرکت فرموده سایه دولت و حشمت
بر سر سباحگان انداز افکند و محل توقف و استقرار و پایکاد دولت پایدار انجارا

را فرمود و باز یادتی اشغال ملک داری و افزونی کار و با اینکه فرمان همایون
شاهنشاهی مجدد با تمام سی هزار سر باز نافذ شده بود و باستی که بزودی انجام
پذیر کرد و تظارک سر باز و تو بنخانه و زنبور کخانه و سوار نظام که مشغلی بزرت
و امری دشوار بود باز از بسکه شوق استان بومی حضرت اعلی در سر داشتند
سر از پانشاخته عازم در کجا جهان بنا شدند با اینکه اعلی حضرت شاهنشاهی
بصورت تعویق امور بد ریافت فخص حضور انجناب راضی نبودند و نواب نایب
السلطنه از ریایمان را بجلال افق سلطنت و نوب او و وجه کرم و خنجه کلزار
دولت نواب شاهزاده محمد بهر ز اسپرده قاسم مقام داد و خدمت تازه سر و کلزار
احتمام بساختن امور و رونق و تقوی مهمام مقرر فرمود و در رعیت انحضرت اگر چه
انار عهد شکنی از جهات روس ظاهر شده بود و از سر خطا خطی بمشکتین را
جایز دانسته بسبب اکاهی مران سپاه و انطباق امور سرحدات و نظام کار نزدیک
و دور جرت زیاده روی نکردند و دوازده هزار سر باز با تمام مقام مقام در
ولایات از ریایمان سر انجام و بهبه تمام مشغول مشق گشتند بسبب سعی موفور
تمامت امور مضبوط و منسق و کارها باقصی الغایه باطراوت و رونق آمد و اگر چه
درین حد و سپاه و رعیت باهم امیخته بودند هر کس مشغول کار خود بود
وقته و فساد روی نبود چون نواب نایب السلطنه بدر کاه پیوست و از دیدار
همایون اعلیحضرت شاهنشاهی فرین سرور نامحسور گشتند التفاتهای بیکران
و انواع انعام و احسان از حضرت خاقانی دریافتند از جمله نواز شها زنار و بازو
بند و اسب خاصه سواری خود را که بهترین اسبان برق شتاب بود بنواب نایب
السلطنه عنایت فرمود و چون انجناب بشبه چاکری و عبودیت کسری سلوک
میفرمایند از قبول انها امتناع نموده بعجز و الحاح بسیار در بد ریاد لعل رخشان

بدان من کان یا از گذاشت است که چه از قبول انجا بطبع شاهنشاهی ناکو بود اما
بر واسطه نایب خاطر نواب نایب السلطنه قبول فرمود و چون غالب اوقات مداخل
از دریا بجان از کفایت کاری چنین که در پیش است قاصر است و حکما را گذران
سرکار و وسعت مدار از برای وجه نقد زیاد معطلی حاصل میگردد و در حقیقت
نقود را بحد بادشاهی برای همین مصارف مخزون است لهذا مبلغی خطیر علاوه
مقرر می فرمایند از خزینة بادشاهی مرحمت و عنایت شد از خدمت کردن رتبت
مرخصی حاصل نموده بدولت و اقبال در بیست و هفتم شهر جمادی الاولی در
دار السلطنه تبریز بمسند شوکت و اجلال پیوست * مرخص شدن سرکار او زلی
بر وقت ایلیچی بر توشه دولت انگلیس از دربار سلطان و روانه شدن او از تقابلی
و پانزویع برای که تکریم و محبت دولت ایران و روس و اظهار عنایات سلطانی
و احشاق نایب السلطنه نسبت با ایشان * چون سرکار او زلی بر وقت ایلیچی
دولت انگلیس اساس دوستی فی این دو ملتین روس و ایران را تاسیس نمود
از این مهم خطبه فریخت یافته در کسری برای او نمایند و در امور سفارت نقص
و ناتمامی نگذاشت و از جانب دولت علیه انگلیس اختیار کلی در حرکت و سکون
و سایر مواد داشت و بنابر راستی قول و دوستی عهد میخواست که ارکان این
دوستی و سازش بین الدولتین خالی پذیرفته موافق عهد محکم و قول ثابت او
مقصود اصلی که دولت ایران را از تصرفش بود حاصل شود لهذا با وصف آنکه
الطاف بادشاه بحدی شامل حال او بود که در نظر او حرمان از قبض حضور سلطانی
صعوبت داشت باز بعضی صلاح اندیشی دولت در صدد استیغای اجازت بر آمد
و بانکه اعلیحضرت بادشاهی از طرف التفات بوری او را از دربار سپهر مدار
روان داشتند باز قبول حصول او را اولی دانسته او را با اعزاز تمام مرخص و با کرام

مما عکلام روانه مقصد فرمودند از جمله نو از شات بادشاهی که کسی را مپرس
نشده بود نظرو فحلا برای بزم ضیافت ملوکانه او ضایع فرمودند و بدست مبارک
را و بخشیدند و نواب نایب السلطنه هم التفاتی که در باره هیچکس از نزدیکان
و مقربان و امنای حضرت نگرده بود در باره او مبدول فرمودند و اقبابه و لکن
مبنا با رعایت فرمودند از بسکه امنای دولت را با او مراسم دوستی و محبت
المخو ظ بود و در بیان ایشان و ایلیچی رابطه خصوصیت بی حدودی است مستحکم شده
در مفارقت او زیاده از حد اند و هکین و ملول بودند اگر چه از مملکت ایران
معاودت نمود اما هوس ملاقات او را هوار طالب باشند و از روی دیدار او
از دلها نرفت و فی الواقع جای آن داشت که در مراتب انسابت و اداب دانی تقصیری
نداشت و رایت و فایز مردمی و حقوق در مضمار مصادقت می افراشت انقصه
نامه دوستانه هم بدولت انگلیس مرقوم و محبوب او ارسال داشتند بهر زان
ابو الحسن خان شیرازی هم مامور بسفارت روس ساخته مقصد داشتند
بر همنای و استصواب ایلیچی مشارالیه در دولت روس آنچه باید و شاید و صلاح
داند بظهور رسانند تا معالی منظور دولت ایران مقرون بصحصول گردد ایلیچی
مشار الیه هم مستمور بود که نایب او بود مامور بوقوف ایران ساخته دستور
العیالی بمسویب او داد و خود عازم گردید که از راه پانزویع روانه مقصد شود
تا در عرض راه اول سردار روسه را در تقابلی ملاقات نموده تمهید مقدمه
معهوده نموده تا بتبادرت پانزویع با تمام مهمانان ابو الحسن خان و حصول مراسم
دولت ایران از دولت روس حسب التعمید خود کوشیده لهذا حصول خاطر
جمعی ازین رهگذر عازم مقصد خویش شود و از دار الخلافه طهران الی آخر
ولایت ایران هم در عرض راه ایچلا زمه اعزاز و تعظیم و اکرام و تمهیل بود از

جانب بزرگ و کوچک اهالی ولایات نسبت بایلی مشارالیه معمول گشت و اتفاقاً
در روز و روز دنایب السلطنه به تبریز ایلی مشارالیه نیز وارد و مورد التفات
بی نهایت از آنحضرت گشته عازم مقصد گسر دید و وقایح سنه هزار و دو و پست
و پست نه ذکر بواعث نفست همایون بسمت خراسان و تعیین اسم مجمل خان دامغانی
قولاً از اقامتی بسرداری انجام و فتح هرات و فراه * بعد از انقضای جشن نوروز
فیر و زعفران سلطانی برای تسکین شورش امرای خراسان تصمیم یافت صواد
احوال انجا بر صیقل اجاز این است که بواسطه شورش خواجه کاشغری و جمعیت
ترکمانان و بی اعتدالی از کسر و فرامین مطاعه از صدر عز و جلال بخوانین
خراسان صدور یافته بود که اجتماع و احتشاد نموده به نرم دوست و همت وافی
بدفع انجاعت برد ازند خوانین ارادت قریب از کمال اخلاص و خدمتگذاری
بجمعیت لشکر پرداخته دفع ترکمانان را وجهی همت ساختند و بعد از قتل خواجه
محمد کاشغری و شکست ترکمانان نواب شاهزاده محمد ولی پسر زادر حوالی نیشابور
بسیار سپاه لشکر خراسان میبرد اذ آنکه ایشانرا خست اصراف داده هرخص
با وطن خود نماید و درین سفر خرابی خراسان لازمه خیرت و مردانگی بعمل
آورده در راستگی اسب و اسباب و اسلحه جنگ جد و جهدی بلیغ نموده بودند
شاهزاده ملاحظه سان اهانده و بعضی از نزدیکان حضرت و کارگذاران دربار
شاهزاده طمع در اسب و اسباب موجود لشکر خراسان کرده از ایشان با کراهت بگرفتند
و در حقیقت طبعی بود خام و سده سلطنت را زیان ناموس و نام و خوانین در مقام
ضراعت مستندی شدند که بر آن برف شتاب و تضاید اسلحه و اسباب وسیله
تلاش در و اخذ مت این در کاه و مایه امید و انتعاش افراد سپاه است مرد
ای اسباب بی کاراید و از جلالت پیاده بی اسب در برابر سواران میدان کارزار

زار چه کشاید باز گرفتن اسباب از لشکر بیان که در میدان جنگ سرافرازی
و جان نثاری می نمایند باعث یاس و دلستکی امر و سپاه این سامان میگردد
این استدعا در موقع قبول مقبول بنفقت شاهزاده باخلصان حضرت از نیشابور
بمشهد مقدس حرکت فرمود خوانین خراسان در غیبت شاهزاده اسب و اسباب
خود را باز گرفتند و بنای شورش و طغیان نهادند و بر سر قلعه مشهد مقدس
رضوی آمده اعلان کلمه طغیان کردند شاهزاده بر ضاجوبی ایشان پرداخت
و انعام و احسان بیکران بان جماعت مبدول ساخت و ایشان اصرار در عناد
و استکبار داشتند و جانب بی ندامی فرمودند که داشتند در خلال این احوال فرامین
التفات این و خلایق فاخره از دربار کتی مدار خاقانی بسرافرازی ایشان رسید
و امرای خراسان خلایق رازیب برود و شوق تقار و فرامین رازیب دستار
اعتبار ساختند اما با از نسبت بخدا شاهزاده بر سر خلاف بودند که کیفیت این اخبار
در دار الخلافه طهران بمساع اقبال مقیمان دربار حکیم و ان مدار خاقانی رسید
و اسمعیل خان دامغانی بسرداری خراسان و گوشمال مقرر دین مامور و از عقب
اورایت عقاب بیکر خاقان کشورستان از دار الخلافه بامر ان بسمت خراسان
بالافشان گردید بعد از وصول سردار مرزور بجوالی ان حد و دو لغور داخل قلعه
مشهد مقدس گشته از انجا با جمعیت خود بر سر امرای خراسان ایلتار و ایشان
نیز بقدم مقابلت و مقاتلت پیش آمده حربی قوی دست داد و خوانین خراسان
بر سر تو بجان طریح انکلیس هجوم آورده تو بیجان الت ش دست بقاعه مشق و قدر
اندازی و دودهای بی در پی مساوی ضد نفر از دلبران نام او و خراسانی بر و انه
اس از شعله توب رعدا و اسوخت و بقیه امر اولشکر بیان خراسان از مشاهده
انحالت متفرق شد مراجعت بقلعه خود کردند و هر بقیه ضراعت امیر امرای

خراسان مثل رضاقلینان زعفران و بنجقلی خان شادلو که سابقاً بعضی حرکات
جاهلان به جارتی کرده بود با فرستادن معتبر ایشان توسط سردار خراسان
که او را شفیع خود ساخته بودند در منزل چشمه علی وارد و با راجهان مدار
و استدعای عفو سوار الف حرکات نا هنجار نمودند و کماکان متقبل خدمت
گشتند و از اتفاقات حسنه که طالع سالیانی در هر حال یار و تالیفات یزدانی
هر وقت میداد کار است درین سفر فتح هرات و فراه که در شمار و حساب اولیای
حضرت نبود با سانی میسر گردیدند تبیین این مقال آن است که کامران مهرزای افغان
با سپاه افغانه و لشکر گران از قندهار حرکت کرده غرض هرات و فراه نمود و باده
بایه هرات را محصور و همت باستخلاص شهر و دفع فیر و زمهرزما مقصود ساخت
چون فیر و زمهرزما را نازل و دفع حادثه را غیر مقدور دید خود را بسایه حمایت
خاقان کامر که از کشیده با و ابای دولت قاهره متوسل گردید که بیهن عنایات
خسروی دفع حادثه و رفع نایب نماید و خود را از اسب سپاه افغان و لشکر
کامران مهرزما مستخلص سازد طبع ضعیف پرور همایون که همواره بمحفظ جانب
ارادت کیشان مجبول است قبول استدعای فیر و زمهرزما کرده فرمان قدر نشان
با فتح راه جبل خان سردار غرض اصداریافت که با ماد فیر و زمهرزما گوشد و سردار
مزبور با سپاه نا محصور از ارض اقدس حرکت و بی توقف بجانب هرات و فراه
جلو ریز و پیش از وصول خود محمد نظر خان مافی را با سایر سواره ایالات مامور
خراسان در مقدمه الجیش روانه مجر دور و وصول او و سردار خراسان
بهرات کامران مهرزما و سپاه افغان بنات النعش و از متفرق گشته بجانب قندهار
فرار کردند و سردار مشارالیه اطراف ولایت مزبور را از رخنه و فتنه انهاباک
و مصفا داشته فیر و زمهرزما کلبه قلعه را تسلیم و خود با کمال شکر گذاری

ی ملاقات سردار از ابقدم بکجهت تقدیم کرد باج و خراج را ملامت نمود و از طرف
اشرف همایون منشور ایالت هرات و فراه بنام او صادر و ولدا و بملازمت دربار
همایون مقرر گردید و سکه و خطبه بنام نامی خسروی زیب و زبور گرفت و ولایت
مذکور که ملکی عربض و وسیع است ضمیمه ممالک محروسه سلطانی گشت و رقم
عفو و صفح بر جراید جرم خطا کاران خراسان کشیده * کیفیت امینان محمد
زمان خان غزالدینلوی قاجار با جماعت ترکمان و بیوت در استرآباد و گرفتاری
او بدست اهالی و اعیان انجا * در زمان توقف اردوی کمون شکوه در فیر و زمهرزما
کوه خیر طغیان محمد زمان خان قاجار غزالدینلوی و حاکم استرآباد و داروغه
ترکمانان به سامع جلال رسید توضیح این مقال بطریق اجمال آنکه محمد زمان خان
در حین حکومت استرآباد با طائفه ترکمانیه انجا خذلهم الله بنای سازش گذاشته
معارف و اعیان ایشان را با سنی هزار سوار بسه فرسخی استرآباد آورد و با ایشان
ملاقات کرده بشهر برگشت و طبل یا غنچه کبری را بلند او نمود و در عمارت
خاقان مغفور تکبیر مسند جلالت کرده بعضی از خوانین و امرای قاجار که در
استرآباد توقف داشتند گرفته مجبوس نمود و ایشانرا مبلغی خطا بر جریمه کرده بگرفت
و برو ساری ترکمانیه داد و کوچ آنها را کوچانیده برخی را بهر جمله و جمعی از بزرگان
قاجار را مجبوس کرده یا کوچ بقلعه ماران روانه و در آب و اثاث البیت ایشانرا
خارت گرد اهالی استرآباد کیفیت هصبان و طغیان او را در فیر و زمهرزما به سامع
علیه خسروی عرضه داشتند و رایت همایون از فیر و زمهرزما حرکت فرموده بمشقه
علی نزل اجلال ارزانی داشت و حکم همایون بقدر بیان دارالمؤمنین استرآباد
نافذ شد که مشارالیه و موافقین او را از ترکمانیه هر که هست گرفته بدربار پادشاهی
فرستند و محمد زمان خان از خبر ورود او و همایون بمشقه علی ترکمانان را

در چهار باغ که یک کفر سنی شهر واقع است اخبار نمود و بایکدیگر چنین قرار دادند که ترکمانان سه روز قیامت و بی شرمی بر روی او رده بر سر اردوی شهریار منتظر روند و محمد زمان خان خود از عقب ایشان بعد از جمع آوردن سپاده و سوار استرآباد ترکمانان به ملحق شود بعد از رفتن ترکمانان اهالی واعیان و کدخدایان استرآباد از استماع ورود و موبک پادشاهی بمحشمه علی و حضرت رایت خسروی بعزم استرآباد مستظهر و قوی دل گشته جمعیت و ازدحام نمودند و محل نشین محمد زمان خان را احاطه کرده از اول شب الی صبح نایره حربه و قتال مشتعل بود اول طلوع آفتاب بدو انخوانه ریخته محمد زمان خان باده بانزده نفر از خوانین و بزرگان بیوت مثل آقا محمد حسین بمشقی قوچاق و ادینه حسن خان تاتار و مهربان دولت ایشان جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی القی و طغان نیاز خان نیمه و پسر هم فریلان قانچ و یک نفر از منسوبان ولی کافر دوجی و جعی دیگر از بزرگان ایشان در عمارت مبارک که بنموداری و قدر اندازی مشغول گشته سه نفر مقتول و خلیل آقای سبانیوی قاجار بضرقتنک محمد زمان خان مقتول شد تا سرب و بار و طدا شدند جنک مبرک کردند بالاخره دستگیر و مقید شدند و جعی از معارف قاجار با اتفاق محمد حسین بیگ شام بیانی سی نفر از ترکمانان را در بیرون شهر گرفته از اسب و یراق عاری و مساوی دولت نفر از ترکمانان در بلده و بلاک دستگیر و دست او ردن این اشرا را از اقصای دشت با قوچاق پیشمار مقدور نمیکشت بتصور اندیشه باطل بیای خود بدام آمده بقوت ناپید نزدالی و نیروی طالع خاقانی اسپرگمند تقدیر و گرفتار کردار ناخنجار خود گشتند و محمد زمان خان در دست اهالی واعیان استرآباد مقید و مغلول و از پادشاهی دو ازده روزه خود مملول و مسرفصول در کریمان خمول گشته

گشته و دامنش از اب دیده خود مملول شد و باقی ترکمانان از استماع این غصبه متفرق گشته سر خود گرفتند و روانه دیار دیار شدند و کفایت را الهالی استرآباد بیایه سریر اعلی عرضه داشتند و میرزا ابوسف نایب مستوفی الممالک از چشمه علی با فوجی از غلامان خاصه مامور شد که بشهر استرآباد رفته محمد زمان خان و سایر مجوسین را روانه دربار قهرمان زمان سازند میرزا ابوسف داخل استرآباد شد و اهل شهر محمد زمان خان را با ترکمانان تسلیم او کرده وی ایشان را بدریار گردون و قار فرستاد چون محمد زمان خان از قافله مانی میخواست که بر اسب خویش تمام دولت سوار آید بفرمان خاقانی بدر از کوشی کند رفتار سوار شد بعد از تشهیر و تعهیر از برنا و بهر با امیر خان برادرش و یک نفر دیگر از اقوام بد دولت از حلیه پیدای عاری گشتند و ترکمانان از دم تبع یا ساجره فتاح شده قمنه آکبهانی فرولشت * و قانع سال خمسه قال هزار و دو دولت و سی مطابق تکوز پیل ترکی و ذکمر سفارت میرزا ابوالحسن خان بد دولت روس * در بهار این سال بنحویکه سابقا اشارتی رفته بود میرزا ابوالحسن خان شهرازی باد و زنجیر پیل و برخی تحف و هدایا از دربار آسمان مدار سفارت دولت روس مامور گردید اگر چه بقواعد و رسوم سفارت محلی بود ولیکن بایستی که از بعض مطالب اینجد و دستخضار یا بدنواب نایب السلطنه بعضی از رسوم و آداب که شایان شان دولت هله بود با و القافر مود چون بحوالی پتر بوزغ رسید پادشاه روس مقدم او را گرامی شمرده به نیت جمع او ری سپاه و نمودن کثرت بای تخت خود میرزا ابوالحسن خان در دوسه منزلی پتر بوزغ بتعین مهماندار و اظهار احترام نگاه داشته بعد از ازدحام و اجتماع سپاه و زینت و آراستگی مردم او را بیای تخت خود طلبید و در روز و زور و دش تایت فرسنگ راه از دو طرف پنجاه هزار سالکات

وده هزار سوار روس و شصت عراده توپ بترتیب باز داشته و صف کشیده
بودند اهرازی که از پادشاه روس نسبت باو اتفاق افتاد در هیچ عصر و زمان
سفیر بر اتفاق نبفتاده بود و عنقریب کفیت معاودت او رفیق بکلیت بیان خواهد
شد * وفات مصطفی خان طالش و احوال پسران او بعد از او و کیفیت احوال
جعفر قلیخان و شورش اهالی شکی و مال حال ایشان * مصطفی خان طالش که در
عدم اطاعت و بیجاچ بکانه و بواسطه بیجاچ او از مسلمان روس خود یاد در ممانه
ریخته گردید درین سال مریض شده در گذشت و پسران او میر حسن و میر حسین
و عباس بیگ را با هم مخالفتی ظاهر گشته مادر ایشان بواسطه گذران امور خود
هر روز یکی را در کار خود دخیل میسازد و دیگران باو باین سبب معادات
و عناد تمیز زندگاریشان بدین تنوال گذران شکوهی نمایند در آن خاندان که بانگ
خروس اید از ما کبان هنوز از وفات مصطفی خان دو ماه نگذشته بود که جعفر
قلیخان در شکی مریض شد عمرش بسرا آمد و او در آخر حال از افعال خود نادام
بود و روی نیاز بر استان ارادت میسود و در فکر تدارک مانات کسان زبان دان
بخدمت نایب السلطنه میفرستاد و زبان بر و مسباهی و عذر خواهی خود میکشاد
که اجل امالش نداد بعد از وی اعیان و اهالی شکی اطاعت اسمعیل خان پسر او
نکرده میخواستند که باز مانند کان او را از میان خود بیرون نمایند سردار روس
ازین معنی اطلاع یافته اهالی شکی را گرفته بسپهر فرستاد و مجدداً اسمعیل خان را در
امور شکی استقلال داد و برادر جعفر قلیخان امیر اصلان خان را که امیری است
باو قار و زبان دان و ارادت کیش و صداقت اندیش و درین مدت نه باختیار
به بلای مرافقت برادر گرفتار بود خلاصی یافته باجمعی از برادران و برادر زادگان
و اقوام روی نیاز بدرگاه اسمان جاه آورد و نوازش از اعلیحضرت شاهنشاهی

هی دید و نواب نایب السلطنه بواسطه قابلیت نظری و کار دانی و قاعد شناسی
او او را از میان امثال و اقربان برگزید اکنون التفات کامل باو دارند و در سلام
عام و خلوت و اشکار اشرف خدمت سرافراز و بجلو مرتبت ممتاز است *
بیان هلاک اسحق قرالی و پسرش بمحکم شاهزاده محمد ولی مهر ز او شورش
خوانین خراسان و آمدن رحیم خان از بیک و معاودت او * شاهزاده محمد ولی
مهر زانقص امور خود را در حیات اسحق خان توبتی پنداشت لهذا اسحق خان
و پسرش را که در مشهد مقدس نزد او بود از میان برداشت محمد خان و پسران
دیگرش که در قلعه تربت حیدریه بودند از اجتماع این خبر وحشت برداشته
در بر بستند و در پسران دوار مخالفت نشستند شاهزاده لشکر بر سر ایشان تعیین
کرده کاری نساختند ولی مقصود رایت مراجعت بر افراختند خوانین خراسان
نیز برین کار انکار کرده چون اهوی وحشی بر میدند و هر یک در محکمه خود
بای در دامن اهترال کشیده بفر اغتاز میدند و عراض بنیانندانه مشعر
بر اطاعت و بندگی در حضرت اعلی حضرت شاهنشاهی و عدم رضا از سلوک
شاهزاده محمد ولی مهر زاید در گاه اسمان جاه فرستادند و زبان به بجز و لایه
کشادند خاقان کشور کشافر مان داد که شاهزاده عازم دار الخلافه گردد
و اسمعیل خان سردار دامغانی با جمعیت شیایان پسر داری خراسان مقتدر و مقرر
شد که داخل قلعه مشهد مقدس گشته استقرار یابد تا یکی از شاهزادگان
بدارانی اتجانا مز د شود و اسمعیل خان عازم مشهد مقدس و مجرد و رود ارض
قدس اگر اراحد و جمعیتی کامل از استه با سردار بمخالفت و محاربه برخاستند
او نیز بای بیانات افشرد و انجماعت را شکست فاحش داد و رحیم خان از بیک
در انحالت عرصه خراسان را محل شور و شردید ترک و تازی را عنایت دانسته

با چهل هزار کس تا حوالی استرآباد آمد و مهد نقلی خان قاجار در لود و ذوالفقار
خان مامور به تنبیه او شدند در نزدیک سیرک جنگ عظیم هک کردند و رحیم خان
شکست خورده مخدول و منکوب بجانب خوارزم برگشت * بیان وقایع سه
هزار و دوست و سی و یک هجری موافق سیمقان بیل ترکی و تعیین شاهزاده
حسینعلی میرزا بخراسان و وقایع دیگر * برای تسکین شورش خراسان
اعلیحضرت شاهنشاهی نواب شاهزاده حسینعلی میرزا تعیین فرمود و شاهزاده
بعد از ورود به مشهد مقدس رضویه روی همت بانضمام امور خراسان آورده
باستمالت خوانین خراسان پرداخت اسمعیل خان سردار دران اوقات لشکری
بتاخت جماعت هزاره برده مال و غنایم بسیار آورد در هنگام معاودت بواسطه
غرور و دو سه فرسخی دشمن فرود آمد بنای تقسیم اموال منتهو به نهاد خصم در
عقب تازان بود و از غارت اموال خود چون شمع کدازان از پی هم چون گران
خشم گران در رسیدند سردار را شکست دادند جمعی از لشکر منصور گرفتار شد
براز عقب او جماعت هزاره متعاقب و رایت ظفر طراز شاهزاده در انحوالی
متوقف بود هر کس از انجماعت از عقب لشکر سلطانی می رسید شخته میسر
شاهزاده او را گرفتار کرده شکم میدرید * بیان چپاول مالیه بلباس دودنجه
لسرداری امیرخان قاجار * درین سال چندین بار طائفه ضاله بلباس باعمال ساوج
بلاغ تاختن کرده چند نفر مقتول و قدری دواب و کوسقند بردند بوداق خان
مکری کیفیت تطاول را بدربار شوکندار عرضه داشت نایب السلطنه امیرخان
سردار قاجار را باجمعی از لشکر جرار پیاده و سوار و سرباز جلالت آثار باستبصال
انطالقه مامور فرمود سردار مزبور با سپاه ابوابی خود بخدمت مقررده پرداخته
جماعت بلباس چون سبیل بلاراد را ماکن خود دیدند از خوف جان کوچ کرده

کرده بگریختند و سردار همه جا با سپاه تاخته تا حوالی کرمان ایشان را دریافت
و باسر و غارت پرداخت و جماعت منجمه در حوالی کوهی سمسقان
مسکرم ساخته بودند مال و دواب و هیال و اطفال خود را در ان امکانه محکم
کشیدند و یوسف خان مرهنگ طایفه بهادران که عبارت از روسیه مسلمان
باشند داوطلب گرفتن سقنات بلباس شدند و از سردار از رخصت یافته در
اندک زمانی سقنات را گرفته غریب هشتصد نفر مقتول و هر چه داشتند غارت
کرده اسیر بسیار آوردند و موید محبتین از سردار شدند و سردار و سرهنگان
بعد از اتمام کار ایشان رایت معاودت بدربار سپهر مدار برافراخت و طایفه
منجمه سه سال دیگر بار دیگر در او ککای ارومیه سر بخود سری و دست بقار تگری
بر آوردند نواب نایب السلطنه باز در دیگر امیرخان سردار قاجار را باجمعت
بوداق خان و سربازان ابراهیم بیگ سر تنب و جعفر قلینان مراغه و لشکر گران
از سواره و پیاده بر سر ایشان تعیین فرمودند جماعت بلباس در حوالی کرمان
که محل سقنات و جمعت ایشان بود و قریب بشهر زور و سلیمانیه جمعیت کرده
با سپاه منصور بجزم مقابله و مقاتله صف براراستند سردار و سرکردگان سپاه
بای جلالت و مردانگی استوار داشتند چون بمحلات صحرای تاب آوردند
سرهای بلباس گوی آسیاچوکان قوام بادبایان در میدان غلطان گردید و خونها از
دم شمشیر و سرنیزهای عد و ندم بر جویها روان بالا خیره تاب صدمات دلهران
نیاورده دست از هم داده بگریختند و سپاه مظفر در کوههای کرمان که انتهای
محل نشین ان کسراهان بود دست بکسب و غارت و قتل و اسر و غلب بر آورده
انقدر کوسقند و کاو الوان الثواب و اجناس گران بها از زور و زور و نقره و طلا
ضرب خازیان ظفر لو اگر دیدند که محاسبان و هم از تعداد ان بجز و قصور اعتراف

نمودند کوشمالی چنان بران حکمرانان دادند که بعد ازین بسالها خیال مقصدت
و خوتریری بخاطر نخواهند گذرانند و سردرگم میان خود ز دیده در منازل
خوش خواهند آمد * و قانع سال هزار و دو و پست و سی و دو مطابق او دسبل
ترکی در میان معاودت مهروز ابو الحسن خان و آمدن اسکندر پیرملوف و ایلچی
دولت روس بمجه انجام صالح در بهان دولت ایران و روس و رفتن بدار الخلافه
المهران و معاودت او * و دیگر بار از تاتاریو بهار جهان پیر جوانی از سر گرفت
و کوش و کردن شاهدان اشجار از شکوفه و برك ز بود در بارگاه سلیمانی مجاس
عبار استه شد و غبار هم از حاشیه خاطر پیر و جوان بر خواسته اعلی حضرت
خاقانی بعد از انقضای جشن نوروز سلطانی روی بساختن مهمات ملک و ملت
اورد و رایت بیضا ضامت ساخت افزون چنین سلطانیه گردید و در منزل مزبور
بهرض با زیاتگان انجمن حضور رسد که مهروز ابو الحسن خان از پادشاه روس
رخصت انصراف یافت اسکندر پیرملوف را سردار عساکر روسیه و صاحب
اختیار کر جستان ساخته از عقب اولسقارت ایران مامور است کیفیت این
گذارش است که پیرملوف ایلچی روس با نامه دوستانه و تحف و هدایا
بکر جستان آمده و ماهی در انجام توقف و چون هواها اعتدالی یافت از
کر جستان عازم تبریز شد و نواب نایب السلطنه عسکر خان افشار را که پیش
ازین سفیر دولت فرانسه شده بود و مردی آگاه است بمهمانداری او تعیین
فرمود وقت ورود او تبریز بعضی از امر او خوانین ممالکت از ربایجان در
رکاب نظرفر نصاب حاضر بودند با استقبال ایلچی حاضر شدند جماعت سوار و پیاده
و تو بیجان نظام و افواج سرباز و مجاهدین از حوالی قریه سهلان تاز در دولتخانه
نایب السلطنه بانزده هزار سرباز و پست و پنج هزار سوار و از مجاهدین پست

بست هزار پیاده مجموع شصت هزار کس و چهل هزاره توب باز داشته بتظام
و ترتیب آر میدند و قریب چهل هزار کس از خرب و بومی اهل تبریز از اصناف
و خیره بهما شا حاضر و بود ایلچی ناظر و این همه مردم و اصناف و خلایق بتربیتی
و اینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان بدیدار بود و نه صدای اشکار
همگی چون نقش دیوار صف کشیده و کوش بر فرمان ایستاده و ایلچی را با احترام
تمام داخل منزل او نمودند فرمای آنروز شرف حضور لامع الثور نواب نایب
السلطنه دریافت و چون سخن صالح در زبان داشت و انتخاب میل چندان بصلح
نداشتند ایلچی مزبور را محبت و دلگرمی کامل حاصل شد و شکفتگی و سروری
صکه منظورش بود اتفاق بنقصد و بعد از چند روز توقف از تبریز روانه دار
الخلافه طهران و از قایم مقام صدر دولت بسبب بعضی مکالمات که ایلچی را صرفه
نبود دکران و دوران اوقات اردوی همایون ساخت افزون چنین سلطانیه بود
ایلچی وارد اردوی که همان بوی گردید و شرف حضور همایون دریافت تسوقات
و تحف که از انجمله یک زنجیر پیل بود که بپیر دستی زر کران سامری صنعت روس
از طلا و احمر ساخته و بشکل بدیع پرداخته بودند و حوضی بلور و موزی و
جام اینه حکمتی نمایی که در طول دو زرع نیم بود با سایر تحف و هدایا فرستاده
و برای هر یک از ارکان دولت و مقرران حضرت از صدر اعظم و قائم مقام و اعتماد
الدوله و وزیر تحف و هدایا ارسال داشته بود و تحف و هدایا را با نامه دوستانه
پادشاه روس از نظر همایون گذرانند ثمنی صالح داشت و استعدا میفود که از
طرفین تیغ خلاف در غلاف و دست کین در دست کین در استین باشد لهذا
اعلی حضرت خاقانی و نایب السلطنه و الخلاقه فرمان دادند که نظر بنخواهش پادشاه
روس و ثمنی ایلچی مزبور تهیه نموده در بنام وقتها اسوده در مناج باشد از طرفین

تنگ قضا هتک بر روی سالکات و سرهنگ نخر و شد و توب سخره سگوب هم
دستی شرار عالم سوز و سرکوشی قتیله آتش افروزی برای سوختن عمر دلاوران
از خشم درون نجوشد بالجمله اولیای دولت دوران عدت مطالب او را مقرون
باجتاج ساخته مقضی المرام و شاد کامش باز گردانیدند * در خلال این احوال *
احمد خان پیکر بکی و ریش سفید از ریایجان که از قدیمی چاکران این درگاه
و از محرمان بارگاه اسماں جاه بود در مراغه مرخص گشته جهان فانی را بدرود
نمود و خاطر خطایوب نایب السلطنه از واقعه ناگزیر او دلگیر گشت مایل اولاد
و اخلاف و منسوبان او گشتند از فقها و مجتهدین برای تقسیم اموال او بپورنه
از انات و ذکوة مقرر فرمودند و اموال ایشان در میان خودشان باین شرح
قبولی تقسیم شد و بحال دین جرود را به پسر بزرگ او حسن اقا که مدتها در جبات
بدر از وجودا گشته ساکن در السلطنه تبریز و در اقیاب رفت سایه نشین در
خدمت نایب السلطنه فرانت گزین بود مرحمت فرمود و بعضی از خدمات دیوانی
در تبریز نیز او رجوع کردند و حکومت مراغه به پسر دیگر او نور الله خان مفوض
شد و منصب سر بنی سرباز مراغه و مضافات را که اسکان بجمعه قلی خان که در
مخاربات روسیه و بلباس اناز دلبری و ثبات قدم ظاهر ساخته بود باز گذاشته
بعلاوه بحال دهخوار قانرا همه منصب مزبور ساختند و او که کان مورد نوازش
و التفات است و مقننر با مثال و اقران و سر بلند در میان همگان * و قانع سال
خجسته فال هزار و دو بیست و سی و سه موافق پارس پل ترکی و حرکت رایت
خورشید پیکر شاهنشاهی بعزم نظم امور خراسان و شکست فتح خان افغان
و اشوب ممالک قندهار و هرات و کریمخان و کور شدن فتح خان
بردست کامران میرزا * افتاب جهان تاب منزل حل تحویل و جهانرا بخرمی تبدیل

یل نمود چکار وک و سار بر شاخ ارغوان از خون نواز و شاهد کل در هر صدی
جلوه ساز شد شاهنشاه سلیمان دستکام بر تخت جهاندار ری زرقشانی آغاز کرد
و ابواب انعام و احسان بر چهره جهانیان باز فرمود چون جشن نوروز انقضا
پدید رفت و امور سرحد خراسان اختلال داشت سلاله الاطاب معتمد الدوله
میرزا عبد الوهاب را بانحد و تعیین فرمود که در خدمت شاهزاده حسنعلی
میرزا بوده با سقالت خوانین خراسان پردازد محمد خان و داد اسحق خان ترتیبی نه
چندان متوحش گشته بود که بوسیله رسل و رسایل بجان نثاری و خدمتگذاری
مایل گردید مع هذا الحاله دست نویسی بدامن دولت افغان زده بود و خوانین
دیگر از یکطرف بحکم رحیم خان والی ارکنج گشته او را بجد و ترس آوردند
باجمله قتی خان افغان که وزیر محمود شاه بودی آنکه با مصلحت و مشورت نماید
از ولایت کشته و پیش او رو کابل و قندهار همه طوائف افغان و زمین داور
لشکر خواسته می هزار سپاه نزد وی مجتمع و سایر تجملات و تدارکات او را ازین
قیاس توان کمر دبا اناثه و اسباب سلطنت بعزم قتل و جدال بجوالی هرات آمد
و رایت عقاب پیکر خاقانی بعزم دشمن شکاری و خصم اندازی بسمت ممالک
خراسان بالکشاگر دید در مقدمه شاهزاده حسنعلی میرزا را با سپاه ابوابیحی
خود بدفع فحی خان نامزد شاهزاده در حوالی هرات صفوف قتال برار است و قتی
خان افغان نیز با گردان افغان بای در میدان دلبری هاده تیغ سرافشان مبارزان
از مار فین آغاز سرافشانی و نیزه های افعی شکل خیران پیکر ان بنای جان ستانی
هاد در مپانه جنگ سلطانی تقدیم رفت شاهزاده حسنعلی میرزا در میدان رزم
از تالی خود مباشر حرب گشته بلاش مینمود بالاخره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم
شاهزاده مظفر و زید و رایت لشکر افغان نکونسا و سپاه ضلالت سبزه که عدت

مور و ماری بودند با فتح خان افغان و شپردل خان و برادرانش فرار برقرار اختیار
وده و در ده هزار کس از آن گروه اسیر و دستگیر و گریختگان انقوم با قلعه
هرات عنان یکران باز نکشیدند و بهر از عبدالوهاب معتمد الدوله بخلاف عادت
در مهرگاه قتال حاضر بودند است افغانه هکر قمار گردید پس از وصول مرده ظفر
مویک همایون خسرو داد که بعضی بنده و تادیب رحیم خان والی او را که از روی
بی خریدی و اشوب طلبی اقدام جسارت با حد و ترفن اقدامی نموده بود از چنین
میدان بخصت پیرا گردید او لا شاهزاده محمد تقی میرزا بالاسکر حد و فرساده منقلای
مویک بمشخر و شش از راه کالبوش مامور فرمودند و رایات ظفر ایات علی التعاقب
از راه بجا حرم و اسفرا این در حرکت آمد پس از وصول بحد و بام که مجرب و معسکر
نصرت فرجام و سعادت نقلی خان و سران نقایری را امن و مقام بود در میان
لشکر اطراف قلعه بام را فر و گرفتند تو بچیان نیز با توهای ثعبان نشان بر قلعه کبان
آتش افشان و در عرض دو ساعت باره قلعه بام را با خاک راه یکسان و شورش
مخبر حبان ساختند اهالی قلعه طالب امان و سعادت نقلی خان برادر و پسر و علما
و سادات را با کلام الله بشفاعت برانگیخته خود را به پناه اصطبل اسمان انا سرکار
شاهنشاهی کشیدند و سعادت نقلی خان خود نیز شمشیر حجت و استکانت بر کردن
انداخته بتوسط محمد قاسم خان داماد روی التجار بدرگاه اسمان جاه نهاد از مراحم
بید ریغ خسروانه مشمول غنم و توقد شاهانه گردید با اولاد و احفاد خویش
در مویک ظفر طراز با و از جان فشانی قیام و اقدام مینماید و در خلال این احوال
معروض مقربان در کاد جلال افتاد که رحیم خان پس از وصول شاهزاده محمد
تقی میرزا از اسامان خود در ایچد و در دره کتر انداخته بنای خرابی و اشوب در
ان حد و دهاد چون منظور ازین رکعت میمون تدبیر و تنبیه ان بر کشته بخت بود

بود اعلی حضرت خاقانی با منخب سپاه جرار ایماغار فرمودند در هشت فرسخی دره
کتر اوضوح پیوست که رحیم خان از غزیم فهمرمانی خبردار تاب ثبات و قرار
در خود ندیده بنه و اخرو ق خود را با چند مراده توب گذاشته از راه بیابان
بی اب راه فرار برداشته اکثری از همراهان او از تشکی و حرارت آفتاب هلاک
و بنه و اخرو ق او را جماعت تکه و فوجی از عساکر منصوره که بمعاونت انهامامور
بودند غارت هکردند و نجفقلی خان شادلو چون از اعمال سابقه خود متوحش
و در قلعه خود محصن بود شاهزاده محمد تقی میرزا بالاسکر ظفر او اطراف قلعه را
بر کار ایسافر و گرفته بلام از قتل و غارت برداختند نجفقلی خان عرضه را بر خود
تک دیده اند را استیمن در آمد و توسط شاهزاده محمد تقی میرزا طالب عفو
تقصیرات و ملامت شاهزاده مقرون با اجابت گردیده و اقاخان ولد خود و محراب
بیک و شرف خان بیک برادران خویش بایست نفر از معارف هکد خدایان
و ریش سفیدان ملائقه شادلو را کسر و داده متقبل دادن تو گوهر گونه خدمات
دیوانی گردید و شاهزاده حسنعلی میرزا که پس از شکست فتح خان مامور به تنبیه
محمد خان قرایی و انتظام ولایت حدریه بود با عساکر خصم شکر عازم ان بوم
و بر اولاد قلعه بوری با اباد را که حصن حصین و حصار میمتین بود و صدقه تو بهای
قلعه کوب باز من یکسان و پیورس اقدام نموده لشکر ظفر فرجام باره توره را
مخرو و محصن انجا آمد مر ساخته پس از ان بتسجیر قلعه تربت حدریه برداختند
محمد خان قرایی خود را در ورطه هلاکت گرفتار دید شمشیر ضراحت بگردن
انداخته و با برادران و اباع روی مویک شاهزاده او رد و طالب امان گردیدند
مز احیم بیکران شاهنشاهی شامل حال او آمده و راعقو شامل امیدوار فرمودند
در بخاری این اوضاع جا ملاخان ملا باشی شاه محمود افغان بعد رجسارت

واقدم فتح خان و تمامی مصالحت و مسالمت از جانب کارکنان اران شوکت ابد
اقتران بخدمت شاهزاده حسنعلی میرزا وارد و اراده ورود بار دوی همایون
داشت شاهزاده خبر ورود او را عرض داشتند و اعلیحضرت شاهنشاهی
فرمودند که مشارالیه را بار دوی که همان بوی بازند دهند و شاهزاده بکارکنان
شاه محمود اعلام داد که هر گاه فتح خان را بسزای جسامتی که در زیدیه مقید
و محبوس روانه استان معدلت بنیان نماید که با کان ابواب رحمت و رافت
بر چهره امال ایشان باز خواهیم داشت و الا آماده باشند که انشاء الله الرحمن برای
فتح قندهار و کابل جنو و جبار آماده کار زارند ملبوس خان برادر میهن رسید محمد
حاکم کلات با زعمای عظمای جلاپور و ریش سفید طایفه تکه و سالور و ساروق
و اهالی ولایت سرخس و مهبین و درون و ایپور و نسا جمله بقدم اطاعت
و خدمتگذاری وارد حضور همایون گشته مورد تفقدات شاهانه و انعامات
و تشریفات خسر وانه آمدند و بدرخان برادر بنیاد خان هزاره نیز با اعیان
و ریش سفیدان هزاره شرف اندوز و مشمول مراحم انصوری گردیدند درین
رکضت میمون همه مهمات خراسان و لغور و مرجات آن شهرین انتظام و همه
امرا و خواتین و حکام و اشریفات و انعامات پادشاهی حاصل و در هشتم شهر
شوال هوکب ظفر طراز بخدمت زیارت و تقبیل حبه علیه عرض مرثیه و روضه روضه
رضویه روانه مشهد مقدس معلی و بعد از حصول زیارت معاودت بدار الخلافه
فرمودند و بنیاد خان هزاره معتقد الدوله میرزا عبد الوهاب را با معارف
و که خدا این هزاره بخدمت شاهزاده حسنعلی میرزا روانه نمود و شاهزاده را
وسپله جزام خود ساخته و با کمال ندامت اندر و کردانی سابق متعهد خدمتگذاری
و مستندی گذشت و اعیان شهر یاری گردید و معتقد الدوله از خراسان بدار

بدار الخلافه طهران پوست پس ازین حالات شاهزاده محمود بقدهار شتافت
و کامران میرزا بمرات آمد و فتح خان و زیر و شپردل خان برادر او را محبوس کرد
و دو چشم جهان بین فتح خان را بکرتک قهر کند شپردل خان از شهر بمرات گردید
روانه نماند علی شد و در اینجا طایفه بارگرای و خلیجایی عملیات خود را جمع
نمود و باراده اینک هر گاه کامران میرزا از بمرات بیرون آمد سر راه او را گرفته
با او بر او یزد و برادران خود فتح خان کور و شپردل خان را از حبس خلاص نماید
کامران میرزا از شنیدن این خبر با شپردل خان بنای صلح و سازش نموده
بر رسیدن قندهار بر پدرل خان را مرخص نمود از قرار عریضه که شپردل خان بدربار
شوکت مدار ارسال داشته بود در روی این مطلب نگاشته که چون خبر کوگردن
فتح خان با طرف ممالک قندهار و کابل و عکشمه بر میسر مدد در هر جا از برادران
فتح خان صاحب مملکت و اختیار بوده اند ازین کار سر تا فقه هم یک بدست
ازیزی پادشاهزاده از اولاد تیمور شاه و غیره سر بطایفه بان و عصیان بر آورده اند
محمد عظیم خان صوبه دار کشمیر دوست محمد خان و یار محمد خان برادران
فتح خان را در پیشاور شاهزاده ابوب را بر تخت نشاندند پیشاور و ایکنی
او را متصرف شده و با شاهزاده محمود دعوا کرده و شکست داده اند و کوهیات
و بوسف زالی را تا جلال آباد متصرف شده اند و در ثانی باز محمد عظیم خان صوبه
دار عهد الحجار خان برادر فتح خان را با محبت و اخراجات بسیار از کشه بر به پیشاور
فرستاده که مصحوب دوست محمد خان بتسبیح کابل بر دازد و نیز محمد عظیم خان
و برادران فتح خان محمد زمان خان برادر خود را فرستاده شیخ الملت شاه را
که در میان فرنگی بوده و آورده باشند در خان حاکم دره مقانله و او را شکست
داد و دو نفر شاهزاده محمد هاشم و سلطان اسد نام از پیش شاه محمود ذکر گشته

نزد شهر دل خان و برادران او وقتد بر دل خان با جمعیت در رکاب محمد هاشم
بطرف بلوچستان رفتند که مالکات دیوانی انجام و شکار پور را جمع نماید شجاع الملک
و محمد زمان خان و شاهزاده محمد هاشم و بر دل خان در بلوچستان جمعیت منعقد
ساخته بالشکر ارسته حاضر و آماده و از کابل نیز هید الجبار خان و دوست
محمد خان و برادران در رکاب شاه ابوب و شهر دل خان نیز با سلطان اسد و جمعیت
خود همگی متفق اللفظ و الا را ده عزیم خود را اجزم کرده اند که در اول نوروز
بر سر قندهار روند و کهن خواهی از شاهزاده محمود و کامران نمایند و شهر دل
خان در عرضه نکاشته بود که بغیر از هرات و نصف قندهار جایی در تصرف محمود
شاه نمانده و نصف قندهار بایل و الوس و طائفه غلیجانی و مهند و نوسف زانی
و نصف درانی در تصرف شهر دل خان است و میر افضل خان اسحق زانی اراده
داشته است که با اولاد تیمور شاه خدمت نماید و او را تطبیع و تحریص کرده رای
او را منحرف ساخته اند و با بر دل خان روانه بلوچستان شده با جمله دران حدود
قنده عظیم بر پا گشته تا زوری پرده غیب چه رو نماید و وقوع این امور بقامی
از نیروی طالع شاهنشاهی است * از جمله وقایع غم افراز اخیر این سال سه
روز بعد بعد مانده و وفات حاجی محمد حسین خان قاجار مروی اتفاق افتاد *
و او از اکابر امرای دربار که و آن مدار صاحب فضل و ادراک و معروف
بطاقت لسان و مشهور بقصاحت بیان ادیبی کامل و امیری خوش عقیده
و صاحب دل و مردی از مبدعه و فصیحی کامل عبار و سنجیده و همواره در خلوات
و جارات منظور نظر شاهنشاه کامران و مورد مخاطبات و مکالمات و اور چشمه
شان و قریب بوفات خویش مدرسه در نفس الخلاقه طهران ساخته و در بامی
او عادت سلیقه و نظافت و رونق بیگانه برده مدرسه فاضل گماشته و روایت

نب و و غایب طلب را از مداخل و اموال خود مقرر داشته و حیرات مدینه را
بوجود طلب صاحب ذهن مجدد و سعی ارسته و بعد از معاودت از حضور
قبض کتجو ر سلطانی تقییر لباس مکرده با محاسن سفید و نیت سعید در حجره از
حیرات انجام که مخصوص خود بود قرار میگرفت و بعبادت و مذاکره و معاونه
و صحبت علما و امر او اشرافان و کبر و عظام مشغول بود و نهایت عزت و اعتبار
در خدمت پادشاه کام حکار و شاهزادگان بلند مقدار داشت معزز و مکرّم
میزبست و بعضی اوقات شاه و شاهزادگان بچین قند و مسمادت لزوم سر منزل
او را محسود کاخ هشت برین میفرمودند چنان بود تا بمرثی و تواج که بر مرخص طاری
شده بود رخت از جهان برداشت و جهان بر جهانان گذاشت عاقل سعید و ممان
چند بعد از وقوع واقعه مهمات او خاطر خاطر سلطانی از کمال چاکر نواری
و قدر دانی تقییر یافت و تمامی شاهزادگان ملول گشتند و جای آن بود چه بسیار
که همان جنده بست مدتها امیری چنین صاحب فضل و تمکین پرورش دهند
با جمله بفرمان اعلیحضرت خاقانی کار گذاران در بار سلطانی بخش او را با تدارک
و سامانی لا ینق و تحویل بنیف اشرف کردند * بیان وقایع سال بیست و نهم
قال میرا رود و بست و سی و چهار هجری و وفات میرزا محمد شفیع صدر اعظم
جهان را از فرورود موکب چهار رونقی دیگر فرود و چکا وک و سایر بر ساختار
بنای انچه سازی و ترمیم بود جهان جوان شد و مرغزار زمین از طراوت فروزدین
رشتک لسن زار استمان گردید و نواب اعلیحضرت سلطانی بعد از انقضای جشن
نوروزی روی بساختن مهمات ملک و ملت نهاد و دست در بیستال بر کوه
باشی کشاد و در همنکام کوچ از دار الخلاقه طهران بچین سلطانها صدر اعظم میرزا
محمد شفیع را مرضی طاری گشته قدرت مرافقت اردوی کبریا شکوه نبات

و بموجب فرمان قضا حیران از رکاب جوز امثال تخلف جنبه بدار السلطنه قزوین
نقل و تحویل نمود که شاید در آن خطه بملاوای اطبای حاذق صحت یابد و بخدمت
اسمان رتبت شتاید بعد از ورود بقزوین مرض او روز بروز اشتداد یافته
روی به عالم عقبی نهاد و همیش زیاد از هفتاد بود و او از اعظم مقربان حضرت
سپهر رتبت و از اول دولت خاقان مغفور از چاکران معقد دولت ابد دستر
وزیری غبور و صدوری بقطانت و کار گذاری و کار دانی مشهور و در استان
اسمان تمکین سالهادر حضر و سفر بجلایل خدمات سلطانی مراحل جوانی ملی کرده
و در خدمت و جانفشانی مولی سفید نموده نفس او را نیز با کمال اعزاز و احترام
و قرا و حفاظت و امنیت کار دانی روانه نجف اشرف فرمودند بعد از چندی منصب
صدارت اعظم بحاج محمد حسین خاں اصفهانی تفویض رفت و این منصب که عهد
مناسب بود و مایه افتخار و اعتبار او مینمود بر دیگر مناصب او افزود * بیان
جشن عروسی نواب امیرزاده اعظم الفتح محمد امیرزا * عزم و الا همت نواب
نایب السلطنه تقاضای آن مینمود که در ری از دراری سلطنت و گوهری که انمایه
از مغز دارالی و شوکت برای نواب امیرزاده اعظم خواستکاری نماید اهل حضرت
شاهنشاهی در دلفروز صدف امارت و شوکت مهد علیا و ستر کبری برای حرم محمد
و جلالت صیده مرصبه فخر الامراء الکبار محمد قاسم خان قاجار را که هم از گوهر
دریای سلطنت بوجود آمده بود مناسب دانسته رخصت جشن و سرور دادند
بنامهلی هدایا نواب نایب السلطنه العلیه فرزند دیندار اباتداری کی شایان و معتقدان
کار دانی و هسین خان سردار بیکار بیکسی ایروان بدار الخلاله طهران فرستادند
و در آن خطه در خلل سلطنت و سایه رافت خاقان جبهه بنای جشن عروسی
بر حسب دلخواه نهاد شد و صغیر و کبیر و امیر و وزیر بچشم سور و سرور بر

برخواستند و بحالس و محافل هبشرا چون روی حور را راستند و بعد از تصال
ماه و خورشید پیشکشها از امر او و وزیر از زینت کلاه حضور خاقانی گذشت
و سر و برهیریک از خدمتگذاران بخلاص اقباب شعاع محلی و مزین کشت و بعد از
چند ماه توقف امیرزاده از دربار سلطانی مرخص گشته با حرم محترم و جمعی از
خاصان و جواری حرم عازم دار السلطنه تبریز و درین خطه نیز مراسم جشن
و جشن و سرور و وعیش و جهور از سر گرفتند * بیت * تاج جهان باد جهان جمله
بیکام شه باد * حضرتش مامن احرار و دل آکبه باد * لشکرشرا که بتدیه رعای
روی دهند * مدد از لطف الهی و رجال الله باد * ظفر و نصرت و اقبال و خداوندی
و جاء * هر کجا رایت شه روی دهد همه باد * بیان وقایع سال خجسته فال هزار و
دو است و سی و پنج هجری * دیگر بار جهان بر سیم دیرین خرمی تاز کرد
و مشاطه ابر از آرمی چهره شاهد کل را غازه و صوت بلبل را در حرم چمن بلند
اوازه ساخت شاهنشاه اعظم ملک الملوک عالم برای جشن نوروزی بر فرزند
جم نشست و کار کند از آن دربار اسمان مدار مجلس همدراز بود دیگر بستند
دست کان یمن بجز بسار سلطانی بردست کامرانی آغاز زرافشانی نمود چون
جشن عید انقضا وقت سلطان کامکار روی بساختن مهمات مملکت او رود
و خلایق در مهد امن و امان اسوده بودند و درین سال چیزی که لایق سیاق
تاریخ باشد از او را برده خفا بر صه ظهور و جلوه نمود مگر اینکه جماعت روسیه
در ولایات منصرفه خویش بنای بدسلوکی با سرخای خان لکزی و مصطفی
خان شبروانی و مهدی خان قریباغی نهادند و ایشان از وطن مالوف دل کننده
روی آمدند و بار رافت مدار نایب السلطنه او کردند و مورد نوازش و التفات
از شاهنشاه عالم بنام و حضرت نایب السلطنه گردیدند و بزرگ روس جماعت

شیروانی را از حکومت کوچانیده در شهر قدیم شاهی مکن داده بنای آبادی
زیادند و در آخرین سال قاسم آقای حیدر انلو از حوالی چالدران و محالات خوی
با جمعی از طایفه بی عاقبت خویش روی گردان شده بروم رفت و در راه کت
روم نشاء قتمه و فساد کشته مزید علت بدسلو کبهای پاشایان و باعث خرابی
وقال دولت ایران و روم شد چنانکه نکاشته قلم بقر بر و تحریر مگردان شاه الله
تعالی * بیان وقایع سنه سیلان ایل طایق سنه هزار و دو دولت و سی و شش
هجری و توجه ربات همایون شاهنشاهی بسمت خراسان و اطاعت تمامت خوانین
خراسان * سلطان بهار دگر بار چهارم را خوشتر از عهد شباب ساخت و سرو
صنوبر بالباس اختر قد دلا را بخود تمامی و جلا و سازی بر افراخت شاهنشاه عالم
بنام برای جشن نوروزی و زبیر تحت مرصع نشست و از خر و غنای و حاج شکوه
ناج سلطان انجم شکست و دست جو دو احسان بر کشاده درهای نته بر روی
چو کباب نور و دست بهدار اتصای جشن نوروزی بفرخی و پیروزی بهمت همایون
بسیاختن بهبات مملکت و نظم امور دین و دولت پرداخت چون چند سال بود که
حکایت مالک خراسان اختلالی داشت همای رایت همایون بسمت ان مملکت
در پر و از آمد و خوانین انحد و دقتدار ادب و جان نثاری بر کف نهاده در پیشگاه
همین و نیاز آمدند و سر کشان ان سامان که پنهان جوئی و معاذیر ناپدید کرد
نسطمالت و خدمت بودند از انتشار اخبار غریب برق انار و استماع حرکت
را باستانه رت شعار از افعال و احوال سابقه نادم و پشیمان و از رعب و هراس
بدریل محو و اغماض خسروانی مفسد کشته بعد از وصول موکب انجم شکوه بچین
نکه در حوالی خان ایلخانی حاکم خجوشان و بیکر خان ماکم دره جز و بختی
خان شازده ایران و برادران خود را بر سر کر و با اعیان ولایات ابواسمعی خود

خود و پیشکشهای شایسته روانه در کاه جهان بنام نمودند و در چین همزبور
و اندر کباب منصور و شرف اندوز و خاکبوس حضور شوکت دستور شدند
چون موکب ظفر لزوم سلطان افان ساخت ارای چین خوش بیلاق کردید
بسران خوانین اعراب و قرایی و غیر هم که امیر عالینقی خان حاکم تون و طبنس
و امیر علی خان حاکم قاین و محمد خان حاکم تربت حیدریه شرف تقیبل استان
امان بنیان در یافتند و ملتزم رکاب و متوقف دار الخلاقه طهران و کوچ و اطفال
خود را نیز روانه ارض اقدس نموده قبوض رسیدگی از عکار گذاران انجام نظر
اولیای دولت قاهره رسانیدند و همگی از روی ضراحت متقبل هر گونه خدمت
و تکفل بندگی و اطاعت گشتند * مامور شدن شاهزاده حسنعلی میرزاه شنبه
بنیاد خان و شکست سپاه هزاره بر کفت غازیان طفر نشان * چون بنیاد
خان هزاره با عانت والی مینه و بالامر غاب و با خوا و اعانت جماعت هزاره و ایلات
نواحی هرات فریفته شده کمند سر کشی را تاب و شیخ غرور را بهوس غلبه بر لشکر
منصور اب داد و باستطهارشش و هفت هزار خالوار از هزاره شراره شرارت
بر افروخت و در حد و دبا خیزد و شهر نورایت مفسدت و خود نایبی بر افراخت
بخیال اینکه هنوز عساکر منصوره شاهزاده حسنعلی میرزاه پیوسته اند در میانه
اتنها ز فرستی نماید و کوی ظفر را باید شاهزاده را اگر چه اکثری از نوکر ولایات
دور دست خراسان که مامور بیدیکر سرحدات بودند بر کباب نه پیوسته با همان
چهار پنج هزار سوار و پیاده که از متشهد مقدس و حوالی انحد و در فرام داشت
بفرمان خدا بود اگر همت بدفع بنیاد خان که داشت بنیاد خان با فرور و استکیار
بی شمار در چین باخیزد شاهزاده از اده صقوف کارزار برار است و در میانه
محاربتی شدید روی نموده بعد از کشش و کوشش شکست به بنیاد ارکان بنیاد

خان افتاد جمع کثیر مقتول و جی خفیر اسیر و دستگیر و بقية السیف رهنورد
اوادی فرار و ادبار گشتند و غنیمت و کسب بی حساب نصیب غازیان ظفر
صاحب خراسانی گردید و قلعه های اطراف باخر زکمه در تصرف بنیاد خان بود
تصرف اولیای دولت جاوید بنیاد درآمد و اعیان هزاره که در آنجا بودند
و اشتهار از روی عبودیت و استمال بدولت بی زوال بخدمت شاهزاده امیر
مستعد خدمتگذار می شدند شاهزاده اعیان هزاره را با بر اهریم خان بکلریه کی
هزاره که در مسالک خدمتگذاران منسلک بود سپرد و قلمه بنیاد خان در آنجا بود
فرو نشست * مامور شدن شاهزاده محمد قلی میرزاه تهنیه تر که آنان تکه
و استمال انجماعت به هفت رایت ظفرایت * در آن اوقات ترکمانان تکه باغرای
رحیم خان والی خوارزم و چاول که عادت ایشانست چسارتی کرده
رخسارتی باغالی جریین و سبزوار رسانیده بودند اگر چه علمبرادشان قلمی
حاکم جریین هنگام معاودت انجماعت سز را بر ایشان گرفته اسرار اموال منهوبه را
استرداد و قریب بجهل نفر نیز از آن گروه قلمه از کین بقتل رسانیده بود و قریب
یکصد نفر هم زنده دستگیر و روس مقتولین را با اسرار روانه در کاه اسمان جاء
ساخته و لیکن چسارتی چنین مستلزم تهنیه کامل بود شاهنشاه اسلام بنام
شاهزاده محمد قلی میرزا والی استرآباد و مازندران را با جمعیتی از عساکر ظفر
نشان به تهنیه طایفه تکه مامور و شاهزاده بعد از عبور از سهند و چند روزه و الفقار
خان دامغانی را با جمعی از سواران رکابی و تفنگچیان جلالت بنیاد استرآباد
و مازندران از پیش روانه و بقتل و اسیر و چاول جماعت تکه ساکن بام و بورمه
که از معتبرین طایفه بودند تعیین فرمود و مامورین در طلوع عید سعید
فطر که شبام حیات و صبح ممات آن زمره خباثت آیات بود تا که آن ناخن

ناخن آوردند و در صدمت اول جمعی کثیر از مردان ایشان طعمه شمشیر و دو
هزار نفر از صید آن و رجال و نسوان مشکین خال بکند اسیر و استصال گرفتار
ساختند زیاده از بیجا هزار شتر و گاو و گوسفند و اسب و مادیان و اموال
و اسلحه غنیمت گرفته رایت معاودت بر افراختند و اسیری چند از زوار مشهد
مقدس و تجار و معامل و غیره که در سنوات سابقه هنگام دزدی و تاخت بدست
آن گروه خذلان بر روه افتاده بود و گرفتار مشقت و شداید بی نهایت آن زمره
بی عاقبت بودند ازین دست برد مستخلص گشته بای خلاصی بر اه اوطان مالوفه
نهادند و زبان بشکر گوئی و دعا خوانی و ثنا جوئی دولت روز افزون گشادند
و از تایدات اقبال بی زوال آنکه فرستاده کان شایر ادکان که مبشر اخبار نصرت
و مبشر آثار رحمت بودند هر دو در یکروز و دو ساعت از یکدیگر فاصله باردوی
کجهان بومی رسیدند * شرح مختصری سو مسلوک سر حد داران ممالک روم
با اولیای دولت قاهره و بواعث حرکت رایت نصرت طبر از نایب السلطنه العلیه
بان مرز و بنوم * از جمله اطوار ناخبر و خلاف قاعده دوستی دو دولت یکی
این بود که با خجاج و زوار که هر ساله عازم بیت الله الحرام بودند هر سال نسبت
بسال سابق بد سلوکی باشایان در نژاد بود با اینکه بارها با اولیای آن دولت اظهار
و هر ساله احکام متعدده صادر گردید که باشایان در هر یک از ولایات عثمانی
لازمه حسن سلوک و مهربانی با خجاج و تجار مسلوک دارند بعد از صدور آن
همه احکام شدت عمل حکام محلی رسید که در سال گذشته جمعی از خادمان
حرم پادشاهی که در بسیار طریق حجاز بودند در ولایت ارزنة الروم و حلب جمعی
از جمله که در کجیان مصمم شده بودند که بسرا برده خادمان حرم در آید و اکرم مالی
در آنجا بپند که آن با زیافت شود و اصلا اعتنائی با حکام دولت که در دست

همراهان حرم عورت نزدنگردند و احترامی از مقرب الحضره مهرزاده پرتوا که
از اولاد محمدالدوله اتق حاجی ابراهیم خان شیرازی است نفوذند بعد
از آنکه این مقدمه کوشید اولیای آن دولت شد بهیچوجه در آن باب اظهار احتداری
نشده تا سیاست مرتکبین چه رسد و هم در آن اوقات مالی از تجار اینند و در
دو حوالی ارزنه الروم بدست بی پروایی دزدان آن مرز و بوم بیغمارفته بود خسرو
محمد پاشا اصلا غور رسمی نفورده چون در مقام گرفتن اموال از مرتکبین برآمده
هر چه استرداد نموده بود تمامی را برای خود ضبط نمود و صاحبان مال چیزی نداد
دیگر آنکه حافظ علی پاشا علا و بهر سو مسلوک و بحاج با حجاج که از حد تقریر و تحریر
افزون برد سلیم پاشا متصرف مهر زامش قول اغرا و تحریک اگر ادسیکی و حیدر انلو
ساخت و شرحی چند سلیم پاشا نوشته اسناد کفر و زندقه و بدعت بمسلمانان
این ولایت داد آن تحریرات که عند الحاجه حجت است الحال در دست اولیای دولت
موجود است و سلیم پاشا نیز حسب الاشارة او در تحریک و اغرا کوتاهی نکرده
تمامت طایفه حیدر انلو و بسیاری از سیدکی را فریب داده با نظرف برده و بمخلاف
عهد و شرطیه این دولتین اظهار اصحاب نمود بعد از آنکه شکایتها و اظهارهای
بی در پی با اولیای دولت و سر جنکران روی داد مقید بنفقا و حسن خان قاجار
بمحکم نایب السلطنة العلیه با جمعی از پیاده و سوار برای آوردن طایفه حیدر انلو
از ایروان بان سمت روان و از قرار حکم اشرف لازمه اهتمام بعمل آورده بود که
در انشای عبور بقدر سر مو بی ضرر و آسیب بمال و حال و غله و حیوانات مرض
راه ترسد و در حقیقت حسن خان رفتاری در آن حد و دهنو ده بود که در قوه
هیچ قافله و کاروان نبود و چون منظورش کوچانیدن ایل بود بملازمت و اطمنان
لهذا او وجعت او در خیم و چادرهای خود اسوده سلیم پاشا علی القفله با تمامی

می جهت خود بر سر او آمد و حسن خان نیز لابد و ناچار بمداخت ایشان پرداخت
اگر چه سلیم پاشا از این سود اسودی ندید اما صد رفتنه و فساد کردید و در
اصحاب ایل حیدر انلو و اینهمه نبات قدم و زبید و از رهگذر این خلاف عهد
فیما بین دولتین مشمول نوازش سر عسکر و اولیای آن دولت شد بعد از آنکه
خسر و محمد پاشا بسر عسکری ارزنه الروم منصوب گشت باین گمان که شاید
رفتار او از حافظ علی پاشا بهتر باشد و باینگونه خلاف حساب راضی نشود اولیای
این دولت چگونگی امور را بسر عسکر و اولیای آن دولت مرقوم داشته کار
کنداران این دولت منتظر بودند که رعایت عهد فیما بین بظاهر و در رسد از
انطرف گناه اظهار شد که حیدر انلو از جمله ایلات ولایت عثمانیست و گناه جواب
این بود که طایفه مزبور خوش نشین ولایت و مطلق العنانند و حال آنکه اطلاق
هنان اینگونه اشرا سوای اذیت و اضرار و افساد ذات الدین مضر شری و عیث
اثری نبوده و منافات این دو سخن کمال وضوح و ظهور دارد و مزید بر آن طایفه
مزبور چند سال پیش ازین باتفاق جعفر قایمخان جنگ وجدال بانایب السلطنة
نمودند و اگر بمملکت عثمانی متعلق بودند این جنگ و قتال آنها با دوستی و التیام
بین دولتین منافات داشت و نقض عهدی بود که ابتدا از آن طرف روی داد
دیگر حافظ علی پاشا تحریک اگر ادبری بکردن مال اهلالی سلماس نمود باینکه یکی از
امکنه سلماس که موسوم بچهری بود برای دزدان و سارقین اگر ادما من و ممکن
شد و دزدان در آنجا قمر اریافه بقتل نفوس سلماسی و غلب و غارت اموال آنها
و سایر مسلمان می پرداختند بعد از آنکه خسر و محمد پاشا بسر عسکری ارزنه
الروم منصوب شد محمدی از خود روانه دار السلطنة تبریز ساخت و در صدد
ادعای چهری بر آمد و از نظرف بر رعایت اهرا ز سر عسکر حاجی علی بیگ که از

۱۷۴

جمله معارف که خدايان بود برافتت فرستاده او مامور با رزنة الروم و مقرر شد
که در امر چهری گفت و شنودی موافق حق و حساب نماید تا بعد از مه اودت
او درین باب موافق صلاح و صواب معمول و مرتب کرد و در سر عسکر مزبور
رویه صلاح را منحصر بهین دانست که حاجی علی بیگ را محبوس و تکلیف تقویض
چهری بخود او نماید و دیگر حافظ علی پاشا بعد از عزل از سر عسکر از رزنة الروم
لقارص منصوب شد و جعبتی بحد و دایره و آن فرستاده جمعی از سکنه دهات
ایروان و اگراد انجار اقل و غارت نمود دیگر صادق پاشا و لد سلیمان پاشای سابق
که وزیر اصره و بغداد و مشهور عرب و عجم آن دیار و این بلاد است یابین
حد و دامنه اراده داشت که در سر حد ولایت ممکن شود اولیای این دولت
در جواب او نمودند که تصاحب تو ممکن نیست و توسط تو بان دولت مقرون
بصلاح حال و فراخیال تو خواهد بود و مشارالیه با مهمانداری از معارف این ولایت
و نامه و مساطت امیر بیکمال امیدواری روانه اند دولت شد چهار ماه او را
بامهمانداری در رزنة الروم باقی و جعی محبوس بعد از آن مهمانداری را بدو
جواب روانه و صادق پاشا را با همگی همراهان حکم تخمیناً بیست نفر بودند
که سفند وارد میدان از رزنة الروم سر بریده سرهای ایشان را با سلا ببول
فرستادند و درین چند سال سلوک پاشایان سرحدات ازینگونه بود که بی ملاحظه
اتحاد و دولت در میان با شوب جوئی و تصاحب وقت و فساد می برداختند با اینکه
سر عسکران دور و زری در ولایات ابواب جمعی خود کمان تمکن نداشتند هنوز
بنشسته بر مسند حکومت حکم بر خوانستن می رسید و هنوز استقلال نیافته فرمان
عزل و قتل از دربار قصری صادر میکردید اگر چه بارها از جانب دولت علیه
بر آن مغروران نصایح مشفقانه و مواظبه عاقلانه اخبار و اعلام میشد منشا اثری

ی و مقید نماید نبود و همنان چنین مینمود که ازین حرکات ناملازم کارهای بختی
دولت همانی خام و رجال دولت ایشان تمام کشته و کزنه چه معنی داشت که کار
صکداران آن دولت نسبت بخدام حضرت نایب السلطنه که صورت رفت و رحمت
و مایه امن و راحتست بقتله صکری و در شت خوبی و کینه وری و سینه
جوئی بر خیزند و مع هذا از اخبار و اعلام منع بزرگنکشته کار بجایی برسد که لشکر
سلطانی بچنگ و جدال بر خیزند و غبار غلب و قتال آنکه بزند و رسته اتحاد و دولت
بکسی تخته کرد و خون جمعی در میان ریخته شود با جمله نواب نایب السلطنه که دریای
احکام و کوه و قار بودند حرکات ناصواب ایشان بر تافته بعد از عرض و استشاره
بدرگاه عالمانینا بر کوب لشکر جهان اشوب و اجتماع پیاده و سوار سر باز نظام
و تو بخانه فرمان داد و بیک رکعت و نه تحت فتوحات عظیمه میسر کردید
و کیفیت آن این است که نواب نایب السلطنه العلیه در دوازدهم شهر ذیحجه
الحرام از تبریز کوچ فرموده بلده خوی را مضرب خیام ظفر فرجام ساختند و در
چین توقف در بلده خوی احمد افندی دو اتی از جانب سر عسکر بعجز و ضراحت
و بوزش و شفاعت آمد چون تقریرات او در میان دولت مبنی بر تسو و تسویه
و ممالطت بودند نه رفع مواد اعتماد و تسکین نایره فساد بنیام علی هدای نواب نایب
السلطنه حسن خان قاجار را در مقدمه تعیین و موکب منصور علی التعاقب
در حرکت آمد در منزل چالدران بدشرا اقبال مرده رسان این اخبار مسرت
انار شد که حسن خان سپاه روم را شکسته و سر و اخترمه و تو بخانه و جبه خانه
اخبار امتصرف و از انجا بطرف تبریز قلع که از جمله حصون بحکمه اندی است
شافته بفریخت خجسته قلعه انجار اسخر و مفتوح نمود بعد از وصول این خبرهای
رایت ظفر نشان بحد و دیار بید و وان در طهران آمد قبل از آنکه افواج سپاه بمنزل گاه

فرود آیند در جانب غربی بایزید مقام زنک زور که به بدوش ماه و هور بود محض
ورود قراولان مظفر و فتوح و مسخر شد و عیون اهل شهر بایزید از بیم صدمت
غازیان بدیل امان توصل جستند و قضاة علماء و سادات وارد روی کپوان
مدار و از نواب نایب السلطنه زهار خواستند و حضرت نایب السلطنه مسول
انهار با جایت مقرون و تمامت سپاه را از مداخل و مزاحم شهر و بلوک ممنوع
و تقوای حسن سلوک مامور داعیان ملک و وجوه شهر را با طمینان مستظهر
ساختند و از اتفاقات بهلول پاشا متصرف سابق بایزید که مدتی مدید در ارتبه
الروم مجوس و از منصب و ایالت و فتوح امور خویش مایوس بود با اشاره
سر عسکر از حبس رسته و بقلعه ان سرای پیوست و باسی از شب گذشت به مرده
ستیز او بر نشست و بجانب زنک زور که موقوف قدری از سپاه منصور بود توب
و تنگ بست و قلعه ان سرای بر فراز تپه شامخ واقعست و از بلندی و رفعت
صراحت گریبان چرخ کردن بر آورده و از نظاره ان کلاه نظار کپان از سر افتاده
علی الصباح نایب السلطنه از ورود بهلول پاشا با خبر و از فتنه سر عسکر مستحضر
شدند فوج بهادران و تیب یوسف خان را بسر کردگی امیر اصلان خان دنبلی
بر سر شهر و قلعه مامور و بهلول پاشا را بحضور خواستند بهلول پاشا بعد از آنکه
بک برادر خود را بسر عسکر عسکر و داده بود دیگر خود را با یوسف خان
بارد روی منصور فرستاد نایب السلطنه عند زنا و وجه او را قبول نفرموده در باب
احضار او تا کبد و تهدید کامل فرمودند از امنه شهر و اکثر داعیان اسلامی را
بمرحمت و رافت شامل مسال فرموده و زور دیگر بهلول پاشا را از شهر و قلعه
بساط بوسی آوردند غازیان منصور از اطراف یکبار بر بیروج و حصار هجوم
نموده از هتکام ظهیر تا وقت حصر تمامت بیروج شهر و حصار را متصرف و قلعه ان

۱۷۶
ان سرای را که تصرف آن در عرض یکسال حکمال اشکال داشت تقویت طالع
شاهنشاه بلند اقبال در دو ساعت مفتوح ساخته بی غایله بر علیه ان ممکن و متوقف
شدند و زور دیگر فوج خواص و عوام و اهل ذمه و اسلام بر کاب ظفر فرجام
پیوسته طالب امان گشتند نایب السلطنه غازیان نصرت ایت را از قتل و غارت
منع فرمودند حکومت بایزید را بهلول پاشا و ضبط الشکر را به عبدالحمید پاشا
حکما از اقوام او بود تقویض فرمودند و بهر یک از ان دو نفر پنج بلوک دیگر از توابع
بایزید و اسکندار و حسین خان قاجار سردار را با پاشای منصوب و تمامی اقامان
و کدخدگان شهر فرستادند و نال نیک و ساعت مسعود خطبه فتح و نصرت و جاهد
و شکر و صکت بنام نامی شاهنشاه اسلام بنام در جامع بایزید خواندند انعام و احسان
از آن بود و اقمته و خلعت و غیره در باره پاشا مان و اقامان و سرخیلان و کدخدگان
و جمع ارمنی و مسلمان حتی فقرا و درویشان و اوسط الناس ان سامان لوضعی
شان بینه دل داشتند که هیچ دیده نندیده بود و هیچ کوشش نشدند و از ان زر
فسانی صیبت دولت سلطانی در جمع نمالک عسانی از جنبه عالی و جلالی مشهور
و مانه رعب و هراس و باعث امن و استیسان نزدیک و دور گردید با الجباه
بیم فضل و عون الهی در عرض یک هفته ملکی چنین که طول آن یک هفته راه است
باین قلعه محکم و متین که هر یک را در حصانت و رضانت ثانی نبود نیک و کفایت
مسخر و شانزده هزاره توب صخره کوب و سایر آلات و اسباب جنگ در حیطه ضبط
آمد و حاجی حسن پاشای چین او غلی که با سپاه واقف بر سر حد در می ان حدود
مامور بود بعد از فتح بایزید نایب پنا و رده سپاهش متفرق و پیریشان شدند و خود
با چند تن از اتباع و اجناد بقلعه سنک که در قلعه کوهی عظیم واقعست و محکم است
محکم بنیاد بنا برد و حضرت نایب السلطنه امیر اصلان خان و توپیان و فوج

بهادران ماه و در بانی در اینتسیرانجا و ضبط قلعه همزبور مامور و حاجی حسن پاشا
بعد از آن قانله و مجار به مغلوب و قلعه را سپرده راه ارزنة الروم پیش گرفت
و نواب نایب السلطنة العالیه متوکلا علی الله بعزم نادیب سرعکرو نسیم بر ارزنة
الروم قطع مراحل مفرود تا و در حد و در محال الشکر و بتحقیق پیوست که جهت
سپاه عثمانلو و توپخانه و استعداد آنها که در حسن قلعه متوقف بوده اند از استماع
فتح بایزیدی جلال و نزاع متفرق و پیریشان و از بیم جان سراسیمه و شراسان عازم
قره احصار و معدن و نریمان که از طرف ارزنة الروم است گردیده اند قرا و قصبیات
والکاو محلات اینطرف از رعیت و سپاه خالی و از حله عمارت و آبادانی عاری
مانده است نواب نایب السلطنة محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبد الله
خان دماوندی و رحمت الله خان را هزار نفر سرباز و هزار نفر تضحی قدر انداز
و هشت هزار نفر سوار کرد و هجوم بتعاقب آن گروه تعیین و رایت ظفر مانوس از
راه محال ملاز که در کله و از وقه و اب و علفی فراوان داشت در حرکت آمد
و در منزل خامو صدقی افندی مدرس ارزنة الروم باجعی از صلحا و علما
و زهاد انجا از جانب اجاقلو بیان شهر و سو باشیان محالات و سر خیلان ایلات
با هجرت و ابتهال وارد اردوی ظفر همال کشیدند و سرعکرو خود بنا برین قلعه
متحصن عریضه مشغل بر معاذیر با استدعای عفو تقصیر بند رکاه بوزش پذیر
فرستاده متقبل پیشکش و ملازم انجام خدمت دودولت شد و لکن مقارن اینحال
خبر رسید که سلیم پاشا و الی ارمنیه قبل از وقوع این امور با اشارت سرعکرو
سدر راه سپاه متصور گشته با مساوی بدست هزار پیاده و سوار و توپخانه و جبه
خانه بی شمار که در حد و دیولانلوق متوقف بودند علی الغلبه بتعاقب محمد زمان
خان و حسن خان و سایر مامورین رفته است سپاه ظفر لزوم را که در جنب سپاه

سپاه روم شرمه قلیل بودند و سپاه از دو جانب در میان گرفته اند نواب نایب
السلطنة از استماع این خبر صدقی افندی را با حاجی ملا باقر قاضی عسکر و انة
ارزنة الروم و جویهای تند و درشت بسرعکرو مرقوم فرمودند و رعایا و ایلات را
بعفو و اسماالت تسکین داده بالثکر رفیر و زچنگ بعزم جنک ان کسرو و اهنگ
و تا حد و دیولانلوق در هیچ مقام قرار و در ناک نفرمودند و در محض و رود موک
مسعود با غازیان ظفر نمود شهر ازه گرو و فر لشکر کینه و راز هم رفته از سطوت
این عزیمت راه عزیمت پیش گرفتند حسن خان و سایر همراهان تا حد و دیولان
سولتر که سه فرسنگی ارزنة الروم است بتعاقب آنها پرداختند و در این مقام مساوی
ده هزار سوار و پیاده و دو عراده توپ قلعه کوب بتعاقب سپاه ارمنیه و بدست
آوردن ایل حیدر انلو که بسمت دیار بکر گریخته بودند تعیین فرمودند و غازیان
مظفر چون سبلی زغار و آتش شعله افروز تا جیشور و شرشور و تر جان
که چهار فرسنگی دیار بکر است شتافته ایل حیدر انلو از میان بیرون رفته
بود لشکر برق اثر بر قرا و قصبیات و ایلات و سقاقات تسلط و اقتدار یافتند
هر جا رسیدند مانند برق سوزان و آتش فروزان و سبیل بنیاد افکن و صاعقه
خانه کن سوختند و افر و خند و تاختند و بهر جا چار گشته و پیران و پیریشان
ساختند جعی کثیر طعمه شهید و هفتده عراده توپ و چهار پنج هزار اسیر خورشید
نظیر و مجاور از دو بیست هزار اقطاع و دو اب غنیمت گرفتند و چندان مال
و منال بدست دلبران دشمن مال اقطاع که در حمل و نقل ان فروماند بسیاری
از امتعه و اسباب را برای سبکیاری دو اب برود فرات و مراد ریختند و سلیم پاشا
با معدودی از خواص جولاکی مبرر امانت خود کرده تمامی شهر و محالات را
از بیم خدمت سپاه ظفر بنا به بگروههای صعب المسالك و درهای سخت و معابر

سنگلاخ و جنگلهای و درخت کشیده خود نیز بقلعه سپهر رخت برد و بمثلت
و رعایت حصار استظهار بسته پای اقامت افشرد نواب نایب السلطنه حسین
خان سردار را با شش هزار پیاده و سوار بمداغعه او تعیین و اسمعیل خان بیات را
بفتح قلعه ملازگرد مامور و مشارالیه قلعه مزبور را که سه ذرع عرض باره
داشت و از بلندی سر بسطوره بسود بزور غازیان نصرت اندوز و غلام نصرتیان
الشن افروز گرفته با خاک یکسان نمود و چند عراده توپ و جبه خانه و استعداد
و اسبابی که در قلعه مزبور بود بجمعه غلط و تصرف آورده بسردار پیوست
و تا کنار فراسود بیاری از رهیت و سپاهی در هیچ سو نماند بود از اتفاقات روزی
که ساحل فراسو موقوف سپاه سردار بود و سواره سپاه بتاخت و تاز از اطراف و نواحی
در کار فوجی از اکراد حسنان و یزیدی در یکی از دهات اعطاه کبک بن کرده
بیمبر بچند نفر از سواره چهار دوی و بز چار و ناخته چند نفر را مجروح و بیروح
ساختند سردار از این معنی خبردار و اسمعیل خان بیات و کرمخان کنکر لو و عسکر
خان افشار را فوج فرج با هم فرزند از سواره که در اردو بودند و بیچاره و نرفته
با مدد فرستاد و از طرف یزید سلیم پاشا با تمامی سواره و پیاده که در شهر و قلعه
حاضر بودند با مدد یزیدی و اکراد بیرون آمدند و از روز تا چهار ساعت از
شب گذشته از دو جانب خو غای که برودار و اشتغال الشن کارزار بود بالآخره
کار از توپ و تفنگ در گذشته قریب هفت ساعت باشمشهر و خیمه های جنگ
سپاه و روسد در دهان شب فوجی از سربازان مقدم را با سه راب بیک سر هفت
بیرک سواران قراباغی نشاندند از اب گذراند و بمدد لشکر منصور رسیدند
میرد و روسد سربازان بلبک افند زلزله و آشوب در بنیاد قرار دشمنان افکندند
و ان همه لشکر از هول شلیک تفنگ و خروش طبل جنگ تا قلعه هیچ جا بمجال درنگ

نگ ندیدند و زدیگر اینخبر بنواب نایب السلطنه رسید از منزل حسن کبیل
کوچ کرده از راه صعبی که عبور آن از تشیب و فراز جبال شامخ و اطواد باذخه
و جنگلهای سخت و رود پر درخت بود گذر شده هنگام عصر بکنار فراسو رسیدند
و توپخانه و سرباز را که بزحمت راه دور و دراز گرفتار بودند و خسته و کوفته
گشته بولب اب اقامت دادند و بنفس نفیس با غازیان سواره در چین و رود
از بهنای رود عبور فرمود و تا کنار قلعه شهر بسطوت و قهر راندند و با غازیان
منصور اهالی شهر را از سه جانب محصور ساختند و از بیم جنود مسعود اشرف
و قضاة و سادات و معارف نان و نمک و مصالح بر گرفته بار داد و آمدند زهار
خواستند و نواب نایب السلطنه بواسطه عجز و نیاز آن جماعت جنگ و پورش را
تا چهارده ساعت مهلت دادند و محمد حسین خان نایب البشک اقامی سرکار
بقلعه مامور و او سلیم پاشا را بی تاخیر و تعویق باشمشهر و مصحف در پیشگاه
حضور حاضر نموده و او بشرف بساط بوسی مشرف شد و در از این خدمت محمد
حسین خان را بمنصب البشک اقامی گری در بار شوکت مدد از سرافراز فرمودند
و زدیگر وزیر بی نظیر سلاله السادات العظام میرزا ابوالقاسم بخواندن خطبه
فتح در جامع شهر بتبلیس و میر بنام نامی دارای جهان کشای مامور گردید و در
ان مقام هفتده عراده توپ ضمیمه غنایم موفوره آمد رایت فتح ایت چند روز
در آنجا اقامت فرمود محمد زمان خان و حسن خان که بفتح قلعه خموس مشغول
بودند بعد از فتح و استیلا بر میل مزبور با تمامی قشون و سپاه که در اطراف و اکناف
بودند احضار فرمود و هر چه اسپر از هر جا آورده بودند تمامی را با صاحبان رد
نمودند در غایا و ایلات را بر احم و مکارم شاهنشاهی اطمنان و استمالت داده
ممالک ارمنیه را کها کسان بسلم باشامفوض و مساوی ده هزار نفر از پیاده

وسوار از الکاویرانی که ناخنه و سوخته نشسته بودند در سالت ملا زمان در کاه
منساک فرمودند و محمد بیگ برادر سلیم پاشا بقب خانی سر بلند و پسر کردگی
الماس را بر او از جند و ملتزم رکاب نصرت نصاب فرمود و چون از دحام پیاده
وسوار آرد و اعجاب و سپاه نظام و سرباز خون اشام پهنای کوه و دشت را فرو
گرفته از یک راه بحال عبور و قیام سپاه منصوره مقدور نبود و وقت
تفرار سپاه سردار را بر راه خاه و ربا اغنام و احوال موفور بجانب ابروان مرخص
وروانه و چهار هزار سوار شقاقی و شاهسون و فراداغی و قراباغی را از راه
کوه سبزان با کسب و غنیمت فراوان روانه خوی و محمد خان را از راه بتلیس
و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط بمحاصره و آن روان و رایت
ظفر طراز را از راه اردبش در راه تراز آمد و در دوازدهم شهر صفر قلعه ارجیش
مفتوح و دوازدهم عراده توب خمیه توپهای رکابی گردید و قلعه ارجیش مکانی
است بسیار صعب که سه طرف او در ریاست و طرف دیگرش بانلاق و انرا نیز
به تفکیک میان برق دست آتش شرار مضبوط ساخته و باره او عرضی عراض دارد
و با سنگ و اهک بر افراشته اند و گرفتن او ممکن نبود و بزور ناپید الهی و طالع
شاهنشاهی با سهل و جوه بدست آمد و محال است بگری و بندماهی و محمودی
خمیه محالات خوی کشته بقمعلی خان قاجار پیکر یکی خوی سپرده شد معارن
این محالات خبر رسید که اولیای دولت روم سر عسکر را معزول و سه نفر قاضی
و مفتی و اقدی که وجه حسین خان سردار و حسین آقای زیلان را از میان برده
و خورده و از اول کار مصدرا این گونه فساد برای پاشای بایزید شده اند معقول
و کمال اختلال در ولایت ارزنة الروم واقعست و هنوز معلوم نیست که سر
عسکر کیست و بنای امران دولت بر چیست با جمله در عرض دو ماه که ابتدای

ی حرکت رایت ظفر طراز از یلدا خوی و انتهای سفر در دوازدهم شهر صفر
بود شهرها و قصبه ها مفتوح و اقواج دشمنان مجروح و پیرو ح و اقسام فتوح دست
داد شهر و قصبهات بایزید و لشکر دود بادی و عملا ز کرد و بتلیس و مهرب و اخلاط
و عادی و از و ارجیش و خنوس با جمع توابع و ایلات و بیوکات و رعایا در حوزه
تسبیرو تصرف در آمد جایی که مانند همان قلعه و آن بود که آن مکان نیز از قرار
تعهد سلیم پاشا بطوری مضبوط و خوار شد سوای غنایم و اموال فرای آن که
بدست لشکر بیان افتاد از همه جهت موازی چهل و هشت عراده توب خمیه
توپهای رکابی گردید و جمعی از سپاه ظفر پناه که قبل ازین بدست آوردن همیده
سباق حکاری مامور بودند در این اوقات خدمت خود را با انجام رسانیده
سجاقات مزبوره نیز خمیه ممالک محروسه سلطانی گردید در وقتی سعادت
مقرون که بتایید طالع روز افزون نواب نایب السلطنه العلیه عزیم این سفر حرم
فرمودند وقت لشکر کشی و لشکر آرا بی گذشته و سواب مهر کانی تقابل چهره
سپهر خانی بسته بود و خورشید جهان تاب در کفه ترازوی میزان چون بوسف
کنعانی نشسته و در ممالک اذربایجان و سرحدات روم ابتدای برودت هوا
و زمان ظهور و صولت سرما خصوصا و لایات مزبوره بمحلی نیلاقت دارد که در
قلب الاسد نایستان سرمای انجام از مسافرین تاب ستانست و بی بالا بوش و آتش
زندگانی نمیتوان کرد اکثر اوقات در تورو و جوزا تا عقرب و قوس ساخت انولایت
بی برف و دمه نبوده و بعلاوه مساحت انمملکت که سپاه مور عدت ما رعادت
تا ختن بردند و اطراف و لایاتی را که با فدا ام اقتحام سپردند و قلعه ها که کشوند
و گوی ظفر از دشمنان ربودند و از اظهار جلالت بنام و او ازه افز و دند اکثر در
سخت جبال اخسقه و لا ز افتاده است و مشحون بدریای سیاه است و بمحالات

متصرفه روس و اصل ممالک اطرافه اتصال دارد و در حقیقت سرحدی است
که وسط ممالک روم شهره می شود و محل اقتدار و تسلط دولت عثمانی و مشعل
بر ایلات کرد و هجم و در سواری و رشادت و نیزه وری و جمله بردن و استعمال
توب و تفنگ مشهور عالم و با اسلایمبول و سپاه روم ایلی نزدیک بیغشان نیز
و نیزه شان باریک و چشم ترک و تاجیک از حلات دهرانه آن گروه تاریک و از
اول خاک بایزید تا هر جا که سم اسب دلاوران ایران و سر بازان و تو بیجان
اش نشان نظام رسیده منزل بمنزل مشحون بقلعهای محکم و محکمه صخره بنیان بود
که در هر یک از آنها توب و جبهه خانه و استعداد قدیم و جدید زیاده از حد
و نهایت موجود و گرفتن آنها مدتها منحصر بمحصار و تنگی و قحط و غلا و جنگ و جدال
بود و هر یک از آن قلعه های سخت که بسنگ و سرب و ساروج سر بقالک البروج
بر آورده اند فی المثل اگر تو بیجان لشکر مظفر چندین توب صخره کوب بیچی از
بروج آن بر روی هم میزدند تراشی و خراشی نمی انداخت و ارکان او را می لرزل
و متحرک نمی ساخت و از سرحد داران و پاشایان انجام یکی سلیم پاشا بود که از دفتر
مسالت و حسن رفتار حرفی جز جنگ و بیکار میخواند و از سبق صلاح و فلاح
جز درس فتنه و کارزار تکرار نمی کرد و زیاده از بیست هزار پیاده و سوار
مستعد و راسته در ظل رایت اختیار و اقتدار داشت و همچنین پاشایان
و سرعصران دیگر از غرور و بخود سری و بجاخت و عدم اطاعت سر بر آورده اند مقدار
لشکر چار و استعداد و عدت کارزار داشتند که تمامت اردو و خیل و چشم
آواب نایب السلطنه که بعزم این فتوحات حرکت کرده بودند و تمای این دستبرد
نموده در جنب استعداد آنها من حیث العدة و العدة عشری از صد نمی نمود و حضرت
نایب السلطنه بقوت تائید الهی و بین طالع فیر و زری مطالع شاهنشاهی روی

ی همت بھر طرف که نهادند غازیان مظفر و منصور و عنان غرور بر جانب که
کشادند دشمنان مدبر و مقهور گردید و در عرض دو ماه در نزول بر زمین و باران
و استیلا ی سرمای شدید بی فکر خوف و خطر هر سوار بلاد روم در زیر نعل
مراکب بست شد و با قحط مواکب قتی چنین دست داد بیست و زده اموات
یکانه تاخته و سوخته و اهالی بلاد در دست انباشش غلب و غارت افروخته
قلعهای محکم که بعضی از آنها بیست هزار و ده هزار خانه و اروسکنه داشت
ضمیمه دیگر ولایات و بر روی ممالک محروسه انداخته و چندین بلوک و میمال
و عشایر و ایلات در ظل رایت جلال مستغال و هر یک از بزرگان و پاشایان
انحد و دیگر اطاعت و خدمتگذاری مستغزل گردید و از ایلاتی که در یکی از
مخالات انحد و دم مکن بودند ده هزار سوار خدمتگذار برای تو گری انتخاب شد
که هر نفری از آن بر روی هم تخمینا معادل صد تومان اسب و اسباب و لباس
و یراق داشت بالمشکر قلیل سپاه کثیر شکسته شد و هر کجا تو تایی از مال آنها
صاحب مال و چشم گردید از دو منزلی الشکر دانه فرسنگی دیار بجز کوفته
و رفته و آتش غلب و غارت افروخته و بجهت دو عراده توب و ده هزار
سوار و سرباز انحد و دلچسپی شده بود و بی شک در هر یک از بلوکات از دیار
بیست هزار پیاده و سوار چار نیزه گذار و تو بخانه آتش بار و سایر اسباب جنگ
و بیکار موجود بود و تو بیجانش مشاق و در توب اندازی برق تار و سواران عربی
سوار ما هر در کارزار و غازیان اگر ادوار که مکه تا از آن مضمرا افتخار اند
و چشم و چراغ سواران ایران آنها را بستند بدند و شکستن صد سوار آنها را
بادولت سوار در میدان کبر و در دشت سوار میداندند مع ذلک بسایند و ب
مجد و بیرونی سخت سجد لشکر قلیل از سپاه کثیر صاحب اوضاع شدند و انقدر

اسپهراوردند که عدد اسرای مجوس بر عدد سپاه نصرت مانوس افزون آمد و اگر
بقاعده سپاه مغول حکم بقتل عام میشد مثل حشر مرو و نیشابور و یکنفر از سپاه منصور
بیست نفر رسد می رسید و لیکن نواب نایب السلطنه که درین سفر بران ممالک
استیلا یافتند تخم ارادتی در دلها کاشتند و جلب قلبی از وضع و شریف نمودند
که تمامت اهالی روم و عقلائی آن مرز و بوم تسلط و اقتدار دولت جاوید مدار را
برای خوردنوعی از نعمتها و رحمتهای پروردگار دانستند و اقرار و اعتراف نمودند
که هرگز از دولت عثمانی اینگونه احسان و نوازش و فراغت و اسایش ندیده
بودیم و هر یک از غازیان مظفر درین سفر ضد خدمتی شدند که هرگز در هیچ
سفر پیش نشده بود و بمال و ثروتی رسیدند که بهیچ خاطر نمیگرد و هیچیک
از چاکران دولتخواه و بندکان ارادت اکام درین فصل خزان و بادوزان
و سرما و برف بتحریرک رایات مظفر راضی نمیشد و در نفس الامر نیز چنین بود
و مصلحت راست نمی نمود و عسی آن تکره و اشیاء و هو خیر لکم ولیکن الطاف
خفیه خدایی و عطیه کبریای و قوت اقبال کشورگشایی امری است جداگانه
که فهم انسانی بکنه آن نرسد و در ظرف او هام خلاق نکند کار بست موقوف
بعون و فضل و طور بست و رای طور عقل و نقل ذیری است که گفته اند *
چومر دبر هنر خویش ایمنی دارد و در دیده دشمن میبیند بیکار نه رهنمای
بکار آیدش نه اخترگر نه فعال که بکار آیدش نه فال گذار نه باجمله نایب السلطنه
العلیه باهالی هر شهری بهری از انعام و احسان ملوکانه میسرسانند که مایه عبرت
همکنان و باعث رغبت و رغبت و خشنودی صغیر و کبیران ولایت میگردید
خصوصا در اوقات خواندن خطبه که نام همانون اعلم حضرت شاهنشاهی مذکور
می شد بر خود واجب کرده بودند که سامع و حاضر از برکت آن نام فرخنده فرجام

فرجام منافع و شیرین کام کرد در آن روز جمع معارف و اشرف و نیما و خطبا
و فضلا و سرخیلان و کدخدایان و فقرا حتی خدام مساجد مورد خلعت و انعام
و تصدق و شایان و خیرات شدند حکم محکم صدور ریافت که هر چه از امرای
و خوانین و سپاه منصور افراد اسپهراورده بودند با کلبه از ایشان باز پس گرفته
بصاحبانش رد شود کسی را بارای اسپهراورده گاه داشتن نماند مال و دواب را
بسواره سپاه و خمس غنایم را بسرباز و توپچی که بچپاول نرفته بودند تقسیم فرمودند
و از نهب غنیمت و کسب ببحساب برای خود چیزی برنگرفتند حتی اسب توپخانه
که در مبانه تلف شده بود بقیمت اعلا خریداری می نمودند و در وضع سپاهداری
و کرد آمدن لشکر و نوازش هر چه بر و صف در درین سفر قرار می داده بودند
که با جمع خلاق بالمساوات سلوک می نمودند بالمثل در برف و باران تمامت
تو این واحاد لشکر مظفر قمرین در چادر بی پوش بسر میبردند نایب السلطنه نیز
چادر پوشدار و مشع و تخت خوابگاه برای خواب و آرام بر خود حرام فرموده
در چادر یکسر طبل می نشینند و مانند سایر لشکریان بر فرش زمین می خوابیدند
چون بشهر بزرگ می رسیدند اگر برنجی موجود میشد یا میوه از بازار خانه و غیره
بدست میامد موافق بنیجه نقری بر کل ملتزمین رکاب تقسیم میشد و برای خاصه
سرکار اشرف مثل یکنفر از احاد سپهراورده میسرسانند و در فکر فردا نبودند
و چیزی که مقدور همه کس نبود از قد و شکر و سایر نعمات نکام نمیداشتند
الحق این قدر دانی و خصایل حمیده و چاکر نوازی و اخلاق پسندیده محاسن اطوار
سلاطین قدیم را از صفحی روزگار محو کرد و حکایتی که وصاف شیرازی از
چنگیز خان آورده بر طاق نسیان مانده و آن حکایت چنان بود که روزی با اقوام
و مقربان لشکار رفت آنروز همه روز بجز کجشکی صید نشدند آن مرغ ضعیف را

کباب کرده ذره ذره بملز میز رکاب تقسیم کرد و ذره از آن نیز که در شمار
جزء لا یتجزی و قابل نولک خلال و در خوردن دندان لقبه خای نبود با ایشان حصه
برداشت و این حاضران حضور همان امر او نو پیمان بودند که در شدت و رخا
وصلح و جنگ از رکابش دور نبودند و چون مه‌الک عالم مسخر و گردنکشان
اطرافش مدمر گردید هر یک از ایشانرا که با هم و صفت می شناخت و سالها
در خدمتش همراه و هم قدم و مدد قادر رکابش زحمت کش و در مصلحت ملکی
و اقدام و اقدامش محرم بودند همه را مکررم کرد و صاحب ولایت و ایالت و خیل
و خدم و ازانست که تا کتب تواریخ مشهور دیده صاحب نظر است تا دامن آخر
زمان از معاصر و معاصر شهریاران باز گویند و تا در جهان نام و نشان باقی است
حسن اخلاق خسروان آفاق از صفحات او راق باز گویند امروز الحمد لله و المله
نواب نایب السلطنة العلیه باشوکت سلطنت و کامکاری بزرگ منش و کوچک
دل و در بهشت مکرمت و بزرگواری همچو طوبی بر سر ازادگان افکنده خال دفاتر
مانر سلاطین گذشته در نظر است و داستان ملوک باستان مخزون حافظه اهل
تاریخ و سپهر که مانند این ملک زاده ازاده دیده است یار و یار مثل این شهریار
دولت یار در کتابی شنیده است اینک خامه و دفاتر در صفحه نامه بنکار در روزم
بدست اردو در بزم پیمشد ملکی بسواری و چوچانی بسوالی خدایش خواسته است
که آنحضرت از همه سروران برگزیده است و خداوندش بسندیده است که
که اینجانب را بتفویض نیابت سلطنت و عطیه این مکرمت لایق و سزاوار دیدار است
چنان بود بدری کش چنان بود فرزند امید که تا جهان تو باقی است جهان پانز از این
دولت برك و تو آباد و چهره حسنی اقبال را اقت عین الکمال مر ساد بالنبی
واله الامجاد * و قانع سال خجسته فال مطابق سنه هزار و دو و بیست سی و هفت و

و کیفیت محاربه پاشایان روم با نایب السلطنة العلیه در تواریخ قلعه و شکست
انطابقه بیاری بیاری بنحوی که در وقایع سال گذشته گذشته گذشت * حرکت نواب
نایب السلطنة بر روم و نینیه جزئی بسرحد داران آن مرز و اوج بیابان بود که از
زیاده سری و زیاده روی و تصاحب و سوء سلوک خود نادم شوند بعد از وقوع
این حالات بیشتر از پیشتر بلجاعت و عناد افزا شدند و در باب معاملات
افغانی ایران را در اسلامبول و سایر بلاد روم مجبوس و اموال آنها را در خانقاهات
و کاروانسراها مضبوط و محروس داشتند و حجاج را در مراجعت از سر لجاج
در شام قریبی محنت ایام کرده اموال ایشان را بجمعه ضبط آوردند بعد از یکدوم ماه
بعضی در زندان مردند و قلبی خلاصی یافته بی مایه منفردارها گشته در راه
جان سپردند و قلبی از قلب بی زاد و دلیل خوار و ذلیل بوطن پیوستند محمد
روف پاشا از دربار قیصری بار زنه الروم بسر عسکری انحد و در تعیین و بنا و واسط
بهار با استیجاب تدارک و اسباب حرب و اذوقه و لشکر و توپخانه و جبه خانه و بار و ط
و کلوله و سایر مایحتاج مشغول گشتند و نواب نایب السلطنة در او آخر شعبان
از دار السلطنة تبریز حرکت فرمود در حین و رو دیلنده خوی از اتفاقات حسن
خان قاجار باجهی از سواران ایران و آن بتاخذ قارص و نریمان و کورفتن قلعه
مخازیر که از قلاع مشهوره انحد و بود و رفته و سپاه روم بمقابلهت و مقاتلهت
پرداختند حسن خان قاجار سعید اقا نام سپهواسی سر کرده آن جماعت را با تقریب
هزار نفر اسیر و در آن دست بود دست کبر و بقیه السیف راه فرار پیوندند حسن
خان سعید اقا را با اسیران روانه دربار شوکتدار و آن جماعت در خوی بر رکاب
مستطاب رسیدند نایب السلطنة العلیه سعید اقای سپهواسی را که مورد زیان فهم
بود بحضور طلبیدند و نا و بعضی نصایح سپودند پاشایان و سر عسکران زنه الروم

دختر که معادات و سوار که دو خانت عاقبت لجاج و اصلاح میان دولتین
عایشین ایران و روم القاهره بودند و اسپران را به نامی اذن مرخصی با وطن دادند
بعد از رفتن آن جماعت پاشایان یا دست از عهدا برداشته بنصورت اینک شاید
درین دفعه شاهد مراد در این مدعی ایشان جلوه گر آید بتدریج که در حرب و قتال
مشغول شدند تا اب نایب السلطنه که بن ماده نزاع و جلال پاشایان معرور را
مختصر بر آفتاب بیخ خون آفتان و سراره و بیری توب و تفنگ ارد و دهان
دالسته با حجاج سواره و پیاده نظام و لشکر از ریجان فرمان دادند و در واسط
ماه صیام رایت خضر طراز از ایلد و خوی جلوه ساز آمد منظور نظر آن بود که افتتاح
کار از طرف و آن گردمشود آله رسپاه را بهت الباق و سلیمان مامور و در دغانی
خبر رسید که پاشایان روم جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا
بایاده و سوار لشکر روم در حوالی توپراق قلعه حیمه اقامت و توقف بر یاد داشته اند
و هم در آن میانه در گرفتن انجا اهتمام تمام بنمایند و در توپراق قلعه مساوی صد
نفر سرباز و نوزده نفر تفنگچی خلیج محافظت مامور و در مدت محاصره هر چه بان
معدود و قلیل دلیل شده پیغام کردند که از قلعه بیرون آمدن سالما تمام آمدیار
خویش پیش که برند و قلعه را بی ترس و بیم تسلیم نمایند آن فیه قلیله در جواب
باز نمودند که ما را تا جان در تن و رومق در بدن باشد خواهیم کوشید و قلعه را
از دست نخواهیم داد نایب السلطنه از اسماع این اخبار و استعداد پاشایان
در امر کارزار افواج قاهره را از حوالی و آن احضار فرمود و موصی و الا از
چالدران حرکت و بخرم الشکر و ارداو اوج شد افواج سرباز و سوار که نزد
فتحعلی خان بیکلر بیک خوی محافظت ایل مامور بودند بر کاب پیوستند و جماعت
اکگراد و سکنه و آن را که سکنه خوف و هراس دامنگیر گشته بود بقیه حاصل

۱۸۳
حاصل کردند که آن سوار متصور و پیاده و سوار در آن دیار نمائند یا آن چیا اول
باز و مال تناول و از کرده علی الصباح با سه چهار هزار پیاده و سوار اگر اد
رومی و دلی باش و هم پانصد سوار ایلات خضر او و نگوری که در توره و حاجی بیک
مقام داشته در ریخته توری که وسعت از آن جماعت پیش انداخته طائفه نگوری
با اگر ادولت سکر و آن شهلاستان و محض و زودانها با ایل و احتیاج و دو اب و اعتمام
بمرافقت آنها بر راه افتادند از اتفاقات حسنه که پیش آمد کار و ظهور گو گیه اقبال
جز آن نیست قوج سرباز و سواره مقدم که سر کرده آنها در آن وقت سهراب خان
غلام خاصه شریفه بود از غازیان مامور و تسلیم اس جدا شد از عقب طی مسافت
مبتعد بسیار و آن و اکگراد چهار کشته از سه ساعت روز تا وقت غروب آفتاب
در ملک دشمن و صحرای بی بی ابقال مشغول حرارت تا لیستان علاوه گری
جنگ شده سیراز به جمعیت آن کرد و ما و هم ریخته جمعی قتل و اسیر گشتند ایل را
بر گردانیدند و اعتمام و دو اب از دست رفته را در و باز دیدست او و در آن
خبر وقتی بعرض نایب السلطنه رسید که محمد زمان خان قاجار را با فتحعلی خان
بیکلر بیک خوی که بناخت سکنه و آن مامور فرموده بود با عتیمت و اعتمام و دو اب
بر کاب پیوستند و در منزل او اوج خبر بکار گذاران در بار رسید که حافظ علی
پاشا متوجه محاصره و لشکر توپراق قلعه گشته سیه و سنگر را پیش برده اند
و کار بمستحفظین انجا تنگ کرده از سه طرف توب و خیاره بقلعه بسته اند و نقب را
بقلعه برده و کار انباشتن بار و طاند و نزدیک است که کار قلعه را تمام نمایند
و ارامته اند و در نیز با سطلها و جماعت عثمانی پای در دایره نافرمانی نهاده قریب
به هزار خانوار تفنگ دارد در فر اکل بسیار که در هشت فرسخی توپراق قلعه و بر سر
راه بایزید واقع است مجتمع گشته کلبه بسیار است که گشته اند نواب نایب

السلطنه باهمان جمعیت حاضر که آنرا همانا از وان و حکاری و البان بر کشته
و دشمن شکسته و مال و دو اب تاخته خود و اسب و اسباب از کار انداخته از
او اجق حرکت فرمودند بدون تاامل کوچک بر کوچ روانه و در چن عبور از
کلبساجاعت ارامنه طوعا و کرها حاج و انجیل و کشیش پیش انداخته
باستقبال استعمال نمودند نایب السلطنه اجتماع انجاعت را در یکجا صحت ندیده
امر فرمودند که در دیارین و محالات متصرفه جایجا شوند الشب اردوی ظفر پروه
در ان مقام متوقف و روز دیگر از انجا حرکت فرمودند و منظور نظر اشرف ان بود
که شب سپاه ظفر بنام در اردوی حسن خان قاجار متوقف گشته از رنج راه
بر اسایند و با اسودکی بمکنک قیام و اقدام نمایند اتفاقا در راه خبر رسید که پاشایان
همانی از و رود موکب مسعود اوقات خود را صرف گرفتن قلعه و استیصال
مستحقین انجامی نمایند و نهجیل دارند که امر قلعه را پیش از وصول رایت ظفر
ایت تمام نمایند و درین حال جان نثاران قلعه پیغمی چند بمحسن خان نموده بودند
نایب السلطنه را از اسماع ان کلمات طاقت سکون نماند فی القوریا حسین خان سردار
و حسن خان و قلی از ملتزمین رکاب سوار گشته بملاحظه میدان حرب و تشخیص
جای تنب و تدبیر کشیدن توب بر سر نلهای سرکوب و نهجیل پورش سر بازان
و طرح میدان جنگ و استعمال توب و تفنگ بمحوی سنکر و معسکر عثمانی
راندند که میان چادرها رنگ لباس الهایند و نمایان بود پاشایان لشکر عثمانی
از مشاهده ان حال بهم برآمده باجهان جهان سپاه که دشت و کوه از انبوهی انها
بستوه بودند بهای جنگ و آماده طعن و ضرب گشتند چهار مراده توب با چهار
هزار سپاه از دلی باش و هبطا و دلبران رزم از مارا از بناه دره که در انجا واقع
بود بیالای پشته در او زدند بتلاش آنکه بالای بلندی را گرفته بر سر لشکر منصوره سر

سرکوب باشند و اگر توانند از بلندی شکستی درستی بشکر اسلام دهند نایب
السلطنه با معدودی از امر او غلامان و غلام تفکیکیان و غلامان پیش خدمت
جنگ در پیوستند ملتزمین رکاب در خدمت نایب السلطنه چون کوه بای نبات
در دامنه کوه افشرده جواب کلوله های توب بی در پی ایشان را کلوله غلام تفکیکیان
دسته قاسم خان میدادند تا افواج قاهره از سواره و پیاده و سرباز و تو بخانه
نظام که بهسافت یکفرسنگ راه در عقب بودند سرعت و استعمال تمام رسیدند
از ان طرف نیز تیبهای پاشایان عثمانی پیش از ورود سپاه منصورتها و پشتها
و سرکوبها را گرفته همه جا توب کشید و پیاده گذاشته آماده جنگ و جدال و منتظر
اشوب و قتال استاده منظور نظر نایب السلطنه ان بود که از با این دره بر فر از کوه
امر پیورش فرمانند و این کار باخته کی و تشکیکی سر بازان و مانند کی اسپان
تو بخانه بسیار مشکل بود چرا که آنروز هشت فرسنگ راه در شدت گرمای طاعتی
در پی ابی همه راه را پیاده طی کرده و بقدر یکفرسنگ در راندن و دویدن شتاب
آورده نایب السلطنه با این حالات توکل بمخالق جزوکل و تکیه بطالع شاهنشاه
کامران آورده حسن خان قاجار را با افواج سرباز و سواران و نجوان
و خوی پیورش ان پشته مامور فرمودند در ان از ان ماتد دعای مسجاب بیالا
روی شتاب آوردند و در حله اول توبهای رومی را متصرف شد جنگ در گرفتند
و از گردنا و رد کاه چهره خوردشید و مامور در زبور گرفتند نه زور ان دلی باش
و هبطا از مشاهده جلالت لشکر خزار دایرانه چونک وینکار تا خند و از انش
توب و تفنگ شعله های بمان رگدگر انداختند کلوله مسایحه و نار تحک از بالا
زیر ماتد شهاب التبار در ان و جاهها از دیدهای دلبران گویزان شد لشکر روم
از مشاهده مخبره کی و چهره کی سرباز خشم آورده با کمال تو روی باکی از سه

طرف میان سپاه ایران رتخته با یکدیگر آمیختند و باد لهران ایران دست و کربان
شده کار بکار داد و خنجر کشید و دید قهادهای سپاهان سر باز زده سرها از بدنها برداشتنند
و الحق را بت ظفر در مضمه از هنر افراشتند لهران سپاه روح بسر بازان فائق آمده
دست جلالت آنها بر تاقتد لشکر جرار را مانند سنگهای گران از هجوم سپیل دمان
از بلندای به نشیب سر از زیر نموده توپهای خود را با زپس گرفتند نواب نایب السلطنه
از مشاهده این حال چون غضب بر جبین دریا مثال آورده و فوج سر باز تیریز
و مرند را بسرهنگی جعفر قلیخان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضا خان
با کوپی برادر ابراهیم خان سر تنب بمدد حسن خان قاجار و سر باز منهرم تعیین
فرمود و دلبران جلالت این دو باره با حسن خان قاجار چون شیران نرغرم بلندی
صکریه پورش آوردند و حمله بردند هنگام غیبت و مردانگی بود و زمان ثبات
قدم و فرزانیکی آتش افشان کشته برق انگینتند در هم آمیخته آتش ریختند و با هم
بر آمیختند در اول پورش شش عراده توپ و یک عراده چهاره رومی و آنصرف کرده
همه را از جا کنده از بلندی کوه بزیر افکندند درین حالات صفهای سپاه روح
تنب تنب استاد و پاشایان جلیل الشان چون مردم نظاره و انجم سپاره دیده
تماشا بد لهریهای دلاوران ایران نهاده و تنب سلیم پاشا در دست چپ ناده هزار
پیاده و سوارا کرد رومی چون سدا بکنند استاد بودند و امیر خان قاجار
سردار با سپاه ابوابی خود در مقابل او قرار داشت و سلیم پاشا کلوله های
توب جهان اشوب بر صفوف امیر خان کشاده نواب نایب السلطنه با تنب بزرگ
چون افتاب تابان در قلب قرار گرفته و پرچم علم اردها پیکر از جنبش نسیم ظفر
در اهتر از بود لستچیان مرغی تنب بگرام شکوه را امر فرمود که بشتاب در ناخسته
با مرقد رهنمون امیر خان سردار را بر سر تنب سلیم پاشا حرکت دهند و حضرت

حضرت نایب السلطنه بعزم جنگ سلطانی امر و اشارت فرمود که پیاده و سوار
تنب بزرگ با امر از سرداران و سرهنگان و پیاده و سوار لشکر کوه توان از قلب
و جناح و ساقه و کعبه گاه و بین و بسار یکبار بر سر صفوف پاشایان روم حمله
برند * بجنبید جنبیدنی باشکوه * چو از زلزله کالبد های کوه * سر باز و سوار
نظام و احاد لشکر و پیران صف در از هر جانب در حرکت آمده دست بخصم افکنی
و شیراوری کشادند و بر سر تنبهای سپاه روح عثمان دادند دلبران دست
تطاول بخونریزی کشاده و لشکر روح جان در هلاک و فرار و کسرت انگری نهاده
* لشکر شه در صفت و فوج رومی در کربان حمله آری خوش بود از شهر و از رویه
فرار * در اول حرکت تنب محشر نایب سلطانی لطفعلی خان کنول بعزم گرفتن
تو پخانه رومی با چند تن از غلامان پیش خدمت اسب انداختند تو پخانه را آنصرف
کرده بعد از آنکه دو نفر از دلبران رومی را بکلوله طابجه بر خاک هلاک افکند
بود از کلوله که بردهان او آمد بر جای خود سر در گردید و او مردی شجاع و دلبر بود
بفرمان نایب السلطنه تو پیمان آتش دست که امیرانها اسکندر خان قاجار بود
اسبان کوه توان برق شتاب عراده کان را بشتاب تمام آنکینت شعله های نهران بجان
رومان ریختند * شد سر اسیمه سپهر و کفت این صیحه ز چپست * غالباً بصور
قیامت در جهان شد اشکار * از کلوله های گردون فرسای قلعه کشای یکی
سواری را از زمین بر میداشت و یکی را از کمر بوده با نهاد در کاب می گذاشت
و سر نیزه های افعی شکل سر بازان سپنه شکاف شد و سرهایی تن و تنها پدیر ماند
از هجوم لشکر منصور پای ثبات و قرار پاشایان مغرب و از جای رفته * ای بیکیار کی
روی بوادی فرار و او آرکی آوردند و تنب جلال الدین محمد پاشا که میچاو زاز
بیست هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ آتشبار بودند و پورش سر باز و آتش

افشانی اقواج خصم سوز نیست سنکر خود فرار کردند و جمعیت حافظ علی پاشا
که قریب ده هزار نفر و بجزم گرفتار تو براق قلعه حوالی قلعه را احاطه کرده بودند
روی بهزیمت گذاشتند اردوی ایشان مایه کسب سواران نظام و غلامان
پیشخدمت شد و وقت فرار از کنار قلعه مستحقظین انجام از اندرون و سپاه منصور
از بیرون بر ایشان کلوله های آتش ریز تشار کردند و تب ابراهیم پاشا که هفت
هشت هزار پیاده و سوار و مستحقظ سنکر جلال الدین محمد پاشا بودند همه را
از پیش برداشته بسنکر گریز اندند و سوار بی نظام لشکر منصور از بی افکاروان
شد و نایب السلطنه با احتیاط اینکه مباد الفسکیان و تو بیجان ابراهیم پاشا چشم
زخمی بسواری نظام رسانند و لشکر جلال الدین محمد پاشا در سنکر پای ثبات محکم
کرده سکوی نظران همگنان ربایند از تو بخانه و سر باز هر چند در کاب حاضر
بودند داشته با حسین خان سردار بر سر سنکر راندند و سر باز از آن مظفر ماتند برق
پر شر از چهار طرف داخل سنکر شدند و بیست و یک هزاره توپ و چهاره و چهارده
بر کاله علم از دهای کمر با تمامی جبهه خانه و قورخانه و اسلحه و اسباب و اموال
و خیمه و دیواب تصرف او کردند و جلال الدین در سنکر نیز تاب مقاومت نیاورده
شیرازه جمعیت او از هم ریخت و سپاهش دست از هم داده گریختند و امیرخان
سردار قاجار نیز با مر و اشارت نواب نایب السلطنه با سپاه ابو ایمنی خود که در
زیر رایت داشت بر سر سلیم پاشا حرکت کرده سلیم پاشا و اگر درومی از شومی
روی بر تاقه بصحرای بهزیمت شتافتند امیرخان آن جماعت را تا کمد و لشکش
تعاقب کرده مر و اخترمه و اسب و اسباب بی حساب گرفتند و تو بجهای افکاران نیز
با قورخانه کلا تصرف او کردند با جمله دوران غوغای پراشوب که هنگامه محشر
از و نه بود انقدر اسب و اخترمه و مر و زنده بدست آمد که شمار آنها مقدور

در محاسبات تیود و کار لشکر روم را این قیاس میتوان کرد که حساب روزنامه
و دفتر ایشان بدست سپاه مظفر افتاد بنام و بیکه هزار پیاده و سوار چو خوار
داشتند و مشکل با ورتوان کرد که مساوی ده هزار نفر از آن لشکر صحیح و سالم
بی زخم و جراحت با اسب براق از معرکه کارزار جسته بوطن اصلی خود پیوسته
باشند و این سپاهی بود که دولت ارمیده روم از ولایات بعیده مثل شام و حلب
و طرابلس و این طرف روم ایلی از ارزنة الروم و ارزنة کان و سواس و ملاطیه
و عنتاب و حاد حص و سایر ولایات دور دست با هزار جرد و جهنم و سعی و کد
در مدت نه ماه جمع آورده میدان کارزار آورده بودند و از فرار تخمین اکاهان
قیمت قورخانه و بجهای کلوله توپ و قیمت بار و طو جبهه خانه سوای تو بجهای و علیها
بشصت هزار تومان می رسید انچه ندادند و اسباب در سه ساعت دست فرسود
غارت و انتهاب شد و یک نفر از لشکر عراق باردوی ملک زاده مظفر نیز فرود
بود و سپاهی سپاه نصرت پناه و سواد سوار و پیاده نظام و همه تو بخانه و غلام
با جمعیت سردار ایران از همه جهت بانه و اغروق که از سعی هزار بی نظر میامید
و پاشایان روم با غرور و وجهالت و استعلا و استکباری بای در میدان کارزار
نهاده بودند که در وصف میکنیم و نواب نایب السلطنه و سپاه ظفر پناه را دست
توسل بحبل المین دین مبین و پیغمبر راستین و ولای امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین
بودند استظهار بکنج و لشکر و جلالت سرباز و سوار مظفر و فرامینی که در تطاول
و کسب بدست غازیان نصرت نصب افتاد کارگذاران در بار قصری برای
دلگرمی پاشایان و نوید در اطهینان ایشان بلاد ناگرمه اذربایجان را چون بلاد
گرفته تقسیم پاشایان نموده بودند و لشکر روم را قلاعه رحم از کردن گرفته
رخصت قتل و اسر و ناراج و خونریزی و بی برهیزی داده اما کسر دانه این کار

خانه خداوندی که آینه است و عیای دولت فتح و ظفر درید قدرت و داد
گر است باری نواب نایب السلطنه بعد از ظهور قبحی چنین نامند که کارنامه
خسروان جشد اقتدار تواند بود بیکر و زدن آن مقام توقف فرموده هر یک از
سران سپاه را بقدر قابلیت و خدمت مورد نوازش و خلعت و انعام و مرحمت
فرموده علی الصباح کوچک چیده در منزل خالبا ز که بهترین بیلاقات ایشان است
اروقف فرمودند و همه عقلا و خردمندان دیدند و دانستند که از اول این کار
تا باخر منظور نظر نایب السلطنه این بود که گوشمالی بلخ و تپیهی شایسته پاشایان
مغرب و رگ کرده شود و پس از آن باز بنای موحدت و مسالمت میان دو دولت
دوران عدت نهاد که در دو اساس مودت و محبت پیش از پیش استحقاق گیرد
و بدین اراده نواب نایب السلطنه در اثبات مدعای ملوکانه مهرزاد محمد تقی
مستوفی را باصالح مشفقانه و فرمایشات پاینده تعیین و روانه ارزنة الروم
فرمودند محمد روف پاشا سرعسکر جانب شرق که مردی ارمنده و کارا کاه
و زبان دان و مصلحت جوی و خیر خواه بود عرض و استدعا نمود که با هجوم
و ازدهام لشکر منصور درین حوالی صلح و اصلاح صورتی نخواهد داشت و نایب
السلطنه امر بکوج فرمایند و امر او لشکر طرفین بمقام خود معاودت کرده چند
روزی براسانید بعد از آن امنای طرفین در میان تمهید بساط اشترک سازند و تعیین
و کبلی صاحب اختیار از دو طرف کرده تا کار ساخته شود مهرزاد محمد تقی را
تا وصول اخبار توقف در آن دیار مناسب حال و کار نبود بدین مصلحت مراجعت
بدر بار کپوان مدار نمود و چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی رقمزده کلک و قابع
نیکار کرد در بهار سال آینده از طرفین و کبلی بنیل تعیین و امر مسالمت تبسیر
پذیر آمد و حضرت نایب السلطنه کیفیت فتح را عرضیه بدر بار همایون ارسال

ل و جان تشار آن را که ثبات قدم و معرفت کارزار و وزیده بود در رقم خانی
و خلعت رسیده حسن خان قاجار که پیش از همه تلاش کرده بود و آثار جلالت
و مردانگی ظاهر ساخته در محفل سلطنت و کامکاری از زبان مبارک ملقب
بیسار و اصلان گردید و مقرر شد که در فرامین قصایین شاهنشاهی باین لقب
سرافرازاید نواب نایب السلطنه به معنای فتح و نصرت رایت معاودت میلاد خوی
بر افراسهند و از انجام آزار السلطنه تبریز که موکد دولت بود پیوسته قضیه وفات
ناگزیر شاهزاده جم نشان محمد علی مهرزاد * محمد علی مهرزاد و حسن از شاهزادگان
بزرگ تر بود و بر شادت و شهامت و عقل و ذکا موصوف و یک اردانی و قدر
شناسی و بطش و جلالت مشهور و مهر و وفای بود شاهنشاه اعظم ممالک
کرمات شاهان و لرستان و قلی و شوش و رود زفول تا حد و دینصره و بعد از آباء
تقیوض فرموده بود عزمی باقی و فکری صایب داشت در تالسمان این سال و فرمال
محمد پاشای بابان از اطاعت او سر باز زده با ولای دولت عثمانی پیوسته داود
پاشای وزیر بغداد بغرم تقویت و استمداد او علی پاشا والی دیار بکر را با قریب
سی هزار نفر در هم پیوسته بطلب سلیمانیه فرستاد و عم او عبد الله پاشا متوسل
بنواب محمد علی مهرزاد بود و شاهزاده از استماع خبر رجعت انحد و دیار با نژده هزار
نفر از کرمات شاهان بیرون آمد لشکر رومی را شکست و عبد الله پاشا را حاکم
سلیمانیه کرده تا کنار قلعه بغداد تاخن او رود در انحد و در مرضی قوی بر مزاج
شرفش طاری گشته در شهر صفر در غن جوانی و داع عالم فانی نمود اعلی حضرت
شاهنشاهی را اخبار اند و بیکران از فوت فرزند جوان بر صفحه خاطر خورشید
مانر نشست و پرده نشینان حرم سلطنت و اجلال ناله و ام پفراری با وج سپهر
زنکاری رسانیدند و شاهزادگان خورشید جاه که فرمای ممالک بودند

از اسقاع این قضیه جانسوز باندیده و خم قرین و لیسو سکوازی و دایم هبشین
آمدند و اقربان خویشان را خار خم بردل خلید و تمامی امر او سر کزدگان و افراد
لشکر و احاد چاکران را ب دیده بند امان جاری گردید و اهل حضرت شاهنشاهی
مملکت او را کماکان بمحمد حسین مهرز اخلف از چندان فردوس اشبان تفویض
فرموده بیان کیفیت امراض مهملکه که درین دو سه سال در بعضی از ممالک
چین و هند و ایران روی نمود و بیان از بحال قایم مقام صدر دولت پایدار از دار
ملال درین دو سه سال از تاثر حرکات اجرام دلو و یه و قرانات کواکب امراض
مهملکه در بعضی از بلاد چین و هند و استان اتفاق افتاد و جمعی کثیر از زندگانی
سپرامدند و از احمد و دیبضی از بلاد ایران سرایت کرده در شهر از و اصفهان
و یزد و کاشان و قزوین و عراق عجم و از آنجا بعضی از ولایات از ربایجان مثل
مراغه و تبریز و خوی و قراجه داغ و نخبوان افتاد و در همه این ولایات گروهی انبوه
رخت هستی بکاخ نیستی کشیدند همانا که هوا عفو تندی پیدا کرده بود هر که را این
ناخوشی می گرفت در سال اول رخ و آب سرد بر روی رخت می مالیدند و انگشتری را
قی و استفرغ و اسهال دست میداد و مدت بیست و چهار ساعت طول می کشید
و درین زمان اندک چنان میگذشت که کوپاد و ماه از آن کشیده بوده هالت پیش
از ناجی بود و معلوم نمی شد که این مرض سرایتی داشت یکی را می گرفت و یکی را
میگذشت و آنگه بهر آن را گریبان می گرفت و کمتر متعرض جوانان می شد و احبابا
به بیت هوا را قوت طبیعت جوانان دافع بود و در این امراض مهملکه بر کسی ظاهر
نشد و نه کسی او را فجا و و با مبتوانست گفتن و نه غیر فجا و و با احوال می رفت
با جمله قایم مقام صدر دولت باید از در دار السلطنه تبریز برای نظام کار و انتظام
امور دولت قرار داشت و بتدایر و و اجوان و پیر این خطه دلید بر او دستار بود

بود و در همه امور مساعی جباه که عادت انجذاب بود ظهور می رسانید و بعد از فتح
سپاه روم و شکست انجماعت ناخوشی در اردوی معلی نیز افتاده و در زمان
مراجعت نواب نائب السلطنه به دار السلطنه تبریز جمعی از بهادران نومسلمان
و سر بازان جلالت نشان در راه و داع زندگانی نمودند و در تبریز نیز با زار جان
دادن گرم بود و وضع و شرف آن بسیار تصویب میداد ارکان دولت بحوالی و حواشی
قرار کردند و قایم مقام از مقام خود حرکت نکرد و سرگرم انجام خدمات دیوانی
و مشغول خراست و حیات مملکت و ملت بود تا در بدست و بیجم شهر ذقعه الحرام
مریض شده روح بر قوحش بار و حائبان در خطر قدس ماوی گرفت و در جوار
سید حمزه مدفون گردید از اسقاع واقعه تا کز بر مهائش خاطر خطیر نواب نائب
السلطنه بینهایت دلگوشد و انجذاب از قدیم خلیفان دولت جاوید بینان خاطر
انقبه کردارش جام جهان نمای مملکت و ضمیر منبرش عکس پذیر صورت پذیر
دولت بود عقلتی از امورات جزئیة دین و دولت نداشت تا ب کلیات امور چه
رسد و مومن اساس و مایه ایوان سلطنت سپهر میانس بود از خبر جانسوز و فائش
شاهنشای بلند اقبال را ملال بیکران در باقیه با صد ار فرمان جهان مطاع دلجو پی
باز ماند کانش فرمود و منصب قایم مقامی را بخلف از چندش ادب ارب ننگه
دان سلالة الاطیاب میرزا ابوالقاسم تفویض و منصب جلیل القدر وزارت
نائب السلطنه را به پیرزا موسی خان خلف دیگرش عنایت و برودش افتخار شانرا
بجلا ع اقباب شعاع مزین ساخت و بمکارم بیکران بنواخت و اکنون در راه
خدمت مساعی و جاهد و سرگرم خدمات دیوانی است * بیان لطاول اکراد بیست
سلیاس و تعیین بو سخنان کرجی غلام خاصه شریفه بادسته بهادران و کرفتن قلعه
باشقلان و همکاری و آمدن مصطفی خان و مجمع شدن و معاودت او به کاری *

در غیبت رایت منصور و مقربین و آن بر افتت اگر ادبتر ادبیت کرده خفته
بوسه سلیمان و یحیی و جعی از انان و ذکر انحد و در از تیغ بهر چی کدر انیده
بعد از ناخت و خوتویری از ترس تلاقی امواج زاخره و خوف تلافی افواج قاهره
بر کشته مورمکامین خویش سر تشویش در دیده در خریدند نواب نایب السلطنه
پرسفغان غلام خاصه شریفه را باد ستاد بهادران و جماعت نو مسلمان نقلع اماکن
و تخریب مساکن و دفع شرارت اگر ادبتر ادبیت فرموده بسفغان از سلیمان
حرکت کرده هفان بیک هر توشی بانصیر خان بیک که ولده مصطفی خان هکاری
بود و نسبت بهر خویش حقوق و عصیان ظاهره ساخت و در اصرار بدر اصرار
داشت از اکراد ان حد و دسه هزار نفر کرد او رده بمقاتله بسفغان شتافتند
و عوسف خان باد و بست نفر نو مسلمان در برابر انکروه صف قتال برار است
بعد از تلاش وجد و جهد تمام شکست بر سپاه اکراد افتاد هفان بیک بالسر
مصطفی خان ره نورد وادی فرار و بسفغان از کرد راه متوجه تسخیر باشقلان
گشته اول بمجازات برچی که کمندان دیشته مردان بلند همت بکنار بام او نرسیدی
و اندرون او مشغون بوجود گفتگیان بود در بیرون قلعه باشقلان در روی
بسته صعبی اتفاق افتاده مجرد ورود از هر طرف بهادران بر فرازش صعود نمودند
و دو سه ساعت از طرفین دو دتوب و تفنگ بر فک دخانه صاعد بود و بخت بهادران
مساهله پس ان مکان سخت را بچپه ضبط او رده تیغ پید تیغ باهالی انجام دادند
و جوی خون از گلوی اکرادی بنیاد کشادند بعد از تمام کار انجام توجه تسخیر قلعه
باشقلان شده انمکان صعب المسالك و امالك شده مستحفظتیش بتیغ پید تیغ
هالك کردید درین حال عسکر خان افشار باجعی از ابوجیمی خود بچکم نایب
السلطنه مامور باندا بار بود و بسفغان ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب عسکر

عسکر خان نموده بدر بار سعادت مدار فرستاد و خود با بهادران و سایر سپاه
ابو ایچی خود از پیاده و سوار در انحد و دم توف رها با و اکراد انحد و در را
که از باس و سطوت کچوان مهمابت نایب السلطنه العلیه خاطر جمع نموده از
هر طرف کوچانیده در اماکن و مساکن خویش جایجا کرده بنوید اشفاق و الطاف
نواب نایب السلطنه مطهر و اسوده خاطر ساخت و مصطفی خان هکاری که از
اولاد بنی عباس و بدر بار همیک از سلاطین سپهر کبریا س قدم نهاده بود بعد
از تسلیم قلعه و سپاه سبک بر سفند خدمت و متابعت بر نشسته بستان تمام خود را
بدر بار شوکت مدار نواب نایب السلطنه رسانید و طوق عبودیت و فرمان
برداری بر کردن نهاده ملایم خدمات و متقبل ارسال پیشکش و اظهار جان
نثاری گردید و شش بخلاص کرانمایه پیرایه گرفت مقض المرام و شاد کام هکاری
بر کشت و هم در ان اوقات لیسر نش نصیر خان بیک که باید را اظهار عداوت
میفرد از جیهان رخت بر بست و بدرش از خارا زار او رست و بسفغان بعد
از تمام امور و کوشمال اشرار نزدیک و دور رسیده سنه جلال پیوست و بامر
نواب نایب السلطنه دو بست نفر از بهادران بمحافظت قلعه باشقلان مامور و امسال
که امیر خان سردار قاجار با امر نایب السلطنه بمحافظت و سرداری بیکلری بیکلی
خوی و مضافات انحد و دسرافوز کردید اختیار امور الصفحات را تا هکاری
و باشقلان و کردستان بقبضه اقتدار او گذاشتند اکنون همه مهران و سرخیلان
اکراد و ایلات انحد و دسرافوز خط فرمان او دارند و جرات رد فرمان و تمرد بمخاطره
نبارند * بیان سوسل شدن محمود پاشای بابان نواب نایب السلطنه و تعیین
ابراهیم خان ناگونی بانحد و دسرافوز و نصب محمود پاشا در سلیمانیه و گرفتن کرکوک و کوی
و غارت و دستبرد سپاه نالناار موصل و پیوستن محمود پاشا بدر بار کچوان مدار

نایب السلطنه و خلعت و نوازش یافتن و مراجعت نمودن او * محمد حسین میرزا
حکومت سلیمانیه و بیان را چنانکه بود باز بعد از آنکه پادشاه محمد پادشاه
دوباره با علی پاشا و الی دیار بگریز سر سلیمانیه رفته بعد از آنکه پادشاه شکست داد
و سپاه ساخاوی را که محمد حسین میرزا در آنجا باز داشته بود متفرق و پرتان
نمود و خود بمحکومت سلیمانیه بنشست این اخبار پرتان بمسامع اولیای دولت
علیه رسید شاهزاده عبداللهم میرزا از زنجان بانحد و تعیین و عبداللهم میرزا بعد
از خرابی انحد و بسبب طغیان ناخوشی که متداوم بود بزنجان مراجعت نمود
محمد پادشاهم از انتشار مرض معهود ناپسندیده بهمت کرکوک گریخت
و عبداللهم پادشاه سلیمانیه ممکن و مجدداً محمد پادشاه جعبتی فراهم آورد و فرم
سلیمانیه نمود خیر عزیمت او بمسامع اولیای دولت قاهره رسید اعلیحضرت
شاهنشاهی نواب نایب السلطنه را امر و مقرر فرمودند که امور صفحات کردستان
و عراق عرب را در عهده اتمام خود دانسته نظامی و انتظامی دهند که من بعد
بهر وجه من الوجوه عیبی و نقصی بهم نرساند حضرت نایب السلطنه العلیه از جمله
ملایزمین در بار شوکت محمد حسین خان ایشک افاسی را که مردی قابل و کار
کنار بود با رقبی خشنوت امیر بانحد و تعیین فرموده امر و مقرر ساختند که
محمد پادشاه اعازم حضور باهرا تورشود یا از مالک محروسه سلطانی بیرون رود
محمد حسین خان او را در کرکوک ملاقات کرده پیغام سرپا نهادید بکنار آید و رقم
ارقم شیم را با او نموده محمد پادشاه از اعمال سرسرنکال خود نادم و بشیمان و دست
توسل بجبل المتین دولت ابد بنیان زده خدمت و بندگی را مقبل و عثمان بیگ
برادر که تر خود را که مردی رشید و کار دان و از جانب برادرش صاحب اختیار
انامان بود بصحابت محمد حسین خان روانه در بار شوکت محمد در نواب نایب

نایب السلطنه نمود رفت و رحمت و لجهه شاد شاد شامل حال و کافل احوال او
شد مورد نوازشات شایان گردید مقارن این حالات بعد از آنکه پادشاهم او متوسل
بدولت علیه عثانه کشته خلعت از او دپاشایافته باو دیگر آماده شور و شر
شد حضرت نایب السلطنه العلیه خلعت و حکومت سلیمانیه و بیان را بمحمد پادشاه
مرحمت فرموده ابراهیم خان سرنوب با کوی را باد و فوج تیر و مهرانه که سر هفتک
او جعفر قلینان بسراحد خان مقدم بود مصحوب عثان ریاست بر سر عبداللهم پادشاه
تعیین و ابراهیم خان هنگام ورود سلیمانیه پراههار ابا و مسدود نمود و بعد از آنکه
پادشاهم او در بار شوکت محمد در ملایم و مناصی بناقده بدرگاه خلایق پناه شتافت
و ابراهیم خان خلعت و حکومت محمد پادشاه را امین کوی و سلیمانیه بر روی او شایسته
در سلیمانیه ممکن ساختند مقارن این حالات داود پادشاهی و وزیر رضا و محمد پادشاهی
حاکم کوی را جعبتی داده بار میل فرستاد محمد پادشاه کوی و محمد پادشاه را که
در اربیل بود کوچانیده بموصل فرستاد که از آنجا روانه بغداد نماید مادر محمد پادشاه
کسبیت احوال را عرضیه بدر بار نواب و لجهه ارسال و حضرت نایب السلطنه را
بایره غضب در التهاب آمده رقبی سرپا نهادید با ابراهیم خان سرنوب فرستادند
که اگر چنانچه کوچ و بنه و مادر محمد پادشاه را با سلامبول برده باشند بر گرد آید
انهاد را اهتمام تست باید که تعاقب نموده از آنجا عت باز گیرند و اگر درین خدمت
معاون و سستی جایز دارند همگی سردار و سپاه خود را مورد سیاست و سخط آید
بوصول رقم قضا شیم ابراهیم خان سرنوب از سلیمانیه کوچ بر کوچ روانه کرکوک
شد مجرد و رود سپاه قلعه کرکوک را محاصره کرده اما حکام توب و تقناک و خروش
و غوغا جنک را از ایوان کپوان در گذر آیدند و هر روز از طرفین کشش
و کوشش تقدیم مبادید بکر پادشاهم انجاناب صد مات لشکر منصور بر تافته

از در حجز و استیذان در آمد و پیشکشی لایق روانه در بار شوکتدار و ابراهیم
خان از انجام کوچک کرده روانه اربیل شد و بورد و سپاه منصور راههار آمد و
کرده قلعه اربیل را محاصره نمودند ابراهیم خان و سایر سرهنگان پورش را
مناسب ندانسته با احتیاط اینکه بمباد ابک کوچ و بنه برادر و اشباع و اتباع محمود پاشا
که در قلعه بودند اسپه رسید و در میانه کسی از آنها تلف شود پس شدت
و شکست تمام کوچ برادر و اتباع و اشباع محمود پاشا را از انجام بیرون آورده بار دو
رسانیدند و از انجام کوچ کرده در کنار اب موصل افتادند و شدت هر چه تمامتر
اطراف موصل را محاصره کرده کوچ و بنه و مادر محمود پاشا را طلبیدند چه امکان
مضائقه بود پاشای موصل مادر و هیال و اطفال محمود پاشا را با سایرین هر که بود
و هر چه بود با کمال عزت و احترام بیرون فرستادند و روانه اردوی نصرت شکوه
ساختند ابراهیم خان بعد از اتمام این خدمات بر سر کوی رفتند محمد پاشا
حاکم کوی محصور طبرق و شوارع از هر طرف مسدود آمد و زمان محاصره چهل
و پنج روز امتداد یافت هر روز از طرفین پای بمیلان جلادت مینهادند محمد پاشا
حاکم کوی سطوت و صلابت لشکر منصور را دیده بعجز و قصور خود قایل گشته
رخصت بیرون آمدن خواسته قلعه را تسلیم و کسری متعرض او نگشته روانه
بغداد گردید و لشکر منصور داخل کوی گشته چهارده قبضه نوب با قورخانه بچپله
ضبط آورده توپها را شکستند و قورخانه را بر کمر گرفته و عثمان بیگ زادر کوی
حاکم با استقلال نموده بعد از انتظام امور انجمن و دعای مردم در بار سعادت مدار
و از هفت ایشان محمود پاشا عازم درگاه کپوان پایگاه و از نواب نایب السلطنه
انواع رافت و عطوفت و انعام و احسان دیده مراجعت بسلیمانیه کرده در کمال
استقلال مشغول حکمرانی گردید * و قانع سال خجسته قال مطابق سنه هزار و

و دولت و سی و هشت هجری و کیفیت وقوع مصالحه عام فیما بین دولت ایران
و روم * در اول بهار این سال فرخنده قال که هزار دستان با هزار دستان بفرز
کلبین بال افشان و نغمه خوان بود و نذر و بر شاخ سر و فصول محبت و مراودت
میسر و دفرمانی از بادشاه و الاجاه روم محمد روف پاشای سرحد حکر شرق
و والی ارزنة الروم در باب اختیار مصالحت عام و مصادقت و دولت ابد فرجام
رسید و پاشای مشارالیه مردی ارمیده و صاحب حال و کمال و کار از موده و کرم
و سر در روزگار دیده بود و معزی الیه مراتب مزبوره را بکار گذاران دولت
جاوید قرار نایب السلطنه العلیه اظهار و باینکه در زمان تنبیه و کوشمال و زیاده
سری پاشایان مغرور که مطلب اصلی ان بود چند ملک و سبع الانخابر ممالک
محرور سلسلانی افزود اما با زاری جهان آرای حضرت و بعهده که مستند آرای
دولت این فیروزه مهتد است بر عایت جبهه جامعه اسلامیه و اتحاد و دولت
جاوید طراز هیجان غبار خصومت و لجاج و ریختن خونهای بیگناهان و وقوع
تشریش و ناامنی طرق و مسالك و مهاجران مناسب ندانستند و کیفیت مکنون
ضمیر بادشاه و الاجاه روم را بپایه سر بر سلطنت مصر اعلیحضرت شاهنشاه کپوان
بایکاه عرض داده داشته قبله عالم و عالمیان حضرت و بعهده را صاحب اختیار کل فرموده
رخصت دادند و مازون فرمودند که در هر حال و مقال بهر چه صلاح و فلاح دانند
از انقرار معمول فرمایند پس نواب نایب السلطنه العلیه بعد از اجازت از دربار
اسمان جاه مقرب الحضرة العلیه بهر زاهد علی مستوفی اشتیانی را برای اتمام این
کار و انجام صلح بایدار روانه ارزنة الروم و بوکالت تعیین که با پاشای مشارالیه
در محفل مصادقت و مواعدت و کار گذاری و کار اگاهی نشسته در صلح و جنگ
سخن راستند و آنچه خبر و صلاح مسلمین و باعث سرفرازی ملک و دین و صرفه

و صلاح و خیر و قیام در دولت ابد قریب است از دفتر خرد مندی و رای ز زمین
و فکر دورین خوانند بعد از ورود مشارالیه بارزفه الروح با محمد رومی باشا
در خلوات اجلاس کرده سخن انس و استنباس میان دو دولت جاوید اساس
در میان او زدند بالاخره قرار گفتگو صلح استقرار یافته ختم کلام بخیر خواهی انام
و رضای ملک علاء کردید * و صورت صلحنامه میان دولتین بجهتین از فواید
افلام سلالة الوزراء الکرام نیمیة السادات العظام میرزا ابوالقاسم قایم مقام اینست *
غرض از تحریر این کتاب مستطاب اینکه درین چند سال بسبب وقوع بعضی حوادث
میان دولتین علی بن اسلام و روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه
مبدل بنقار و خصومت و مؤدی بحرب و کدورت گشته بود بمقتضای جهة جامعه
اسلام و خدم رضای طرفین بسفک دماغ و وقوع اینگونه حوادث و غوغا عادت
سلام و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فحیتمین اظهار رغبت
و موافقت شده بموجب فرمان هما یون اعلیحضرت که بان حثمت ملک بخش ملک
کبیر ایش تاج و سریر خدیو زمین و زمان جمال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا
والدین غیاث الحق و البقی قهرمان الماء و الطین نال الله الممد و دفی الارضین
حافظ حوزه سلیمانی باسط بساط جهان بینی داور جمیاه سلیمان دستکاه انجم سپاه
اسلام پناه زینت بخش تخت کبان ملک ملوک جهان تاج بخش کامران شاهنشاه
ممالک ایران الخاقان بن الخاقان الغازی قیامی شاه خلد الله ملکه و اقباله و حکم
ماموریت نامه رفیعه عمره غرای دولت و شهر یاری و دوحه عالیای شوکت
و جهان نداری ممالک رقاب گردون جناب کیوان همت بر چسب فطنت رکن زکین جلال
خصن رطب اقبال پادشاهزاده ازاده و بعهده دولت علیه ایران عباس مهرزا
غرضه این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه منباهی و مخصوص گشته از

از جانب دولت علیه عثمانی نیز بامرو فرمایان اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک
شهر یاری بدر افق نا حداری بادشاه اسلام ناه سلطان البرین و البحرین خادم
محره بن الشریفین ذو الشوکه و الشهامة السلطان بن السلطان بن السلطان
الغازی محمود خان ابد الله ملکه و اقباله و کالت نامه بجناب عزت نصاب بنالت
انتساب جلالت انساب مقم امور الجمهور بالفکر الثاقب مهده قواعد الامور
بالرای الصایب صدر اسبق اکرم والی ولایت ارزنه الروم سرعسکر جناب شرق
محمد امین رومی باشادام مجده عطا و عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه
مزبوره با جناب سرعسکر مشارالیه بعد از مناوالت و کالت نامه های مبارکه عقد
مجلس مکالمه صکرده مصالحه مبارکه باین ایین ترتیب و تعیین یافت * اساس *
که در تاریخ نغزار و صد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه که واقع گشته حدود
و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تحلیه سبیل اسرا
و اقامت شخص معین در دولتین علی بن باشد تماماً و کمالاً این الدولتین باقی
و مرعی و معتبر بوده بارکان ان وجهان الوجوه خللی حارض نشده در مابین
دولتین علی بن شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابداد رکاب باشد بعد ازین
شهر خلاف در خلاف بوده در میان دو دولت معامله که مؤدی کدورت
و برودت و منافق سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه
دولت علیه عثمانی میباشد در اتنای حرب و قتال بدست دولت فحیه ایران آمده
از جمله مقلع و اراضی و فضا و قصبه و قرا حال تحریر مصالحه از تاریخ این تمسک
معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و بمراعات
حرمت این مصالحه خبریه گرفتار ان طرفین را بلا کتم و اخفا تحلیه سبیل کرده آنچه
در اتنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات و غیرها عطا شود و بشرحادات

طریق اتصال نمایند * ماده اول * دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر
مدخله جایز نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مدخله جایزند البته
از جمله محالی که از توجیحات سنیاق و کردستان داخل حد و میباشد سبب این
الاسباب و وجهان الوجوه از طرف دولت علیه ایران مدخله و تجاوز و تعرض
در مصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکور اگر از اهالی طرفین
بسیلاق و تشلاق عبور نمایند در باب رسومات عادی و بیلاقی و قشلاقی و سایر
دعای که وقوع یابد مابین و کلا تراب و لجهت دولت ایران و وزیر بغداد مجاب
شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد * ماده ثانیه *
و از اهالی ایران کسانی که بکعبه مکره و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیه امد
شده مینمایند مثل حجاج و زوار و تجار و متردین اهالی بلاد اسلامیه رومیه
یا آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه
خلاف قانون شریعه اصلاحی مطالبه نشود و کذا لک از زوار عتبات عالیات
مادامیکه مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه باج و غیره نشود و اگر مال
التجاره داشته باشند بر وفق حساب کمرک مطالبه شد زیاده طلب نمایند و از
طرف دولت ایران نیز با تجار طرف دولت عثمانی و اهالی ایشان برین وجه معامله
نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و بیارد دولت علیه ایران
تفقد و اجرای شرایط قدم از جانب وزیرای عظام امیر حاج و میر میران کرام
و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام
شرف الی حرمین محرمین و از انجالی شام شریف از جانب امین صره همانون نیز
نظارت حال ایشان شود و خلاف شرایط هیچ وجه واقع نگردد و در حایت ایشان
هست نمایند و اگر در میان ایشان نزاع روی دهد امین صره همانون بمعرفت

بمعرفت معقدی متعین حکم در میان آنهاست نظارت نماید و از مخدرات حرم
شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بجهت ایران که بمحکمه
معظمه و عتبات عالیات میروند فرخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذا لک
در خصوص رسومات کمرک تجار و اهالی دولت بجهت ایران مانند دولت علیه
عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار یکصد قروش چهار
قروش کمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست
دیگری منتقل نشده است مگر از ایشان کمرک نگیرند و تجار ایران لاجل التجاره
چوبوق شهرز که بدار السعاده میاورند در ربع و شری آن انحصار نباشد و بهر کس
که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک جانبین
امد و شد مینمایند بمقتضای جهت جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده همه از
هر این اوضاع محفوظ باشند * ماده ثالثه * آنچه از هشویه حیدر ایل و سیدکی
متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن میباشند مادامیکه
در سمت آنهاست اگر بحد و ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند
سرحداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست
برندارند و از جانب سرحدات منع ایشان نشود از تصاحب ایشان دولت علیه
عثمانی کفید نمایند و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت
عثمانی ایشانرا منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بجهت ایران گذرند
بعدا اگر بممالک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان
طرف ایران بگذرند از حد و دولت علیه عثمانی مجاوز کرده خسارت
زنند سرحد نشینان دولت علیه ایران در منع و مجاوز ایشان دقت نمایند *
ماده رابعه * بموجب شرایط قدم قرار می دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذا لک

از جمله عشایر و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت
فقیمه ایران و از دولت بجهت ایران بدولت علیه عثمانی بگذرد باید آن گذشته کان
اصحاب نشوند * ماده خامسه * آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه
عثمانی اموال بجا ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ
این تمسک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد بوجوب دفاتر مرقومه و معرفت
شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سواى اموال محفوظه آنچه
در انشای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی
بعضی ضابطان جبار از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران
و از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان بعهده و کپل الهادر هر محل صادر شود
و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند * ماده سادسه * در ممالک دولت
علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت میشود اگر وارث و وصی شرعی
نداشته باشد ماورین بیت المال ترکیه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتر کرده
به ثبت و سجل شرعی رسانیده و آن مال را بجهت در محل مامن تا مدت یکسال حفظ
نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بوجوب ثبت و سجل شرعیه اشیاء منترکه
تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محل آن اشیاء گرفته باشد و آن اشیاء اگر در
مدت مذکور حریق و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث
و وصی نرسد ترکیه محفوظه را ماورین بیت المال باطلاع معتمد دولت علیه ایران
فروخته من از حفظ نمایند * ماده سابعه * بوجوب شرط سابقه برای تأیید و تأیید
دوستی و موافقت در هر سه سال بکنفران دولتین در طرفین علیتین مقیم و معتکف
باشند و از تبعه دولتین علیتین در انشای حرف که بطرفین گذشته اند در حق
الشان بنا بجزمت این مصالحه خیریه سیاست این اسامت نشود * خاتمه * آنچه از

از اسامین و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالذات مکروه
قرار داد شد و از طرفین قبول کشته ادعای اموال منقوبه التصبغات و تضمین مصارف
جزیه از جانبین منضمی ماضی کفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین
بر وفق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بر اسطه سفیر و سبط از تاریخ این تمسک
الی مدت شصت روز در راس حدود دولتین بیکدیگر ملاقات کرده باستانه
طرفین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه بمساله
حقیقه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر کشته و از هر چه تا بیره محکدورت
و خصومت منطقی بوده و متناقض و مستر و خلاف این عهد و شرط معقوده مربوطه
از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز نداند و از جانب جناب و کپل مشارالیه
نظر بر خست کامله از جانب دولت عثمانی درین تاریخ هزار و دو و سی و
هشت بوم یکشنبه نوزدهم شهر ذقعدیه شریفه این تمسک مهور و معضی شد
الخاتمه بالخیر و السعاده الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر تحریر فی شهر محرم الحرام
سنه هزار و دو و سی و نه * بیان وقایع سال ههائون فال هزار و دو و سی و
وسی و نه هجری مطابق سال بیست و یکم ترکی * در غره شهر ذقعدیه الحرام رایات
جلال شاهنشاه بیهال ساحت افروز چمن سلطانه گردید و بجهت مشورت بعضی
امور حضرت و لجهت راکاب ههائون احضار فرمودند مقارن ورود نائب
السلطنه العلیه بر کاب جهان کشای فرمان لازم الاذغان باحضار بعضی از
شاهزادگان اطراف شرف نفاذ یافته بود در آن اوقات بر کاب سعادت سمات پیوستند
اما نواب و لجهت راکاب منزل آن کند خلخال ناخوشی صعبی بر مزاج مبارک طاری
گشته بیکه حرکت و سواری مقدر و نکر دید بخت روان نشستند و مله زمین
راکاب ظفر نصاب بنهات تشویش و اضطرار پیوستند اطبا بیکه در خدمت حاضر

بودند بعد او و معالجه مشغول شده و هفتکام طلوع صبح صادق افاقتی حاصل شد
و نقاهت و ضعف کلی باقی بود چون نایب السلطنه وارد زنجان شدند خبر عارضه
انحضرت به مع مقیمان حضرت شاهنشاهی رسیده صبر و سکون از ساخت خاها
ستون امن و امان و عباد اسلام و اسلامیان کناره کزید و بموجب فرمان مبرز
محمد حسین و حکیم ناشی خاصه سرکار و منحت روان خاص بزنجان روانه شدند
چون مجیمان و اختر شناسان بایه منحت که توان رفعت و رود و بعهد ر السلطنه
یک ساعت بخروب مانده لشخص داده بودند بموجب فرمان در محل موسوم
بسامان ارخی سر پرده اجلال برای ورود و بعهد به مال افزاشته گردید و نایب
السلطنه در ان مقام نزول اجلال فرمودند و شوق ملاقات و نشوایش ناخوشی
و بعهد خاطر خد بود و ران و مایه امن و امان جهان با نرا مشوش مبداشت و در
چمن سلطانه انتظار و رود مقدم مسعود فرزند بیامند می کشیدند و حضرت
سلطان ظل سلطان شاهزاده حلیمان را پیشتر برای تقصص احوال نایب السلطنه
ایران بسامان ارخی روان فرمودند که کیفیت حال ترا انافا نانو بسد و با برادر
والا کهر بار دوی همایون پیوند نزدیک بخروب که وعده ورود حضرت
و بعهد بود سپهدار نظام باتو بخانه و کل سپاه نظام با استقبال مامور گشته از یک طرف
را و علمها افزاخته استادند و از جانب دیگر وزیر او امر او تمامی خوانین سواره را
با دسته های ابو ایجمعی خود باز داشته صف کشیدند نزدیک بقصر همایون
شاهزادگان عظام و امرای قباجا ر صفها کشیدند آمدند حضرت و بعهد بسلامتی
وارد شدند و در خلوت خاصه شاهنشاهی شرف حضور مباهی گشته باد شاه
عالم پنا از روی کمال عطوفت فرزند سعادت مند را در اغوش مهربانی کشیدند
و از نعمت سلامتی انحضرت آرامش و اسایش تازه یافتند و حضرت و بعهد در

در خدمت شاهنشاه از خلوت خاص بقصر اسمان مناص شتافتند فردای آن روز
برای رفع کسالت و دفع نقاهت نایب السلطنه را در موضع خاص مامور بشوقف
و استراحت نموده جعی از حجاب سپهر قیاب را برای خدمت و پرستاری انجناب
مقرر داشتند و روز دیگر سر پرده خاص همایون خاقانی را در جنب قصر
سایمانی بر پا کرده برای اسایش و بعهد مشخص فرمودند و نایب السلطنه در ان مقام
ارام یافته تمامی شاهزادگان عظام و وزیران و مستوفیان و مقربان حضرت سپهر
سلطت و عمله در خانه و امنای دولت با احترام و اولیای شوکت بلند نام اسلام
و بعهد مشرف شد نسبت بهر یک از چاکران التفاتی شایان و مکرمتی بی پایان
تقدیم فرمود و جای آن بود چون پیش از ورود مقدم مسعود و بعهد حضرت
خدینو مهد بعهد به شاهزادگان امر و مقرر فرموده بود که طریق خدمت و بندگی
سپارند و رویه اطاعت و کوچکی را نسبت بولبعهد چنانکه باید و شاید مرعی
و منظور دارند تمامت شاهزادگان و اولاد خاقان کامران بقدم اخلاص و چاکری
و ارادت پیش آمده بیشتر از پیشتر سالک شاهرام تواضع و فروتنی شدند هر چند
نایب السلطنه العلیه برادران را در مجلس فرمود در بساط ادب نشستند و کمر
مخدمت انحضرت بستند و شاهزاده حسنعلی مبرز از آن روزها احضار
شده بود مانند دیگر شاهزاده کان رعایت ادب را از دست نمیداد و شاه عالم پناه
هر روز بانعام تازه و احسان بی اندازه و اعطای خلاع فاخره و عنایات و افرو
و بعطیه اسب و شمشیر نیک زدای خاطر و بعهد بود و بتقریبات حسنه رعایت
ضعف و نقاهت انحضرت مینمود و سه نفر از امیرزاده کان عظام که در رکاب
حضرت و بعهد شرف اند و در حضور خاقانی بودند اب امیرزاده محمد مبرز
و سیف الملوک مبرز و خسر و مبرز زاهر یک بعطایای اسب و شمشیر سر بلند

و هر روز که وقت مشق سپاه نظام میشد بتعلیم افواج خاصه همایون شاهنشاهی
میرد اختد و قوف و مهارت خود را در قاعده نظام جدید کما یبغی و یلیق
ظاهر میساختند و راندک روزی افواج خاصه از تعلیم نواب محمد میرزا و سیف
الملوک میرزا تفاوت بسیاری در قاعده مشق ایشان بدید آمد و اعلیحضرت
خاقانی در از این هنرنمایی آن دو امیرزاده را موجههای موقوفه میزد و فرمود
و امیرزاده کان هر روز هفتکام سواری جوهر ذاتی خود را در قدر اندازی
و جرید بازی و سایر فنون سپاهگیری در خدمت حضرت سلطنت ظاهر میگرددند
در آن اوقات که نایب السلطنه در اردوی همایون بود چند روزی برای جشن
سر تراشی نواب سلطان محمد میرزا اسباب جشن و سرور و عیش و جهور مهیا بود
بعد از آنکه از ورم اطعام عام و ضیافت سرگردگان و افراد سپاه سواره و پیاده نظام
بعمل آمده بایب السلطنه بامر همایون در خلوت خاص نشسته همگی امر او و زرا
و اولیای دولت دوران عدت و ارکان حضرت گردون رنبت در خدمت
حضرت و بعهده حاضر گشته دست جود و بخشش کشادند سیم و زر و خلعت
زرتار آفتاب بیکریمه بران صف در و وزیرای نیک محض مرحمت فرمودند و در هنگام
حرکت ربابات سلطنت بمستقر دولت فرمان حکومت ایل قره اکر زلو و خلعت
امارت انخدود در ابامیرزاده محمد میرزا اعنایت کردند و شب شانزدهم ذیحجه
اعلیحضرت شاهنشاهی بدار الخلافه طهران و نواب نایب السلطنه بسمت از پریجان
مراجعت فرمودند * از جمله سوامج در بین سال * و نایب صدر اعظم حاجی محمد
حسین خان اصفهانی بود و او بسبب جوهر ذاتی و کاردانی و کارشناسی در امور
مالک و مال از بدایت حال تا زمان ارتحال ترقیات عظیمه کرد و ابواب عطا و عفو
بی نهایت بر چهره حال خود گشوده یافت در آخر این سال در دار السلطنه طهران

ن مرض گشته در گذشت و بسرا و نظام الدوله عبداللّه خان در خدمت شاهنشاهی
از جمیع امثال و اقربان در پیش است و امیر بیست در کار گذاری و کارشناسی
قطانت اندیش و ذکاوت کیش * بیان وقایع سال حجت سال هزار و دو و بیست
و چهل مطابق ترکی * بعد از انقضای شهر محرم الحرام این سال ربابات اقبال خاقان
بیهال بصرم تفرج و شکار از دار الخلافه طهران بسططان آباد کز از حضرت فرمود
و شهر مزبور حصنی است حصین و بنا بست متین که حسب الامر خاقان کامران
نوسف خان سپهدار عراق بنا کرد است و مکان شهر سلطان آباد مشهور تقریبه
دستگرد از بیابان سه دهه کز از در محل مزبور و حوالی او هفت قنات بزرگ دارد
که همه بشهر سلطان آباد جاری است و کوچه ها و راسته های انجا همه مقابل
هم بنظافت و پاکیزگی تمام ساخته و پرداخته گشته و بازارها و دکاکن از اهل حرفت
معاین و مشهور و برج و باره قلعه او افراخته در اصل شهر چهار خیابان طرح
انداخته و به کمال استحکام ساخته سپهدار بقدم جان نثاری و خدمتگذاری
پیش آمده ضیافتها کرد و پیشکشها کند رانید * بیان هر و می امیرزاده
جهانگیر میرزا و بدیع الزمان میرزا * شاهزادگان مجرّه عنان که سهند کردون
خرام ایشانرا قضای جهان میدان جولان سرد درین سال همایون غالب پیشتر از
پیشتر با نیکدگر رسم بازی و محبت و شپوه دوستی و الفت پیش او زدند با هم
وصلتی بنازکی نمودند بلی دولت بدولت و شوکت بشوکت و محبت بمحبت
و مضاهرت بمضاهرت افزود و ازین حسن وفاق و رسم اتفاق خداوند جهان
و شاهنشاه کامرانرا از خود راضی و خشنود نمودند حضرت و بعهده از محبوبه
جلالت شاهزاده محمد قلی میرزا فرمان فرمای ممالک طبرستان طبرزدستان
و صبیبه معترمه انجمن برابر ای امیرزاده جهانگیر میرزا خطبه فرمودند و نواب

شاهزاده علیقلی مهرزاد استرکبری و مهد علیای نواب و لعلبدر ابرای فرزندان کرامی
خود بدیع الزمان مهرزاد خواستگار شد و طویله آنرتب دادند و ابواب شادمانها
بر چهره حال جهان بان که شادند * از سوانح عبرت افزای این سال * حاجی
هاشم خان نامی از اقران نظام الدوله عبداللہ خان در اصفهان جمعی از طائفه بختیار را
نوکر خود ساخته باینکه او را دولت و ثروتی بود که احتیاج بمال کسی نداشت
از نهایت طمع و بداموزی اشرار بختیاری از سر تا انصافی و اجماع و طمع در مال
رعایا و اعیان و اشراف شب نوکران بختیاری خود را برداشته در کویچه های
اصفهان میگردیدند است بجانہ مقبولین و تجار و خواجگان مالدار در میامندند
اکثر شب دق الباب کرده در باز میگردند باندرون خانه میروفتند و اگر کسی
در باز نمیگردد از دیوار و اطراف خانه رخنه می جست بجانہ در میامندند اول
صاحبخانه را بلامیت و چرب زبانی میگفتند که هر چه داری بیار و دیگر تشویش
مدار و اگر صاحبخانه هر چه داشته می آورد از زجر و نکایت ایشان خلاص شده
در گوشه می خزید و تالان و بغار از خوف جان بجان میفرید و اگر از صاحبخانه
ممانعتی میدیدند و مضائقی تصور میکردید دست و پای او را محکم بسته هر چه
در خانه او بود جمع کرده میبردند شب بجانہ یکی از اعیان رفته بودند که صاحبخانه
در سفر حج او دهر چه در کوفتد کسی در باز نگردد از دیوار بالا رفته بجانہ در
آمدند و در کشودند و باندرون رفته در بستند و زوجه اشخص از جمله سادات
عالی درجات اصفهان بود و صاحبخانه بمحاطره جمعی تمام عیال و زوجه خود را در
شهر مسلمانان در خانه خود گذاشته بزیرات حج شتافته زن سپیده را حاضر کردند
و گفتند هر چه داری از طلا و آلات و زینت زنانه بیار و عذر مبارک گفته بود
از برای چه و شمارا درین خانه چه حقیقت و در اموال و اسباب من چه شرکتی است

است ضعفه سیده را گرفته محکم بسته بودند و صندوق او را در برابر چشم او
باز کرده هر چه اسباب زنانه و رخت و طلا آلات او بوده برداشته و بعلایه
دو هزار تومان نقد در صندوق داشته برگرفتند و ضعفه سیده از ترس ادیت
ایشان بناچار لب از فریاد و افغان بسته تالان و کربان در گوشه افتاده در پیش
چشمش مال او را جمع کرده بردند ضعفه سیده فردای آنروز هر بضه از اصفهان
بدرگاه عالمیان بنام خاقان جمجمه نوشته بدار الخلاقه ارسال داشت و بدست
یکی از مقربان درگاه بنظر اشرف رسانید عبداللہ خان نظام الدوله ازین حال
خبر یافت به نیت پیش دستی که مرا ازین حالات و ستمهای یننها یات خبر نبوده
و نیست بدرگاه قبله عالم شتافته کیفیت حالات و نعمات تالان حاجی هاشم
خان را در اصفهان بعرض واقفان حضور میسرساند حضرت اعلی میفرمایند که هر گاه
تو باعمال زشت و افعال نادرست خویشاوند خود را رضی نبودی و قدرت دفع
و ممانعت او را نپنداشتی چرا پیش از آنکه بر رای عالم آرای ما واضح و لایح
شود کیفیت این چنین بیحسابی را در سواد اعظمی چنان که بتوسعه برده ایم در پایه
سیر اعلی عرض نگردی و اکنون دیدی که کاری چنین بجهت پذیر نیست و بعرض
ما رسیده و رای عالم آرای ما برین کار ناهموار مطلع گردیدند است بعرض
و اظهار آن میبرد از می شاعشاه عالمیاء بملاحظه اینکه بدر او حاجی محمد حسین
خان صدر در پایه سیر اسماان نظیر خدمت بسیار کرده بود پیش ازین هتک
حرمت او نفرمود بجهت اکتفا فرمودند و زدیگر رای جهان را اقتضای آن
فرمود با چند تن از مقربان حضرت و ملتزمین رکاب سعادت نصاب شهر اصفهان را
از قدم میمنت لزوم شاهنشاهی زینت دهند و بنفس نفیس خود رسی این ظلم
بی حساب نمایند در حوالی اصفهان حاجی هاشم خان با جمعی از اشراف و اعیان

اصفهان بخدمت مبادرت نموده پیشکشها کند را ندیدند و مورد تو ازش شده
موصکب همایون زینت افزای شهر اصفهان و بحکم قدرتمون حاجی هاشم خان
ضرفنار بنجه قهر و سیاست کشته نوکران بختیاری او که قوت بازو و اسباب
خارت و تاراج رهایای شاهنشاهی بودند چون سیاب در زمین نایاب گشتند
و نفرمان حضرت اعلی ریش حبش اسای او را که مایه ابروی او بود بدست
فرشان بدست عدل برید و چشمهای او که در چشم خانه میکردید و در کار خود
و هواقب امور بینا بود بکرت داد رسی و عدالت گدند و بضر بچوب و شکمبه
هر چه داشت ضبط سرکار دیوان اعلی و اورا جان بخشی فرموده رها کردند
و ولایت اصفهان را بنواب شاهزاده سلطان محمد میرزا اعانت کرده یوسف خان
سپه دار عراق در خدمت شاهزاده وزیر و مشیر و کارگذار بود بود و اصفهان
بعد از یک دو ماه در اصفهان وفات یافته غلام حسین خان پسر او که بمصاهرت
خاقانی مقنن بود پیمای او در عراق سپه دار و پس از وفات او خسر و خانرا بکار
گذازی در خدمت نواب سلطان محمد میرزا با اصفهان تعیین فرمودند و علما
و فضیلامی اصفهان را نوازش بنهایت کرده اشارت رفت که از امور ولایت
با خبر بوده حکامی که نه بر قانون عدالت باشد بیانه سر بر همایون عرضه دارند
و بواسطه اینکه در داد رسی و مرحت و عطوفت اهل عالم از صغیر و کبیر بدعای
دولت روز افزون پرداخت و ثنای حضرت اعلی را در صباح و مساء و در زبان
خود ساختند و نظام الدوله بتقصیر این بی نظامی و تعاون و عقلمت در دار الخلافه
خانه نشین آمد * بقولض منصب صدارت اعظم بالله پارخان قاجار * اعلی حضرت
شاهنشاهی نظر بقابلیت و استعداد فطری فخر الامراء الکرام اللهیارخان قاجار
خلف الصدق مرحوم میرزا محمد خان بیکر بیکری را که تربیت یافته همین عنایت خا

خاقانی و بشرف مصاهرت حضرت اعلی ممتاز و سرفراز بود بقولض منصب
صدارت اعظم مقنن و مکررم داشته فرقی مباحثه اشرا از انوان که او ان در گذر آیدند
و امروز بالاستقلال بر صدر دیوان صدارت متمکن است و برای زمین و فکر
دور بین انجام مهمات نام را متکفل و نظری بحسن سلوک و مایه دانش و ادراک
جمع و زرا و امنای امرای دربار که بهان مدار از نظر زرقار و حسن گفتار انجناب
راضی و خوشدل میباشد هر کس را فرخورد مایه و پایه شناسد و داند و عرض
و اظهار هیچیک از امور رحبت و سپاهی در پیشگاه دربار سپهر حشمت پادشاهی
معوق و معطل نیست و هر امرام بر وفق مراد پرداخته و نام نیک ذخیره روزگار
حضرت جهاندار ساخته میگرد * بیان وقایع سال همایون نال تحاقوی نبل
ترکی موافق سنه هزار و دو و بیست و چهل و یک هجری * کارگذاران دربار
پادشاه روس افکار نقض عهد و برهم زدن شروط مصالحه و متار که افتاده بیبانه
اینکه قدری از کویچه ایروان داخل بنای مصالحه ماست آغاز گفتگو نمودند و تردد
و گفت و شنید ایشان بدرازی کشید کارگذاران دولت ایران گفتند شروط
مصالحه برین قرار یافته که در بین مصالحه هر جا که در دست هر کس بوده است
بازگماکان چنان بوده طرفین از حد و خود تمطی و تجاوز زنیانند انجماعت گاهی
معاذیر ناموجه میگفتند و گاهی میگفتند که سلوک ما با نواب نایب السلطنه نمیشود
و گاهی مینمودند که پادشاه ایران انبار که خاطر خواص ماست بمابخشش نماید و در
گذرد ازین طرف نیز کارگذاران دولت دوران عدت ایشان را انجام
میفودند و ان حد و مشهور و بیالغ لو و کونی و کویچه دیگر بود که همیشه در دست
کارگذاران اینطرف است در بین سال همایون فال که چمن سلطانه بمضرب
خیام انجمن شکوه خاقان کامران گردید نواب و بعهد را بمضرب طلبیدند چون

نایب السلطنه شرف استان بوسی حضرت اعلی در یافت کیفیت گفتگو و بمانه
جولی کارگذاران دولت روس در عهدشکنی و آشوب طلبی بعضی اقدس
رسید حضرت شاهنشاه مقرر فرمودند که میرزا محمد صادق مروی و قانع نکار
داروغه دفترخانه همانون که مردی فاعده دان و سخن شناس و بهر اسم سفارت
و کاردانی و کارگذاری ارسته و محل اعتماد خاقان جهجاه بود و بارها با سفارت
بخداد و خراسان تعیین گشته و امور رای نقص و هبب گذرانیده از دربار کبوان
مدار عازم انحد و دشود و بعد از ورود دیگر جستان بهراقت کارگذاران دولت
روس ملاحظه حدود نماید و بنظر امعان و تفکر مابه النزاع و باعث مشاجره
و منازعه فیما بین را معلوم نموده بخدمت سپهر رفعت عرضه دارد تا معلوم شود
که مایه نزاع چیست و گفتگو با کجاست میرزای مشارالیه از تبریز روانه
ایروان و از آنجا بکر جستان عازم گردیدند نواب السلطنه در اوایل زمستان
با احتیاط اینکه لشکر روس بر سر باست شاید که از حکم فرستی و فته جولی اراده
طرفی نمایند و خود را در عهدشکنی از نمایند بیهانه شکار از دار السلطنه تبریز
روانه گردشت و از آنجا شکار کنان عازم نخجوان و ایروان گردیدند * بیان
وفات الکسندر باولج امپراطور روس و شمه از حالات و اخلاق او * در
یست و یکم شهر ربیع الاول این سال امپراطور روس الکسندر باولج ازین
دیر بر قوس رخت رحلت بر بست و او پادشاهی عادل و رعیت پرور بود
اهالی مسقور که قبل الفهم و کند ذهن میباشند همگی را بر او و رسم عیسوی
که مذهب ایشانست باز داشته معلمان زیرک و دانا از عمالک آن کلبس
و فراتر او رده در هراداب و صنعت ماهر ساخت و شمه از حالات او در اول
کتاب در احوال دولت روس گذشته معلوم مطالعه کنندگان خواهد شد بعد

بعد از وفات امیر قسطنطین برادر او در هوس تاج و تخت افتاده نظر شدت و طبعش
و بی پروایی و حدت او و زرای پای تخت روس او را ممنوع و مغزول داشته
بر آورد بیکر او را که زکی ولایی با ولج نام داشت پیداشاهی و فرمان روالی بر تخت
نشاندند * بیان مجادله نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکم فرمای مرزبانان
خراسان با لشکر خوارزم و شکست آنها بتاید یزدان و مین طالع شاهنشاه کتبی
ستان * رحمن قلی طوره ولد محمد رحیم خان والی خوارزم با جبهتی از ازبک
قنقرات و بیوت ساکن خوارزم بهرم اخذ زکوة ساپور و تکه بسرحدات این
سعت آمده چون از طواف ترکمانیه دشت قیماق از تکه و اخال و خرمنند و غیره
با او درین سفر موافقت داشتند بجهت عوف و خود مغر و رشده جعی را روانه
اق در بند و جعی را بر سر مزدوران فرستاده مستحقین هر دو جاد در مقام مدافعت
و ممانعت بر آمد لشکر خوارزم مقبول شد و شکسته بر گشتند رحمن قلی مزبور
بجود سازی و استعداد پرداخته یا جبهتی کامل و تو بخانه که همراه داشته تا کوشک
مهدی که دو فرسخی مشهد مقدس رضوی است رفته نواب حسنعلی میرزا بعد
از استحضار ازین اخبار قلیل جبهتی را که در خدمتش حاضر بودند با استقبال
انها فرستاده جعی را مقبول و بقدر هشتاد نفر دستگیر نموده مراجعت میبایند
بعد از تحقیقات لازمه شب نهم بر سران لشکر قنقره از کبیر شینون انگیزته در
اطراف اردوی لشکر خوارزم دستبردی کامل میزنند درین بین سپید محمد خان
حاکم کلات و جعی از خوانین خراسان از استماع این اخبار و وارد رکاب شاهزاده
میشوند و نواب حسنعلی میرزا با تو بخانه و زنبورکخانه و انعقاد هفت هشت هزار
نفر در کوشک مهدی بر سر او رانده بعد از تلافی فریقین و تقابل عسکرین از
دو طرف حالات کوه ربای بیکدیگر میاورند بعون عنایت الهی و نیروی اتصال

مضون از زوال پادشاهی بر سپاه مخالف شکستی عظیم روی نمود و جمعی کثیر
مقتول و جمعی دستگیر گشته بقیه السیف راه بسیار طریق فرار و مرحله پیمای بودی
دار البوار گشته نواب شاهزاده سپاه را بتعاقب آن صکر و مخدول مامور و چون
هوا نهایت برودت داشته و مجاور و منازل بیرون و کل انباشته بیشتر اطرافه دستگیر
سپاه نظیر پناه و قبله با حال بناء و روز سپاه راه خوارزم پیش میگیرند و معلوم
نمیکردید که رخن قلی در میان کدام دسته بوده و از کدام طرف رفته و اسفاح
اینگونه نصرت و نظیر که از قبض قصل اینزد و او روی نمود چاکران استان
شاهی را سرور و نامعصور عاید گردید * از سواج این سال * قضیه ملال آنکه
وفات عززاده مجتبی شان ابراهیم خان بود و او جوانی خلیق و خوش خوی
و مهربان و والی ولایت کرمان و بمصاهرت خاقان کتیستان سرفراز اول
صبح عهد همایون تا اکنون دارایی آن ملک خنت قهرین و انتظام امور رکپن
و مهین انولایت در عهد او بود و درین سال باقتضای قضای الهی
مریض شده در گذشت و حادثه مهمات جانگزی او باعث
کلال و سلال خاقان بلند اقبال و شاهزادگان

جشید جلال صکر دید

*

* اختتام کتاب بعون الملك الوهاب *

ازین تأییدات الهی و فیض فضل نامتاهی در زمان دولت ابدی شاهنشاهی نواب
و بعد شهریار ناجدار جمیع تصنیفات بلاد فرنگ را در ایران متداول ساخته کتبها
ریخت و صنعتهای غریبه و فنون عجیبه بر آنکس از جمله مهندس و مهندس خانه
و توب و توپخانه و بار و طخانه و ماهوت خانه و نظم نظام جدید و ساختن اسلحه و

و اسباب حرب بترکیب و شیوه استادان فرنگ و ایران تمامی این تصنیفات را بجز
از استادان این فنون در هر فن ساختند از جمله تصنیفات غریبه عمل انطباق بود
که او را پایه گویند و این نسخه جدید که موسوم بمناظر سلطانی است در دار
الانطباق دار السلطنه تبریز با مقام کارگذاران سرکار حضرت و بعد بسعی
و استادی جناب ملا محمد باقر تبریزی که از معارف این ولایت است بتاریخ و آخر
شهر رجب المرجب سنه هزار و دو و بیست و چهل و یک هجری شرف اتمام و اختتام
پدید یافت و انشاء الله تعالی صوادراحوال خاقان بیهمال را بعد ازین تاریخ در جلد
دیگر مخرود در پایه خانه رفته مطالعه کنندگان از و بجز باب خواهند شد و سوائی
این کتاب ستیاب در دار الخلافه طهران میرزا زین العابدین تبریزی بهین اشفاق
و الطاف سلطان افاق حلد الله ما که و سلطانه و اتمام منوچهر خان مجلدات
از کتب حدیث با سه کرده تجار و اهل معاملات باطراف ولایات میبرند و خرید
و فروخت میشود و اینها از دولت پادشاه عادل باذل و همت بلند شاهنشاه
عالیناه است و گرنه که در آن همت و قدرت میبود که خزانه ها خالی کند و این
تصنیفات را از شش ماهه راه و یکساله راه بایران آورد و در میان خلایق متداول
سازد امید که تا آسمان بر جا و مهر و موم را ضیاست سایه دولت اعلیحضرت قدر
قدرت و نخل حشمت نواب نائب السلطنه ایران از سر مغرب و کبیر
و رعایا و برابا و چاکران و دولتخواهان این
استان کس کرده و پاننده باد بقیق
محمد و اله الامجاد